حجاب پرچم اسلامیسم
فاشیسم قرن ۲۱
نادره افشاری
فهرست

اسکاره .......................................................... 3
یادداشت اول .................................................. 5
نگاهی به جنبش ماه مه 1968 .................................. 6
یادداشت دوم .................................................. 35
حجاب، پرچم اسلامیسم، فاشیسم قرن 21 .......................... 37
چهرهای ترویجی جنبش ماه مه .................................. 104
یادداشت سوم .................................................. 115
بحران رهبری در ایران ........................................ 116
یادداشت چهارم .............................................. 256
جنبش 88 و کتاب پیشین من ...................................... 259
سخن پایانی .................................................. 277
آشاره

این سومین سری پرسشنامه‌ای است که از ایران و از سوی نسل تازه‌ی پس از افتتاحیه تاریخ اسال ۱۳۸۸ می‌رسد. این بار «جنیش سال» است که به بررسی سینمای هراند که در چهارصد و پنجم صفحه‌ای کتاب «نه روسی، نه توسری، مملکت دوست پسری» این جنیش را بررسی کرده‌ام؛ اینجا اما می‌خواهم «جنیش ۸۸» موسوم به «سیز» را با جنیش ماه مه ۱۹۶۸ و همچنین با افتتاحیه تاریخی سال ۱۳۵۷ در مقایسه قرار دهم. گفتگوی است که پرسشنامه‌ها به اساس شمارشان که بر اساس کل گفتگو پاسخ گرفته‌اند، با این دستاویز که پاسخ‌ها قابل تفکیک از هم نیستند و جوان درهم تنبه‌پذیر، نمی‌توان یک به یک به آن پرداخت... 

از سویی خود نیز حرف‌هایی داشته‌ام که این پرسشنامه‌ها به کمی برای پرداختن به آن‌ها بوده‌اند. با آرزوی بپردازدی برای «دوست» و برای همه‌ی آنانی که ایران را سراغ‌نده و ایرانیان را آزاد، مدرن، مندن و در پیوند با جامعه‌ی مدرن جهانی و... نه توریست و توریست پرور می‌خواهند؛ همین!

بانو افشاری گرامی با درود

چندی پیش کتابی از شما با عنوان «نه روسی، نه تو سری، مملکت دوست پسری» منتشر شد که به نوعی به وقایع نگاری حوادث پس از انتخابات می‌پرداخت؛ به این بهانه بر آن شد من تا این‌جا که گفتگوی پیرامون «جنیش سیز» داشته باشم.

۱- نخست کمی دربارهی کتاب تازه‌ی، عنوان غیرمعنی‌دار و انگیزه‌تان از نگارش این کتاب به این سبک و قلم بگویید! ۲- برداشتن از «جنیش سیز» و علم پیدایش چنین جنیش اجتماعی [البه اگر این جنیش را جنیش اجتماعی میدانید] چیست؟
چرا این جنبش رنگ «سبز» بر خود پوشا‌نده است؟ آیا این موضوع صرفاً از روی تبلیغات پیش از انتخابات بوده، یا نتیجه خاصی پشت آن بوده است؟

سطح مطالبات «جنبش سبز» سقف مطالب مورد است، یا کافی است؟

عدای بر این باورند که «جنبش سبز» اعتراف «طبقه متوسط» و حتی مرفه شهری و متشیلکرده به حاکمیت است؟ شما حضور توده‌های اجتماعی را در این جنبش، چگونه ارزیابی می‌کنید؟

در اعتراضات خیابانی، حضور زنان و دختران چشمگیر است؛ آیا دلیل حضور گسترده‌ی زنان در این جنبش، متفاوت از دلایل حضور مردان است؟

آیا شما جنبش سبز را جنبشی برخاسته از حركت اصلاحطلبی و از پیامدهای دوم خرداد ۱۳۷۶ می‌دانید؟

آیا رهبری جنبش سبز با اصلاحطلبان و بورژه با آقایان موسوی و کروپی است؛ علیرغم اینکه خود آنها چنین دعوه‌ای ندارند؟

در کتاب «نه روسیه، نه تورسی»، مملکت دولت پسر را برخوردی منفعلانه به سران جنبش و تغییر اشیاء تاریخی به آنها، به ویژه با آقای کروپی از سوی شماری دیده می‌شود؛ آیا این موضوع با مواضع پیشین شما در تعارض نیست؟

بلندسازی خارج از کشوری، جنبش سبز را بیشتر طیف گذاری نشده از حکومت و اصلاحطلبان صنعتی تشکیل می‌دهند؛ نظر شما چیست؟

برخورد است؟

یک سیاسی به وجود بر خارج از کشور، حزب‌های امروز ایران را نداشت انتقال‌های مشابهی می‌دانند؛ از نظر شما تفاوت‌ها او شیوه‌های بین «جنبش سبز» و حزب‌های منجر به انقلاب اسلامی چیست؟

۱۳ - خواسته‌ها و شعارهای امروز با دوران شما چقدر متفاوت است؟

۱۴ - آیینه‌ی «جنبش سبز» را چگونه پیش بینی می‌کنید؟ آیا جنبش با سرکوب شدید حکومت، رادیکالتر خواهد شد؟ یا دچار رخوت و از نفس می‌گیرد؟

۴
یادداشت اول

آزادی «تن» و آزادی «زن» نخستین‌گام برای آزادی و برای «انسان مدرن» شدن است. کسی که بندہ و «عبدالله» است، یا کلب الله و «غلام» علی و حسن و حسین؛ نمی‌تواند فهمی از آزادی و مدرنیت‌های داشته باشد. حال این‌انی که در تور «این‌دولوزی» ها [هر ایدولوژی] گرفتارند، از این‌انی بهتر نیست. آن که خود را «مالک» جان و تن دیگران می‌داند و در حریم خصوصی دیگران دخالت می‌کند، نه آزاد است و نه فهمی از آزادگی دارد. چنین کسی در دوران برده‌داری سیر می‌کند؛ هر چند که دوپیس و سه پیپس بیوشد، با کت و شلوار غربی به تن بکشد؛ پیر و پاتال‌های فکری را می‌گویم!

آزادی انسان‌ها و جوامع در نخستین‌گام از باور به آزادی «تن» انسان می‌گذارد. اگر کسی در از آزادی و دموکراسی می‌زنند، اما زن و دخترش را [به بهانه‌های ناموس و غیرت] در زنجیر «حجاب اجباری» اسر می‌کند، هرما دروغ می‌گوید. از این دروغ‌گویان می‌گوید زیاد نیده بچه در نقش «پدر» و «مادر» چه در لزه مهرس و چه در هئیت‌های محله؛ این سه دهه‌ی نگهبان هم در هئیت و حکت‌های حاکمان بر سری دقت و گاهی حتی افتاده از ثبت قدرت؛ همگی‌شان اما در دیدگاه باهم هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم‌هم یک‌دنیا و یک‌باد بر «تن» لطیف زنان، با الاغ و شالی‌ریز نشادر اماله کرده‌‌گیره و ناموس پرستی» خوانان به‌دهند.

نخستین‌شتر آزادگی، فهم آزادی تین انسان است و این که هر انسانی خودش مالک «تن» خویش است؛ تمام گرفتاری‌های تاریخی و زن‌ستیزی‌های و حشیش‌نامه در همه‌گاه مiversity و البته مذاهب و ادیان، از همین کچ فهمی ناشی‌شده. انسان مدرن می‌پذیرد که هم زنان مالک «تن» خویشند و هم نگرچه‌گرایان؛ هر حرفی جز این باوهای بیش نیست!

10 اسفندماه 1389/اول ماه مارس 2011 میلادی
نگاهی به جنبش ماه مه ۱۹۶۸ اروپا

برای این که بهتر بتوانم به پرسش‌های بی‌درودن، پاسخ‌ها را در "زوروق" پژوهش‌های تاریخی؛ آن هم از چند زاویه، بسته بهنده می‌گردد. دو آغاز نگاهی می‌کنم به "جنبش ماه مه ۱۹۶۸" در اروپا و در مقایسه با آن نگاهی هم به "جنبش سال هشت و اول" که مبارزاتش نسل شما باشد.

منظورم از آن اولیه، جنبش دهه‌های شصت اروپا و آمریکاست که به "جنبش ماه مه ۱۹۶۸" معروف است. دو میلیون همین جنبشی است که با دستاورد تقلیل در دهه‌های دور انتخابات ریاست جمهوری در ایران، در سال ۱۳۸۸ روى و هنوز به سرانجامی نرسیده است.

جنبش ۱۹۶۸ چندین و چند بهانه گوناگون داشت، ولی در اروپا و به ویژه در آلمان در واقع حساسیت نسل تازه بود از نسل پیشینش که در شکل‌گیری و تداوم حكومت و حشتعت هیتلر نقشی تعيش کننده داشت.

جنبش هشتاد و هشت [۱۳۸۸] نیز حساسیت نسل تازه‌ی ماست از پدرها و مادرهاشان، برای حاکم کردن جیش‌های دیکتاتوری تاریخ، یعنی دیکتاتوری دینی بر میهن‌ها؛ دینی که در دوران دو پادشاه پهلوی از حاکم‌تیت جدا بود و حکومت، هیئتی سکولار داشت و دفقا به همین دستاورد بود که ایران توانست به شاه‌های تند راه پیدا یابد.

جنبش ۱۳۸۸ در منطقه‌ای ترین و شریف‌ترین، است بر علیه آنانی که همچنان از آن بلوغ نهی و آن افتضاح تاریخی به عنوان "انقلاب" نکرد و به هیچ نامزد انتخاباتی هم رای نداد. پدر دیسافا سلطان برای اولیه بار پس از درگذشت نهایمش در برادر دوربرین قرار گرفت و گفت که دختر می‌باشد سیزی نیست، و برای بیان اینکه مدعی شد گفته ندآ سیزی، اظهار داشت که ندآ دنیای آزادی بود، هرچی می‌گفت، هرچی می‌گفتیم، گوش نمی‌کرد، به ما می‌گفتیم چرا شما از انقلاب کردید؟ انتظار کرده، چرا گفتیم، انتظار کرده، چرا گفتیم؟ بود هم انتظار بوده، اما تو نباید به خیابان بروی، پدر دیسافا سلطان گفت: اما او به حرف ما گوش نداد و به خیابان آمد، با این حال او سیزی نبود و می‌گفت سیزی نیستیم. پیدا از این برای دیسافا سلطان گفتیم بود که ندآ اصلا در انتخابات شرکت نکرد و طرفدار هیچکی از کاندیداهای نبود.
شکوهند» باد می‌کند و در حسرت بازگرداندن ایران به دوران و حشت حکومت خمینی، صادق خلخالی، اسدالله لاجوردی و باندهای رقیب، همراه همیا و همدستیان در کشاوند ایران به این چرخه پایان نمی‌نرسد. مرگ و نیستی و جنگ و تورور و وحشت و زندان و اوبن و توبه و دار و درف عارضه و هستند.

اما این که پدر و مادر های این نسل تازه یک ما باشیم با کدام درایت تاریخی ایران را پس از سیری‌های آینده سال از انقلاب مدیر مشروطه، به مشروطه طلبان قریب‌تر و جز بدبختی نصیر خودشان و جهان و منطقه و نسل بعدی‌های نکردند، جای گفتگو بسیار دارد که به آن نیز خواه پرداخت.

در همان سالها [۱۹۶۷ میلادی] هیپ سیروند و آمارشیبستها و جنیج ۲ علیه جنگ آمریکا در ویتنام و جنیج صلح و حمایت از کوبا و غیره. جوانان آلمانی بر علیه نظامی شورش کردند که پس از جنگ جهانی دوم به جای تصرفی عدومی جامعه از نازی‌ها، تلیش بر مسکوت دانشمندی داشت. این دو می‌تواند و پایین‌تری های دوران آلمان نازی کماکان بر سر کارشان بودند. قاضی و دادستان و زنگ‌های افسر نازی که در آن دوران، هر ندای مقاومتی را با زندان و اردوگاه مرگ پاسخ می‌دادند، اکنون نیز سر کار بودند و البته احکام دیگری صادر می‌کردند. جامعه به یک توافق ناگفته‌ی عمومی رسیده بود که گفتگو را مسکوت بگذارد. کمی خرف نمی‌زد و انگار نه انگار که چیزی در آلمان اتفاق افتاده بود. جوانان آلمانی و پیشروان آنها این سکوت را شکستند و بر علیه پدر و مادر هاشان شورش کردند.

در فرانسه نیز جوانان با انگیزه‌های همین گونه شورش کردند. فرنسوی‌ها نیز گذشته‌ی «قهوهای» رنگ «ویشی» را مسکوت می‌گناشند؛ انگار این فرانسه بود که جنیج ضد هیتلر و ضد آلمان نازی را به‌کار کرد به. البته که فرانسه جنگ مقاومت نیرومندی بر علیه نازی‌ها داشت و عوم مردم و حکومت با نازی‌ها همکاری می‌کردند. انگار این فرانسوی‌ها نیزند که هزاران به‌راهی و راه‌های دیگری به آیندگان نازی‌ها، فرانسه نازی‌ها یا همیشه «گرانت ناسیون» بوده‌است که چنین سال پیش در فرانسه آزاد و دمکراتیک، سخن

۲ - جنیج ۲۶ آوریا و استاد جدید
۳ - دولت وهمی بر حکومت فرانسه به سال‌های ۱۹۴۰ [شکست از آلمان نازی] و ۱۹۴۶ [آزاد سازی فرانسه]
۴ - توافق متفقین و نیروهای مقاومت گفته می‌شود. درست این دولت بر عهدی می‌گذارد که بود. پس از جنگ، بینه به جرم خرابی به کشور، به اعدام محکوم شد که این حکم توسط مارشال ژولیل تبدیل به حبس ابد شد.

La Grande Nation
گفتند در باره گنشته‌های فرانسه در دوران جنگ جهانی دوم ممنوع بود؛ اگر برخلاف بیان رسمی می‌بود. جن‌بی ۱۸۶ در اروپا اعتراض به این دروغ‌گوییها و تحریف‌ها نیز بود.

جن‌بی ۱۳۸۸ ایران، به نوعی اعتراض زنان و جوانان ایرانی بر علیه دروغ‌پردازی‌های همگانان امام آدمکشان کلان تاریخ و تحریف تاریخ و «برگنگناخت دوران طلایی امام خمینی» نیز هست؛ به همین دلیل است که این جن‌بی در دستان خالی زنان و مردان جوانی جان گرفت که از آن همه حققبازی‌ها و رذالتپیشگی‌های همراهان خمینی به فغان آمده و در نخستین درخواست، خواهان برگزاری شدن انتخاباتی بدون تقلب، بودن دروغ‌گویی و بودن «نظام‌های استقلالی» بودند، تا بتوانند منوی ملی انسان دوستانه و مدن‌نشان را از لابلای این همه فریب‌کاری و با این امکانات اندک، به سر منزل پیروزی برسانند.

کمیسیون جنگی ایرانیکی از اقدامات درست کرده است ۱۹۶۷ بود که در پنهانی چهار دست نسل محافظه کار و مذهبی پیشینه را که همچنان به کتاب آسمانی‌ای استناد می‌کرد و زنان را در آشیانه‌ها و اتاق‌های خواب، بدون حق انتخابی حبس می‌کرد، در حنا گذاشت و با شرکتی که شرکت‌های شرکت‌های دیگری نیز شرکت کرد. این روزها دهه کرده و آزادی زنان را که به‌خیال آن هم آزادی جنسی و آزادی انتخاب هم‌سازگرایی یا دگرگون‌سازی بود، برای نسل بعدی اش به ارمغان آورد.

در سپتامبر ۱۹۶۵ هله‌ک ساندر، زن فیلم‌ساز آلمانی در کنفرانس ۷ اعضای «اس - دی - اس» نطقی اجتادی در مورد عزیمت زنان به آرامنش فیلیستی ابرار کرد. او گفت که می‌خواهد تمایل کنید درست در همین جامعه‌ی موجود، مدل آرامنش فیلیستی را تحقیق ببخشیم. زنان می‌خواهند مشخصا شرایط زندگی خود را بهبود ببخشند. وقتی حاضرین در کنفرانس به سخنان هله‌ک وقیع نهادند و آن را نشنیده انگاشتند، یکی از دختران دانشجو، زیبایی و رهبر، به روى تنوریپسین «اس - دی - اس» هانس پورگن کراه‌گل، گوجه فرنگی پرت
کرده. این اتفاق اولین نشانه‌ی پشت کردن زنان به طرح‌های مردانه در جنبش دانشجویی و همچنین آگاهی بود برای حركت نوین زنان. اولین نمود این حركت در میدان عمل ایجاد کودکستان‌هایی آزاد بود که برای زنان شاغل، زندگی با بچه را امکان‌پذیر می‌ساخت. به نظر ریزی‌ای نیز زنان فمینیست مجموعه‌ای از ملزومات زیستی را در حوزه‌های دیگر اجتماعی فراهم کردند. بعد از گشایش اولین «مرکز زنان» در سال 1973 در برلین، دیگر مراکز زنان، کافه‌هی زنان و کتابخانه‌هی زنان در شهرهای مختلف آلمان تأسیس شدند. سال 1973 برپا شدن اردوی اعجاب‌انگیز بین المللی زنان بود که طی آن زنان در جزیرهٔ فمو در دانمارک چادر‌هایی بر پا کرده...^

۸ از اینجا ادعا می‌کنیم که آن‌ها از روزهای اول زنان در آلمان رخ می‌دهد. تداوم نقشی است که «روشنفکران» و به ویژه زنان اروپایی در دههٔ ششم و هفتادمیلادی ایجاد کرده‌اند، تا راه‌های بر قداست ایدئولوژی‌ها و ایده‌اندیشی‌ها و هم‌سازی باورهای مطلوگرایی، توله‌تأثیر و تمامیت‌خواهی را از کارکرد اندامشته، به زیر کشند و بیش از همه در راستای حسابرسی از نسل‌های پیشین برای حاکم کردن این فاجعه خودین بر کشورمان ایران.

در ماه مهٔ ۱۹۶۸ دانشجویان در شهر پاریس، پایتخت فرانسه، به پا خاستند. آنها دانشگاه مدرسه و معرفی‌های شدیدی و عجیب‌ترین جنبش‌هایی که کارته‌های انگلیسی در برای پلیس سنگر گردید. بسیاری از دانشجویان «دکتر» بودند. جنبش جوانان دانشجو تبدیل به جنبش اعتراضی و هم‌سازی شد که کارگران هم به ان پیوندت. هدف این جنبش، اعتراض به جامعهٔ قدرم بود و جامعهٔ ایجاد جامعهٔ دیگر.

ژنانی که در این جنبش شرکت داشتند، به زودی این اندیشه را بیان داشتند که هدف اصلی جنبش، ایجاد جامعهٔ دیگری، به معنای بنای جامعه‌ای است که در آن زنان و مردان از حقوق برابر برخوردار باشنند. از این رو ماه مه ۱۹۶۸ تاریخ تولد «دومین جنبش حقوق زنان در فرانسه» نیز هست.

---

8 - همانجا
9 - سال‌های ۱۳۸۹ و ۱۳۹۰ خورشیدی و البته تا زمانی که این حکومت که‌پزشکی سرنگون شود.
10 - دومین جنبش زنان فرانسه/دومیچه ول
می‌خواهدید در باره‌ای انقلاب زن‌ها بحث کنید؛ مساله‌ای نیست؛ هر وقت

بخواهد، می‌توانید.»

و سال‌های را برای دو روز بعد در اختیار ما گذاشت. جلسه با
موافقت فراوان برگزار شد. سالن پر از جمعیت شد و بحثی بس زنده در
آن جریان یافت. بود. تعجبی هم نداشت، چون موضوع برای بحث کم نبود؛
zیرا هنگامی که در ماه مه ۱۹۴۸ دانشجویان برای تحقیق روی خود،
یعنی بنایی جامعه‌ای عادلان‌تر به خیال‌ها آمدند، بسیاری از زنان فرانسوی
از نقض سنتی خود فاصله گرفته و مشغول کار در خارج از خانه‌هایان
شده بودند. زنان فرانسوی تا سال ۱۹۶۱ برای آنکه بتوانند قرارداد کاری
را امضا کنند و شماره حسابی در بانک برای خود اشته باشند، باید
نخست اجازه‌ی همسر خود را به طور کتبی در دست می‌داشتند.

سال بود که این قانون برچیده شده بود. در ان هنگام هنوز
موضوع تنظیم خانواده موضوعی داغ بود. اگر چه در سال ۱۹۴۲ قانونی
تصویب شد که اجازه‌ی تبلیغ برای دارای پیشگیری از بارداری را
می‌داد؛ اما باید ماهی می‌گشت تا چنین قانونی قریب اجرایی یک کد.

کورتئاز ممنوع بود و در این باره هم سکوت می‌شد که روزانه
به طور متوسط یک زن در فرانسه بخاطر استفاده از راه‌های غیرقانونی
برای سقط جنین جانش را از دست می‌داد.

در ایران از سال ۱۹۴۲ و پس از رفرن شش ماده‌ای موسوم به
«انقلاب سفید» در سال ۱۳۴۱ [که منجر به بلوای آخوندی در خرداد
۱۳۴۲ شد] زنان به آزادی‌های بسیاری دست یافتند؛ از جمله حق رای
دادر و حق انتخاب شدن در انتخابات. پس از این تاریخ برای نخستین بار,
شش زن ایرانی در مجلس شورای‌الملی آن زمان، نمایندگی مجلس شدند.

«سیمون ایف» آن سال‌ها را به یاد می‌آورد. او که از سال
۱۹۴۰ سال ۳۵ سالگی در انجمن مشارکت خانواده فعال بود، در سال
۱۹۶۰ با شوق بسیار به جنبش دانشجویی پیوست. سیمون ایف می‌گوید:
در آن موقع وضعیت زنان در فرانسه متاثر از اختلازی دوگانه
بود. مردان اجازه‌ی خیلی کارها را داشتند که برای زنان ممنوع بودند;
حتی اگر آن کارها قانونی نبودند؛ اما ممنوعیت‌های اجتماعی در زندگی
روزمره برای زنان حکم «گرست» را داشتند. هر زنی برای خودش تنها
بود و در موضوع ضعف قرار داشت. زنان زیر فشار بار خانواده‌ای سنتی
بودند و در بند تقدیر زندگی روزمره مردان در همه‌چیز حرف‌های اول را

۱۱
می‌دند. از جمله حق سرپرستی فرزندان به آنها داده می‌شود. زنان مجبور بودند یا تسلیم سرنوشت شوند، یا عصبانی درونی را تحمل کنند. حوالده سال 1988 این امکان را به زنان داد تا سر فرود نیایند. به عصبانی درونی پایان دهند و آن را در بیرون نمایند سازند؛ اگر چه «رقفای چپ» آنان، ماده به همراه زنانشان اطمنان می‌دادند که اگر انقلاب پیروز شود، زنان هم خواهان ناونه به حقوق برابر با مردان خواهند رسید؛ اما زنان در طول جلسات طولانی بحث به زودی دریافتند که مردان به ندرد علاقه‌ای به شنیدن حرف زنان دارند. این همان دروغی بود که چپ‌های ایرانی هم به زنان ایرانی و همزمان زنانشان می‌گفتند و با این بهانه، همودن و همکار و همراه و همبای امام ادکلنیکان کلیت تاریخ سبد روح الله خمینی شدند.

زنان فرانسوی که می‌دیدند مردان به طور فعال، انقلاب حمایت نمی‌کنند، تصمیم می‌گیرند که انقلاب خود را پیش برند؛ آن هم از طريق گروه‌های زنانی که در سراسر فرانسه ایجاد کرده‌اند. ماه اوت 1970 ده زن فرانسوی که در میانشان «آن زلنسکی» نیز بود، تاج گلی را بر مزار سربازان گمنام در پاریس می‌گذارند، به یاد «زن گمنام». سرباز گمنام. از این عمل نمادین به عنوان «تاریخ تولد جنبش آزادی زنان» (MLF) در فرانسه یاد می‌شود. در این جنبش، زنان [چه پیر، چه جوان، چه قطور، چه تروتمند] یک شعار را تکرار می‌کنند که: «چپ، آگر بخواهم و هر وقت که بخواهم!»

ابن جنبش همچنین علیه خشونت بر زنان مبارزه می‌کرد. تظاهرات و فعالیت‌های زنان سرانجام به بار می‌شیند. زنان فرانسوی گام به گام پیروزی‌های دیگری را نیز از آن خود می‌کنند؛ در فرانسه سالهای است که داروی پیش‌گیری از بارداری رایگان است. سیاست‌های فرانسوی در ساختن‌های خود به موضوع خشونت علیه زنان می‌پردازند و آن را محکوم می‌کنند. امروره در فرانسه امروز بسیار بی‌ฉบی است که می‌آمادان هم بتوانند کار کنند. زنانی که کودکانشان را به تنهایی بزرگ می‌کنند، برخلاف گسترش از اتحاد اجرار بخوردیدن. قوانین بسیاری تصویب شده‌اند، برای آن‌که از حقوق زنان [چه در دنیای کار، چه در دنیای سیاست] حمایت شود. با این همه هنوز کاری هست که انجام نگرفته است، کاری کارسان؛ همانگونه که آن زلنسکی می‌گوید:

آیین‌های این جنبش [آین‌های جنبشی که خواستار آن است که زنان و مردان از حقوق انسانی برابر بخورند باشد] عبارت از این است که
مردها رفتار مردانه‌سان را زیر سوال برند؛ همانگونه که گروه‌های از مردان در اوایل دهه 1970 این کار را شروع کردند و انجام دادند.13 بین سال‌های 1949 و 1988 به تدریس در مورد حقوق زنان در جامعه‌ای فرانسه صحبت می‌شد. آراکس تنظیم خانواده تنه‌های ترویج دهندگی قرص پیشگیری بود. اغلب دبیرستان‌ها مختص نبودند و کسب مشاغل مهم برای زنان در تجارت، حقوق، مهندسی و زمینه‌های علمی و فنی و اهلیت سیاست، سیبار دشوار بود. تنها شغل‌هایی که زنان می‌توانستند به کسب آن امیدوار باشند، آموزگاری، پرستاری یا منشیگری بود...

هر سه رهبر مهم این جنبش مرد بودند...

چون جنبش ماه مه 1968 بیشتر از دانشجویان جوان تشکیل شده بود، صدای سیمون دوبووار در این روزهای پراهماس به گوش نمی‌رسید. همانطور که او در جلد چهارم خاطراتش «حسابرسی» می‌گوید، او و سارتر بیشتر نظر حاوات بودند، هرچند از سرزندگی و انرژی رهبران جوان این جنبش، لذت می‌برند.

عاقبتی زنان شروع به صحبت کردند... جنبش زنان در فرانسه در 1969 یکسال پس از وقایع ماه مه 1968 آغاز شد. در 26 اوت 1969 هشت زن به طاق پیروزی رفتند، تا گلی نثار «مزار همسر سرباز گمنام» کنند. این اتفاق باعث آشوبی در میان سربازان شد و رسانه‌های فرانسه را متعجب ساخت.

«جمبوج زنان فرانسه متمول شده بود.»

دو ماه بعد زنان از سیمون دوبووار خواستند تا در کمپینی برای اعتراض به در نظر گرفتن شدن سطح جنین به عنوان یک جرم توسط سیستم قضایی فرانسه، از ابطال پشتیبانی کند. او قبول کرد. از آن به بعد همه جلسات گروه که هماهنگ کننده جنبش، یکنش‌ها عصر در آپارتمان او برگزار می‌شد.

«من» [آن زلنسکی] سه ماه پس از وقایع ماه اوت به جنبش زنان پیوست. من هم ماند بسیاری از زنان دیگر در جنبش مه 1968 با گروه‌های دانشجویی همکاری می‌کردند که زنان را تنها به شکل «منشی» می‌دانستند. من مقالات مردانی را تایپ می‌کردند که درصد تغییر و البته بهبود آینده‌ای دنیا بودند. این مردان اجازه شرکت در بحث‌های سیاسی را

13 - «دو مینی گنبد حقوق زنان در فرانسه»/دوبووار
14 - سیمون دوبووار و جنبش زنان/روایت یک شاهد عینی
به من نمی‌دادند. بنابراین پس از مدتی من نیز مانند بسیاری از زنان دیگر از بی‌توجهی آنان خسته شدم و برای پیوستن به جنبش زنان، گروه دانشجویی را ترک کردم.

روزی که گروه را ترک کردم، به من گفتند که «جنبش زنان» به‌هموه و احمقانه است. آنها به من اطمینان میدادند که بعد از دستیابی مردان به دنیایی بی‌هر، موقعیت زنان نیز خود به خود به‌هوی خواهد یافت. به آنها گفتند که ما نمی‌خواهیم منتظر آینده‌ای باشیم که مطمئن نیستم در مدت زندگی‌نامه‌ای به آن دست می‌یابیم. ما خواستار اقداماتی فوری‌بودیم.

درست مثل ایران مای، تیرماه ۱۳۸۹ کسی به نام «حمید رضا جلایپور» از همان اعوان و انصار حافظ نظام که‌ریزی‌کی اسلامی مدعي شد که در ایران «چزی» به نام «جنبش زنان» وجود ندارد؛ در حالی که ستون‌های جنبش ۸۸ درون کشور را زنان تشکیل می‌دهند؛ زنانی که با شیوه‌های گوناگون از همان روزهای نخست به خلافت رسیدن امام‌مکانی این راز را نه شنده می‌داند، باید رای دست بینتینه حقوق از دستان رفته‌شان آغاز کرده‌اند و همچنان پیگیرانه برای رسانده به این هدف‌های مکنده!

سیمون دوبووار هم همین احساس را داشت و این موضوع را در کتاب «حراس‌برسی» شرح داد. گروه‌گویی از زنان، حدود ۶ تا ۸ نفر هر یکشنبه ساعت ۵ بعد از ظهر در اپارتمان سیمون دوبووار جمع می‌شدند. اولین باری که به آنها رفتیم، فکر می‌کردیم که وقت رسیده‌ام؛ اما وقتی سیمون دوبووار در را باز کرد، به من خبری شد و گفت: «دیر کرده!»

در فرانسه و آن‌ها «سپتی جنین» تابو بود. خود من... به ندرت این واقعه را شنیده بودم. یک‌بار، یک‌بار وقتی این واقعه را در رسانه‌ها نگهدیده یا نشینده بودم... حتی در ۱۹۴۳ دولت ویشی ۱۶ از جنین را سپتی جنین غیرقانونی انجام داده بود، به مرگ محکوم کرد. با این وجود در دهه‌ی ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ تعداد زیادی سپتی جنین غیرقانونی در فرانسه انجام می‌شد که باعث نقص عضویاً یا مرگ زنان می‌شد. 

۱۵ - دولت ویشی به حکومت فرانسه در زمان بین ۱۹۴۰ و ۱۹۴۶ [شکست از آلمان نازی] و ۱۹۴۲ [ازاد سازی فرانسه توسط مقایس و یک‌ها مقایس] گفته می‌شد. ریاست این دولت بر عهده مارشال اختیار بود. پس از جنگ، مارشال پن به جرم خیانت به کشور، به اعدام محکوم شد که این حکم توسط مارشال دوگل تبدیل به حیس ابد شد.
در اولین یکشنبه‌ای که به جلسه‌ی خانه‌ی سیمون دوبووار رفتم، تصمیم گرفتم بیانی‌های بنویسم و در آن اعلام کنیم که سقط جنین کردم‌ایم.

۳۴۲ زن از جمله هنرپیشه‌های معروفی همچون کاترین دونو و دلفین سریگ آن را امضا کردن. من هم بیانیه را امضا کردم. هنوز قسمت مشکل کار باقی مانده بود. کدام روزنامه، بیانیه را چاپ می‌کرد؟ لوموند‌ها مطمنا این کار را انجام نمی‌دادند. جون روزنامه‌گرانان آن کاتولیک‌هایی سرسخت بودند و اصلاً طرفدار «حق انتخاب» بودند.

تنها مجلات اکسپرس و نوول ابزرگان علاقمند به همکاری بودند. در نهایت با نوول ابزرگان به توافق رسیدیم. ابتدا آنها از توافق آن شماره از مجله توسط وزارت کشور هراس داشتند، با این وجود به ما قول دادند بیانیه را روی جلد و به عنوان سر تیتر می‌کنند.

در ۴ اوریل ۱۹۷۱ جنجالی به پا شد. برای اولین بار در تاریخ فرانسه رادیو، تلویزیون و روزنامه‌ها بارها و با وارز «کورتاز» استفاده کردن. با این وجود بعضی از امضا کنندگان در حرفه‌شان با مشکل مواجه شدند و کلسیا و دیلوت را خشمگین کردند.

سیمون دوبووار که از ۱۹۷۰ به بعد مصاحبه‌هایش در مورد ترویج اندیشه‌های فمینیستی را محدود کرده بود، قبیل کردن با نویل ابزرگان صحت کند و در خلال انتشار بیانیه را توضیح دهد. در بعد از ظهر شنبه ۲۰ نوامبر ۱۹۷۱ ما تظاهرات بزرگی برگزار کردیم که با تظاهرات فمینیستی برای حق انتخاب در سرتسار دنیا هزمان شد. برای اولین بار افرادی که عضو گروه نیوبدند، به ما ملحق شدند و رسانه‌ها به ما توجه کردن...
را نیشگون می‌گرفتند. در میان آنها دختری بود که از دوست پرسرش باردار بود و او را واقعاً دوست داشت و حق نداشت او را ببیند. یک بعد از ظهر همهی دخترها طبقه‌ای پایین‌ساندن و زوج جوان را پس از ماهه‌ای تنها گذاشتند. مسئولین خانه متوجه گیجت دختر شدند. بالا رفتند و زوج جوان را دیدند. آنها روز بعد با والدین دختر تماس گرفتند و گفتند چه اتفاقی افتاده است. دو روز بعد، پدر دختر به آنها رسید. موهای دخترش را گرفت و شروع به بدرد پدر کرد. یکی از پرستاران تلاش کرد پادرمیانی کند، اما مدیر اول را کنار کشید و فریاد زد:

«هیچ وقت در کار یک پدر و دختر دخالت نکن!»

پدر انقدر دخترش را کتک زد تا تکذیبی به‌هوش شد.

بقیهٔ دختران که شاهد صحنه‌ی بودند، دست به اعتصاب غذا زدند. در عرض ۶ ساعت دوختن فرانسه‌ای تصمیم گرفتند که خانه را تعطیل کنند. نامه‌هایی پرای والدین دختری فرستاده‌شد که به آن‌ها می‌گفت بیاند و دختران را برند. دختران خواستار داخلی‌های فوری ماند، اعضای فعال جنیش زنان شدند. ۴۸ ساعت بعد، مادر آنها بست نشسته بودیم.

سیمون دوبووار سخنگوی ما بود. فرانسوا هنی چه آن روز به رادیو گوش می‌کردن، می‌تواند شرایط و حضانت‌های این خانه‌ها شدند. سیمون دوبووار با تک تک دختران مصاحبه کرد و در مورد شهادت‌های آنان نظر داد. روز بعد سیمون دوبووار با عالی‌ترین میل و میدانی‌ها ارائه ملایمات آموزشی فرانسه ملاقات کرد.

یکی از نتایج این دیدار دادن اجازه‌ی بازگشت به مدرسه پس از زایمان به این دختران بود. در طی آن ۴۸ ساعت نظر مردم نسبت به جنیش زنان تغییر کرد. با اخیر فرانسوی‌ها، فهمیدند که این جنیش متعلق به طبقه‌ای بالا نیست، بلکه به مشکلات فرق و محرومان می‌پردازد. سیمون دوبووار نامه‌هایی به شماری از زنان ستمبریده دریافت کرد. او در نظر بخشش پنهانی بود؛ با پول خودش به بعضی از زنانی که به او نامه‌های می‌نوشتند کمک می‌کرد و به ما می‌گفت:

«به آنها بگویید که این پول را جنیش زنان داده است!»

---

17 - «آیا بخش مردمی جنیش سیز، جنیشی متعلق به زنان و جوانان بالای شهیر است!»
18 - سیمون دوبووار و جنیش زنان/روایت یک شاهد عینی
در کلودین موتی در ۱۹۴۹ در پاریس به دنیا آمد. مادرش، روزسین، شیمندا و پدرش، رباسی دانی داو، کلودین در جوانی به جنگ زنان فرانسه پیوست و از اینجا رابطه‌ای صمیمانه با سیمون دوبووار پیدا کرد. این رابطه در بازی‌های زن و مرد، سیمون دوبووار، خواهر نفرات آن، دوبووار و زنان پل سارتر برقرار کرد که آن مرگ هر سه یک اندازه‌ای از زنان در جامعه محسوس شد. این رابطه در بازی‌های زن و مرد، سیمون دوبووار بازی‌های زن و مرد، سیمون دوبووار و جنبه‌های زبان [اختلافات یک دختر شورشی و عشق آزادی/ سرتر و دوبووار] اشاره کرد.

۱۹ - کلودین موتی در ۱۹۴۹ در پاریس به دنیا آمد. مادرش، روزسین، شیمندا و پدرش، رباسی دانی داو، کلودین در جوانی به جنگ زنان فرانسه پیوست و از اینجا رابطه‌ای صمیمانه با سیمون دوبووار پیدا کرد. این رابطه در بازی‌های زن و مرد، سیمون دوبووار، خواهر نفرات آن، دوبووار و زنان پل سارتر برقرار کرد که آن مرگ هر سه یک اندازه‌ای از زنان در جامعه محسوس شد. این رابطه در بازی‌های زن و مرد، سیمون دوبووار بازی‌های زن و مرد، سیمون دوبووار و جنبه‌های زبان [اختلافات یک دختر شورشی و عشق آزادی/ سرتر و دوبووار] اشاره کرد.

۲۰ - سیمون دوبووار و جنبش زنان/ روایت یک شاهد عیبی

۲۱ - کلودین موتی

۱۷
نشانگر نظارت فمینیستی مشترک ای و سیمون بود. او تا هشتاد و پنج سالگی به نقاشی ادامه داد. سیمون در یکی از آخرین دیدار هایش با هنر به گفتگوی بود که: «خوش بحالتم که هنوز می توانی نقاشی بکشی؛ من دیگر میلی به نوشتن کتاب ندارم. دیگر چیزی نماده است که یک گویم؛ یک نقاش همیشه چیزی برای گفتندارد.»

اما در ایران ما جنبش زنان چند پاره است. بخشی از جنبش زنان را زنان حكومتی در چنداقی گرفته اند و با شعار هایی کمی در پی آن هستند که مطالبات غیر رشیده و فراز زنان را در چارچوب همان حکومت اسلامی و همان تفسیر از اسلام فقهی [دست دوم بودن زنان و بی حقوقی مطلقانه در یک قدرت این دین] منجمد کند. اینکه که بیشترین نشان از مفاهیم حکومتی و ملی/مصوبه دارند، در پی آنکه با خستگی کردن قوانین حکومتی [اسلامی] راضی کند و جنبش زنان تحت حکم قانونی در یک صد سال مردان اسلامیست و آخونده را دارد و بی چیز نیست که جنبش زنان را خسته و نامید کرده و یک جنبش را در همه پهنی آن تحلیل ببرند و به حداکثری ناجی درون حکومتی تخفیف داده و در نهایت هم جنبش زنان را نابود کند.

چند دهم پیش از این در بحبوهی یک جنگ جهانی دوم، زنی در لابیرنت تو در توی کتابخانه های پاریس به دنبال یافتن هایی برای زنان و تعطیلی «نیو» از این «هیبت»، به سیاپری از نوشته‌های فیلسوفان ولیساندنگان پیشین را با آن و پذیرای می‌کرده. «سیمون دو وار» پس از جستجویی بسیار دریافت که «پژرگان» لطف چندانی به زنان نداشت. و بجی پیکی دو تعطیلی آبی که تی‌ها سنگ مردان را به سینه زدند و بس همین جستجوها زمینه‌ای شد تا این دخترک شوی فراوردنی همه تلاش را برای نوشتن کتاب «جنگ دوم» بگذارد و بالطبع تعطیفی تازه و مدرن از «زن بودن» به‌دهد؛ تعطیفی که دهه هاست آر ای «فمینیسم» می‌نامند.

فمینیستها الیه یک دست نیستند؛ برخی مرد سرپزندند؛ برخی هم در آن سر طرف، شوی همکارانه [مادن فمینیست‌های اسلامی] به نوعی طرفدار مرسالار و می‌کوشند [برای مجدوزاندن در بین حاکمان] پاساران شریک‌گی حقوق مردان باشند؛ الیه زیر پوشش «نق نفی» در کادر و چارت برداشته‌های زن سنی‌زندی دین حاکم و حاکمان دینی.

*22* - چه زن بزرگی است سیمون دوبووار و چه ساختنی داشته‌اند هموزمان برای رهایی زنان!
نمونه‌ش کسی است به نام «ژهرا رهنورد» و بسیاری از زنان محجبه‌ی همسرش در حکومت اسلامی که برای زن‌ستیزی‌هاشان جزو، کتاب و تلویزیونی هم «تولید» می‌کنند و از سوی ایران‌ستیزان و زن‌ستیزان حاکم و مهندس [میرحسین موسوی] «مهمترین زن روشنفرک ایرانی» لقب می‌گیرند!

«فeminism» اما در طول تاریخ مبارزه‌ها، فرایند و نشیب‌های بسیار، و تعریف و تفسیر هایی گوناگون داشته است؛ در کشور قدرت‌مندی جن آمریکا، اگر تلاش‌های دهه‌ی شصت و هفتاد میلادی زنان نمی‌پذیرد، هر چگونه زنی [حتی از حزب محافظه‌کار دموکرات مسیحی] نمی‌توانست صدراعظم یکی از بزرگترین دموکراسی‌های جهان باشد؛ همانگونه که اگر همی‌ترازیِ feminism‌ها در غرب نمی‌بود، همسگرایی نیز نمی‌توانست بر مسند‌هایی کلیدی چون وزارت خارجه و شهرداری شهر برلین تکیه بزند. به همین دلیل دارم در غرب متحدن feminism‌‌[روزن آزادی زنان] یکی از پایه‌های اساسی دموکراسی است. بدون آزادی زنان و بدون باور داشتن به حقوق برای همه‌ی انسان‌ها، دموکراسی‌ها فرو می‌ریزند و نابود می‌شوند.

«من» اما «feminism» را تن در ندادن به مردسلالاری و تن در ندادن به تعویق زن سیزی‌انهای دیم‌داران و مردسلالاران از بنده تواثیری‌های زنان می‌دانم.

به دلیل نیست که می‌گویم روشنگری، وظیفه‌ی روشنگران جامعه است، برای روزن کردن «روشنفرکران» عقیماندایی که همیشه با بیشماری‌هایان سر راه به آزادی دست یافتن ایران‌یان شده‌اند؛ جراح که در ذات خود زن‌ستیز و زن‌زاز علماً؛ علماً داشته‌اند با برای‌های حقوقی‌هایی در دوران دو پادشاه پهلوی [برخلاف آنچه ادعا می‌کنند] نه استبداد سیزی‌شان، که زن‌ستیزی و زن‌زازی افسار گسیخته‌شان است. هیچکدام. این مدیعیان دروغ‌گویان استبداد سیزی را نمی‌پیوند که در مورد زن‌زازی و زن‌ستیزی حاکمیت اسلامی سختی نگوید و با اعتراضی بکند؛ زن سیزی‌هایان، کد عقیماندگی هم‌شان است؛ زن و مرد هم نمی‌شناسد!

مشکل اساسی «روشنفرک‌ی» ما نداشت تعلیفی درست از فنون» روشنفرک‌ی است. روشنفرک کسی است که برای بهترگردن زن‌گی هم‌های انسان‌ها [زنان و مردان] تلاش می‌کند. اگر کسی عملکردش در راستای زن‌ستیزی، مدرن‌نیتی‌ستیزی، دگرآمدنیستیزی و ایران‌ستیزی باشد، دیگر روشنفرک نیست؛ دلایل مظلمه‌است و همکار جانیان و
آدمکشان؛ نه کارش ارزشی دارد و نه حتی فکر؛ هر چقدر هم تبلیغات پشت سرش باشد. آگر مرزها مشخص باشند، کمتر اشتیاق پیش می‌آید!

آگر به دنبال وازده‌های روشنفکر یا آزادیخواه یا مثال دموکرات، پسوندی اضافه کنیم، آنها را بازی‌چین مونوپاتی کرده ایم که معقولا هستندی با آزادیخواهی، روشنفکری و دموکرات مشنی ندارند. افزودن پسوند «دینی» به دنبال وازده‌ی روشنفکر و اختراع وازده‌ی نوظهر «روشنفکر دینی» در همخان راستاست و اساسا برای تحقیف و تقلیل دادن مفاهیم آزادیگی، روشنگری، روشنفکری و آزادیخواهی!

من اما کسی را «روشنفکر» می‌دانم که برای بی‌پرداز کردن شرایط زندگی هموی انسان‌ها در هر حیطه‌ای، علمی، فرهنگی، سیاسی، فردی و اجتماعی تلاش می‌کند. روشنفکر کمی است که می‌کوشد زنگ‌های را از دست و پای انسان‌ها باز کند، حقوق برابر هموی انسان‌ها را [تاکید می‌کند حقوق برابر هموی انسان‌ها] به رسمیت بشنند و برای شناسانند و امکان حقوقداری هموی انسان‌ها فراهم از جنسیت و نژاد و قومیت و قبیله تلاش کند. بنابراین اساس‌ترین وظیفه‌ی ی «روشنفکر» تلاش برای بهتر کردن زندگی هموی شهره‌ندان است؛ بدون هرگونه جداسازی جنسی، فکری، نژادی و الیه‌گرا بجنسي!

«روشنفکران»ی که زمینه ساز «انقلاب شکو همدان اسلامی» شدند، با این که همگی کم و بیش می‌دانستند که راه را بر یک «شیاد» باز می‌کنند و دیوی را که از دوران رضا شاه در شیوه‌ی شده بود، از شیوه‌ی ببینن می‌آورند؛ اما در وسواسی رسه‌سر به قدرت [برای این که از شیادی اخوندها برای کشاندن «امت» به خیابان ایستاده‌کنند] چشمها را بر نوشته‌ها و گفتگوهای بارها و بارها تاکید و تائید شده‌ی دستزن و ضدعقوقداری سیستم روح الله خمینی بستند و کردن آنچه را که بر سرمان آمده است.

اما تفاوت نسل بانی انقلاب و نسل درس گرفته‌اش از آن اختلاف تاریخی، صرافیت و شفافیت نسل تازه است و روشنگری و این که «کمتر» نان به نرخ روز می‌خورند و «کمتر» استخوان لای زخم می‌گذارند!

من نیز با این که خود در کشاکش بین دو نسل انقلاب و پس از انقلاب سرگردان بوده‌ام، اما این خوشبختی را داشته‌ام که به ناکامی‌ها و نادانی‌های منجر به آن «خودسوزی» دل‌سوز ملی‌پی‌بیرم و شمعی فرا راه [دست کم] خودم بیافروزشم که در وسواسی فریبکاری «روشنفکران دینی و لینی و ملی/مذهبی» و در استمرار فربه‌ملت، دستی نداشتی بهاشم.
چندی پیش گفتگویی با کمی به نام محسن کیوی در نشریه «افتاده» چاپ شد که عمق کج فهمی و انسانسازی «روشنفکران دینی» و می‌گذارد. کیوی در این گفتگو مدله است که «ارتباط جنسی با همجنس در همه‌ایان ابراهیمی از جمله اسلام، بخشند تیپ و تحریم شده است. قرن کریم با شدیدترین لحن ممکن این رویه را تحت عنوان رویه قوم لوط متمت کرده است. علمای اسلام [اعم از اهل سنت و شیعه] در ممنوعیت شرعی و «اشد مجازات همجنس بزدان» همگاناند. رضای طرفین در فعلی که نهی مورد شرعی دارد، کارساز نیست. حرفیت شرعی لواط و مساجه و مجازات شدید مرتبیکه آنها از احکام ثابت و دانی شرعی است. «روشنفکری دینی» در این مسأله [همجنسگرایی] که فاقد پیشتوانه عقلانی است، با اسلام منسوبي در حرفت شرعی و اصل مجازات [خاراج از نوع آن] برخوردی مشابه دارد...

و باز هم تاکید کرده است که «با صراحی می‌گویم که مسلمانی [اسلام و حکومت اسلامی] مطلق همجنسگرایان را برندی تابد و از تمامی طرق موجه برای «ریشه کن کردن این انحراف تأسف بار» از جوامع انسانی کوشش می‌کند...

ایشان همچنین گفتته است که «ارتباط جنسی با جنس موافق «همجنس بزدان» [بر اساس نوشته‌ای ایشان] در اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر و دو میثاق پیرو آن به رسمیت شناخته نشده است.

بعد هم تاکید کرده است که «چون دفاع از حقوق دگرباشان در بیانیه‌ی جهانی حقوق بشر نیست» پس لابی «می‌توان و باید» مثل آب خوردن [به گفته‌ای ایشان] «برای ریشه کن کردن این انحراف تأسف بار از جوامع انسانی کوشید» که نتیجه‌اش الزاما همان سنگسار و اعدام و کشتار و کتیبه‌ای که پرتاب کردن است که در حکومت اسلام رحماتی این جنابان، تاکنون انجام شده و همما هدیه‌ای که تاکنون انجام شده و همما و هدایتی که تاکنون انجام شده و همما عامل محسوب می‌شود.

و باز به بار ایشان «اصولا همجنس‌بازی با همجنس‌گرایی امری غیرعقدانی و غیرانسانی است و انحراف از مسیر صبح بشری محسوب می‌شود.»

من اما دانست که حکومت که چریک اسلامی را محصول، کارنامه و دستاوردهای که دیگران دیده می‌دانند به توانسته است محل تخم‌ریزی

23 - پرسش و پاسخ حقوق بشر و روش‌نگار دینی/وبسایت افتاده

21
مردارخواران آدمکشی همچون سرده روح الله خمینی باشد و البته تداوم این کشتارها و تجاوز‌ها در "دفتر و کردار" کسانی از سنگ محسن کیبور... حکومت اسلامی فشرده و جانمانی‌های تمامی کاسته‌ها، نادرست‌ها و فریب‌کاری‌های موجود در متن "فرهنگ" جامعه‌ی دفترم قبیل ماست. زندان که گریزک و زندان‌های موازی آن که در آن به دختران و پسران ما [بجز دیگر شکنجه‌ها] تجاوز هم می‌شود، رشد یافته و متفاوت شده‌اند از این جهت خیابانی است که بنیان‌گذاران میرمیان‌های مبناش "نواب صفوی" است که برای به خانه بازگرداندن زنان و دختران "به جراین" آن دوران، "انگشته کردنها" را در راستای مبارزه با غربگرایی، آزادی زنان، و بازگرداندن ایران به دامان "اسلام راستین و ناب محمدی" ارزیابی می‌کنند؛ که البته موفق هم شد.
آن‌انه که در زندگی خود حتی یکبار به زنی اینگونه در کوچه و خیابان و محل کار و دانشکده، آزار جنسی رسانده‌اند، فراموش نکنند که دانسته با ندانسته از آن مردم دیوانه‌های توریست پیرهای کرده‌ند و تنوری او را برای بازگرداندن زنان ما به اندرانیها پیش برده، در نهایت زمین‌ساز به قدرت رساندن حکومت که‌ریزکی اسلامی شدندان!
شکنجه‌های اعمال شده در زندان‌های ما [نیز] تکمیل یافته‌اند همان مداد لای انجشته گذاشتن‌ها، پس گردنی و تنوگوشی زدن‌های در مدرسه‌ها، خانه‌ها و محله‌های، که در این سی و چند سال، در هیئت این آلات و ابزار شکنجه‌انگیز. شکنجه چهره مینامید. لشکر مداپالله قصاب‌ها و فاطمه کمالی‌هایی که در خیابان به حقوق زنان و جوانان ما در نوع انتخاب پوشش و مناسبات‌شان، تجاوز می‌کنند، تکمیل یافته‌های همان دخالت‌های عمر مردک‌ها و خاله زن‌های دور و بر ماست، به حیطه‌ی ممنوع‌های زندگی شخصی و فردی و جنسی‌های همی‌دخالت‌هایی که در هیئت حکومتی این چنین چه‌ره می‌نماید و آن چنان توریسین هایی را از لون محسن کیبور "اختراع" می‌کنند.

بين سال هاي 1349 تا پايان سال 1345 كه فرانس ه در اشغال آلمان نازی است، سيمون دوبووار هر روز چند ساعت از وقت را در کتابخانه ملي میگذراند و با مطالعه ای اثر فلاسفة از ارسطو تا نیچه متجه مشود که زنان در تعريف از کني کنار گذاشته شدند. با تعريف هگل از هستي كه مي‌گويد "هستي متولد شدن نست، هستي تبدیل شدن است" سيمون مي‌بیند كه هستي زنان آن چيزي است كه در شرایط اجتماعی و سياسی ساخته ميشود و تا امروز در تعريف كلي
از انسان، زن موجودی است که از آن و درجه دوم و پایین‌تر از مرد تعیین شده است و شرایط اجتماعی هم آن‌چنان است که زنان امکان نمی‌پذیرد در ارگان‌های سیاسی و اجتماعی جایی برابر با مردان بیانند و تعیین خوشنویسی را بدهند. اما نه تنها این موضوعی بايد ادامه پیدا کند، یا می‌تواند با ریشه‌پایی دلایل عقبنگه‌داشته شدن زنان، شرایط را عوض کنیم؟

در میان نویسندگان استثنایی هست که به زنان اندیشه‌دارند، مثل مونوئین که گفته است «محكوم کردن زنان آسانتر از محكوم کردن دیگری است» [دیگری به معنای مرد] در قوانین روم، زن موجودی ضعیف و بی‌فکر تعیین شده است.

در کتاب «خشونت، زنان و اسلام» نوشته‌ای دارم با عنوان «زن در چشم محمد!» که به خشح کوتاهی از آن را اینجا می‌آورم. تا زمینه‌های تدقیق شخونت علیه زنان و تخفیف زنان به انسان‌هایی پیشرفت نشان دهد: «از دیگر اسناد مستند و معتبر اسلامی، نهی الفضاحه است که کتابی است در ریف نهج البلاغهٔ علی این ابی‌طالب و مجموعهٔ کلمات قصار، خطبه‌ها و امال حضرت رسول اکرم را در بر می‌گیرد...

نهی الفضاحه شامل ۳۲۷۷ جمله‌ی کوتاه یا تقریباً کوتاه است که مترجم از آن‌ها به عنوان «کلمات قصار» نامه و برده است. در ادامه کتاب، به خشحی به خطبه‌های محمد و بخشی هم به تفصلات او اختصاص داده شده است. در مجموع ۳۲۷۷ کلمه‌ی قصار ۱۵۹ بار از زنان صحبت شده است که عموماً بر روی این محورها تنظیم شده است؛ اشارت زنان در خانه‌ی مردان، مکر و شیطنت عموم زنان، لزوم پرهیز از زنان و خوب، وچوب اطاعت زنان از مردان؛ حتی اگر این مردان ستمگر باشند، و در نهایت سجده در مقابل مردان، اگر خداوند نمی‌پذیرد، با این گونه که هست، نمی‌بود. زنان اساساً از اهالی دوزخ هستند و بیشترین ساکنان جهنم را تشکیل می‌دهند. به اعتقاد پیامبر اکرم جهنم بدون زنان ساخته می‌شده، مردان آسانتر مرد نوتنستند به بهشت بروند.

مونتین می‌گوید «طبیعی است که زنان، رسوم و قوانین را که برای آنها وضع شده، نپذیرند؛ چون از شروع تاریخ تا امروز، همه‌ی ادیان و قوانین سیاسی/اجتماعی را مردان نوشته‌اند.»

در قرن هجده... دیده و استوارت می‌نویسد که زن هم موجودی انسانی قانون مرد است؛ اما نظر فقط چند فیلسوف استثنایی کافی

۲۳
سیمون دوپاور عکس‌ش فلسفه و نویسنده‌گان به ویژه منتفکرین عصر تجدید/مدرنیته سوالات جدیدی را مطرح می‌کند...

»جنسر دوم» هزار و صد صفحه دارد. جلد اول در قسمت اول...

در سه قسمت؛ تقدیر و تعاریف طبیعت گرا [نگاه روانشناسی] و نگاه ماتریالیسم تاریخی را بررسی می‌کند. در بخش دوم در بخش دوم در بخش دوم در قسمت توصیح می‌دهد که چطور تاریخ را «مردان، از مردان و برای مردان» نوشته‌شده...

در بخش سوم در سه قسمت بر تعریف اساطیری در آثار مونترلاند، لارنس، گوتدل، برنون، استادنال می‌پردازد. در جلد دوم، در بخش اول، در تاریخ فصل، کودک، دختر جوان، تربیت جنسی، لزبین... به نوع اموزش زنان که از آنان انسانیت ضعیف می‌سازند، می‌پردازد.

قسمت دوم، در دو قسمت، زن شهوه‌رادر، مادر بودن، زندگی اجتماعی، زن فاحش و فاحشهای کلاس بالا... از بلع تا پیت، موقتیت و کاراکتری...

زن، به شرایط اجتماعی و تفکر مردانه می‌پردازد که به فکر‌سانی را می‌دهند.

سیمون دوپاور [با نگاه به آثار ادبی، مثل بالاک و امیل زولا]...

در قسمت سوم در سه قسمت، خودخواهی یا درونگرایی، عاشق و عارف...
دست به خودکشی می‌‌گذند. زولا در ۱۸۷۳ خود از این رمان نمايشنامه‌ای اقتباس کرد که محیوتیت بسیار بالاتر از این سرود روز رمان‌نویسی را ابهام کاملی در مهم‌های دنیای معنوی و عقلانی جسمی فرهنگی کتاب خود را به‌طور دموکراتیک به عنوان دستورالعمل دانشجویان، با اعتراضاتی که در امید به بهبود و انجام انجام‌پذیری آنها، بازنگری کرده‌اند.
به تعريف و توجيه تنهیی و اطاعت و سرسپردنگی مذهبی زن در رابطه با
مرد مپیهردارد. و در قسمت آخر در دو فصل، زن مستقل، و در
جمهوری... مشکلاته که در راه برای زن و مرد، برای رسیدن به
آزادی قرار دارد، بررسی می‌کنند.

نوشتند کتاب «جنس دوم» توسط سیمون دوبووار در سال
۱۹۴۶ که به یکی از ماندگارترین مطالعات درباره وضعیت زنان تبدیل
شد، در بحبوهی دورانی بود که جوامع غربی با خجالت و ترس و لر
مشغول تحول بخشی از حقوق زنان به آنها بودند. قوانین فرانسه از
یکسال پیش به زن‌ها اجازه شرکت در انتخابات را داده بود، ولی خبری
از حق پیشگیری از بارداری و کورتاز فرزند ناخواسته نبود. در میان
چنین وضعیت محدود و ناپایداری، هم خشم موجود در کتاب این نویسنده‌ی
tیزین فرانسوی طبیعی می‌نمود و هم اعتراضات جامعه‌ای که به این نوع
گستاخه‌های زنانه عادت نداشت. و انتی‌کان کتاب دوبووار را در لیست
ممنوع جای داد و «آلب کامو» اعتراض کرد که:

«سیمون دوبووار مرد فرانسوی را به مضحکه کشیده است.
با این سابقه می‌توان فهمید که چرا باصطلاب «روشنفکران»
ایرانی این همه «آلب کامو» را دوست دارند!

البته واکنش‌های مثبتی نیز در هم‌مان زمان در موج انبوه
برخوردهای یک جنبهی مردان نسبت به «جنس دوم» ابراز شد.
در همان هنین که روشنفکران معروف «کارل مینگر» آنرا
منظاهرانه و خسته کندن‌ها اختیار، «فیلیپ ویلی» [زنام نویس] آن را یکی از
بهترین کتاب‌های زمانه قلمداد کرد.

خانم بلانش کنوب، همسر رئیس انتشاراتی بزرگ امریکایی
«کنوب» در سفری به فرانسه به وجود این کتاب پی برده و چون حس
می‌داد که ممتنی است روشنفکرانه در باره‌ای انواع و اشکال روایت جنسی،
از یک «جانورشناس» بازنشسته به نام «هوارد پارشلی» که بخشی از
تقصیالش را در فرانسه گذرده بود و در آن زمان با تیم مدرمین این
موسسی انتشاراتی کار می‌کرد، خواست تا کتاب سیمون دوبووار را به
زبان انگلیسی برگرداند.

انتشاراتی کنوب از مترجم صریحا درخواست کرد که آنرا تا حد
امکان خلاصه کند و آقای پارشلی با حدود ۱۵ درصد از حجم اصلی کتاب
«جنس دوم» سفارش رئیسش انجام داد؛ بدين ترتیب بود که کتاب خلاصه‌ی

۲۷
پس از "۶۰ سال" برای اولین بار ترجمه‌ی جدیدی از کتاب "جنس دوم" بدون هیچ‌گونه سانسوری توسط اzdما روایت و "کنستانس بورد" به قسمتی کتابی راه یافت... اما زنی که من دوستش دارم و بسیار از او گرفته‌ام و همو بود که در ۲۷ اسفند ماه ۱۳۵۷ [۱۸ مارس ۱۹۷۹] یعنی چهار هفته پس از افتتاحیه تاریخی بهمن ۵۷ به تهران سفر کرد... آلیس شووارترز یکی از سرشاخترین جهان‌های فمینیستی جنگی نوین زنان آلمان است... دوران جوانی آلیس شووارترز در سال‌هایی گذشته که جنگی نوین زنان آلمان در حال شکل‌گیری بود... در سال ۱۹۴۹ آلیس شوارترز به عنوان خبرنگار چند روزنامه... به پاریس بارگشت و در آن جا به فمینیستهای فرانسوی و نیز نویسندگان مشهور این کشور «سیمون دو بوفوار» آشنا شد. این انشای تئاتر تاثیر تعيد کننده‌ای در شکل‌گیری دیدگاه‌های فمینیستی آلیس گذاشت. او در سال ۱۹۷۱ در برپایی کارزار جنجال برانگیز مجله‌ی "نوول ایزرواتور" علیه "منونیش متکین کجین" در فرانسه شرکت کرد. در این کارزار، رسانه‌ای ۳۲۳ زن اعتراف کردن که "کورتاز" کرده‌اند. مجله‌ی "اشترن" همین آکسبیون را با عنوان «ما سقط جنین کرده‌ایم» در آلمان با همکاری آلیس شوارترز پیاده کرد. او توانست ۳۷۴ زن را «بیسیج» کند، که آشکارا اعتراف کردن [برخالاف نص صریح قانون] کورتاز کرده‌اند؛ هنرپیشگان معروفی چون رومی اشناید، سانتا برگر، زابینه سین و یکی از روزنامه‌نگاران چون کارولا اشناید... شوارترز از همان ابتدا به "انقلاب اسلامی در ایران" با شک و تردید می‌نگریست. او در سال ۱۹۷۹ در گفتگویی پس از سفرش به ایران، "زن صلیبی" بی‌بایادیان اسلامی را در ایران مطرح کرد. ۲۸
شاورترز در رابطه با بینیادگرایی و نقش آن در جامعه‌ی اسلام
نیز دیدگاه‌های روانشناسی دارد. او تز «تسییب فرهنگی» را «رد» می‌کند و
خواهان مجازات شدید مردانی است که با توسط به این «تزو» در جامعه‌ی
آلمان، دست به قتل و ضرب و شتم زنان و دختران خود می‌زندند، و در
برابر دادگاه با یک جمله، جناياتان را توجیه می‌کند که:

«در فرهنگ اسلامی، این عمل رایج است!»

شاورترز معتقد است که همیشه بینیادگرایی که در آلمان زندگی
می‌کندند، با این قانون اساسی این کشور را رعایت کنند؛ قانونی که
ازادی‌های فردی و اجتماعی را برای همه‌ی شهروندان خود تضمین
می‌کند. شاورترز می‌گوید که ما باید مسئول را خوب مشخص کنیم؛ حقوق
بشر تقسم شدنی نیست؛ قانون اساسی آلمان نمی‌تواند زیر علائم سیاست برود;
اعتمادی، یک مجتمعی شخصی است؛ بینیادگرایی اسلامی «فناشیس قرن
بیست و یکم» است، و ما باید با آن مبارزه کنیم؛ بیش از هرچیز ما باید از
مادران بی‌بان و دخترانی که در خطرند، دفاع کنیم...؟

البته شاورترز در مورد روسیه، اetestار و اجبار سر کردن آن
و این که آیا مسلمانی مسلمان روسی به سر مجاز به امروزش در مدارس
آلمان هستند، بحث‌های متعددی را در مجله‌ی «ما» و نیز در مراکز
فرهنگی مستقل به راه انتداخته است. او خود در این باره می‌گوید:

«روسیه، پرچم اسلامی است؛ روسیه، نشانی است که زن
را به فردی دیگر، به انسانی درجه دو تبدیل می‌کند...»

شاورترز با همین سرپرستی با جریانی که زن را تناها عامل و
حامل «سکس» می‌داند، روبور می‌شود. او در سال 1987 کارزاردی را
عیب و پوئنگرافی به راه انتداخت و در سال 1996 عکاس مصور آلمنی,
نهموت نیوتن را به پای میز مهاکنی کشاند. نیوتن در یک‌سیری از
عکس‌های پورن‌گرافیک خود، زن‌ها را در حال «شکنجه شدن» به
نمايش گذاشتند شده بود.

البته شاورترز همچنین در سال 2002 به دفاع از حقوق
زنان تن فروش» پرداخت که با تصویب قانونی از سوی مجلس آلمان،
mورد تبعید قرار می‌گرفتند. او در یک‌گویی ظریف خود را در این مورد
چنین بیان می‌کند که موضعی از نسبت به مسائلی تن فروشی همیشه،
همیشه‌گی با این زنان بوده است؛ اگر قرار باشد در این میان کسی شرمنده
باشد، این «مشتری» است که بدن زن را می‌خد، یا آن پلانداز.» که از

29 - پسایت آلیس شوارترز
30 - جاکسک یا قواز
قبل زن، در آمدی به هم میزنند. نود و نه درصد زنان تنفروش خیالی فقیرند، یا دوباره خیالی زود فقیر می‌شوند؛ چون بول را از چنگشان در می‌آورند. برای می‌تفریشی، مسائلی بیشتر انسانی است و دست آخر آن که شرایطی که بتوان در آن انسانی را خرید، شرایطی غیرانسانی است...\(^3\)

من البته رسم مهربه دادن و مهربه گرفتن را نیز یادگار دوران بردداری، بازمانده از دوران خرید و فروش انسانی می‌دانم؛ حتی زنانی را که در پی «شکار» مربان پولدارند، نیز به نوعی «تن فروش» به حساب می‌آورند؛ یکی از هم‌زمان هوازی‌ها!

آیا شووارتزر از فینیست‌های استخواندار آلماست، از پیشگامان جنیش فیی‌نیستی، زورنالیست و صاحب امتیاز مجله پراواز‌ها در یکی از کتاب‌هایش به نام «شک‌باین بیجا در برابر مراجعین ولی» تنوری تازه‌ای دارد که خواننده و بررسی آن می‌توانند کینه و نفرت عظیم و عجیب شرک مسلمان به گزینه‌ها و رای‌های رادیان به سیاست‌ها، شناختن پدیده‌ای به نام عصر مردانگی و «نرینگی» و تحت لوازم، گریز پدیده‌ای که کمی از این بوده بهشتی آزادی را در مشام خیال‌المللیزه گردیده.

در بررسی‌های پژوهشی گوناگون پسیکلوژیک [روانشناسی] و نقش انگیزه‌های ترویستی‌های عامل فاکتور به یک سیتم‌های، همه چیز بر زبان آورده شده، اما از یک جیز [که روش‌های اقتصادی هاست] سخنی بر زبان نیامد و با عامل مردانگی است که به ویژه اقدار خود بر زن را در مخاطره می‌پیوندد!\(^3\)

این بانوی روشن‌گر که اتفاقاً در 7 سپتامبر، همه چیز بر زبان او رده، 18 مارس 1979 [یعنی چهار هفته پس از افتتاحیه تاریکی بهم 75 به تهران سفر کرد، این مکان‌ها را به خوبی دریافت و تنوری به کرد اقتصادی شووارتزر در گسترشی از استراتژی‌های اقتصادی اسلامی‌ها برای مباین‌های مطرح‌تر با غرب‌گرایی که ترجمه شده فتحی آن وارد شدن خلیه به ارکان حکومت مردان‌المردان اسلامی حاکم بر زنان است؛ چنانکه در یک گزارش کوتاه زورنالیستی بتوان به آن پرداخت، سخن گفت‌هایش 31 و اقتصاد این است که نمی‌تواند پدیده‌ای نفت و کینه به غرب را بدون شناخت این عصر «نرینگی» شناخته و ارزیابی کرد. این رابطه‌ی
سرطان که ماهمچنان در شرق اسلامی با نام‌دهی‌های فراگیر مواجه هستیم، هم‌ناوری است که توسط بنی‌آفرگان اسلام در ۱۴۰۰ سال پیش جامع‌تری «نقدسی» پوشید و در جان و تون و باور مسلمانان جهان و در ناخوداگاه هر مرد مسلمانی در انتظار فرحبخشدگی و راه‌یافته به خودآگاهی و میدان عمل، به کمین نشست. برای این که این نفرت خودمنفی، و ریشه‌های این غرب‌پذیری را بشناسیم، نهاده‌های نادرم جز این که مکانیزم این رابطه سلطه را بشناسیم. تا ندانیم چرا اسلامیست، ها در برهه پدربزرگ کردن از دستاوردهای فنی و تکنیکی غرب، ترددی به خود راه نمی‌دهند؛ اما به گسترده‌ی برایی حقوق همه‌ی انسانها و آگاهی مردم به حرفه‌سان و بخصوص حقوق زنان، کودکان، دگرگونی و دگرگونی گراپیان که می‌رسند، ضمیر را از نیا برمی‌کشند، نمی‌توانیم بستر این رفتارها را بشناسیم.

کمی این که در دهه‌ی دوم قرن بیست و یکم میلادی و در کشورهایی که بودجه‌اش از توریسم تأمین می‌شود، و پس از سرگونی حکومت حسنی مبارک در سرزمین یزبای فراگیره، تازه لو می‌رود که ۹۱٪ زنان مصری خانه‌نشین و از زندگی محروم... به نظر من بنی‌آفرگانی دو پایه مکمک دارد؛ خوشونت و نابرابری جنسی و حقوقی. پایه‌های جنبی دیگری هم این باید با ما محکمتر می‌کند؛ اما اساساً، همین دو پایه است. بنی‌آفرگانی در درخشش راپیدنامیسم و با رشد آگاهی شهرودنانت تحت سلطه‌اش، پایه‌هایش را سست و شکنده‌ می‌بیند. اسلام هم که اساسا بر پایه‌ی انواع نابرابری ها شکل گرفته [و بدون این نابرابریها امکان تجلی‌اش را از دست میدهد۳۴] ناجا است. چنین نفرتی را اعلام و اعلام کند؛ چرا که اگر در غرب، این خبرها نشده بود و اگر حقوق بشر و عقل‌گرایی، با همی‌ی «مبارزات» علمای اعلام اسلامی، به چنین سلطان راه نیافت‌هه بوید ایشان را با غرب کاری نبود. زنان مهمچنان در اندرنی و هم در حرمسراها به حس‌ی ابده در حجاب و بیگانه جننی و جسمی محکم بویدند. خلیم هم به رابطه سلطه‌ای آقایان وارد نمی‌شد. اگر غرب از قرون وسطی فاسته تر می‌گرفت و وارد تفسیری جدید از انسان، فردیت، و حقوق انسانها و وحدان انسان نمی‌شد، شرق را با غرب یکی نبود و من هیچ یا ادعای می‌کم که تروریسم اسلامی هم در...
کار نمی‌تواند. اما غرب، زنان را از اندرونی‌ها به‌پرور آن‌ها، و به مجامع‌ها و آزادی‌های مرد، و انسان‌ها را برای هما خانه‌ها و به انگلیسی‌ها را زیر ذره بین‌کن.

غرب با فاصله‌گذاری‌هایی از قانون محکومیت کاهشی و ضعیف‌سازی‌ها و کلیه‌ها و والدهای آقا مصطفی و منزل‌ها به‌پاى‌کرده‌ها را در جایگاه ابرار و مردان و برگزیدگان «الله» نشانده و این درست همان نقطه‌ای آغازین فاصله برای شرق مسلمان بوده و فاصله‌ی از همه‌ی چهار بلد. مرز بین کشورها بردگان‌ها شد و فرست و آمد بین شرق و غرب عمومی‌ها. مدرس‌ها و دانشگاه‌ها زنان را پذیرفتند.

از همه‌ی مهمترین پای زنان به حیطه‌ی فرهنگ‌ها، هنر، دانش، آگاهی و غرب باند و این همان نقطه‌ی شنیدن ناقص عصر برای راه شرق مسلمان بود. این زنگ‌ها در جدی برای شریعت بیمار، اساساً برای آن‌ها خطرناک و وحشت‌ناکتر از هرگونه شکست و وامانگی‌ای تاریخی بود. چرا که به عنوان نمونه در عربستان تا همین چندی پیش هزینه‌ی شناشناه‌ها نداشت و به نام پدر و شوهر و برادرش شناخته می‌شده و در قطع و خیالی‌ها، از دیگر کشورهای عربی، زنی را در ورژشی‌ها حتی به عنوان تنامش‌های و با همان تصویر اسلامی با مانو و روسی و چاد و ممنعه و پیچه و نقاب و... نمو توان دید. تاکنون هم در ایران مها ماهینی تفکری حداقل، همین تماشای مسابقات ورزشی، برای نمی‌آی است! 

به این رابطه‌ها، مهم‌ترین و اساسی‌ترین بخش این نابرابری، بین نابرابری بین زنان و مردان، در یک دریافت را رایانه‌ها را برداشت. با بانگان پای زنان به غرب، و با راه‌پایان دریافت‌ها و رامک‌ها غربی به شرق، در حقیقت زنان ستون پنجمی شدند که این عامل نرینگی را به‌خوبی می‌کردند.

زنان از اندرونی‌ها بیرون آمدند. این بیرون آمدن از اندرونی‌ها مدرس‌الارایه، فقط شکل‌گیری بود. این انشای از خروجی از مردان مردان‌الارایه اسلامی هم فاصله‌ای می‌گرفتند. دیگر کسی نمی‌توانست به‌گوشو به زنان ناقص علنی و بهره‌بران از زندگی نامه‌مری، چنان که حضرت و علی و جانشینانشان بارها و بارها گفته‌اند و می‌گویند. این تهیه وجود داشته و اتفاقاً خیلی هم جدی بود که دیگر زنی تنوری تصور است به دوم مذهب 36
شیعه، به‌عنوان‌ی این ابی‌طالب‌را به ریش نگیرد؛ همو که در خطبی ۸۰
نهج البلاغه پس از پایان نبیرد جمل در نگوهش زنان و برای توجیه
سربک زنان گفت‌ه بود: «مردم؛ ایمان زنان ناتمام است، بهره‌ای آنان
ناتمام، خرد ایشان ناتمام. نشانه‌ی ناتمام، مخدر بودنشان از نماز
و روزه است به هنگام عادتشان و نقصان برهی ایشان، نصف بودن سهم
آنان از میراث است نسبت به سهم مردان؛ و نشان‌های ناتمام خرد آنان این
بود که گوادی دو ژن چون گواهی یک مرد به حساب رود. پس از زنان بد
بهره‌ی و خود را از نیکانشان و پایید [موافقات خودتان باشید] و تا در
کار زشت طمع نکنند، در کار نیک [هم] از آنان اطاعت تنمایید!»

به نظر من کشتار پاژده سپن‌دار و تداوم تزریص استماعت اسلامی که
ابن روزها خارمانه و جهان را به آتش کشیده است و روزبروز هم
خطرناک‌تر می‌شود، در واقع پاره‌های شدن تور «برنگی» را به اعتراض
نشسته است؛ حتی تا حد خودازاری و خودکشی و عملیات انتحاری

توجه کنم که بخش اساسی عرق‌های عهده داده شده به مردان
مسلمان [چه در این جهان و چه در جهان دیگر] زنانی هستند که بالک
منزه‌اند؛ بکر و دست نخورده‌اند؛ و نوجوانند؛ هنوز آگاهی ندارند؛ خودشان
را درست در اختیار مردان و مومانان می‌گذرانند و در نهایت تنها مایه‌ی
شادی و خوشی و صفات آنها هستند. موضوع بکارت دختران هم که این
همه در میان مسلمانان اهمیت دارد، بیش از آن که به همان پوسته‌ی داخل
آلت تناسل زنان محدود باشد، بکارت. ایشان در آگاهی است. عدم
آگاهی‌شان نسبت به حقوقشان است؛ و این بکارت است که این زنان را این
همه برای این مردان جذاب و روح‌پری می‌کند.

تا زمانی که دیوارهای بین شرق و غرب بلند بود و غرب‌ها
هنوز این امکان را نداشتند که به شرق بروند و نمادهای زن‌گذار نویشنده
را پس از کوتاه کردن دست دین از حکومت و پیامدهای آن به نمایش
بگذارند، شرق در امن و امان بود.

«در حیب السیر، ضمن توصیف دوران خلافت القائم بامرا...»
چنین آمده است: «نصیر الدولة [که] به علم همت و حسن سیاست...
انساف داشت ... به عده‌ای ایام سال ۳۶۰ سریت [زن] گرفته بود و هر

36 - نهج البلاغه، ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، جامی‌پور، ۱۳۸۰، تهران، شرکت انتشارات علمی و
شب با یکی از ایشان مبافتن، می‌نمود و دیگر با آن "کنیزک" خلوت نمی‌کرد. مگر در سال دیگر نوبت به وی می‌رسید...» ۲۷

"با این همه بسیاری از صحابه بطور وفور زن می‌گرفتند و طلاق می‌دادند؛ چنان که حضرت امام حسن ۲۵۰ تا ۳۰۰ زن اختیار نمود..." ۲۸

جنابش ماه مه ۱۹۲۸ را می‌توان به نوعی "جنابش زنان" نامید و من به "گستاخی" جنابش ۱۳۸۸ ایرانیان را [به بهانهٔ نقل‌تباره در انتخابات دور دهم ریاست جمهوری در ایران] نیز "جنابش زنان" می‌شناسم و می‌شناسانم. به یادبود کشیدن کج فهمیده و "کُر راهه"ی طی شده تاریخ معاصر ایران، به دلیل عقیدنده و بوستن‌گی اندیشه‌های انسانی، ضد زن و ضد مدرنیته دو نسل کهنی و به ویژه "پیشانیان" آن دو نسل، کلیه اصلی این جنابش است و آن "کلید طلایی" هم تنها در دست زنان ایران است؛ برای بازیس گرفتن حقوق‌خان و اعلام مکرر و مکرر برادری حقوق‌خان با "زن‌بخش"ی از آن‌ها زنان.

با این همه باید به سال پس از این واقعه تاثیرگذار [جنابش ماه مه ۱۹۶۸ میلادی] [ما زنان ایرانی هر آنچه را که داشتیم، به تاریخ دادیم و شدید مضحک‌های عالم و ادم متمدن، آن هم پس از آن همه دستاوردهای شگرف انقلاب مشروطه و دوران دو پادشاه بهلوی در متن خاکستری میلی بی سیاه خاورمیانه اسلام زده!]

۵۷ - تاریخ اجتماعی ایران، مرکزی راودی، جلد سوم، جاپ دوم، موسسه‌ی انتشارات امیرکبیر، سال ۲۵۳۶، ص ۳۶

۵۸ - حقوق فردی و اجتماعی زنان بعد از اسلام، ص ۳۳۶ تا ۳۴۲، نقل از شماره ۱۲۳، همان صفحه.
یادداشت دوم

ما زنان بازماندهای از اشتباهات تاریخی پدرانمان، زمانی که با مادرانمان جفت می‌شدند؛ چه‌اگر می‌دانستند، شاید هرگز در آن شبه‌های کذلی بستر «مادر» را تحقیر نمی‌کردند. بستر مادر از همان لحظه‌ای نطفه بستنیان تحقیر می‌شود و از همان آغاز حقوق نیمه‌کارمان به یگم‌می‌رود؛ هر چند که از مردان پیرامونمان بیشتر به‌فیلم و تلاقی کنیم. عیب بزرگ ما در سر و مغزمان نیست؛ «جهنم» پیش از تولدمان، ما را کنسته رفتوه اعلام کرده است. همین است که ما بیش از آنانی که تن «مقدس» دارند، با «شنم» پنهانی «مهر شده» در تفکر، مغزمان را نیز به گرو کاشتن‌هایم.

تن «مقدس» پیش از ما و پیش از آن شب کذلی، نه در زهدان که در انده‌شی‌های فریبکار مادرانمان به عبادت‌گاه رخت کشیده‌اند. این است که مادرانمان در غیبت مردان پیرامونمان در نقش همانان، زندانبانان خودان‌گیخته‌ی ما می‌شوند، تا خودمان را برای «مقدس‌» نیز کرده باشنیام. «تقدیس» را تاریخ مهر زده و «تقدیس» کرده است. از ابراهیم بتساز تا موسی، از عیسی تا البته «محمدها» که یک تنی جور صدنا زن واکنش و بر ایوان می‌گذشت و از «منی» مقدش «کننده» شیرین کرده که باشند. «تقدیس» تاریخ مهر نزدیک، همین الشهادت‌ها ۳-۳ به‌صاحب و تصرف شده‌کنی به آزادی دارای می‌کردند، تا کمی از تشذیع‌بک‌اوهته‌ها نمی‌شد و هرگز نشد.

این تشذیع‌های ماهیان در تن «مقدس» مردانمان هست و ما زنان در هنین فربه‌خورده‌ها همکاری تاریخ و ادیان بازمانده‌ای از تاریخ، همچنان حقوقدارمان را، تنها دو راهی از حقوق‌ها به «درویوز» نشسته‌ایم. بزمان‌گان محمد اما امروزه‌های که تن «نامقدس» را به‌این نیست؛ تنها بازتارخ‌های ما «کشیده» است و خنجر و آتش و بدنامی؛ باز هم برای سیراب کردن عطل سیری نام‌یافتن آن «مقدسین» در نوشیدن از خون تن ما؛ همیشه… همیشه و همیشه.

۳۹- «بخشی از آیه‌ی ۲۲۳ سوره‌ی بقره/ از نیاز خوان کشتار شما». برای کشت به آنها نزدیک شوید.
زنن تاریخ را عوضی نمویسند. اگر خواستی دارند، تنها در سیراب کردن آن عطش سیری ناپذیر است که شاید، تازه شاید به بخش بسیار کوچکی از سهمشان راضی شان کند. مقدسین در کتابشناسی، در تنها کتابشنای آموزش‌های که "نامقدسین" را سه‌می‌از انسان‌ها و از "حق نیست. تنها "حق" زنان "شکنجه" است و "بخش خوردن" که برای مقدسین، از آن ترهاشت کذابی هم لذتبخت‌تر است. "حق زنان" تنها "تکلیف" است و "تکلیف"!

دینی‌ی مدرن به دروغ به زنان "حق" داده است. این "حق" هر لحظه، حتی در میان آدم‌های مدرن و متمدن هم به تاریخ میرود. حقی که بر اساس تقدیس تن. شهدانگ مردان، مهر شده باشد، خدش‌بردار نیست؛ حتی اگر سیمون دوبووار و آلیس شوارتز برای آن زندگی‌های زن‌هایی کرده باشند. تقدس "نرسینگ" آسیب‌پذیر نیست;

من اما می‌خواهم از این "تقدسمبایی" تقدسمبایی کنم؛ از خودشان؛ از جنسیتی‌شان و از تنها کتابی که برای "تقدسمبایی" به آن آویزان می‌شوند؛ آویزان شده‌اند. قرآن رونوشت تورات است؛ فتوکی انجیل است، در هیئتی کم‌تر؛ برای همین هم تقدس ملی مردان ما این همه کم‌تر است...

خنتی‌ی زنان، بخشی از همین تاریخ کمی "نامقدس" است.
کسی می‌داند چرا 91% زنان سرزمین فراغت "خنتی" شده‌اند؟
کسی هست که برای همین یک قلم "جنايت مقدس" بازمانده از قفر قرون، در قرن پیش و یکم پاسخی یافته باشد؟!
و پیام هم آیا کسی هست که بداند مردان ملی که 91% زنانشان را از زندگی "اخته" کرده اند، چه برداشتی از "آزادی" و "دموکراتی" و "حقوق برابر انسان‌ها" دارند؟ همیهن!

پنجم اسفند ماه 1389
۲۴ فوریه 2011 میلادی
حجاب، پرچم اسلامیسم، فاشیسم قرن ۲۱

«دیپلمیت» و ازه‌ای مدرن است و درست از دوران رنسانس به این سو به ازه‌امه‌ی سیاسی/اجتماعی کشورهای پیشرفته افزوده شده است؛ علی‌الله دهخدا آن را «گیرائانده» ترجیح کرده که صفت فاعل است از وژه‌ی «اداره» یعنی «اداره کردن» و راست و ریس کردن امور؛ «حکومت» اما وژه‌ای «کهنه» این که قدمتش را درآیلی تاریخ نوشته‌اند؛ در اکثر دهخدا این وژه را «فرمانرواپی کردن» و «حكم رانتن» و «قضاوت کردن» تعیین کرده است؛ همو حکومت رانتن را نیز به مفهوم «اعمال و به کار بردن سلطه و فرامرزی» آورده است. همراه با نهادی‌های شدن. رنسانس، مدنیت و مدرنیت در جوامع مدرن، «دولت» گا کارشن را بر اساس (اعتماد) اکثریت. شهردانی که به ایشان رای «اعتماد» داده‌اند، انجام می‌دهند. اگر همین «انتخاب شنگان» نتواند وظایف را که به ایشان محول شده، یعنی «اداره» ی نسبتاً درست کشور به انجام برسانند، یا با «استیضاح» کنار گذاشته می‌شوند و یا دیگر سر از صندوق‌های رای بیرون نمی‌آورند.

تعیین مدرن و متمدن از انسان و «شهروند» پیداییدن تازه‌ای بود که به صورتی کمرنگ در نگاه و دیدگاه مشروطه‌خواهان. «به‌آموز» خود را نشان داد. این که روز وازه‌ی «مشروطه خواهان/به‌آموز» زوم می‌کنم. به این دلیل است که به تجربه‌ی می‌دانم دین‌ها و به ویژه دین اسلام و مذهب تشیع با تعیین مدرن از انسان، شهردان و حقوق شهروندی [آن گونه گی پس از انقلاب کبیر فرانسه در قانون اساسی و مدنی کشورهای اروپایی و همچنین در بیان‌های جهانی حقوق بشر پس از جنگ جهانی دوم نمونه‌ای] از اساس زاویه‌ای ۱۸۰ درجه دارند. در میان دولتمردان ایرانی پس از انقلاب مشروطه، ظاهراً گنتیا رضا شاه فقید است که نقاهی مدرن به فنون انسان و حق و حقوق‌ش دارد.

این دو نگاه به زندگی و به انسان را می‌توان در رفتار رضا شاه و مخالفتش دید. در این کار به بررسی هر دو دیدگاه می‌پردازن هم دیدگاه رضا شاه را و هم در برآورش، نگاه دولتمردانی را که بعدها سیاست
ضرورة رضخانه زدایی را پیش برده‌اند؛ و زمینه‌سازی به قدرت رساندن سید روح الله خمینی و هم دست‌انش شداند.

به باور من سرنوشت و تاریخ مافیا در این سده کبیری چهاردهم خورشیدی، تقیبی حکم‌گزاری با وکیل نسبت به این رفتار مشخص رضا شاه مشخص می‌شود. آنچه می‌گردد به موضوع انسان می‌دانم، نگرشی است مدرن به انسان که انسان را "شهروند" تعیین می‌کند و هیچگونه جدایی جنسی، قومی، نژادی و عقیدتی را برنیمی‌تابد.

نگاهی گذرا به بخش کوتاهی از خدمات رضا شاه فقید، برای شناختن و شناسادن پروره‌های "رضخانه زدایی" در ایران پس از رفتن ایشان از این زاویه اهمیت دارد که عمق کارخانه، عقب‌افاک‌شکن و فرصت‌طلبی و شیعه‌دگری دولتمردان ایرانی را نشان می‌دهد که [شاید] نادانشته، اسباب به قدرت رساندن فیجت‌رین "مکتب" گروهی در تاریخ جهان شداند که تا همین امروز نیز در "سال 2012 میلادی" همچنان ایرانیان را به خاک و خون کشانده و می‌کشاند.

جلال متنی در پژوهشی به عنوان "نقش انقلاب مشروطه در تحلیل تعیین و ترتیب ایران" می‌نویسد:

"بیش از مشروطه جان و مال و آب و هواییت مدرم در دست دو گروه بود؛ یکی هزینه حاکم و دیگری "علما". هزینه حاکم عبارت بود از شاه، دربار، و تمام ماموران حکومتی در سرسر کشور که بر طبق دلخواه خود به اصطلاح به رنگ و برق امکان می‌پرداختند. گروهی دوم علما و ملی‌پوش‌ها که خود را به مانند امروز ناب امام زمان معرفی می‌کردند و قانون شرع را برای آداب جامعه کافی می‌دانستند، و در عمل قدرتشان از گروه اول به مراتب بیشتر بود. این به خصوص تعیین و ترتیب و قضاء و اوقات را از خود می‌دانستند و کسی را بارای مقابل با آنان نبود. قانون اساسی مشروطه، تمام آحاد ملت ایران را متساوی حقوق اعلام کرد. گرچه با فشار ملی‌پوش [توجه کنید با فشار ملی‌پوش] در اصل دوم متمم قانون اساسی به آنان این حق داده شد که قوانین را که برعکس شرع تشخیص می‌دهند، "روتو" کنند؛ ولی هرگز ملی‌پوشی نتوانستند از این حقی که به "نواحی" به آنان داده شده بود، استفاده کنند."  

---

۴۰ به گفته‌های ناصر پاکدی می‌توانیم در کتاب قل قمروی ۲۸
فشار ملایان انجنان بود که اولاً با سرسختی تمام نهضت مشروطه را به نام خودشان سکه زدند و طباطبایی و بهبهانی شدند. رهبران مشروطه، دیگر این که با اضاحه کردند، متمم قانون اساسی به قانون اساسی مشروطه که بر اساس حقوق برادر همه ایران‌یان مدن شده بود، نام‌بردهای دیگری را صورتی قانونی بخشیدند که البلت در تمام دو دوره پادشاهی پهلوی‌ها نتوانستند به موقتی برای اجرای نیات پلیشمان دست ببندند.

"ناگفته نمادن که در فاصله سال‌های ۱۲۸۵ خورشیدی که فرمان مشروطیت به توشیح مظرف‌الدین شاه رستم، تا سال ۱۳۰۴ که به سلطنت قاجاریه پایان داده شد، با وجود قانون اساسی حتی یک کار چشمگیر هم در ایران انجام نشد، و در تقریباً به همان پانشین سایق مجاهمید. در این دوره بیست ساله، احمدشاه به مدالت شانزده سال پادشاه بود [یعنی همان مدتی که در اعلامنامه از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۶ یا پادشاه ایران بود] در دوران سلطنت احمدشاه بود که در سال ۱۹۰۷ ایران به دو منطقه فقوذ انگلیس و روس تقسیم شد، قرارداد ۱۹۱۹ به امضای راست و ایران عملاً در صف مستعمرات انگلیس قرار گرفت؛ شاه ایران [احمدشاه قاجار] به دست محمد مصدق شاه جوانبخت] از دولت انگلیس مقرری ماهانه می‌گرفت، تا به منویان آنان گردن نهد. جنوب خوزستان و منطقهٔ نفت خیز آن ایران جدا شده، با حمايت دولت انگلیس به شیخ خزعل سرده شده بود. شاه ایران [همان احمدشاه قاجار] با وجود قانون اساسی مشروطه و متمم آن، قادر نبود امکان را تامین کند. خلاصه آن که اوضاع کشور با دورهٔ پیش از مشروطه تقریباً تفاوتی نکرد بود و اگر رضا خان سردار سیه قدم به میدان نهاده بود، هیچ یک از هدف‌های مشروطه طلبان جامه‌ای عمل نمی‌پوشید. او بود که با تکیه بر قانون اساسی، ایران را از قرون وسطی به احاطه قرن پیست میلادی رسانید..."}

14. نفس انقلاب مشروطه در تحول تعلیم و تربیت ایران/جامعه متینی
این میزان درک و فهم پادشاه قاجار است که خودش را آنچنان «افزینده و خالق و فعال مایشاء» تصور می‌کند که به خیالش با زدن انگشت یا مهره پای کاغذی، حاصل قرن‌ها تلاش روشگران اروپایی از سنگ ولتر و گالیله و زوردانو برونو و دگران، یکباره دست کم در هیئت خیابان کشی‌ها و پارک‌ها و ساختمان‌های پاریس به ایران خواهد آمد و بدون هیچ تلاشی، چه در حیطه‌های تکنیکی و چه در حیطه‌ی عقل و شعر بزرگ‌سازگان، روشگران و دومَلمَردان، چه در حیطه‌ی حقوق برابر انسانها، ایران همانند پاریس خواهد شد.

با این همه امضاء فرمان مشروطه به نوعی سرفصل تازه‌ای در زندگی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ما ایرانیان شد.

یاکدام می‌گوید: «رضاخان زدایی از فردا شهربور ۱۳۲۰ آغاز می‌شود و یکی از محورهای اصلی آن جلب رضایت و تحیب قلوب روحانیون است. محمدعلی فرودی که در شهریور ۱۳۲۰ به نخست وزیری انتخاب شد، در همان آغاز کار گفت که یک باید به مسائلی دین هم اهمیت داد. در بیست سال گذشته، [دوران صدارت و پادشاهی رضاشاه] یکی هم دین از میان رفت.» ۴۲

«این سیاست تحیب در حكومت‌های [دولت‌های] بعدی تشکیل و تقویت می‌شود. در این زمینه مقایسه‌ی نحوه رفتار علی سهیلی... می‌تواند بسیار گویا و پرمنا باشد...

در حکومت [دولت] دوم سهیلی ۴۳ (۱۳۲۰) تحیب روحانیان بیش از پیش دقت و صراحت و وسعت می‌یابد... محسن صدر در ۱۲ خرداد ۱۳۲۲ به وزارت دانگستری گمارده می‌شود. اوست که به گفته‌ی احمد کسروی «دستگاه انگلیسیون» در دانگستری برجا می‌کند و پرونده و کلکت کسروی را نیز باطل می‌کند. باز هم در زمان اوست که سی‌سده کتاب از کتاب‌های کسروی و از جمله شیعه گری را توقف می‌کند. در مریان این کتاب‌ها آن یک چه خشم «روحانیان» را برانگیخت، [همان] «شیعگری» بود. ۴۴

احمد کسروی در کتاب «داغداغه» دگرگونی فضای اجتماعی ایران را این گونه نوشته است: «آن که [پس از رضا شاه] رخت دیگر گردانیده بودند، دوباره به عبا و عمامه بازگشتند. آنان که به گوش‌های خزیده بودند، بیرون آمدند.

---

42- قلم کسروی، ناصر یاکدام، پایان دوم، صفحه ی ۷۶
43- نخست وزیری او
44- همانجا صفحه ی ۷۷
بار دیگر با قانون‌ها، دانش‌ها و هم‌هی نیکی‌ها نبود آغاز کردن. بار دیگر آخوند به‌چه و سیدبچه‌ها که چگالی‌گذاری و متفاوتی‌های هستند، در خیابان‌های پدیدار شدند... چیز دیگری که دیده شد آن بود که با انگیزش همان «کمپانی خیانت» بلوکه سرپرستی آن، برای ملایمان روزنامه به‌نباد نهاده شد... باز دیده شد دوستت در اداره رادیو دستگاهی به نام «تبلیغات دینی» برای گردانیده، به کسانی از مردان تیره مغز ماهانه‌داد که بنشینند و گفتار های سراهای باوه و بدخواهی نویسنده و به آن روزنامه و مانندته آن فرستند.»

«محسن صدر در ۱۵ خرداد ۱۳۲۴ دوران نخست وزیری خود را آغاز کرد. دیدیم که به هنگام وزارت دادگستری اولست که نخستین پرونده ساری‌ها علیه کسروی آغاز می‌شود. اکنون کار شدت بیشتری می‌گیرد... در ۲۹ اسفند ۱۳۲۳ دکتر صدیق وزیر فرهنگ حکومت بیات، نامه‌ای به دادگستری نوشت و تعقیب کسروی را خواستار شد. در ۱۴ خرداد ۱۳۲۴ سید محمد صادق طباطبایی، رئیس مجلس شورای ملی هم نامه‌ای در این زمینه می‌نویسد و در همان ایام رئیس مجلس شورای ملی هم به دنبال «شکایات وصله» به وزارت دادگستری نامه می‌نویسد و «تعقیب» کسروی را خواهان می‌گردد. چند روز بعد در ۲۴ خرداد، محسن صدر [صدرالاشراف] نخست وزیر هم بر ضرورت تعقیب کسروی انگشت می‌گذارد.»

فیلم از دودی در دل داستن، بر تعقیب» او پای می‌فشد، این امر شگفت‌آور نمی‌نمود.

بند نیست به عنوان «نامه‌ معترضه» ریشه‌ی «کینه‌ی دیرینه محسن صدر» را بشناسم. این امر ما را یکی از فضیل‌های برگشتی کسروی اشنا می‌کند. پاینبده کسروی به راستی، و بپرویی او در برخشنده نقاب فربنده و دغل‌کار از چهار مردان سیاسی [و دینی] همانندی در میان مردان سیاسی/اجتماعی دوران معاصر نداشت.

45 - کتاب «دانگه» نوشته‌ی شاوه‌ها نوادگان احمد کسروی، صفحه ۵۵ تا ۵۶
46 - قلم کسروی، چاپ نمود، صفحه ۱۱۹
چنین بود که دشمنان وی تنها در میان ملیمان نیویورک و شمار
فرآوانی از مسیران سیاسی که با پایان دوران رضاشتی‌های دوباره به میدان
سیاست بارگذشتند و با بهره‌گیری از "فراموشی و جدای همگانی"،
عرصه‌ی تازه‌ای برای جولان و خودنمایی یافته بودند، این فاش‌گویی را
برنیا تافتند و کسروی را یکم می‌داشتند.

"پخش بزرگی از این مسیران سیاسی کسانی بودند که پیش از
برآمدن جنگ مشروطه از پیشتبانیان خودکامگی بودند، اما همین که با
شهرت خود دریافتند که جنگ مشروطه، پیروز خواهد شد، ناگهان
آزادی‌خواهان شدند و به بهره‌برداری از نظام تازه بردختند. شناسایند
شماری از این مسیران سیاسی دغل کار در اثر ارتجاع و یگانه‌ی احمد
کسروی "تاریخ مشروطه‌ای ایران" بازتاب یافته است. خود وی در
پیشگفتار این پس از "هنف" انگیزه‌ی یاد می‌کند که بیش از هر چیز دیگر
ارا به فراموش آوردن این اثر واداشته است. انگیزه‌ی سوم که بیش از
انگیزه‌های دیگری را زیر تاثیر گذارده است و از این رو به تنهایی
حماس برای داشتن انگیزه‌ی دیگری را دربرگرفته است، به‌ردای
انگیزه‌ای صرفا اجتماعی است. آوردن همه این انگیزه‌ها از حوصله
این سوگی‌شناس که در زمان است و من تنتها به یک برخای آن از این به
در رابطه‌ای بی‌واسطه با «کیهان دیرینه»ی صدرالاسراف به کسروی
است. در آن فراز کسروی می‌گوید:

"نالگاهی ایرانیان از سود و زیان و سنتی انديشهاي ايشان به
اندازه‌ای است که کسان بسیاری از وزیران و دیگران که با مشروطه
دوروبی نموده، از باعث‌گاش درآمده، در بهارستان حاکم‌زاده، از زبونی
اندیشه، بدی آنها را ندانسته و به چون و چراپی برعناصه‌اند، و تا ما
بنویسیم، آن کسان را به بدی نمی‌شنایختند.

،"آشامیه از باعثه درآمده، در بهارستان حاکم‌زاده" در
متن اثر از هم باز شده و به روشی به گفتگوی گذاره‌شده که چگونه در
"استیضاد صغير" بعنی به قدرت رسیدن زونگر، محمدعلی میرزا
با کمک روسها و به توب بستن مجلس، گروهی از آزادی‌خواهان و
کوشندگان نباید محتویه ملک اولومانی، جهانگیر خان صوراسپ‌افیل
قاضی ارداقی را دستگیر کرده و در باعثه به زندان افکنده و سپس
آنها را کشتند. بازگری این مسیران مزین را "محسن صدرالاسراف"
برعده‌ی داشت. با گشودن این نکته فراموش شده بود که از آن پس و

47 - تاریخ مشروطه، احمد کسروی، انتشارات امرکی، تهران، سال ۱۳۴۰ ص. ۴
48 - بیان نقل از سوگی‌شناسی مسیر کشتن احمد کسروی/محمد‌نژادی
بوئه از سوی «نشریات آزادی یافته‌پس از شهریور ۱۳۲۰» به وی لقب «درخیم باغ‌شاعرانه» داده شد. از این رو چندان شگفتی‌آور نبود که در دوران «نخست وزیری» او [صدراً اشرافی] پروندیده اهتمام «توهین به اسلام» دنبال شود...

و اما سید روح الله خمینی و خیز او برای «رضایا شاه زیادی» و خیز بعدی اش برای رسیدن به «خلافات اسلامی» بر ایران فلک‌زدیده!

در نیمه دوم سال ۱۳۲۲ نویسنده بیشتر نام حکمتیار کتاب‌های کوچکی در کمتر از هفده صفحه با نام «اسرار هزار ساله» منتشر کرد.

در این جزوه روحانیت شیعه در برادر پرسش‌هایی قرار داده شد. یک سال بعد در ۱۳۲۳ کتابی به نام «کشف الاسرار، رد بر اسرار هزار ساله حکم‌زدند» منتشر شد که در چاپ نخستین آن، نام نویسنده مشخص نبود. به‌دش معلوم شد که این کتاب با حجم ۸۴ صفحه به وسیله چهار [سید روح‌الله] خمینی نوشته شده است. چنانچه پس از انتقال این کتاب با عنوان «کشف الاسرار» با نام نویسنده...چاپ شد. این از روز روندی است که نوشته‌کتابی با حجمه ۸۴ صفحه در یکسخ جزوه‌ای با کمتر از ۸۴ صفحه منطقی نیست، پس نویسنده کتاب هدف دیگری را در نظر داشته است.

در شش‌شماره مجله «چشم‌انداز» چاپ پاریس در این زمانی به گسترشگر گفته شده است... نویسنده بیشتر نام «محمدتقی حاجی‌بولیهری» در شماره‌های پراکنده‌ای از «چشم‌انداز» شجرنمایی زندگی و تحصیل و فعالیت‌های مدهی آقای خمینی را... زیر عنوان از «کشف الاسرار» تا «اسرار هزار ساله» نوشته است...

پایان گفت که «اسرار هزار ساله» در نوع خود بینظیر نیست.

در آن سالها دیگرانی هم اعتقادات و رسووم مذهبی را به نقد کشیدند... اما کسی که در این راه پیش‌تر آغاز کرد و پیشرفت هم رفت، زندی‌دان احمد کسروی بود. پس از شهریور بیست و یک فعالیت‌های او دیگر از حیطه ادب و تاریخ و اعتقادات آدام و بنا و اعتقادات ایجاد شد و در مسیر آنچه نخست در سال‌های پیشین جنگ جهانی دوم در «آئین» بیان کرده بود، گام نهاد، یعنی در مسیر نقد اعتقادات مذهبی و تدوین آنچه «پاک‌دانی» نام می‌نهاد.

نخستین نوشته‌های انتقادی به صوفیان و بهاییان برداخته بود «بهانگری» و «صوفی‌گری» با اقبال فراوان روبرو شد. سومین نوشته...
اشتیگنگری» بود که خشم اهل تشیع را برانگیخت. در برابر این
اعتراضات، کسری کتاب خود را تغییر نام داد و همگان را به داوری
خواند: «بخوانید و داوری کنید!»

در سال 1322 این کتاب دست به دست می‌گشت. بی‌شک قرن‌ها
بود که ارکان اسلام خود را با چنین انتقاداتی صریح و قاطع گوته و
ندیده بود. "اسرار هزار ساله" در این ایام به بزار می‌آید. از
این رو اقتای خمینی به میدان می‌آید و با نوشتن "کشف
السرا" ظاهرانه ب "اسرار هزار ساله" خ‌ حکم‌بای‌د پاخ می‌گوید،
ولی کاملاً روشن است که او کسری را به یافتن گرفته است؛ اما از
برخورد رودروی با او طرفان مهم‌د. دلیل روشن دیگری که برای این
امر وجود دارد، انتشار جزوی دیگری از اقتای خمینی زیر عنوان
"بخوانید و به کار بیندید" است که کسی بعد از "کشف السرا" منتشر
شد. عنوان این جزو به "بخوانید و به کار بیندید" به روشنی گویای
آن است که در برابر "بخوانید و داوری کنید" کسری تنظیم شده است.
تکه‌هایی از آن را نویسنده‌ی "چشم انداز" اورد ه است که بازتاب خشم
پر مرز خمینی است...

"هران ای روحانیون اسلامی، ای علمای ربانی‌ای دانشمندان
دندار، ای گویندگان آنین دوست، ای شرفا‌زادان وطنخواه‌ای وطن
خواهان باناموس... اگر مجال را از دست بدهید و قیام برای خدا تکنیک و
مراسم را عودت ندهید، فرداست که "مشتی هرمز‌گرد شهروتن" بر
شما چیره شود... همه دیده کتاب‌های "بک نفر تبریزی بی‌سرپنا" را که
تمام آنین شماها را دستخوش نامزرا کرد و در مرکز تشیع به امام صادق
و امام غایب روحیه لفداء آن همه جسورت‌های کرد و هیچ کلمه از
شماها صادر نشد... این چه ضعف و بیچارگی است که شماها را فرا
گرفته؟" ۱۱

از اینجاست که خمینی خیز بریم دارد تا "رهبری" جنبش
پس از اسلام شناسی" را بر عهده بگیرد و در همین راستا دیگران را نیز
برای تثبیت خرافات در اسلام و تشیع و تداوم جهل و تحمیق مردم به
میدان مبارزه با آن "تبریزی بی‌سر و بی‌پا" [شادروان احمد کسری]
دعوت می‌کند. قرار است با "حذف کسری" به حاکمیت "مشتی
هرمز‌گرد شهروتن" پایان داده شود. در گویه بهنویسم که در حکومت و

50 - چشم انداز، شماره‌ی ۶ تابستان ۱۳۶۸ ص ۳۳
51 - همانجا ص ۲۴ و ۲۵

٤٤
خلافت همین خمینی و بعد هم در حکومت جانشینی سیدعلی خامنه‌ای و به ویژه پس از افتتاح انتخابات دهم ریاست جمهوری در سال ۱۳۸۸ و جنبش آزادی‌خواهانه ی ملت ایران می‌پیشین که «مشاول‌هرمز‌کرد شهروان» در زندانها به پسران و دختران ما چه می‌کنند. آیا بایستی و مسئولیات که بهانه‌های حکومت اسلامی، خود همین «مشاول‌هرمز‌کرد و مشتی‌شوره‌ان» نیستند که بر مسند سلطنت و خلافت «ولایت مطلقه‌های» تکه زدهاند، بگذرم!

در برخ مسئولین روز و زمان، ناگهان اعضای گروه «فدالین اسلام» به اتاق پارلمانی هجوم آوردند و دو برادر محمدعلی و حسن امامی با تیتر دادگستری و با کار دادرسی و همراهم محدودیت قدادر بود که فصل تازه‌ای در تاریخ ما گشود. انجام چنین تنبک‌های نیست که از پای در آورند. این نخستین ترارشکار «فدالین اسلام» بود که فصل تازه‌ای در تاریخ ما گشود. انجام چنین تنبک‌های نیست که از پای در آورند. این نخستین ترارشکار

بیشک به چنین پیشینه‌ای مسئولان دادگستری و انتظامی نیست. مسئول‌های دادگستری از هر چهار و چهار در شمار نخستین وظایف مهم دادگستری است. ولی روزی بود که همکاری و همکاری شوم و نگبی میان نهادهای حاکم [دولت] و مذهب برای از میان بود. از مسئولیت کسروی پدید امده بو.

بهرام چوبینه در پیش گفتاری که بر چاب دوازده سه اثر کسروی «بهاتدریگر، شیعه‌گری، صوفیگری» در یک جلد نوشته، زندگی کسروی را غم انگیز می‌شمارد... ۵۲

هیچ سروگذشته پرورش‌تر از صعود این آذری‌بانیه در شوراه‌گی به قلم‌های حکمتو دانش‌نیست، و هیچ‌حادثه‌ای را در تاریخ ادبیات معاصر ایران پرهرجاست از ماجرای زندگی و تروق دردناک او در کاخ دادگستری ایران نمی‌توان پیدا کرد. ۵۳

تاریخ نشان داد که پیوند میان نیروی حاکم و نیروی مذهب پابنی نامیم داشت. در آن زمان «فدالین اسلام» چندان نیرومند

۵۲ - شیعه‌گری، صوفیگری، بهاتدریگر، انتشارات مهر، کتاب، آموزش، دی ماه ۱۳۴۷
۵۳ - همانجا صفحه ۱۰
نیوتن، اما «عوام‌فریبی» کارافزار هم‌های نیروها و گروه‌ها و شخصیتهای بود که در خلاء پیدایش امده [خلاء فقدان رضا شاه فقید در قدرت و اشغال ایران و امدن دولتمردان ضد مشرغته بر مسند قدرت و کم سن و سالی شاه جوان] که پس از سقوط رضا شاه برای «کسب قدرت به هر هرای» می‌کوشیدند.

اگر سید ضیاءالدین طابتیایی با کلاه پوستی خود از فلسطین باغشته و با همی‌های مظاهر پیشرفت مخالفته می‌کرد، حزب توده نیز، برای آن که در عوام ویبی از «سید» وایس نماند، در ماه محرم سر در حزب را سیاه‌پوش می‌کرد، تا در عزای مذهبی تاسوعا و عاشورا شرکت داشته باشد. بازار عوام ویبی سخت گرم بود. چنین است که اگر بخشی از نیروی حاکم آن دوران مستقیما به همکاری با ملی‌های تر از داد، بخشی دیگر نیز در مرگ کسروی، نابودی انسانی را می‌کرد که پرده‌های عوام‌فریبی‌شان را می‌درید و گذشته‌های نه چندان روش‌شناسی را باز می‌نمود.54

سیروس علی نژاد گفتگویی دارد با «دکتر محمد صنعتی» در رابطه با جریان روش‌نگری دهه چهل خورشیدی ایران که در جنبد شماره در کیهان چپ‌لندن 55 چاپ شده است. اصل گفتگو در نشریه‌ی «بخارا» آمده است. صنعتی در مورد رضا شاه می‌گوید:

«بعد از دوران مشروطیت، ما دوران رضا شاهی را داریم. رضا شاه با وجود این که شاید تصحیلات انجنیایی نداشت، اما این نگرش را داشت که بايد کشور مدرن شود، بايد پیشرفت کند. با این که با حمایت انگلیس به قدرت رسید، وله به مانند یک «ناتیونالپست واقعی» عمل کرد؛ گرچه با دیکتاتوری. او [رضا شاه] هم در حد خودش شگفت انگیز است.»

مثلاً به نقل از یک استاد آمر شنیده که می‌گفت پس از پایان تحصیلات وارد ایران شده بود. درست صبح روز بعد از ورودش به کشور نامه‌ای دریافت کرده که به وزارت دربار برود. گفتگو بود: «من نمی‌دانستهم اینها از کجا فهمیده‌ام از کیام و کی آدمام. رئیس مملکت مرا خواسته بود. آن وقت‌ها هنوز کسی از آمار و اهمیت آن چیزی نمی‌دانست. رفتم دربار و ایشان از من پرسیدند این علیم که تو خواندهای، به چه دردی می‌خورد؟ من هیچ از آن نمی‌دانم، برای من بگو!»

54 - سوگند شصتمی سال کشت احمد کسرایی/حمود گودرزی
55 - کیهان لندن، شماره 1292، ص 14
من توضیح دادم که اگر شما آمار نداشته باشید، نمی‌توانید در هیچ‌زمان‌های برنامه‌ریزی کنید؛ نه برای اقتصاد و نه چیزهای دیگر. اول باید آمار داشته باشید و بدانید چند نفر هستید، چند تا مرد هستید و به اصطلاح اصول کار را با شا در میان کنارتم. [شاه] گفت: «خوب، شما می‌توانید این تکنیک را راه بیاندازید؟»

من ترسره‌م، وی سرانجام گفتم بله، می‌توان. گفت چقدر هزینه دارد؟ گفت مثلا پنجاه هزار تومان.» شاه، وزیر دربار را صدا کرد و گفت صد هزار تومان به‌دیده به این آقا. «خوب، این شاهی است که اگر چیزی را نمی‌فهمید، اگر چیزی را نمی‌دانست [که هیچ‌چیز ممکنی هم قرار نیست در همه‌ی زمینه‌ها متخصص باشد] می‌پرسید...»

اما مخالفین رضا شاه نیز در «تاریخ‌نگاری‌ها» نکاتی را نوشته‌اند که هر چند از موضع‌هایی و ضدیش‌های «مدرس ساز» کشور است، اما واقعیت‌ها را بیان می‌کند که نشان می‌دهد این‌ها با تمام تلاش‌هاشان و دشمنی هیستروپکشانی‌ها باین مرد آزاده، نمی‌توانند بر خدمات ارزشمندش رنگ سیاه پاشند و او را به گفتگو خودشان «عامل» و جنایتگر بنا‌یایند.

از میان همین مثلاً «تاریخ‌نگاری‌ها» نیز چهره‌ی بر رنگ و مدرن رضا شاه نشان داده می‌شود. این نوشته‌ی بی‌کی از آن هزارها تاریخ‌نگاری‌های آخوندی/کمونیستی است که می‌کوشن چهره‌ی رضا شاه فقید را آلوده و مخدوش نشان دهد، اما موفق نیست.

نوشت‌های برای خواندنی‌شدن کمی دستکاری املاکی/انشبایی کردند؛ چرا که نیتر آخوندی آن حال آمد را به هم می‌زنند! "... رضا خان میریچ فرزند عباسقلی خان سادات کوهی معروف به داداش بیک در ۱۲۵۶ شمسی در قربانی آتش به ندا آمد و در ساگری به آنی قراق بیست. در این بیست سال مراحل نظامی را تا فرمان‌های هنگ‌قرآنیه [اتریاد] هم‌طور می‌کرد و قرار شد بر اریکی قدرت مستور گردد...[به شیوه تاریخ‌نگاری آخوندی توجه نمود] به احمد شاه جوان ۵۷ آخرین شاه از سلسله قاجار اطمنان داده شد که از جانب کودتا خطر تهدید نمی‌کند. در عین حال وارد آریکی، فرمان‌دان ریاست‌وزرایی سید صیا به، این طباعی باین امضاء کند و عنوان سردار سپه را به زبان افکار بده.

56 - رضا شاه/پیامبر نماینده
57 - اصطلاح شیوه شکریه، اصطلاح همیشگی محمد مصدق در مورد خود یا نشان‌نامه سید صیا به را امضاء کند و عنوان سردار سپه را به رضا خان دهد.
به دنبال کودتا که در روز دوشنبه، سوم اسفند ماه [حولت] نیمه شب انجام شد، پایتخت را تسخیر کردند و با ایجاد سر و صدا و تیر اندازی "بیمورد" و زد و خورد هایی نه چندان جدی، کودتاگران توانستند در مردم و حشث و اضطراب ایجاد کنند و فرادران آن روز جمع زیادی از رجال و دولتمردان گشته بپردازند. اقداماتی در جلب نظر مردم صورت گرفت.

شهر را گرفته‌اند، سر و صدا بیمورد کردند و حشث هم ایجاد کردند. تازه اقداماتی هم برای جلب حمایت مردم کردند. چه کودتاچیان خوبی و چه پایتختی که با و خوردی "بیمورد" تسخیر شد!

سید ضیاء الدین طباطبایی به منظور عوام فریبی و کسب وجاهت سیاسی [کذا] قرارداد 1919 میلادی را که هست دلبر مردانی همچون آیت الله [سید حسن] مدرس [کذا] عملی کارگری خود را از دست داده بود، لغو کرد، و اگلستان نیز برای اغلب مردم ایران، لغو این قرارداد را با خشنودی پذیرفته، تا کابینه مورد نظر کابینه ای ملی و ضدانگلیسی معرفی شود!

استدلال را می‌پیوند. قرارداد و ثقق الدولة/سادی‌چیکف موسوم به قرارداد 1919 به همیشه آخوندی به نام سید حسن مدرس کاراپیاش را از دست داده بود؛ ولی سید ضیاء برای کسب وجهه همان قرارداد بپیچه را به نام نخست وزیر دولت جدید لغو می‌کند؛ ولی کارش تنها برای کسب وجهه‌ای است که قبلاً توسط سید حسن مدرس ملایخور شده بود و لغو قرارداد به نام از سوی آخوندی سکه زده شده بود؛ تازه اگلستان.

طرف قرارداد به این جریان دوچرخه است!

"عهد نامه مودت کشور ایران و شوروی که متضمن انصراف از امتدایات تزارها بود، در هفت اسفند ۱۲۴۹ خورشیدی [همان اول کار و چهار روز پس از کودتا، رضا شاه] امضاء شد. اندکی بعد سردار سهی به جای مسعود کیهان وزیر جنگ شد و همکار خود سید ضیاء را در مبارزه قدرت به تبعید فرستاد. رضا خان تا ۲۶ خرداد ۱۳۲۵ با حضور در کابینه‌های قوم، مشیرالدوله و مسئولیت نماینده و اعضا وزیر جنگ [چه بد] تصمیم گیرندگی اصلی بود.

او با ایجاد دیویزیون قراقاز، زاندارمری دولتی، بریگاد مرکزی و سایر قوای پیروان که نظامی پلیس جنوب [SPR] ارتش متحدالشکل را پایه گذاشت که فقط مجري دستور های وزیر جنگ بود [بايد مجري دستور آخوندیا می‌بود و نه وزیر جنگ کشور] در همین
زمان به پارسی از نهضت‌ها [به وادی نهضت توجه شود] از جمله نهضت جنگل و قیام کلیل پسیان پایان داده شد.
تاریخ‌نگار آخوندی از آن که دست تجزیهطلبان از کشور کوتاه شده، خیلی ناراحت است!
«نهضت جنگل بر پایه ظلم‌تیزی و آرمون‌خواهی و تفکر دینی [تفرگر دینی] توسط میرزا کوچک خان جنگلی در شمال کشور شکل گرفت و در مقعده کوتاهی توانست در مقابل قوای بیگانه [روس و انگلیس] ایستادگی کند. پس از پیروزی بلشویک‌ها و سرنگونی حکومت روسیه تزاری، گرچه این نهضت در مقعع بسیار کوتاهی مورد حمایت بلشویک‌ها قرار گرفت [اصلاً منویات روسها را پیش نمی‌برد و اصلاً جمهوری کمونیستی هم در خطه‌ی شمال اعلام نکرده بود] ولی با جریخت سیاست خارجی شوروی مبینی بر اعلام سیاست سازش [کذا] با دولت‌ها و انصراف از سیاست حمایت انقلاب چهاری [کذا] در هشت‌میل کنگره حزب کمونیست [صادم رفت این تاریخ‌نگار انجاری دینی/لنینی است] میرزا کوچک جنگلی قربانی توقفات بینالمللی شد و قوای رضا خان توانست باقی‌ماندندی نیروهای او را هم متلاشی کند.
رضای خان سردار سپه در خرداد ماه ۱۳۰۲ فرمان نخست وزیری را از احمد شاه گرفت و موجبات سفر سوم او را در تاریخ دهم آبان‌ماه ۱۳۰۲ به اردوها فراهم ساخت.
«ققنل مازور ایمری کنسول ایالات متحده آمریکا در تهران، علاقه‌ای این کشور را به حضور در منطقه‌ی تا مدتی به تاخیر ادانت و به‌همان‌یاده دست سردار سپه داد تا حکومت نظامی برقرار سازد... استیضاح اقلیت مجلس که روند فعالیت رئیس‌الوزرا را برخلاف اصول قانون مشروطیتی می‌دانست [به سر دستگی محمد صمدق و سید حسن مدرس] به جای برکناری رضا خان، به تضعیف مجلس منجر شد و رضا خان فرمانگزار کل قوا را به عهده گرفت. [در ۱۴ بهمن ۱۳۰۳]
[مما بقاب سرکوب سرکشانی [حالات قهرمانی سرکش‌شناسان]]
چون سمیت‌ها و برکنار کردن شیخ خزعل از سرکش‌شناسان نفت خیز [رضای خان] قهرمان ملی شد؛ چرا که [رضای خان] در آن ایام پاشیدگی ایران توانست دوباره ایرانی یکپارچه بسازد؟
اینها را همین تاریخ‌نگار نوشته است...
«اما چون طرح تغییر سلطنت از قاجاریه به پهلوی در ابتدا نخست وزیری رضا خان ممکن نبود و مقاومت جدی گام عرش را در پی داشت، لذا برای آماده کردن افکار عمومی جامعه برای این تغییر، شعار
جمهوری مطرح شد؛ زیرا مقارن همین ایام در ترکیه هم رژیم امپراتوری منحل و نظام جمهوری مستقر شده بود. این امر به هنگام خوبي برای طرفداران رضائخان بود که تبلیغات وسیعی به راه بیاندازند و خواهان استقرار نظام مشابهی [جمهوری] در ایران شوند.

برای تغییر، بهترین راه وجود مجلس بود که می‌توانست چنین اقدامی را اقتباس جلوه دهد. این جریان در آغاز انتخابات مجلس پنجم که سردار سیاوا قدرت قشون و وزارت داخله، مجلس شورایی آرمانه و ترتیب داده بود، به وقوع پیوست... [سیدحسن] مدرس چون می‌دانست رضائخان با اعمال نفوذ در انتخابات موفق شده است عادای از طرفداران خود را به عنوان نماینده به مجلس برفرست، تصمیم گرفت تا با اعتراض به اعتبار نامیده آنان، با حضور شان در مجلس مخالفت کند. پس از وقوع‌های دوم حمل ۱۳۰۳ خورشیدی و تظاهرات مردم در بهارستان به حمایت از رظائیون بان جمهوری شدن کشور [مخالفت روحانیان [مخالفت روحانیون با جمهوری شدن کشور] کاری از پیش نبود، بنابر آن شد که به عنوان سلطنت‌بکاتاز عرضه سیاست شود. او پس از یک دوره قهر و آشتی، با رساندن به «مقام فرمودههای کل قوا» و اجرای برنامه‌های ارسل تثلگرامها و طومارها و نامه‌ها از ولایات، به تحکیم ارشد و حاکمان و ولایان [مردم. از نامنی رهبر و سیاست‌های و ویژه وزیر می‌فرستادند و خواهان انجامید کشور و یکپارچه بودند؛ ولی این‌ها همه را توانستی رضای خان می‌نامند در مخالفت با سلطنت قاجاریه و احمد خوارخود را به تحقیق پایگاه مردمی و تاریخی و سیاسی خود را از دست داده بود [چه بد] شرایطی چنین اورد که مجلس دوری پنج در دُسِرهٔ نه ماه‌انها ۱۳۰۳ ماهی ۱۳۰۴ و چند رأی با مضمون «مجلس شورای ملی» به نام سعادت منتقل، انقضاض سلطنت قاجاریه را اعلام نموده و حکومت موقتی را حدود قانون اساسی و قوانین موضوعی ملکی به شخص آقای رضائخان به‌هولو و آگزار می‌نماید؛ تعیین تکلیف حکومت قطعی موكول به نظر مجلس موسمان است که به
تغییر مواد ۳۶، ۳۷، ۳۸ و ۴۰ متمم قانون اساسی تشکیل میشود، با اکثریت ۸۰ رای از ۸۵ نفر نماینده‌گان حاضر تصویب نمود.

«ه‌د روز پس از خلخ احمد شاه از سلطنت، سفیر انگلستان نزد رضا خان رفت و طويلة‌یابی‌شانی از سوی دولت انگلستان، حکومت وی را به رسمیت شناخت و فردا همان روز نیز سفیر شوروی به رسمیت شناخت حکومت او را توسط دولت متوسط اعلام کرد. مجلس موسس در پنجم آذر ماه ۱۳۱۰، با تعداد نماینده‌گان سه برایر مجلس شورا با ریاست میرزا صادق خان مستشارالدوله تشکیل شد و طی پنچ جلسه با تغییر اصول یاد شده، رضاخان را به سلطنت برگزید و سلطنت را در خاندان و موروثی کرد. شاه جدید در ۴ اردیبهشت ۱۳۱۰ تاجگذاری کرد.

جالب‌ان که «برخورد زمامداران روسیه با رضا خان، براساس تحلیل مارکسیستی آن از پایگاه اجتماعی وی استوار بود. [پس رضا شاه پایگاه اجتماعی هم داشت؟] آنان رضا خان را به عنوان عامل توانمند بشر‌زورایی ملی» در برایر «فنونالیسم پویس‌های سنتی» تلقی می‌کردند و معتقد بودند که وی ایران را از حالته نیمه فنودالی خارج و با ملایکن و زمینداران بزرگ و روحاپناهی مبارزه خواهد کرد؛ لذا به حمایت از او برخاستند.»

چه پیوندی میان ملایکن و زمینداران بزرگ و آخوندها؛ همان‌ها که در ششم بهمن ماه ۱۳۴۱ صدایخانه از «حق رای زنان» درآمد و بلوای ۱۵ خردندا راه اندام‌گذاری و بعد هم با دستیاری «روشنفکران ایرانی» حکومت را دست همان آخوندها و ملایکن و زمینداران داند!»

بر اساس همین تحلیل نماینده‌گان «سوپرلیست» که در مجلس نپ‌نجم شرکت داشتند و همواره از روس‌ها تبعیت می‌کردند، سلیمان میرزا و پنجم‌ده نفر از نماینده‌گان چپ به همکاری طرح تغییر سلطنت به پادشاهی رضاخان را مثبت داندند و به این ترتیب در ایجاد حکومت پهلوی سهیم شدند.

از این‌جا به بعد این تاریخ‌گزاری جالب می‌شود!

«رضاخان چه با «تظاهر» به رعایت مذهب و پذیرش نظرات روحاپناهان و اظهار علایق‌دندی به احکام دین و حمایت بخشی از روحاپناهان که سقوط سلطنت قاجار و استقرار نظام جدید را به نفع جامعه می‌دانستند، به قدرت رسید!»

تأخیر نگار اعتراف می‌کند که «روحاپناهان» چه انتظاراتی از شاه داشتند!
آخوندها یاد به جای مفتخرتی میرفتند سربازی و این دلیل مخالفتشان با شاهی بود که خودشان به قول تاریخ‌گزار کمک کردند به پادشاهی پرستد.

[دیگر این کا] «تبدیل محاضر شرعت به محاضر رسمی، روحانیان را از امور جاری بارداشت [طلبه‌ها] تفکیک دین از سیاست به صورتی که اصل درآمد و موقوفات در اختیار دولت گرفت. در مستندی تغییر لباس و کشف حجاب و «اسلامزادی» تا آنجا پیش رفت که فاجعه مسجد گوهر شاد و کشتار عمومی پیش آمد! [سال 1314]»، بلوا راه اندکبند و گشور را شلود گردید؛ تازه باید پادشاه هم می‌زنند!

رضاخان به روحانیان دستور داد که آنان نیز لباس‌های مخصوص خود را کنار بگذارند و از دخالت در امور اجتماعی جدا احتراز کنند. [بیپاره‌ها] مجلس شورای ملی از دوره گذشته با نظام خاصی ادامه یافت و تبدیل به مرکز منتخب رضایتان شد. آخرين اقلیت مجلس مربوط به دوره گرفت هم از میرزا حسن خان مستوفی الممالک، مهدی‌خان هدایت، محمود جهادپور، احمد متین دفتری، علی منصور در دوران سلطنت او ماموریت یافتن تشکیل کادره دهد.

نظمی‌های رضایاش با ریاست سر هنگر محمد درگاهی شروع شد و بعد از محمد صادق خان کوپال، سالها محمد حسن ایزدی این سمت را بر عهده گرفت و با خشونت و قساوت بسیار و اختیارات فوق‌العاده نظرات عمومی را به عهده داشت... از سال 1310 با تفسیر قانون اساسی، وزیر دادگستری در نقل و انتقال قضاوت مجاز گردید.»

[انگلیسی که با امتیاز دارسی 191 میلادی/1280] نفت را در اختیار داشت، علاقه‌مند بود که تمدید قرارداد را از تصویب مجلس بگذارد، لذا در 1310 به یک‌باره درآمد نامی‌ایران از نفت را به مقدار زیادی کاهش داد. موضوع در جریان مذاکره قرار گرفت، اما در 1311 شاه از به نتیجه نرسیدن مذاکرات برآشفت و «امتیاز نام‌های دارسی را در آتش سوزاند» و دستور داد مجلس لغو امتیاز دارسی را اعلام نماید.
این هم دلیل اصلی واژن‌گی و دست نشان‌گی رضا‌شاه فقید!
اما شرکت فنی مقابل را تشکید کرد و تبلیغات گسترده‌ای عليه [شما] ایران شروع شد. برای اولین بار در این دوره به زعم مقابل با انگلیسی، مردم ایران خوش‌ویقی می‌کردند. انگلیسی موضوع را به جامعه‌ی ملل ارجاع داد.

راستی ایران چه زمانی مستقل بود؟
رسماً است [تاربخنگ طالک اینجا از دستش در رفته و نوشته،
است رضا شاه] در ۱۳۱ مسافرت یک ماه‌های به ترکیه کرد و ملاقاتی با مصطفی کمال [آتاتورک] رئیس جمهوری آن کشور داشت و تحت تاثیر تحولات ترکیه قرار گرفت. شاه در بازگشت از ترکیه روند حکمرت به سوی غرب را تشکیل کرد. [ملاحظه شود: روند مدیریته است] در اولین سلطنت رضا‌خان کاپیتولاسیون لغو گردید و ارتباط با کشورها گسترش یافت و اختلافات مرزی با همسایگان، به طریق رضای‌شده کرد.

ای داد، پس کاپیتولاسیون را هم رضا شاه لغو کرد! 

ملاقاتی داشتیم با پروفسور حسین [بدر علم فیزیک ایران]
که خداش قربت کند، می‌گفت: «وقتی خواست دانشگاه تهران را تاسیس کنیم، باید وساطت یکی از دوستان وقت ملاقاتی از وزیر معارف وقت گرفتم، پس از توضیح طرح، وزیر معارف از من پرسید: 
«دانشگاه بسازید که چه بشود؟» عرض کردم: «دکتر و مهندس‌ها را که برای تحصیل به فرانسه می‌روند، در ملکت خودمان تریت کنیم.»

او پاسخ داد: «تریت دکتر و مهندس برای ما صد سال زود است و باید فرانی‌ها برای ما اینکار را بکنند.»

منتظر از کوته فکری وزیر معارف و نامید از انجام رسالتی که بر دوش داشتم، از دفتر وزیر خارج شدم. رفیق شفیقی که آزادی مرا دید، برای تسخیر خاطرمن گفت: «من می‌توانم از اعلای ضریت باید وقت ملاقات بگیرم؛ مشروط به اینکه وزیر معارف نفهمه که من این وساطت را انجام داده‌ام!»

وقت ملاقات با رضا شاه تعیین شد. برای او طرح تاسیس دانشگاه تهران را شرح دادم، و شاه پرسید: «که چه شود؟» عرض کرد، به جای آنکه جوانان ما به فرانگی بروند، در ملکت خودمان دکتر و مهندس آموزش دهیم و رضا شاه پرسید: «که چه شود؟» و عرض

---

58 - بیوگرافی شاهان ایران، از ماه‌ها تا پله‌ها
59 - خاطرات از دکتر حساب فیزیک‌دان/یه نقل خزی علی
کردم: "این جادگرها و راه‌آهن را که آنانها می‌سازند، مهندسین خودمان بسازند و... شاه بسیار استقبال کرد و گفت برودی طرح‌ران را بنویسید؛ به مجلس می‌گویم راى به‌دیده!")

"من از همان شیب شروع به نگارش طرح دانشگاه کردم. فردای
آن‌روز از دربار به در خانهام آمدند، تعجب کردم که با من چه کار دارند،
دیدم یکصد هزار مومی تومان پول فرستاده‌اند که اعیضنیت فرمودا، کارتان
را شروع کنند و طرح‌ران را نیز بنویسند؛ و این همان انتخاب خرد زمین
دانشگاه تهران است و کار ساخت و ساز همزمان با نوشتن طرح آغاز
شد."

و این همان دانشگاهی است که چند دهه بعد شیخ مهدی بازارگان
مسجدي در آن بنی می‌کند که نطفه‌ی تمام فقه‌های اسلامی در آن بسته
می‌شود و می‌شود مبانی به قدرت رساندن آخوندها!

دشتمنی عجیب و غریب و هیستریک سه دسته دشمنان رضا شاه
فقید و اساسا خاندان پهلوی آنجان ریشدان بود که در نهایت جنگ مغلوبه
شد و همان‌ها که در نهضت مشروطه، مغلوب خواست ایران‌بان برای
داشتند عدلتخانه و رسیدن به کاروان تدم شدند، در افتتاحیه تاریخی سال
۱۳۵۷ مشروعت‌ران را به قدرت رساندن و همیت تلاش‌های ایران دوستان
برای پیشرفت‌ها ناکام گذاشتند.

قررت بلامانع رضا شاه البته چندان امکانی برای این دشمنان
باقی نگذاشته بود؛ اما پس از جنگ جهانی دوم و اشغال ایران و کم
تجلیگی و جوانی مهدی رضا شاه، این امکان را بار دیگر برای این
دشمنان قسم خورده‌ای ایران، هر سه دسته، قاجاریها، روس‌های‌ها و آخوندها
فرآهم کرد. تا زمینه‌های شکست انقلاب مشروطه و به تخت نشان‌ن
مشروع خواهان را علی سازند و در آن راستا تلاش‌ها کنند و صد البته
موفق شوند.

در باره رهبر فدائیان اسلام، پدر ایندیلوزیک اوروریست‌های
اسلامی و میوه‌ی خونین "سیاست رضا شاه زدایی دولتمردان ایرانی"
نوشتند که: "سید محتبی نواب صفوی" در سال ۱۳۳۱ در تهران متولد
شد. پدرش، سید جواد، وکیل دادگستری بود و بیله علت برخوردار تندش با
یکی از مقامات مملکتی، مدت سه سال را در زندان قصر به سر برده. سید
محتبی دوره‌ی ابتدایی را در مدرسی حکیم نظامی قم طی کرد، برای
ادامه تحقیل به مدرسی صنعتی رفت و در رشتی سوهان کاری

- فدائیان اسلام و رضا شاه در ایران/میانی فرخوزند

۵۴
«فărاغ التحصیل» 

شاد. در خلال این مدت به مدرسه‌های مکرون مزین و علم دینی را فرا می‌گرفت. در سال ۱۳۱۸ به دلیل آشوب‌گری و برهم زدن امنیت عمومی، گرفتار پیگیرد پلیس شد و اجباراً به آبادان رفت، تا در شرکت نفت به عنوان سوهان کار مشغول به کار شود. نواب در آبادان هم دست به تفحص و آشوب‌گری زد و به بهانهی دفاع از حقوق یک کارگر ایرانی با کارشناسان انگلیسی درگیر شد. اما پیگیری‌های پلیس آبادان او را باز هم ناچار به تغییر مکان کرد؛ پس به کمک دوست‌اش به نجف گریخت.

خواندن کتاب «شیعه گری» نوشته‌ی «امیر کسروی» در نجف، انگیزه‌ای شد برای پاژش مجدد نواب تندرو و متخصص به ایران. نواب می‌خواست کسروی را [به خاطر توهم به آنچه که او را «اسلام ناب محبوب» می‌نماید و از آن متعصبانه دفاع می‌کرد] به قتل برساند. گریزه فدائیان اسلام از هنام موقعیت کرده. نواب انتخاب نام «فداکن آس‌الاسلام» برای گروه‌ش را به خوابی نسبت می‌داد که در آن امام سوم شیعیان بازبندی با نام «فداکن آس‌الاسلام» بر پا زد و این می‌شد.

در ایران، زمینه‌ی مقدس مبانی‌های تور کسروی، با بنام کردن کسروی در میان مردم کوچه و بازار به عنوان یک مانع برایحقق واقعی اسلام در جامعه فراهم شد، سرانجام اولین سوگقصد به جان کسروی روز هشت‌م اردیبهشت سال ۱۳۲۴ در چهارراه حشمت‌الدوله، با شلیک دو گلوله و وارد کردن ضربات چپ‌پا کارد به سر و صورتش توسط خود نواب انجم شد.

این توروی الپه نافرجام ماند. گروه نواب سرانجام کسروی را به قتل رساند. در حسین برای یافت انگیزه‌ها اصلی این اتفاق، اسنادی به دست آمده که از ارتباط گروه نواب و اتباع خارجی ساکن در ایران خبر می‌دهند. اما پاژویان این حادثه، مجرد از حال و هوای سیاسی آن روزهای ایران ممکن نیست...

رضعا شاه که قدم از مزرئ‌های ایران بیرون گذاشت، روحانیون زخم‌خورده و در سوراخ خزیده، سر به بیرون اوردوند و دوباره علمدار جامعه شدن و دولت‌بانی، میدان را برای جولان «اخوون به‌هوا و سید به‌هوا» و «زنده کردن سینه‌زنی و زنجرزینی و چادر چاقچور» [به گفتگوی کسروی] آماده کردند.

۶۱ - بدیع‌خان سوهان کار شده، پرفسور نشده که می‌نویسد «فărاغ التحصیل» شد!
پایان مینویسد: «دولتیان رضایان زدایی می‌کردن، تا با افراد و تقویت دوران بیستساله، وداغ کرده باشند و به این طریق، خاصه کدورت را از خاطر و خشم از دل روحانیت شیعه بیرون آورند. جمله‌ای که کسروی از مجددی فروعی، نخستین نخست‌وزیر پس از شهریور ۱۳۲۰ نقل می‌کند، بسیار پرمنی است. گویی که در آن سالها رهمند اصلی سیاست دولتیان همین جمله است که فروغی در نخستین دیدارش با روزنامه‌های گزارش به زبان آورده بود:

»به دین هم پایید حمایت کرد!»

«حاکمان [دولتیان] به رضایان زدایی می‌پردازند و فعالانه به تحبیب قلب روحانیت دست می‌زندند، تا با تقویت مذهب، مبارزه با افکار آزادی‌خواهانه و ترقی‌خواهانه را تسهیل کنند. در این میان روحانیت نیز پایان دوران بیستساله را تولید دیگر می‌دانند و فعالانه به تنظیم و تمشیت امور خویش می‌پردازند.»

کسروی خود پوروزه «رضایان زدایی» را اینگونه دیده بود:

در این چهار سال [۱۳۲۴ - ۱۳۲۰] که دوره آزادی و دموکراسی نامیده می‌شد ایران بطور محسوس و آشکاری دچار ارتجاع گردیده است. سینه‌زدی و قمه‌زدی و این قبیل اعمال و حشیانه‌ی ماه‌مرم دوباره آزاد گردید. زن لیش از چادر بیرون آمدند. آزادی‌یافته که به آن پاز گردند. گرامی‌های نمرو که به هم و خزی‌های عمومی سراپا کتافت را که بسته بودند، باید کردن...»

این وسط، تاثیر گروه [تروپیستی] فیدانیان اسلام از سازمان‌های جاسوسی بیگانه، غرب‌گیر، جنگی پوشی و فراموشی است. نشیری‌های میهن در شماره‌ی پنجال و هم نه خود مورد ارتباط گروه فیدانیان اسلام با سازمان جاسوسی بریتانیا چنین می‌نویسد:

»پیشینه‌ی ارتباط فیدانیان اسلام با سازمان اینتلیجنس سروین بریتانیا به دوره‌ی رضایان زدایی می‌گردد. علاوه بر آن که در این دوران سازمان فیدانیان اسلام مستقیماً با سفارت انگلیس در ایران ارتباط داشتند، یک شخصیت سیاسی بر سرخ رهبر مستقیماً در یک رسانه‌ی ایرانی ارتباطها را مستقیماً با سفارت انگلیس در ایران که جناب رضا شاه پهلوی طبقاتی معروف باشند نقشی فعل در سازمان‌های ارتباطات میان فیدانیان اسلام و سفارت انگلیس ایفا می‌کرد. حاج مهدی عراقی [یکی از فیدانیان اسلام و از زندانیان شاها سیاسی گوی زمان محمد رضا شاه پهلوی از انقلاب تعریف می‌کرد که سیستم ضیافت کمک‌های مالی دولت انگلیس را به سران فیدانیان اسلام تحول می‌داد و پیام‌های میان آنها را به ودال می‌کرد.
 حاج مهدی عراقی برای ما تعريف می‌کرد که سید ضیاء شخصاً با نواب صفوی، خليل طهماسبی و عده دیگری از سران فدائیان اسلام در ارتباط بود. عملیات ترویجی فدائیان اسلام، رزمارا را ترور کردن و چه پس از "کودتا 26 مرداد" همگی به میل سفارت انگلیس و در جهت پیشبرد اهداف خاص این قدرت استعماری بود... باز هم کیک از آن "تاریخ‌نگاران اسلامی‌ستان" مختالف هر نوع پیش‌رفت ایرانیان نوشته است که کیک از پهپادی‌آن توطئه‌های دشمنان اسلام در تاریخ معاصر، توطئه‌ای کشف حجاب است. رضا خان که با طرح کودتا سوم اسفند 1399 و با حمایت و هدایای انگلیسی‌ها بر سر کار آمد، در صورت اجرای تز اسلام‌دایی و جایگزینی ارزش‌های لیبرالیستی در جامعه بود، از مهم‌ترین جلوه‌های این طرح، پیدایش کشف حجاب بود، جهت آماده ساختن زمینه‌ای کشف حجاب. مجلس [شورای ملی] در ششم دیماه 1367 قانون متشکل نموده‌ای را تصویب کرد که بر اساس آن، پیش‌بینی نکن و یا دربار و کشور و کلاه فرنگی بر امردان الزامی شد. تشکیل‌های رضا خان باعث شد تا عده‌ای از زنان غربی‌زد، ویژه زنان درباری و دولتمردان به صورتی حجاب باید اجباری در مجامع و معاصر عمومی ظاهر شوند و مردم نیز تحت تاثیر اختیار و ظلم رضایی‌کی حساسیت لازم را از خود نشان دادند!

در سال 1313 رضا‌خان عازم ترکیه شد و با مشاهده‌ی تغییراتی که رژیم لاهیک ترکیه به رهبری مصطفی کمال آتاتورک در جهت جامعه مسلمان ترکیه اجرا کرده بود، تحت تاثیر قرار گرفته و شدیدتر از گذشته در راستای اسلام‌دایی و به ویژه حجاب‌دایی گام برداشت. در بهمن 1313 در افتتاح دانشگاه تهران، به دکتران دستور دادند که بدون حجاب به تحریم مشغول شوند.

اقدامات رضا‌خان در این جهت واکنش و مخالفت‌های زیادی از سوی مردم به رهبری روحانیت را باعث شد که از جمله مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به سکوی قیام مسجد گهرشاد و کشتار مردم مظالم اشاره کرد. حدود ششماه پس از فاجعه مسجد گهرشاد، رضا‌خان با بی اعتباری به علما و مردم در روز 17 دیماه 1314 در جشن فارغ التحصیلی دانش‌سرا به دکتران تهران، قانون کشف حجاب زنان را به طور اشکال و رسمی اعلام کرد و خود به اتفاق همسر دکترانش [که بدون حجاب بودند] در این جشن که به ابتکار علی اصغر حکمت،
وزیر معارف و فراموشناری معروف [کذا] تشکیل شید، شرکت و سخنرانی کرد و «دوره‌ای سیاسی برای زنان ایران» در تاریخ شروع شد. مورخان حکومت اسلامی در رابطه با بلوای مسجد گودرزیاد در تبریز ۱۳۱۶ نوشته‌انه‌ای حکومت پهلوی به طور رسمی و آشکارا خود را از قید و بند دین و مذهب رها کرد و حتی به سیاست مظاهر آن پرداخت، تا جایی که خانواده‌شان در قبیل، بحجاب و یا با لباس نیمه برهم‌بیاریت حضور معیشتی را نگران کرد. مخالفت با سیاست‌های غرب‌گرایانه و ضداسلامی شاه به شکل‌های گوناگون، مانند سخنرانی، مهاجرت، تحریک در مکان‌های مقدس و… اظهار شد.

رضایت‌نامه می‌یافت که با تغییر ظاهر می‌توان به پیشرفت رسید. از این رو از سال ۱۳۱۴ مرحاله جدیدی در مسیر نهادی‌نامه کرد کشف حجاب شروع شد. وی در این مرحاله به مناسب‌های مختلف جشن‌ها با حضور مقامات پلیس‌هایی، کشور به یا می‌کرد، تا با اندیشه بررسی بخشید. از جمله این جشن‌ها می‌توان به جشن هزاره فرودی در مشهد اشاره کرد که در آن برای نخستین بار دختران بدون حجاب در صحنه ظاهر شدند و به رقص و پاپکوبی پرداختند.

در شیراز و تبریز و دیگر شهرهای بزرگ ایران نیز قنین مراسمی برگزار شد. در شیراز مردم به رهبری سید حسین الدین فلی [فال اسیری] و در تبریز آیت الله سید ابوالحسن انگیزی و آقا میرزا صادق آقا به برنامه‌های ضدمذهبی جشن‌ها اعتراض کردن که ابتدا موجب دستگیری و زندانی شدن و تبعید روحانیان شد.

انتشار این اخبار در شهر مذهبی مشهد غوغاپی برد کرد و روحانیان و مراجع خراسانی با برپایی جلساتی به بحث و بررسی و مخالفت با این اقدامات پرداختند. در این جلسه‌ای روحانیان به این نتیجه رسیدند که ادامه سیاست تغییر لباس به برداشتن حجاب خواهد انجامید و باید جلو که می‌گردد و در اثر از دین باقی نمی‌ماند طبق مدارک موجود آیت الله حسین قمی از شدت ناراحتی در حين سخنرانی گریسته و اعمال کرده است که اکنون اسلام در خطر است و فداخی می‌خواهد و خودم نیز حاضرم در این راه فدا شوم…

هم زمان با این شرایط، شیخ محمد تقی بهلول [از اینجا به بعد جالب است] فهرمان دیگر قیام مسجد گودرزیاد که تحت تعقیب بود و از

---
62 توطئه‌ای کشف حجاب به دستور رضا خان/مرکز اسناد انقلاب اسلامی
شیری به شهر دیگر میرفت، پس از اطلاع از گرفتاری ایت الله قمی، روز چهارشنبه ۱۸ تیرماه ۱۳۱۴ از شهر قائن خارج شد و صبح پنجشنبه ۱۹ تیر خود را به مشهد رساند و به حرم امام رضا رفت، اما ماموران امنیتی او را شناختند و ساعتی پس از ورودش به حرم، او را دستگیر و در یکی از اتاق‌های صحن کهنه زندانی کردند.

سفرگاه جمعه، بیست و یکم ۱۳۱۴ هم زمان با سالروز بیماران حرم رضوی توسط روس‌ها، مردم مشهده به رسم همه ساله که مراسمی برگزار می‌کردن دیده در صحنه‌های حرم رضوی و مسجد گوهر شاد گرد آمدند. این روز در میان مشهده‌ها به «عاشورای ثانی» مشهور بود.

کسه نیز مغازه‌های خود را بستند و به متحصنان و معتراض‌ها پیوستند. همچنین سخنرانان مختلف برای مردم درباره گرفتاری ایت الله قمی، مخالفت با تغییر لباس و دیگر مسائل سخنرانی می‌کردند. در طرف دیگر قشون خراسان به فرماندهی سرلشکر ایرج مطیعی و نیروهای شهری‌های و آگاهی در حال هماهنگی نیروها برای سرکوب و پراکنده کردن مردم بودند.

این البته کوتاه شده‌ای روایت آخوندی/اسلامی/دولتی از این داستان است که زیر عنوان «عفاف، حرم عاشقی/قیام خویندی مسجد گوهرشاد» ۴۴ به تصویر کشیده شده است. واقعیت این است که آن‌ها این گونه امینیت داشته را دستخوش زیاده خواهی هاشان می‌کردن. این گونه از دولت‌ها گروکشی می‌کردن و اینگونه مردم را به اجازه برای برای پیشرفت منوی‌شکنن به می‌کردن. در تداوم همین گروکشی‌ها و برخورداری این مردینه‌های زدایی است که دست آخر [البته] با دستیاری و همراهی ملی‌گزاری‌ها و ملی/مذهبی‌ها و کمونیست‌ها حکومت عرفی پادشاهی را سرنگون کردن و خود بر ارگاهی سلطنت و خلافت اسلامی‌شان تکیه زندن و در باغ سبز شان را نشان ایرانی‌ها و خارجی‌های آن‌ها اکنون در ایرانیان بر زنان و مردان ایرانی در زندان‌ها و در خیابان‌ها می‌روند، دقیقاً بازتاب و نتیجه‌سازی است «رضای خان زدایی» دولتمردان پس از تابستان ۱۳۲۰ است.

به گفته رضا شاه فقیه، بزرگ‌ترین تاریخ ایران:

«همه چیز را می‌شود اصلاح کرد. هر زمینه را می‌شود اصلاح نمود؛ هرکارخانه‌ای را می‌توان ایجاد کرد؛ هر مؤسسه‌ای را می‌توان بکار

---

۶۳ - عفاف، حرم عاشقی/قیام خویندی مسجد گوهرشاد
۶۴ - همانجا
اندازه؛ اما چه باید کرد با این اخلاق و فسادی که در اعمال قلب مردم
ریشه دوانیده، و نسل بعد برای آنها طبیعت ثانوی شده است؟
سالیان دراز و سنوات متمادی است که روی نعش این مملکت
تاخت و تاز کردی اند. تمام سلول‌های جسمی آن را غبار کرده، به هوا
پراکنده‌اند و حالاً من گرفتن آن را تعلیم که اگر بتوانم، یاد آنها را از
هوا گرفته و به ترکیب مجدد آنها بدل توجه نمایم. این هاست افکاری که
تمام ادامه نمی‌نماید به خود مشغول، و یک ساعد از ساخت خواب مرا هم
اشغال کرده است. هنگ چیز دیگر این مملکت درست نیست. همه چیز باید
درست شود. قرن‌ها این مملکت را چه از عادت نسل و رسوم، و چه از
لواحق معنویت و مادیات نبرد کرده‌اند. من مسئولیت یک اصلاح مهمی را
برروی یک تن خرابه و ویرانه بر همگان که گرفتیم. این کار شوخت نیست و
سر من در حین نتیجه‌گیری، گاهی در اثر فشار فکر در حال ترکیدن است.

برگردید سر کارمان!
من الیته مدعی نیستم که سرکار علیه بانو زهرا رهنورد «فرست
لیبیدو» اختصاصی دوستان ریاضت جمهوری میرحسین موسوی، یکی از
رهبران جنبش نسبتا مدنی و مدرن این روزهای سال، یا زبانم لال می‌تواند
باشد؛ بلکه معتقد که حضور این بانو با آن لچک گل/کلیه، تازه زبر آن
چادر دولا پننا، به عنوان «مدل» زن ایرانی. «مدیر و آزاد» در «پشت
سر» همسرش، هر چه نیاوشد، یک طنز کمی تاریخ ایران، پس از آن
همه مبارزهی آزادبخواهان مدرن ایرانی است.
این روزها، در قرن بیست و چهارهلال و پس از این انقلاب
خجسته ای اینترنتی که همه چیز و حتی «آزادی زنان» را جهانی کرده
است، این رهبران در کشاکش بحران زدگی فکری‌شناسی، می‌خواهند و
می‌کوشند که کم‌کمی پوشش، از هوا خامان کرده نیست
زنان ایرانی به جهانیان ارغند شده هم‌ماند عرضه کند. به‌همه‌دی‌هیئه
که ما زنان ایرانی این «مدل» تازه [کهن] چادر جوانه و حجاب گل/گلی زهرا
خانم را نتنها نام کشیده‌ای جوانه بر گونه‌ی می‌بنیم و چنین
در کشوری که در سال ۱۳۸۳ خورشیدی بروین اعتمادی را
دارد که در شعر نابینا از زن دنب و حجاب انقادی می‌کند، آن هم در
جشن فارغ التحصیل ۱۱ دی‌برستانی؛ پس از آن هم در هینت زنی مدرن و

۶۴ - سفرنامه‌ی مازندران/ رضا شاه فقید
۶۵ - آغاز فتنه تامکه سرود شعر «نهال اروز» در آن سالها، انجیان با یک حاکم بر جامعی ایران ناسازگار
بوده است که «اعتصام الملل» پدر «پروین» در سال ۱۳۱۴ و پیش از کشف حجاب، از اوردن این شعر

۶۵
شکفته، استوار در کنار رضا شاه فقید برای زبان‌دان حجاب اجباری از سر زبان ایرانی می‌یستند، چنین سرنوشت کمی چنین نمای می‌تواند داشته باشد؛ یا مثل اگر گوش شیطان کر پروین این روزها سر از خاک بردارد و در ندمای نسله، زنی در هنگ زهرا خانم را «پشت سر» رهبران جنگ سیزه به عنوان نماد زن ایرانی در قرن بیست و یک میلادی بیبیند، چه خاکی به سرش خواهد ریخت؟

این تاها، آغاز قرن چهاردهم خورشیدی است که پروین آن شعر شیوا را در تشريح اوضاع و احوال زنان ایرانی آن دوران [این دوران؟] می‌سارد؛ پژوهش سال پس از آن شعر ناب «نهال آرازو» ست که رضا شاه فقید برنا مستیزد «زندان زدایی» از زنان ایرانی را در برنامه‌ی کارش می‌گنجاند.

در باره «رهبری جنگ سیزه» نوشته‌های که «متفکرش کی؟ سرکار خانم زهرا رهنورد، فول پروفیسور دانشگاه، نقاش و مجسمه‌ساز و نویسنده حکومت اسلامی در بدو تاسیس، «متفکر فعال» در زمینه تحریزه کردن حجاب اسلامی و زن محجبه که امروز زنان ما هر چه بر سر و هر چه بر تن دارند، حاصل تفکرات و تعمقات ایشان است!»

البته تنها من نیستم که این نمايش کمی حجاب قبیل/گلی زمین خانم را تفی غلظی بر مطالبات آزادی‌خوانی زنان ایران می‌بینم بسیاری دیگر هم همین نگاه را به این «بقعه حمام» دارند؛ بیبیند: در آستانه‌ی قدرت گیری جمهوری اسلامی روزی نبود که از بلندگر های مساجد، زنان بدون حجاب را تهیه‌بده مجازات‌های سنگین نکنند. زندانها مملو از زندانیان سیاسی بودند و جنگ‌های جوانان انقلابی را در گورهای جمعی با نگهبانان در اعتراضات خیابانی «زندان انقلابی» که با شعار «ما انقلاب نکردهای، تا به عقب برگردیم» و «نه روسی، نه توسیری» به میدان آمد گردید، با چماق و اسید پاشیدن از جانب اراذل و اوباش حزب الله و خواهران زینب جواب می‌گرفت. [آنان] زنان معترض را را «عروسک‌های غربی» می‌نامیدند.

در جنگ اول دیوان «پیرامون» خودداری کرده است، کا غوغای آخوندها و عوام را علیه خود و دخترش بر نیابت‌گذاری‌ها، از زن‌گچی پردن اعتصامی و نامه‌های اواکدال منتی 67 - اگر سال 74 بود، باز هم بشک خویش نمایندگی ف. م. سنگ خویش لندن 68 - یک در آگر کامپنی است که با خشونت «پرون» به پیرامون زنانی فرو می‌کرد که به نظری روس روانشناسی کمی عقیده رفته بود. این مردک به همین دلیل به «آکر پرون» معروف است!
تاکید کنم که من این وازهی «انقلابی» را در این «نقل قول» درست نمی‌دانم؛ پرون اساساً «انقلابیون» هم‌سری، هم‌خواهره، هم‌سیاره و هم‌سیاره، سینخانه‌ای بودند؛ اتفاق این زنان مدرن و «غيرانقلابی» بودند که به حجاب اجباری اعتراض داشتند؛ عدم اعتراض «انقلابیون» به هجوی به زنان ایرانی و توجیه تواین‌ها در مسائل انقلابیونه هنوز هم قابل دسترسی است. پوشش زنان معتقد به هشت مارس ۱۹۷۹ نشان می‌دهد که این طیف انقلابیون بودند که به روسیه و توسیر عملیات می‌کردند.

در آن زمان زهرا رهنورد سردبیر اطلاعات بانوان به نام «پویاندگان راه زینب» بود و هم‌کارانش تلاش بسیاری برای بازگرداندن زنان به خانه و وظایف خانه‌ای کردند. رهنورد در این نشریه، زنان را منشا اسلام دانسته و کشف حجاب در زمان رضاشاه را به معنی تجاوز به ملت و اسلام تعبیر کرد.

[چه کنی؟؛ برای همین یاد به زهرا خانم جایزه داد!]

از یکی از افتخارات او نوشتن کتابی درباره فرانک بود و در کنار خواهران زینب چماق‌دار در مقابل سنندج‌نشین دختران جوان علیه حجاب در دانشگاه‌ها انجام وظیفه می‌کرد. یک دهه بعد… زهرا رهنورد از جمله کسانی بود که تلاش کرد جمهوری اسلامی را متوجه خطر رو به فزایندگان «بد حجابی» بکند. این «مغز متفکر» در تحلیل از وضعیت آن دوره چنین گفت: «متأسفانه دولت اسلامی در جنگ حجاب شکست خورد است. ارزش‌های اسلامی قدرت به حمایت از زنان [کذا] تشنن و حمایت و پشتیبانی زنان را به خود جلب نکردند.»

[بایگانی نوشتاری زورکی همه‌ی زنان را چادر/چاقچوری کنیم و دوباره چپ‌چینی‌شان تواندرویش ما و حرمسراها!]

آخرین شاهکار فکری رهنورد به دوره قبل از انتخابات برای گیرد! ایا یک چاره‌گر گل/پوته‌ای در کنار هم‌سرش، موسوی، کمپین‌های تبلیغی - من برای [تحقیق] مطالب زنان - بکه به نفع شوهر براه اتابت. اگری او بیانگر عانی مانندنی پشت جنگ زنان بوده و در مصاحبه‌ی همه‌ی پیرامون حقوق زنان، در جواز خبرنگاران خاطرنشان ساخت که حجاب برای او یک مساله‌ی دینی است و او این مساله را امر خود نمی‌داند.

یعنی این باو موظف است با توسیری، روسیری و چادر به سر زنان بکند که کرده است!
جنیش زنان سبز در نیروب جنیش زنان آزادیخواه و برایی طلب
که در چهار سال اخیر تا به الان از دست ریزیم ضربه‌ی خود و گونه
فعالیت آنها با زنان و اعدام جواب‌گرها، تصویری به‌دست عقل‌مانده و
واروه از مبارزات زنان برای مطلوبیت‌بندی به‌جهان نشان داد...
این هم در پرانتز و تنها برای نمایش گوش‌هایی از «بحران
رهبری» جنیش فعلاً، در هنین مادینه‌ی انبیاً!

«نخست نظری بیان‌زندیم به آثار آیشان [زهرا رهنورد] در این
مورد: «پیام زن مسلمان» با «رشته‌ی استعماری کشف حجاب» و «زن
در نظام ارزشی طاغوئی» و «شورش زن بر شخصیت‌های تاریخی خود» و
نیز شرکت در تنظیم «قوانین در جهت احیای حقوق زن از ویژگی‌های
صدای عمومی» در مجلس. این کتاب‌ها و فعالیت‌ها همگی حاصل سال
۱۳۰۹ [یعنی دو سال پس از انقلاب] است و نشان می‌دهد که آیشان در
کار توجهی حجاب و مسایل حقوقی زنان، پیشاهرگ فضایی بوده است که
دهره‌ی شست، بینی دوران حاکمیت همسر را به تخلیه‌ی دوران سی
ساله‌ی اخیر برای زنان کشورمان مبدل کرده است.

ایشان... به نوشته‌ی کتابی به نام «پیام زن مسلمان» اقدام کرد
که در انگلستان بوسیله‌ی انتشاراتی «هدیه‌ی هوشمه‌ای حکومت اسلامی
پشتبانی می‌شود، منتشر شد. ایشان درست بر ارتدوکسی چند موضوع‌گیری
در مورد مسائل فرهنگی و زنان [پس از انقلاب] دست گذاشتته
است...».

به گزارش خبرنگار «كلمنه» زهرا رهنورد در دیداری با جمعی
از جوانان، با اشاره به روند برگزاری انتخابات دهم ریاست جمهوری و
ضریبی هولناکی که به حیثت قوانین، دموکراتی و آزادی ملی وارد آمد،
مقاومت ملی در دوران جنیش سپر را به وکالت از همین حقوق ضایع شده
و اهانت برانگیزه به ملت دانست [و گفت] قرار نبود و نیست که این
تبعیض‌ها در حق زنان روا داشته شود، امام خمینی پیوسته از هدیه و
حیثت و بالندگی زنان سخن می‌گفتند. در میان سخنران، ایشان دو جمله
معروف‌تر است که می‌فرمایند: «از دامن مرد به مرعی میرود» و
دیگری «شما زنان در این انقلاب پیشوا بودادیم.»

زهرا رهنورد تاکید کرد این دولت در حالی سرکوب زنان را و
حاشیه‌نگاران کردن آنان را کلید زد که پیامبر رحمت (ص) فرموده‌اند:
«از این دنیا زن، عطر و نمای مورد علاقه‌ی من است»

۶۹ - زهرا رهنورد متفکر کام جنیش است/هلاله طاهری
۷۰ - باداشتی در باره‌ی جایزه‌ی خانم زهرا رهنورد/شکوه میرزازادگی
و بنده [زهرا رهنورد] قرار گرفتند این مثلث عجيب در کنار هم را ناشی از همیثت وصول زن، نماز و عصر در یک عرض و نماد نگرش اسرار از احترام و قداست می‌دارند.

استاد به «آزادی زنان» و «ارزش زنان در نگاه امام آدمکشان» بیان اساسی و «رنده» و دروغگوی این پیامبر لچک به سر تحقیر و تخفیف بیشتر زنان است.

نگاههای «پیامبر اسلام» را به زنان در کتاب «خشونت، زنان و اسلام» بررسی کردند؛ به ویژه در بحث جالبی «زن در چشم محمد»!

معترضه بنویسم که این فرم پوششی زهرا خانم نماد پوشش عقبماندترین قشر زنان در ایران امروز است: فیلمها و عکسهای منتشر شده از خیابان‌های ایران همین امر را نشان می‌دهد. نه در گردهمایی‌هایی که به سود حکومت اسلامی و با عکس‌های خمینی و احمدی‌نژاد و خامنئی «آئینی» شهادت چنین زنانی دیده می‌شوند؛ ولی به‌چندانی هم زن بیدخت «کرایهای»!

در واقع زهرا خانم با این «فرم نمایشی پوششی» از زن شیعه‌ی دوازده امامی بوده و نه زن ایرانی که تنها متعلق به بخش «حفاظت نظام اسلامی» و «جمهوری اسلامی خواهان» در بخش نرم تن آن است، می‌کوشد هر یک با مطلبه‌ی حق ریاست جمهوری همسرش، خود در نقش فرست لیدی حکومت اسلامی به جهانیان عرضه شود؛ به همین دلیل است که این اشکال را نه تنها در سنگ زنان آزادی‌خواه ایرانی نمی‌پیم، بلکه نماد ظاهر و باطن این اشکال را [کتاب‌های منتشر شده‌اش] تنها توریست‌های همان آبیچی زنبیل‌های خیابانی ارزیابی می‌کنند؛ برای بیشتر و محکم‌تر به همان آبیچی زن‌های ایرانی!

اساسا حضور زهرا خانم در هنر کم‌مدت رهبری بحران زرده جنیش موسوم به کش خود نشان دهنده‌ی این است که ایشان [و البته تمام یکدی رهبری بحران] خواسته‌های آزادی‌خواهانه‌ی زنان و جوانان ایرانی را نمایندگی نمی‌کند و خود را نیز موظف به تعه به خواسته‌های مدرن اسلامی نمی‌شانند. در واقع «رسالت» زهرا رهبری همین است که با دستگاه لچک به سر زنان ایرانی بکند و با توطئه مطالبی مانند زنان ایرانی را در همان چارچوب «شعر شیعی» و ولایت فقیه سید روح الله خمینی زندانی کند.

*CALCULATION: 0.00 (1389 - 1389)
بد نیست برای یک مقایسه‌ی کوتاه، یادآوری کنم که ما در تاریخ معاصرمردان طاهره قره‌العین را داریم و در دوران پادشاهی محمد رضا شاه فریح خانم وزیر دکتر فرخ روح پارسای را و اولین شش بانوی نامیده‌ی مجلس شورای ملی پس از شش بهمن ماه ۱۳۴۱ را و آن همه زن سناتور و نویسنده و شاعر را و آن همه «ایران بانوان» دانشجو و پژشک و وکیل و استاد دانشگاه و اموزگار و مدیر مدرسه و ... همه چیز را و برایی کم‌یک است که پس از این سابقه درخشنده، زنی با نام «هیئت» و با این عقیدنگی فکری، مدل و الگوی زن ایرانی باشد!

دبیختن‌های همین پویش به‌قیه حمایی سرکار خام زهرا رهنورد، برای نمایش دیدگاه عقیده‌نگی و ضد زن و ضد ازداد ایشان کافی است و دیگر لزومی ندارد که ایشان مطالبات زنان ایرانی به نفع ریاست جمهوری عیالشان مصادره کند!

ویکتوریا آزاد در نامه‌ای برای شهریار اهی و اعتراض به الگو خواندن زهرا خانم در برنامهٔ تلویزیونی اش می‌نویسد: «برنامه‌ی شما در تفسیر خبر صدای آمریکا با آقای چالنگی مرا جدا شوکه کرد. شما از خانم زهرا رهنورد بعنوان الگوی برای زنان ایران یاد کردید و شجاعت و فداکاری ایشان را تحسین کردید و از ما زنان ایرانی نیز خواستید که از ایشان پاد بگیریم. جل‌الخلق یک سی سال فرهنگ این خواهر زینب‌ها را بزور چوب و چماق به زنان ایرانی تحمیل کردند و حالا شما با ادعای باور به سکولاریزم، این خانه زهرآهای دیروز و اصلاح طلبان سبز امروز را برای ما اطراح می‌کنید و آن‌ان را به رخ زنان قهرمان ایرانی می‌کشید که آری زهره است منجرند.

این مصاحبه به تاریخ ششم مارس [۲۰۱۰ میلادی] در آرشیو صدای آمریکا موجود است... سیاست‌بازی بهر قیمتی جای نیست. شما این امتیاز را از چه باب به زهرا خانم داده‌اند؟ ایشان چنین اعتباری را از جنیش زنان در ایران و خارج نگرفتند و از شما گرفتند. روز هشت مارس [۲۰۱۰ میلادی] در ایران ایشان توانتست تنها ده/ایران‌دز نفر اعضای کمیسیون زنان حزب مشارکت را دور خودش جمع کند؛ حتی در مراسم هشتم مارس آنان سیمی بهبهانی هم شرکت نکرد.

خوشبختی‌های بجز این الگوی حافظ نظام اسلامی ضرر زن، ما زنان دیگری هم در تاریخ معاصرمردان داریم. که نماد واقعی زنی مدرن و از زنان مدرس‌الاری گسترش و گریخته‌ی تاریخمان هستند. برایی تنها یک نمونه‌ی ساده از پروین اعتضافی یاد می‌کنم و شعری از او را در این جا
می‌آرام، تا نشان بدهم که اگری ما زنان ایرانی، نه این آبجی زینب‌های متحجر که زنانی از سنخ پروین اجتماعی هستند: ۴۵ اسفند ماه جاری [۱۶ ماه مارس ۲۰۱۰ میلادی] یکصد و سومین سالگرد تولد پروین اجتماعی یکی از برجهست‌ترین زنان ایران و شاعران زبان فارسی زبان است. رخشنده اجتماعی که به برجستگی شهرت دارد، اگرچه در فروردینماه ۱۲۶۰ و در سن ۳۵ سالگی در اثر بیماری حصبه درگذشت، اما در طول عمر کوتاهی آثار جراح‌بایی در زمینه شعر فارسی از خود به جای گذاشت و به حق یکی از برجست‌گان جنبش برابری و حق طلبه زنان ایران بود. در اشعار پروین اگر چه صبوری و متأت و نیز پاکدامنی ارزشی نیک دانست، اما به مبارزه برخاستن با ستمگران و دادن‌خواه و کسب دانش دارای جایگاه و آثاری هستند.» 

بدری است دل‌خوری که در مدرسه‌ای آمریکایی تهران تحصیل کرده و با فرهنگ و اوضاع اجتماعی اروپا و آمریکا آشنا است، وقتی در ۱۷ دیماه ۱۳۱۴ خبر کشف حجاب و آزادی زنان را می‌شنود، آن را از سر اعتقاد تایید می‌کند و بدين مناسبت قصیده‌ای در ۲۱ به عنوان «گنج عفتن» می‌سایید و اقدم «رضاشاه» را در سه بیت پیامی آن، به صورت بسیار معقولی مورد ستایش قرار می‌دهد: 

خسروا، دست توانائی تو اسان کرد کـهـار
ور نه در این کـار سخت، امید آسانی نیود
شه نمی‌شود گر در این گمگشتنه کنشی نخواهد

پروین اجتماعی در این شعر شیوا ها که در واقع نفی و تقد دیده‌ای ضعف ماندگی امثال زهرا خانم رهنورد است، زندگی ما زنان را در پس پره‌های تئوری‌های کمی زهرا خانم‌ها برای حبس مطالباتمان در چارچوب نظام ضد برخی اسلامی به تصویر کشیده است؛ شعری که به راستی پشتیبانی این عقب آزادی‌ها و را از مطالبات ما زنان نشان می‌دهد.

زن در ایران پیش از این گویی که ایرانی نیود
پیش‌اش جز تیره روز و پرشیانی نیود
زن در ایران پیش از این گویی که ایرانی نیود
زن در ایران پیش از این گویی که ایرانی نیود

زندگی و مرگش اندی که خلقت می‌گذشت
کس چو زن اند سیاهی قرن‌ها منزل نکرد
کس چو زن در معبد سلالوس قربانی نیود

---

۷۲ - کیهان لندن، شماره ی ۱۴۹۸ صفحه‌ای ۵
۷۳ - دانشگاه از زندگی پروین اجتماعی و نامه‌های او/جلال متینی
در عدالتخانه انساف زن شاهد نداشت
دادخواهی زنان مماند عمری بیجواب
بس کسان را جامه و چوب شبانی بود لیک
از برای زن میبدان فراخ زنگی
نور دانش را ز چشم زن نهان میداشتند
زن کجا یافته میشد یخ و دوک و هنر
میوههای دکمه دانش فراوان بود لیک
در قفس میرامید و درقص میداد جان
به یزد تقلید تیه فته و چا بلاقت
آب و زنگ از علم می‌پایست شرط برتری
جلوهی صد پرینان چون یک قبای ساده نیست
ارزش پوششده، کفش و جامه را ارزند کرد
سادگی و پاکی و پرهیز، یک یک گهرند
از زور و زیور چه سود آنگا که نادان است زن
عیبان را نامائی پرهیز پوششنه است و بس
زن، سبکسازی نبین تا گرانسنگ است و پاک
زور چو گنجر است و عفت گنج و حرص و آز، دزد
اهرمن بر سفره تقوی نمیشد میهمان
پا به راه راست باید داشت، کاندرا راه کج
چشم و درد را پرده می‌پایست اما از عقاف

۶۷
اما این که نوشته‌ای: «در اعتراضات خیابانی، حضور زنان و دختران چشم‌گیر است؛ آیا دلیل حضور گسترده‌ی زنان در این جنبش، متفاوت از دلایل حضور مردان است؟»

احتمالاً نمی‌تواند این اعتراضات ساده‌ای باشد. این که در سال‌های ۱۳۸۸ و ۱۳۹۶ از آن و در این اعتراض‌ها، من در کنار زنانمان، گروه پرشارش‌آمیز جوانان را هم می‌بینم که همان مطالعات زنان را نمایندگی می‌کنند و با این که اگر خودشان را به حکومنهای تسهیل کنند، از بازار آزاد صیغه و چند زنی و... برخوردار می‌شوند، اما خود در پی برداشتی نوین از انسان و زن و مرد مدرن، پیگیر همان خواست زنان ایرانی برای یک زندگی راحت و آرام و مدرن و متمدن و پیشرفتی هستند.

همین مردان و زنان ایرانی هستند.

برای پیشکش دوستی، نیاز به بررسی دارد و این «بررسی» را با استناد به‌دیگری ادامه می‌دهم. فراموش نکن که آزادی اجتماعی، و آزادی در هر تعریف، در گام نخست از آزادی «تن» می‌گذرد. اجبارات و فشارهای اسلامی بر زنان، نشان می‌دهد که دیکتاتوری دینی و مذهبی، تنها و تنها با به زنی علی‌کشیدن «تن» و سکسوالیته‌ای انسان‌ها و به ویژه زنان به زندگی انگلیسی ادامه می‌دهد.

اوغلی‌ها بنسون و جرمنی استنگرو، سردربران یکی از معرفت‌های سایت‌های منکر خدایان به نام «پروانه‌ها و چرخها» در کتاب «آیا خدایان از زنان متفرقند؟» انواع واکنش‌ها و رفتارهای خدایان مذهب مختلف را با زنان جویا متفاوت بررسی کرده‌اند. آنها با ارائه‌ی یک تصویر سراسری از هنری‌ی موجود در جهان تلیش دارند، تا ریشه‌های آن را در خشمش خداان نسبت به زنان ببینند. جابل است که اگر به هیچ‌چه‌ی ناچار نیستند از تکنیک‌های مردم‌شناسی، براساس مدارک و آثار محدود بازمانده از دوران بسیار کهن، دست به تبیین فرصت‌هایی درباره‌ی رفتار ستستگانه‌ای خدایان با زنان بزنند. آن طور که نوبسته‌گان کتاب نشان می‌دهند، در دنیای معاصر، هیچ نمایندگان مذهبی ای قدمت‌های چند هزار ساله‌ا، با سرستخانتی تمام مشغول توهین به زنان و آثار آنها هستند.

در استان «ظفر» واقع در شمال نیجریه، دختر ۱۲ ساله‌ای به نام «باریه ابراهیم» که نوبسته‌ی حضور در خودش وادار به خودفرشی شده بود. ۷۴- پرسی شمت که پرسید: «در اعتراضات خیابانی، حضور زنان و دختران چشم‌گیر است؛ آیا دلیل حضور گسترده‌ی زنان در این جنبش، متفاوت از دلایل حضور مردان است؟» ۷۵- انتخاب خدایان از زن/ترجمه‌ی آزاد/ندادز زمانی
محکوم به ۱۸۰ ضربه شلاق می‌شود. رئیس محکم‌های شرع استان در مورد حکم اجرا شده‌گفت: «ما حکم خدا را اجرا کردیم و بنابراین گامی هیچ‌گونه نیست.»

در اول سالانه، یک هزار دانشجوی در خیابان‌ها پلیس‌نشین شده و در راه انجامیدن، که به حوزه اجرا می‌آمد، با مردان جوان محل حرف بزنند و یا لباس‌هایی پوشش که حتی قسمت‌های معمولی بدنی‌شان را نوشونده، وحشت ایجاد کندند. آن‌ها بدون مجوز وارد خانه‌های می‌شوند که دختران و پسران باهم در آن‌دیده‌شده‌اند. در انتهای اوتوبوس و جدا از جمعیت بشینند و این اواخر گزارش اسید پاشی به صورت دختران۱۶ ساله نیز ثبت شده است.

در مناطقی از هند که هندوهای متعصب اکثریت جامعه را تشکیل میدهند، از یک زن بی‌هندی هنرمند انتظار می‌رود که بعد از مرگ همسرش با دست به خودنشی بزند، یا ترک دیدن کن و بقیه‌ی عمرش را به معابد هندو خدمت کند. مساجد زن‌ستیزی پوردرگان در دنیای کاتولیکها و مورمون‌های مسیحی نیز با همین شدت وجود دارد.

اوائلیان بنسون که سرپرست اصلی مجله «فیلسواف» نیز هست، می‌گوید: «مذهب ضرورتا سازند و برای کننده‌ی ایده‌ها و قوانین زن‌ستیز نیست؛ ولی با مغوشش و متوهم نگه داشتن قوانینی که در این زمینه ارائه می‌دهد، به سنت‌های رفتاری زن آزار در جوامع نوعی قداست مذهبی می‌پوست.»

حقیقت اکثر ناپایدار این است که اعتراض به موقعیت ناجوانمردانه‌ی زنانی که حق تدريس، حق ورود به مراکز قضایی و قانون‌گذاری و حق راه ندارند، به جرم رابطه‌ی جنسی سنگسار و محکوم به مرگ می‌شوند و حتی حق انتخاب فرزند و همسرگزینی از آن‌ها سلب شده، چپ‌هی نیست که خارجیان و نماینده‌گان استعمار پرا انتظاره باندند. ۷۷

خاطره نویسی‌های بانیان حکومت اسلامی، شهید و چنان نثار.

کشاند ایران ما به چرخه خانمان برادران کیف، و شکنجه، و کهیرزک، و البته حجاب اجباری، اگر هیچ‌گونه نتشکته باشد، دست کم نیایی هر چند کم‌ترک‌هایی و ویژگی‌های دهنده و مهیج تربیتی ضد انسانی این «فیلسواف» را به نمایش می‌گذارد. محسن نجات حسینی از اعضای نخستین سازمان مجازی خلق و یکی از شرکت‌کنندگان در چند رشته

۷۶ - همانجا / تلفن/خداوندی خزن
۷۷ - همانجا
عملیات ترویجی، به ویژه هواپیما رباتی در دهه‌ی چهل خورشیدی، تصویری از محفظه تربیتی و معلم و مربی‌ش دارند که خواندنی است:

وقتی در زمان رضا شاه کشف حجاب شده بود، پدر آقای حیدری تركیه‌ای در دست می‌گرفت و در کوچه و بزار، هرچا زنی را بی حجاب یا با چادر و بدون مقبوعه می‌داد، با ترک‌کشیک [حیدر حیدری]

گویان بر سر آن زن می‌کوید و می‌گفت: «برده‌خلا را بیدا زا!» به همین خاطر آن خانواده [که به حیدری شهرت بانده بود] در مشهد بسیار

معروف و در محافل مذهبی بسیار گرامی بود.» ۷۸

به همین دلیل «حجاب اجباری» ۷۹ در حکومت جمهوری اسلامی

گره خورده است. هم طرفداران و هم مخالفان حکومت «پایان حجاب اجباری» را [پایان حکومت دینی] می‌داندند. حجاب یکی از هماگیرترین موضوعاتی است که ذهن و زبان مقامات رهبری را اشغال کرده... حکومت دی内的 نه تنها برای ارر و کنترل و محدودسازی افکار غیرهمرنگ [از

طریق سانسور، پیترینگ و پارازیت] بکه برای وارسی و کنترل و

محدودسازی بدن هاست... ۸۰

مهمترین دغدغه‌ی اسلامگرایان [اسلامیستها] مساله زن است.

این زنان هستند که در حکومت دینی اسلامگرایان سنگسار می‌شوند، بر

آنها استد بارشیده می‌شود، به آنها مثله گفته می‌یافتد [و خود زنای برای آن

سرزنش می‌شود] در محفظ عوومی و خانه از مردان جداسازی می‌شوند،

از کار برکنار می‌شوند، تا به خانه بروند و به تولید نسل و ارضای

شهوان خویش مشغول شوند و در صورت حضور در معاصر عوومی بر

روی آنها پارچه‌ای سیاه و مرگ [جادر سیاه] کشیده می‌شود. ۸۱

برای یک مقام‌ساده و این که بهتر بینیم در دو دنیای

متفاوت «غرب متمدن» و «آفریق متین» انسانها چگونه تعريف

می‌شودن، نگاهی می‌کنن به کنترل جهانی زنان ۸۲ در شهر یکن [در

کشور چین کمونیست] که یکی از برستراتژی گلوه‌های روابطی

فمنینست‌های مدرن و سکولار طرفدار جهانشمولی ارزش‌ها» و

فمنینست‌های اسلامی طرفدار نسبیت فرهنگی بود.

۷۸ - بر فراز خلیج، خاطرات محسن نجات حسینی، عضو سابق سازمان مjahadین خلق [۱۳۴۶ تا ۱۳۵۴] [چاپ

اوژ، نشر ت، تهران، ۱۳۷۹ ص ۱۷]

۷۹ - جدای اجباری، ته‌رسی و معنویت از جا به ی جهانی محمدی

۸۰ - همانجا

۸۱ - نسبیت فرهنگی و جهانشمولی حقوق برابر زنان و مردان
در حالتی که گروه اول با مبنا قرار دادن حقوق بشر، از حق برابر زنان و مردان دفاع می‌کردند، گروه دوم آنرا رد کردند، در برابر از مفاهیم گذشته و پوشیده‌ای چون «انصاف و عدالت» دفاع می‌کردند. معصومه ابتکار در دفاع از موضوع «جمهوری اسلامی» در کنفرانس می‌نویسد که طرفدارانی که کاملاً بوده و تفاوت‌های بیولوژیکی را در نظر نمی‌گیرند؛ غافل از آینده با این موضع هویت «زن بودن» را از آن می‌گرفتند. اینکه به قانون یکسان است، از مفهوم عدالت، استفاده equity کردن... به زبان روشن‌تر، در نزد جمهوری اسلامی و طرفداران فمینیست‌های اسلامی... زن و مرد ارزش یکسانی دارند؛ هرچند که از حقوقی نابرابری برخوردارند! این که با بر قوانین حاکم بر ایران و دیگر کشورهای مشابه [اسلامی] زنان مورد تبعیض واقع شده، بصورت سیستماتیک تحقیر می‌شوند، در بی‌حقوقی کامل بسیمی‌پرند و عمل عادلانه درجه دو به حساب می‌آیند، از نظر آنان به هیچ‌وجه «عادلانه» نیست؛ بلکه مربوط به «نقش و مسئولیت‌های متفاوت» مورد و زن است که نظام «عادلانه» ی دینی آنرا تنظیم کرده است. معصومه ابتکار بر می‌گردد در دفاع از موضوع جمهوری اسلامی، طرح چنین خواسته‌هایی را از زنان غربی ناشی از موضوع سلطه اجتماعی فرهنگی غرب و تلاش برای تحمیل آن در متن نهایی کنفرانس می‌داند که با فرهنگ جوامع مسلمان و در حال توسعه قرابی ندارد! محیطی که ایمی‌گی دیگر از «فمینیست‌های اسلامی» و سردربر نشیریه‌ی «فرانسه» تفاوت بین «زن مدرن غربی و فمینیسم [فمینیست] سکولار» با جریان فکری خود را در تفاوت میان اعتقاد به اسالت انسان یا اصلت خدا می‌داند؛ در حالی که دسته‌ی اول برای «فرنیست‌پایان زن» مبارزه می‌کنند، گروه دوم برای «اثاث عبودت برای خدا می‌جنگند!» دینی که بر اساس بندگی [عبویت] بنای شده، چه ارزشی برای «انسان» و چه ارزشی برای حق و حقوق «انسان» و حق و حقوق «زن» قابل است؟! به زحمات قرن بیست و یک می‌آیند. از ابتکار است. به‌عنوان بهترین بهترین حفظ بیشه سیاسی» آن دیگری، اصل است که «زن انقلابی متدین» حتی همسر و فرزندان خود را به پای ای آن نظر...
می‌کند و هم از این رو در این چند سال پس از انقلاب اسلامی، بسیاری از نیاز‌های خود را در برابر حفظ نیازهای حزب‌الله انگاشته است. 

متن‌فروم از این کلمه‌ای مزخرف اسلامی بیضه اسلام، نیازی به توضیح نیست که چگونه "نسبیت فرهنگی" و نفی ارزش‌های چهارشمول می‌تواند به خدمت چنین دیدگاه‌های وابستگی‌ای درآید که حتی تحت نام "زن" طرفه رفتی از پذیرش حقوق زنان را توجیه می‌کند.

اما نسبیت فرهنگی چیست و چگونه است که گاه بخشی از قوی‌‌های قضایی کشورهای متمدن غربی [نیز] با استناد به این "تئوری" قتل، جنایت، خشونت، تحکیم زنان و چند همسری را در اروپای مدرن و متمدن توجیه، می‌کند و بخلاف قانون اساسی‌شناسی و قوانین جهان‌شمول بین‌المللی جهانی حقوق بشر و برابری حقوقی همه‌های انسان‌ها، حکم صادربُنده، باعث شرمساری دنیای متمدن می‌شوند.

این شیوه الیتی و مرضیه‌ای، بسیاری از "چهار اروپایی" است که با همین استناد و با همین تئوری، تمام‌شکننده و انسان‌سیاست‌ها و زن‌سیاست‌های حاکمی چهارشمالی اسلامی را "نسبیت فرهنگی" ارزیابی کرده، به بهانه‌ی من درآورده "ضدیت با امپریالیسم" توجیه کننده جنبات وحشت‌پوراک ضد زن و ضد دگراندیشان و مبشر و گسترش دهنده خشونت‌ها می‌شوند.

نظریه "نسبیت فرهنگی" که بوسیله فیلسوفان "یستم مدرن" در سرآغاز نیمه‌ی دوم قرن بیستم سرهم بندید شد، در این دیدگاه است که هر جامعه‌ای دارای مجموعه‌ای از انتی‌ها و سنت‌ها و ارزش‌های فرهنگی خویش است و هیچ مجموعه‌ای بر دیگر مجموعه‌ها بتر ندارد. اصرار بر تعمیم یکی بر دیگر مجموعه‌ها "خود" عملی ضد حقوق بشر است!

این دیدگاه فلسفی خودبکر جویش برابر گسترش حقوق بشر را نوعی داخلی‌اند "فرهنگی" به‌شمار آورده، با این مخالفت می‌کند. به‌هیمن دیلی و متسناشان، به ویژه پس از انقلاب اسلامی، برخی از اندیشه‌گران [1] مذهبی که عموماً از متین تفکر سنتی مذهب اسلام بازخاستند، برای توجیه ناهنجاری‌های جوامع اسلامی، به نظریه "نسبیت فرهنگی" متوسل می‌شوند و از "حجاب اجباری" و "ازدواج کودکان" و "پی حقوقی..."
ان افراد این پدیده را "آرزوهای خاص جوامع شرقی" خود می‌شناسند و "اعلام‌های جهانی حقوق بشر" را نیز مجموعه‌ی فرهنگ غربی تلقی کرده، و به اعتقاد نظریه‌ی "نسبتی فرهنگی" به آن [پیانوی جهانی حقوق بشر] تن نمی‌دهند. در این چند سال گذشته این تفكیر [نسبتی فرهنگی] متأسفانه بزرگترین طمع را به [حقوق] شهروندان کشورهایی زده که با قوانین شریعت و مذهب [و ایدئولوژی] اداره می‌شوند. 

اولین جردهای حجاب اجباری در سال ۱۳۶۷ (۱۳۶۷) به کمتر از یک هزار از پیروزی اقلام زده شد. یک روز پیش از هشتم مارس، روز جهانی زن، در حالتی که گروه‌های مختلف سیاسی در تدرک برگزاری اولین مراسم روز جهانی زن در ایران بودند، روزنامه‌ی کیهان با این تیتر منتشر شد: "زنان باید با حجاب به ادارات برود.

در صفحه‌ی اول این روزنامه به نقل از حمید نوشته شده بود که "در وزارت خانه‌ی اسلامی نباید معصیت بشود. در وزارت خانه‌های اسلامی نباید زن‌های لخت بیایند. زن‌ها برون، اما با حجاب باشند. مانعی ندارد برون کار کند، لیکن با حجاب شریع باشند." همچنین نوشته که "۲۵ هزار زن که در دانشکده‌های دانشگاه تهران جلسات سخنرانی داشتند و به دنبال یک رای گیری تصمیمگیری دست به راهپیمایی بزندند. آنها در حالتی که گروهی از مردان همراهشان بودند، به طرف نخست وزیری حركت کردن. زن‌ها شعار می‌دادند: "ما با استبداد مخالفیم!" و "چرا اجباری نمی‌خواهیم!

روزنامه‌ی کیهان در تاریخ ۱۹ اسفند ۵۷ در کنار چاپ گزارش‌های مفصلی از راهپیمایی زنان، باید اشتباهی از سیمین دانشور، نویسنده و همسر جلال آل احمد [پیان اسلامی‌ست معروف] و یکی از تنوری‌های حکومت اسلامی [منتشر کرد. دانشور در این مقاله حجاب روی مساله‌ای فرعی دانست و از هر دو گروه طرفداران و مخالفان حجاب خواست که بهانه به دست "پدر اقلام" تنهید... 

به نوشته‌ی سیمین دانشور: "ما هر وقت توافتمی این خانواده ویران را آباد کنیم، اقتصادی را یاری و سامان دهیم... حکومت عدل و

84 - شهرکی هری‌تنکی/ تصویر اجباری "نسبتی فرهنگی" با حقوق بشر
85 - مسیر در اولین اقلام حجاب، اجباری شده/ مطیع شجاعی
86 - کیهان ۱۶ اسفند ۱۳۶۸ شماره ۳۸۳۵ صفحه ۱
آزادی‌‌**87** را برقرار سازیم... می‌توانیم به سراغ مسائل فرعي و فقهی برویم؛ می‌توانیم سر فرست و با خیال آسوده و در خانه‌ای از پای بست محکم بنشینیم و به سر و وضع زنان بیرادزیم!**88**

که بیان هیچ‌گاه نرداختند و هر روز فشار و فشار را بیشتر کردند. "زهرا رهنورد" تبلور همین فشار اجباری و حجاب اجباری بازمانده از همان دوران دروغپردازی‌های شیفته‌گان سید روح الله خمینی است؛ البته در هیئت جوان‌تر و مختصتر... نوع پروسه این فرد از همین "اجبار‌ها" حکایت‌ها دارد.

غلامحسین ساعدی نمایش‌نامه‌نویس فقیه، داستان دیدارش با خمینی را این گونه بیان گردید است:

"وقتی آقای خمینی وارد ایران شد، کانون نویسندگان ایران به دیدن ایشان رفت که راجع به مطبوعات و این مسائل صحبت کنند. من هم جزو آن هیئت رفت. به نظر من خیلی کار خوبی کرده که رفتیم. غول را وقتی که از چاه درمی‌آید، اگر نینی و راجع به اه حرف بزند، فایده ندارد... دیدن خمینی برای من جالم بود. قضیه از این قرار بود که سانسور و اینها دوباره پا گرفته بود و کانون نویسنده‌گان تصمیم گرفت که انگکی برود و به خود حضرت گوید که: "داتی، مام هستی ها!"

آن وقت نشستیم به نوشتن یک متن. یک عده جمع شدند و اینها و فلان. گفتیم نه، برویم و به او بگویم، الان دستگاه دارد دست او می‌افتد. یک متنی تهیه شد که به نظر از متن خویش هم بود... بعدش تلفن زدند که شما می‌توانید بیایید، آقا اصلا منتظر شمایست... مثلا سیمین دانشور بود، من بودم، سیاوش کسراپی بود، جواد مجایبی بود، باقر پرهم، شانزده/ هفده نفر بودیم. جعفر کوش آبادی هم بود... قرار شد متن را بفقر پرهم بخوانند. این زنی که گیا ما بود خانم [سیمین] دانشور بود. ایشان یک روسیه داشتند و این شیخ‌هی می‌گفت که این روسیه را یک کمی کهکش بی‌الب مثال صورتتان را بیشاند... اولین آدمی که دوید و دو زانو نشست جلو خمینی [سیاوش] کسراپی بود..."
به یعنی ما را سنگر روي یخ کرد. خيلي راحت. ما رفته بودیم
گوییم که سانسور نباشد، اصلا برای ما تکلیف روش کرد... خانم سیمون[
[دانشور] به آیت الله یک جور شفیفگی داشت. [سیمون دانشور همسر جلال
علی‌ахمد‌بود] بعد گفت: «آقا اجازه بهره دستتان را بپوشیم!»
خمینی گفت: «حالا چه فایده دارد، نبوسن، برند.»

برای من خیلی جالب بود آن حالت شفیفگی و این چیزها [که]
در بعضی‌ها بود. من خیلی وحشت می‌کردم گرفته بود، برای این که از آن
کوچک‌ای که باید ما را رد می‌کردند، روی دیوار نوشته بود: «زیارت قبول» کروکودیل آنها نشسته است، می‌گویند: «زیارت قبول!»

یک چیز عجیب و غریبی بود که از آن روز من هیچ یاد
نمی‌رود؛ این است که روی دیواری که خمینی بود و روی مشین‌ها نوشته
بودند: «قطلی رفت، قطب زاده آمد...»

روزنامه‌ی کیهان در تاریخ ۲۰ اسفند مصاحبه‌ای با سید محمود
طاققانی۲۰ در مورد «مساله حجاب» دارد. در بخشی از این مصاحبه
طاققانی می‌گوید: «هو و جنجال راه‌نیا‌دازند و هم‌انظار که بارها گفتیم
همه حقوق حقه‌ی زنان در اسلام و در مهیج جمهوری اسلامی محفوظ
خواهد ماند. و از آنها خواهش می‌کنیم که با لباس ساده، با وقار، روسربی
هم روى سرشن بازاده، به جایی برنیخورد. آن‌هايی هم که می‌خواهند
موجب خراب نشود، اگر روى می‌شناسن روسربی بازاده، بهتر است و
بیشتر محفوظ می‌ماند. یک جوانی که وسیله‌ی زن گرفتن ندارد، وسیله‌ی
کار ندارد، زن‌گردش سروسامان ندارد، وقتی این زن را با این صورت
می‌بیند که گاهی یک پرزن پنجم/شصت ساله خودش را مثل یک دختر
۱۴ ساله نمايش می‌دهد، توی خیابان با سر کوچه، این بچه‌های این‌تش
می‌کند. ناراحت می‌کند و این یک جور آزار جوانها است و امیدواریم
که بعد از این جوان‌ها می‌هو سروسامان بپدی کند...»

سید محمود طاققانی متخصص زیبایی هم بود و ما نمی‌دانستیم؟

جواب این که وسایت تابناک متعلق به محسن رضایی در
گزارشی نوشته که «علی اکبر فرزین» دادستان سبزوار گفت که مسافره‌
[سال ۱۳۸۹] در برخی ادارات و اصناف مشاهده می‌شد که وقتی یک
خانم بدهجاب به آنجا مراجعه می‌کند، او را بیشتر تحویل می‌گیرند و بهتر
جواب میدهند؛ حال آنکه این خانم به‌حجاب به وضع نامناسب خود، دستور اسلام را رعایت نکرده، و با استی با او به گونه‌ای برخورد شد که...

با انتباذ مسلمانان با دنبای مدرن، موج فکری شکل یافت که به ضدیت و «نفی حجاب» پرداخت. این نگرش، گاه از سوی کسانی بود که دیگر دعوی مسلمانی نداشتند و گاه از سوی کسانی بود که در عین مسلمانی، از «نفی حجاب» سخن می‌گفتند. این دیدگاه، در سابقه‌ی فکری و اندیشگی مسلمانان بی‌عقیهٔ آست. هیچ متفکر مسلمانی را در حدود قرن سیزدهم نمی‌دانست که از چنین دیدگاهی به دفع برمی‌خواهند! یا به آن اشاره و تمام نشان داده باشد؛ اما همان‌گونه که یاد شد در صورت پنچه‌ای، برداشته و چه در جوامع اسلامی و در جامعه‌ای ایرانی تکیوری فراوانی داشته و دارند. گفته‌اند که ریشه‌ی حجاب به جوامع پدرسال اولیه برمان‌گردد که برای دست‌بندی زنان در حرم‌سراها و خارج از حرم‌سراها به زنان محترم، آزاد، کنیز، برده، فاحشه و... به آن دوران... دوم این که [گفته‌اند] حجاب عامل محدود کردن زنان است. 

دیگر این که حجاب، مانع ترقی زنان در کسب و دانش است. این استدلال، در آخر مورال‌فرآینان «صد حجاب مشروطه» فراوانی دیده می‌شود. ایرج میرزا که از مخالفان حجاب است و اشعار تندر و تیزی در این زمینه دارد، می‌گوید: «نقد بر رخ زن/سد باب معرفت است/کباست دست حقیقت/که فتی باب کنند».

دیگر این که حجاب، مانع جلوه جمال زن است و زن را به صورت کریه درمی‌آورد. این بیان، بی‌پی یا ادیبیات غلیظ شاعرانه مخالفان حجاب، مکررا مورد توجه قرار گرفته است. بخشی از «عوامل روانی به‌حجابی»، ناشی از این نوع نگاه و نگرش است. ایرج میرزا که آز ایاد شد، با همین «مکنصد ناشی‌است» از حجاب یاد می‌کند:

92 منظورش بدون پیشینه است بیسود.
93 منظورش پیشینه قرن سیزدهم خورشیدی است.
94 مورد شوی فارسی نوشتن‌تان را برده که فارسی به فارسی هم مترجم لازم دارد؛ کلی دستگاهی کردم تا قابل خواندن شود.
95 به نقل از کتاب نیره توحیدی، فیلسوفی، دموکراتی و اسلامگرایی، ص ۲۵۱.
96 همانجا.
97 اشاره‌ای از ایرج میرزا صریحا به رضا یاری است.
98 و پایه هم از ایرج میرزا نازنین می‌پرسید. نقب دارد ولی را به جلوه آب کند/وعود به اکرم اکرم جلوه به‌پنجره کنید. فقیه شده به رفع حجاب مانع نیست/چرا که هر که کنید حجاب چند چیز‌ها را به رفع خواش اورزود/به باتن تفسیرنامه‌بند.
تو مراتز جمال ذوجلالی/چرا ماندی شلمغ در جوایزی؟

مطالعه زن در مراحل آغازین در آثار انگیزه‌مندی چون آخوندزاده، میرزا ملک خان، زین العابدین مراغه‌ای و دیگران گفته امد اینان که از انیشی عصر روشنگری و دیگرگونی‌های اجتماعی غرب متاثر بودند، فلسفه و عقیده به نظری دیگرگونی‌های بندیهای اجتماعی ایرانی می‌دانستند. از این رو انیشی آزادی و برابری را به همه انسان‌ها صرفنظر از جنس، رنگ، مذهب یا پاپاگا طبقاتی انجا تعمیم دادند. آخوندزاده در تقدیم کتاب *یک کلمه*ی میرزاپور خان مستشارالدوله، وضع زنان را *تندروانه* مطرح ساخت و قانونی را که وضع «فرودین» زن را بیشتر، رد کرد. میرزا ملک خان... ضرورت مشارکت زنان را در پیشرد طرح‌های ملی مطرح ساخت و در روزنامه‌های ۱۰۱ نوشته که نصف هر ماما مربوط است از زن، هیچ طرح ملی به نگاه خود می‌رفت مگر به معاونت زن‌ها.

میرزادر عشقی... با پوشش رایج ساخت مخالف است و آن را موجب سیاستی جامعه می‌دانند؛ زیرا وا نیز مانند برخی از هم عصران خویش پوششگذگی زن را نماد محدودیت و محرمانیت از حقوق اجتماعی و عمل واپس ماندگی می‌دانند؛ اما [عشقی] از مطالعه پوشش فراتر می‌رود

از او دلیل نباید سوال کرد که گرگانی به دلیل که شد بره را مجاب کند کس این معاون شخصی و من ندانستم/هناکه جعل کن آن یا به دو ثابت کند به چهار از ملت ایران کدام جامعه/که جفت خوید را نابه‌اندیش بکند کجاست همین هِنَری زردگانی که میرور و رخ پرده را در دانش کند نگاه برم رخ سد معرفت اسکست کجاست دست دقیقه که فتح باب کند. لیکن نگاه بود کانو گری فلسفه، را از نصف مردم ما مالک ارباب کن به زهد گرده شده است به صورت‌های یک که در شاید به به آن جناب کنگ اگر آن زمینه به دست را بگردد/بی نکاد و بر خشک شی بدان کن به احتیاط خود نه چگوند/چگونه شیر ز آلایش اجتناب کند کسی که غافل از این جنس بود پنداده/که آب پنجه ی هر گرده را دندان کند ولی هرچم حیرت شد خسته دوست ماند خودداره درون آب کند ز میرس که خانم خاطبه/کمیزی او پنجره که همجزه ات خاطبه کند این حیرت که ازآری هینتوی امیکند/گویه بزانت و آن خانه را خرید کند زن زمان مهه به نقاب مگر در/اگر به طالب ات خیر بیحیایی کن به دست کم ترسر قروی معادل در دل آبی به که شیخ دعا غیر کلیک کن به اعتزال از این یرده گرده رهیل نیست/بدون مساوی دیست اقلاب کند ز هم دیگر این هرهای زیر/شیب و قهوه پر از واقع واقع کن. ۹۹ - اکر کلام «پژوهش» است از مللی «پژوهشگر» به نام روسجی که در این ویسایت مورد

۱۰۰ - میزکاتّان اخوندزاده، مقاله، گر گردیده، بی‌مؤمن، تهران، ۱۳۱۳، ص ۹۷.

۱۰۱ - حجاج زین العابدین مراغه‌ای، سپاهن نامه ی ابن‌های بیک، محمدعلی سپانلو، تهران ۱۳۶۴ ص ۵۸۱.

۱۰۲ - زن ایرانی در ادبیات مشروطه/جفت الله اصل
و وضع زن را در شرایط اجتماعی روزگار خویش به نقد می‌کشد. یکی از آثار ارزندگان [عشقی] «سه تابلوی مرمی با ایده آل پیرمرد دهگانی» است. که کیفرخوستی است پرشار علیه جامعه تباهی که روابط زن و مرد را بازی‌های بله‌وسی مورد کرده است; در یک سو، مردی هوسران است که شرائط دختری جوان را لکه دار می‌کند و کیفر نمی‌پیند; و در سوی دیگر دختر سی به بخت اپرهاختهای است که زیرفشار هنگرها راهی جز خونکشی نمی‌یابد و [عشقی] اینگونه مردان بلهوس و پی‌مسنولیت را نفرین می‌کند:

توجه به رود جوانان شهری نگین
نامان آن که خود این گونه مردم بیدین
چه می‌دهند جواب خداً در محشر

عشقی در نمایشپذیری «کفن سیاه» که بازگفت یک رویاست، سرنوشت زن ایرانی را با بیداری تاریخی مگرده؛ سرنوشتی که از اساس تاریخ همراه زن بوده و هنوز همراه اوست. شاهدخت سیاه‌پوش ساسانی که در رود بر نشان‌های مسی، کسی نیست جز زن ایرانی در فراورد تاریخی چند هزار ساله که وضع کنونی [زنان ایرانی] امتداد ان است.

شاهدخت ساسانی یا دختر خسرو به عشقی می‌گوید:

در همان دم که در این تیره دیار آمدام
خود کفن کرده به سر، خود به مزار آمدام

و شاعر چون از خواب بر مک‌خیزد، درمی‌پیام که به هرگیا که رود، آسانه همین رنگ است. در همه جا زنان را چونان آن شبی می‌بیند.

هرچه زن دیم بنام انسان دیدم
همه را زنده درون کفن انسان دیدم
همه را صورت آن زاده‌ها ساسان دیدم
صف به صف دختر کسرا همه جا سان دیدم

اما شاعر تنه قلم را بر سرنوشت زن ایران [بدانسان که خود می‌پیند] نمی‌گوید؛ در پی راه حل است و معبد است که باید نوینگی را تبلیغ کرد؛ تا زنان به ضرورت برخورفت از وضع کنونی شان آگاه شوند.
برای این کار گویندگانی باید تا با شاعر هم آوازشوند و برای پرکشیدن
پاییزه زن ایرانی بنویسند و بساینند:

با من از یک دو سه گوینده هم آوازشود
کم کم این زمزمه در جامعه آغاز شود

به عقیده عشقمی تا زن پوشیده و در پی پرده است، نیمی از
ملت ایران را باید مرده به شمار اورد. شاید چکیدهای عقايد او را بتوان در
این بیت خلاصه کرد:

زنان کشور ما زنداند و در کفنند
که این اصول سیه بختی از سیه رختی است

این برداشت در میان اندیشمندان نوگرای عصر مشروطیت
مشترک بود و جملگی بر این قول بودند که با دور ماندن زن از صحنه
اجتماع، تمدن بشري «در نیمه راه» میماند. از این رو عارف قزوینی
خطاب به زن ایرانی می‌گوید:

بدر این حجاب و آخر بدر آر چون خور
که تمدن ار نیلای تو، به نیمه راه ماند...

اما مبارزه و تلاش زنان ایرانی؟ حتی در صدر مشروطه!

یکی از دوران انگارنایذیر مبارزات زنان، دوران مشروطیت
است. در آن روزگار یکی از اشکال فعالیت زنان، ایجاد تشكل و کوشش
برای مشارکت در اداره امور جامعه ایران بود. تشكيل انجمن‌های
سياسي و اجتماعي، برگسته‌ترين اقدام در جهت نهادسازی و شکل‌گيري
فضائي مدني در دوره مشروطه است. در اين انجمن‌ها، زمينه‌هاي تمرين
دموکراسي وجود داشتند و به تدریج تعادل بسياري از آنها در سراسر
کشور شكل گرفتند. در ابتدا اين تشكل‌ها اختصاص به مردان داشتند؛ اما
به تدریج با حضور زنان در انجمن‌ها، زمينه‌ها تشكيل انجمن‌های خاص

---

103. محمدضا میرزاده عشقمی/کلیات میرزاده عشقمی/یه کوشش على اکبر شیرسلیم/تهران 1357
زنان فراهم شد. اغلب این انجمن‌ها به صورت نیمه سری‌ای یا سری‌به
فعالیت می‌پرداختند. برخی از انجمن‌ها و سازمان‌های مخفی زنان به
مبارزه برای مشارکت دست می‌زدند. برای مثال، در مبارزهای
مسالحه بین موافقان و مخالفان مشروطه در آذربایجان جدید
زن در لباس مردانه یافت شده است. در سال ۱۲۹۰ وقتی شاخص شد برخی
نمایندگان مجلس به خواست‌های روسها تب داده‌اند، حدود
۳۰۰ تن از زنان با تباین به مجلس رفتند، تن آنان را مجبور به "حراست از آزادی و
تمامیت ارضی کشور" کردند.

"اتحادیه غیبی نسوان" که در حقيقة یک سازمان مخفی
محسوب می‌شد دارای گرایش‌های تند انقلابی بود و خود را سخت‌گیر
تهیه‌ساز جامعه‌ای می‌دانست. این انجمن که در دورهی اول و دوم
مشروطه به تلاش‌های وسیعی دست هزینه مبنا با دیگر سیاسی/اجتماعی داشت و
نظرات مبنا بر اینکه شرایط‌ها با انتمایی زنان می‌پایاند مورد توصیف
مجلس قرار گرفتند و صوتوی رسمی به خود بگیرند؛ در مجلس اول نیز
[این موضوع] مورد بحث قرار گرفت بود.

آنها برنامه‌ای اصلاحی به مجلس ارائه دادند که اگر مجلس
شورای ملی نمی‌تواند قانون را اجرا کند، جعل روز اداری آن را به زنان
بسرد، تا قانون و نظامی را اصلاح کند، بانک ملی بر پا کند، کم‌پانی
برای نان ایجاد کند، قشون عثمانی را عقب نشاند، آب سالم به مردم
برساند و...

تشکل اتحادیه غیبه نسوان و ارائه برنامه اصلاحی از
سوی آنان، نشانه‌ی دگرگونی فکری زن ایرانی و خواست آنان در تغییر
شرايط زندگی فردی و اجتماعی خویش در برادر مردان به ویژه در
حوزه‌ی سیاسی است.

"انجمن حربت زنان" نیز که در سال ۱۲۸۶ هجری شممسی
تأسیس شد، با هدف افزایش "اعتماد به نفس زنان" و حضور آنها در
عرصه‌ی اجتماع فعالیت می‌کرد.

پس از تثبیت مشروطه و آغاز به کار مجلس دوم، بروز از
سال‌های دهه ۱۲۹۰ هجری شممسی به تدريج انچمن‌های زنان تعهد و
پایداری بیشتری پیدا کردند. "انجمن مخادرات وطن" از جمله تشكیل هایی

104 خسرو‌پناه/۱۳۸۱ HEADHA و مبارزه‌ی زن ایرانی از انقلاب مشروطه تا سلطنت پهلوی
105 زاهدان/۱۳۷۹/انجمن‌های سری زنان در پیگیری مشروطه/ترجمه‌ی جواد بیوسفان
106 سانا سانی/۱۳۸۴/جنبش حقوق زنان در ایران/ترجمه‌ی نوشیون احمدی خراسانی

۸۰
بود که در دوره‌ی دوم مجلس شورای ملی، فعالیت‌های بسیاری داشت. این
انجمن که در سال ۱۲۸۹ تأسیس شد، بیشتر بر مسائل ملی تأکید داشت.
هدف‌های اساسی این انجمن مخدرات وطن عبارت بود از "سازماندهی
فعالیت‌های عمال المنفعه و خریهی مرزبندی به زنان و دختران، تحکیم
کالاهای خارجی و توزیع منسوجات وطنی".

از زبان آنها می‌خوانیم: "اگر جهال روز کار [مجلس] را به ما
وی‌گذارید، باری قانون را صحیح می‌کنیم، نظمیه را صحیح می‌کنیم، حکام
تعیین می‌کنیم، دستور العمل ولایات را می‌فرستیم، ریشه‌های ظلم و استبداد
را از بخش می‌کنیم، ظالمین را قتل می‌کنیم، انبارهای جو و گنبد متمولین را
می‌شکنیم، کمپاین برای نام قدر می‌دهیم، خزانه‌های وزرا را که از خون
خلق جمع و در سردارها گرو کرده‌اند، بررسی آوریم، بانک ملی بریا
می‌کنیم، عثمانی را عقب می‌شناسیم، اسرای قرچان را عهودت به خانه‌ها
خود می‌دهیم، فناور شهروی را صحیح می‌کنیم و آب سالم به مردم
می‌خورانیم، خانه‌ها و چوبان‌ها را تنظیف می‌کنیم، کمپاین برای شهر
معین می‌کنیم...".

اما سرانجام پس از همان تغییرات و اصلاحات روس‌ها و انحلال مجلس
شورای ملی دوم، فعالیت «انجمن مخدرات وطن» نیز در سال
۱۲۹۰ مهربان پایان یافت.

مطموعات نیز یکی از فعالیت‌های قابل توجه زنان در دوره‌ی
مشروطه است. «دانش» [۱۲۸۹-۱۲۹۰] عنوان اولین نشریه‌ای است
که توسط یک زن پرده‌کار به نام "معصومه کمال" در تهران منتشر شد.

پیشنهاد مباحث این نشریه به مسائل جن‌خانه‌داری، بچه‌داری، اخلاق و
مسائل بهداشتی زنان می‌پرداخت. اما جدی‌ترین نشريه‌ای که برای
نخستین بار به طور اختصاصی در زمینه مسائل و حقوق زنان آغاز به
فعلیت کرد "شکوفه" [۱۲۹۱-۱۲۹۵ هجری شمسی] نام داشت.

روزناهای شکوفه به صاحب امتیاز و سردبیری "مريم عمیده"
ملقب به "مازنی السلطنه" در تهران ماند. این روزنامه،
مباحثی درباره حقوق زنان، لزوم سواد اموزی دختران و مخالفت با
ازدواج‌های زودرس مطرح می‌شد.

اما در قرن بیست و یکم و همین اماس [۱۳۹۰] وبسایت رهانا
نوشته که محمد بنیازه‌ای از فعالین حقوق کودک اعلام کرد بیش از
۹۰۰۰۰۰

107 - ندای وطن. سال اول، شماره ۷۷: ۱۲۸۹ هجری میلادی.
108 - خسرویانه/۱۳۸۱/۹ هفته و مبارزی زن ایرانی از انقلاب مشروطه تا سلطنت پهلوی.
109 - همانجا.
هزار کودک متأهل در کشور وجود دارد. به گزارش خبرگزاری ایلنا وی با اعلام اینکه در مورد همسران کودک یا کودک همسرا امیرهای گوناگونی وجود دارد، تاکید کرد که منابع رسمی حکایت از وجود ۹۰۰ تا ۹۵۰ هزار کودک همسر در کشور این است که چنین اتفاقاتی در حوزه کودکان برخلاف کنوانسیون بین‌المللی حقوق کودک است. او به اینکه امیرهای غیررسمی به این تغییرات همکاری کرده و برای کودکان را زیر پایه سال می‌داند و آن را در فرآیند انتخابات، فاقد اعتمادی تقسیم، تعقل و تصمیم‌گیری برای انتخاب کاندیداهای می‌دانند، اما این ادعا در کشور ایران از سنین ۹ تا ۱۳ سالگی تعیین می‌شود... به گفته‌ی بی‌پناه‌ها متاسفانه دختران کم سن و سال و متأهل در کشور به جای کودکی کردن، نشاط و رزق و تحصیل باید در موقعیت یک همسر و شریک جنسی ایفای نقش کرده و تمام مسئولیت‌های خطیر همچون خانه‌داری را عهده‌دار شوند، در حالیکه تجربه‌ی بارداری و زایمان‌های پرحزکر که در این سن بر کودکان تحمیل می‌شود، عوارض و خطرات زیادی برای آنها و حتی فرزندانشان دارد. "شکوفه‌ی از سال سوم فعالیت عملا به ارگان "انجمن همت خواتین" [جمع خاتون] تبدیل شد و افزون بر مسائل زنان به موضوعات سیاسی و ملی نیز می‌پرداخت "[۱۱۱] زبان زنان» [۱۲۹۸ – ۱۳۰۱ هجری شمسی] از نشریات تأثیر گذار و ممتازی بود که به مدیریت "صدیقه دولت آبادی" در اصفهان منتشر می‌شد. تناها زنان، نویسندگان مطالب این نشریه بودند، از این رو حقوق زنان محور اصلی مطالب را تشکیل می‌داد. به علاوه، مطلب سیاسی با روح‌پرکرد انتقادی نیز در این نشریه دارای جایگاهی ویژه بودند. به دلیل همین روح‌پرکرد انتقادی "زبان زنان" مدیریت آن مورد آزار و اذیت قرار داشت و در نهایت به دستور "رئیس وزرا" مجوز فعالیت لغو شد. [۱۱۰]

از دیگر نشریات مطرح در این دوره "نامه‌ی بانوان" [۱۲۹۹ تا ۱۳۰۰ هجری شمسی] به سردیری "شخنان آزاد" [دکتر میرزا حسن رضوی] است که در شهرهای مختلف به مساله‌ی آموخته و تربیت زنان از جمله موضوعات اصلی این نشریه را تشکیل می‌داد.
علائم برآن شهرنگ را آزاد به همرآ همسرش از مدافعان "کشف حجاب" بودند و در این زمینه نیز فعالیت‌هایی انجام دادند. ۱۱۱

مهم دیدگی که به "جهان زنان" [۱۳۱۰–۱۳۱۱] مجله مهمی می‌داد، بود که به مدیریت "فخر آفاق پارس" در مشهد انتشار منتشر می‌شد. در این نشریه به لزوم تعلیم زنان، امور خاندانی و بهداشت تاکید می‌شد. لحن این نشریه میانه‌رو بود، اما با این وجود مورد آزار سانتگرانایان قرار داشت. ۱۱۲

ابن هم نمونه‌ای از دستخوشی که جمعی از "علما و فقهای مذهبی" [آخوندهای عقیمانده و ضد دانش و ضد انسان] با نام ایلات و ولایت ایران در زمان متشروطی مکابره و است:

"مفسدان و مغرصبان در این اغتشاش و بلوای مشروطه خواهی با طبیعی نمونه تظاهرات و شعارهای خیابانی دارند و تشکیل انجمن‌های سری نسوان داده‌اند و مدارس دخترانه تاسیس کرده‌اند... وادیما...این آزادی‌ها و گستاخی‌ها از ناحیه‌ی صیفی‌ها ارکان شرعی مقدس نیوی را مزلزل می‌کند و مخالف احكم دین مبین اسلام است." ۱۱۳

 حاجی میرزا حسن رشديه نیز در سال ۱۳۶۸ خورشیدی... در مسجدی در محله شکلان تبریز دبستانی به شبیه جدید راه‌اندازی کرد که به دو زبان فارسی و ترکی آذری‌باجی‌انی در آن تدریس می‌شد. رشديه به تخته‌ی سیاهی جلو داشت آموزان آمیخت و الفبای آسان شده را به سرعت به آنان آموخت؛ از کتاب‌های آسان، حکایت‌ها را خواند و نظم و انضباطی را در میان شاگردان به وجود آورد. رشديه ی بیش از چندی تالوی مدرسه‌ی رشديه را بر سر در مکتبخانه شکلان تبریز ایام کرد. گروهی از آخوندهای آن روزها و البته این روزها و همیشه این شیوه‌ی نوین آموزشی را... برناختند و هر روز بر علیه رشديه شایعه درست کردند. متحارکان زنگ مدرس‌های ناقوس کلیسا نامیدند و اعلام کردند کسانی که فرزندانشان را به مدرس‌های می‌فرستند، کاففرند. رشديه برای آرام کردن اوضاع تصمیم گرفت دیگر از زنگ مدرس‌های برای صرف بستن و... استفاده نکند و به جای آن کیکی از دانشآموزان با صدا چنست بست و... زیرا که خوش رشديه سروده بود، میخواند:

هر آنکه در پی علم و دانایی است

۱۱۱ سامان ساری‌اللهی/۱۳۸۶/بی‌جهت حقوق زنان در ایران، ترجمه ی نوشته‌ای از همای خراسانی

۱۱۲ خسرو‌نامه/۱۳۸۱/هدف و مبتذلی ی زن ایرانی از انقلاب مشروطه‌های سلطنت پهلوی

۱۱۳
البهتین کار نیز فأایده‌ای نداشت و پس از آن برخی از طلاب تحریک شده به مدرس‌های رشته‌های حمله کرده، تا لبیو آن را پایین‌آورد و تخته‌سپاری سیاستی آن را آتش زدند و میرزا حسن رشیدی را از مسجد تشکر گزارش دریافت کرد که اگر این امر در علم باشد؛ در آن زمان داد، تا بی‌توجهی بگیرند. تیریز را با پیش‌اندازی کرد و آن‌ها اتفاقی نداشت که دوباره «مردم» به این مدرس‌های جدید اقبال نیکویی نشان دادند و مدرس سنتی قدیم از رونق افتاد. ولی به هم بشنیده تکمیل شد و قوایی این‌ها مدارس جدید صادر شد.

به دنبال آن عده‌ای [آخوند و تحریک شده آخوندها] به مدارس جدید حمله کردند و شروع به تخریب آموزش‌های مدرس‌های آقازاده را زمین کردند و حتی این‌ها از دانش‌آموزان نیز در این واقعه کشته شدند. جالب این که در هنگام تخریب‌هایی از این مدارس، رشیدی می‌خندید و می‌گفت: «این چالشان نمی‌دانند که با این اعمال نمی‌توانند جلو سیل بین‌بکن طبیعت را بگیردند. یکین دارم که از این اجرای آن مدرس، خود مدرسی دیگری بنا خواهد شد. من دو روز را آگر زنده باشم، خواهم دید.»

این بار دیگر اوضاع بر میرزا حسن رشیدی چنان تنگ شد که به فقیه رفت و در آنجا به امیر می‌برد. وقتی که امین الدلله به والی‌گری آذربایجان منصوب شد، رشیدی را به تیریز فراخواند و دوباره دبستی در شمشکان تیریز برد. در این دبستان جديد شاغردن مدت طولانی‌تری را در مدرس می‌ماندند و علاوه بر پوشیدن لباس‌های یک‌شکل، ناهار نیز به آنان داده می‌شد. وقتی امین الدلله در سال ۱۲۷۴ ه. به تهران آمد، میرزا حسن خان رشیدی نیز به پشتونه‌های او به تهران آمد و مدارسی را به نام مدرس رشیدی در تهران بنیان‌گذاری کرد. ۱۱۴

علي دشتی در کتاب ۲۳ سال [رسالت] تحسیل حجاب را نیاز محمد به کنترل حرمسراشی می‌داند. شاید بدون وجود این احساس مالکیت، سروشتن زنان مسلمان، این چنین سیاه نمی‌باشد. این احساس مالکیت محمد حتی اعتراض علی‌آیش را نیز در پی داشت که: «باهم هم خدا بکه کمک شتفت؟!»

با این همه ما همچنان گرفتن نظامی هستیم که برای «زن» پیشیزی ارزش قائل نیست و سیستم سرکوبش را با سروکوبی زنان آن هم به بهانه پوشش «نامناسب زنان» پیش می‌برد! ۱۱۴
در گزارشی با عنوان «مشکل حجاب در ایران» در مجلهٔ راگل دو زو» آمده است که جمهوری اسلامی دو هفته پس از حذف مدل موهای غربی از کالاهای مورد تایید خود، اکنون از آن به عنوان مد جدید بدل می‌کند‌؛ چنان که غلامحسین محسنی اژه‌ای، داستان کل کشور تصمیم گرفت که در زمینه مشابهی اظهارنظر کند و از خواست خود دایر ببرد نشان دهنده بر پوشش زنان سخن بگوید... در نظر آن‌ها، نیز بحجاب که حسابی کاله‌ی شده و با گریه به خانه بازگشت‌ه، دیگر به سراغ پوشش نامناسب نمی‌روید و تا پایان عمر با چادر سیاه تردد خواهد کرد؛ ولی مبارزه‌ی زنان ایرانی طی «۳۲» سال بی‌بی‌و و برای هیچ نپوه‌ه است. زنان علیرغم تلاش‌های دولتی در تلویزیون و خیابان که به هدف ارعاب آنان انجام می‌شود، مدتی متناقض می‌مانند، تا آب‌ها از آسیب بیافتد و فصل گرم رد شود؛ سپس با مانتوهایی که چند سانتی‌متر کوتاه‌تر و تار موهایی که چند سانتی‌متر بیشتر از روسی‌های خارج شهادان، به خیابان می‌آیند.
حسن رحیم پورازغدی «استاد معروف دانشگاه» در اظهاراتی که... از شبه‌هی یک سیما پخش شد، با اشاره به موضوع ازدیدیت جمعیت و زاد و ولد در جامعه گفت که:
«هم اکنون برخی خانم‌ها می‌گذن بچه‌دار نمی‌شیم، واسه اینکه هیکل‌ها به هم می‌خوره‌ای می‌شدند ببین اینکه روح هیکلت رو می‌کشی و هیکلت رو می‌خواهی؛ از اینه رو می‌خواهی بری تو قبیله، با اینکه هیکلت رو می‌خواهی بری تو خیابون نشون بدی؛ استفاده هیکلت برای فرار وجودش و ابتدا Schochet برای توئه و برای چه‌ی آورد...»
این مردک چه‌ی تازه‌ای مثل استاد دانشگاه است، با این همه، مهم و شعور!
اما رسانه‌های حکومتی در مورد موضوع اساسی‌شن [حجاب] و پوشش زنان، حتی در خارج از مرزهای کشور نوشته‌های داده‌اند که: گلشیفته فراهانی روسی‌اش را برداشتند و در آمریکا ماندگار شد. فیلم مصاحبه‌ی گلشیفته فراهانی با خبرنگاران آمریکایی که در آن بدون روسی‌ها و با پیراهن رکابی حضور دارد، در فضای اینترنت نیز منتشر شده و جزو پرفروشترین‌های برخی سایت‌های ویدئویی قرار گرفته است. عصر ایران نوشته که در پی حضور «پوشش حجاب» گلشیفته فراهانی مقابل دوربین‌های تلویزیونی در آمریکا، این بازیگر سینمای ایران اعلام کرد که قصد اقامت در ایالات متحده را دارد.
به گزارش عصر ایران، وی در آنین اکران فیلم "مجموعهی دروغ‌ها" در نیویورک به خبرگزار "نیویورک دیلی نیوز" گفت که دیگر نمی‌خواهند فرصت‌ها را از دست بدهند؛ هر چند عاشق ایرانیان، وی می‌خواهند اینجا بمانند!

فراهانی در فیلم "مجموعهی دروغ‌ها" با پازیگر مشهور هالیوود "لنوناردو دی کابیرو" هم‌بازی است. این فیلم در استرالیا، آمریکا، کانادا، کره جنوبی، ونزوئلا، روسیه، مصر و لهستان، اسپانیا، فرانسه، سوئد، بلژیک، آلمان، پرتغال و روزهای بر روی پرده خواهد رفت. وی در ایران گفت: بود اگر در فیلم‌هایی که در خارج بازی می‌کند، لازم باشد روسی‌اش را بردارد، از کلاغیس استفاده خواهد کرد، تا حجاب‌ش اسبی نیپنده!

در مورد "طرح ترویج حجاب برای ایرانی‌های خارج‌نشین" [چه غلطه‌ای] بام هر روزنامه‌ی "تحریم انوروز" نوشته که چند وقت پیش ماجرای "برند الزهرا" سر و صدای بسیاری به یا کرد و حالاً خبر از ترویج حجاب برای ایرانی‌های خارج از کشور است. "برند الزهرا" نام مدل‌های لباس اسلامی است که توسط دانشگاه الزهرا طراحی و خواهد شد! با این همه و با تمام این نام‌دهی‌های حکومتی، "بخش مردمی جنبش ۱۳۸۸" گسترده، عمیق، اعتراضی و اجتماعی است. ابتدا باید تا خواست این "جنبش" هم "آزادی‌های اجتماعی" است؛ مثل آزادی انتخاب پوشش و آزادی مناسبات شخصی، هیچ‌کدام این خواست‌ها هم سیاسی نیستند و تنها خواست‌های مدنی و حقوق انسان‌اند که در عمق افکات‌حریمی کشور‌های جهان هم [حتی خیلی از کشورهای مسلمان نیز] وجود دارد. حکومت اسلامی در ایران، تنها حکومت نمونه‌ای است که این وسیله برای کنترل شهره‌های و جدا ساختن ایشان از دنیای مدرن با سبع‌اندیشان شیوه‌های سرکوب، زندان، شکنجه، تجاوز و باج‌گیری استفاده می‌کند. البته افغانستان در دوران طالبانی"۱۵ طالبان هم همین وضعیت را داشت.

غلامرضا خواه، معاون فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، مطالب خبری که خبرگزاری "اپوکا" منتشر کرد، مصلح‌بیش بدل‌بشاری دانشجویان پسر و دختر را اعتراض کرد و گفت که دانشجویان دختر باید لباس‌های گیاه و بلند پوششند و حجم بدن آنها نشان داده نشود و روسی‌یا یا مقتعه نیز باید بلند باشند.

خلافت سید روح الله خمینی امام آمادگی کلان تاریخ، و نخست وزیری خود این فرد...
دانشجویان پسر نباید تیشرتهای تنگ و بدنم، شلوارهای کوتاه و تنگ که با حرفکی قسمتی از بدن آنها مشخص می‌شود، بپوشند؛ این لباسها ممنوع هستند. روزگرد وزارت علوم در این موارد فرهنگی است، اما موارد تطغیقی از سوی کمیته‌های اضطرابی برخوردار می‌شود.

این موضوع و این دخالت‌ها در پوشش شهرسازان و مناسب‌های شخصی ایرانیان، اتفاقاً یکی از تفاوت‌های اساسی در نظام پادشاهی سکولار به‌پژوهی و نظام خلافتی/استبدادی دنیای ولایت مطلقه‌ای فقهیه جمهوری اسلامی است.

حضرت« موسی قربانی، عضو کمیسیون حقوقی و قضایی مجلس، با ارائه‌ی یک راه حل «بیدع» برای مشکل بیکاری، خواهان وضع قانونی شد که اشتغال دو نفر از یک خانواده را ممنوع کند. به گفته‌ی وی در برخی از خانواده‌های زن، مرد و فرزندان کار می‌کنند و در خانواده‌های دیگر همه بیکارند و گاهی از هر خانواده تنها یک نفر سر کار برد، مشکل بیکاری در ایران حل نمی‌شود. قربانی در پاسخ این پرسش خیره‌گار این‌ان‌ما که اگر فقط یکی سر کار بود، چرخ زندگی نمی‌چرخد، گفت که اتفاقاً خیلی هم خوب چرخ زندگی می‌چرخد؛ این تصور شما اشتباه است. اتفاقاً وقتی زن سر کار می‌رود، خرچ اضافی به وجود می‌آید. وقتی زن سر کار می‌رود، آن وقت یا باید کلی پول کودکستان بدهند، یا برای بچه‌های خانواده. یا باید غذاه آماده بخورند، که این خودش کلی خرچ دارد. وی سپس به الگوی عربستان سعودی اشاره کرد و افزود که من چند وقت پیش رفته بودم مکه؛ وقتی به عربستان می‌روید یک کار کردم و زن نمی‌بینند. اگر فقط همین مسائل را در ایران عملیاتی کنیم، بسیاری از مشکلات حل می‌شود.»


۱۱۶ مصاحبه‌ی مضحک افغان‌های «خواجه» معاون وزارت علوم/دخترها باید بروند در کیسه‌ای پست درجه‌اند
۱۱۷ عضو کمیسیون حقوقی مجلس اسلامی گفت: «وقتی زن سر کار می‌رود، خرچ اضطرابی به وجود می‌آید.»
در این گزارش با اشاره به وضعیت تحصیلی دستگیر شدگان آمده است که 47 درصد دستگیر شدگان دارای سطح تحصیلی متوسط و دیپلم، 28 درصد فوق دیپلم و لیسانس و 22 درصد زیر دیپلم و بالایی فوق لیسانس بودند. از نظر نوع شغل آنها 25 درصد محصل دانشجو و 15/4 درصد کارمند [عمدتا بخش خصوصی] 17 درصد کارگر و بیکار بوده‌اند.

مطالب گزارش نازا 88 درصد اولین سابقه دستگیری آن‌ها بوده و 7 درصد برای بار دوم دستگیر شده‌اند.

در این گزارش درباره دوستی با جنس مخالف آمده است که 52 درصد دوستی با جنس مخالف داشته‌اند، 33 درصد دوستی نداشته‌اند و 15 درصد اظهاری نکرده‌اند.

میانگین سن شروع دوستی 16 تا 17 سال بوده و کمترین سن شروع دوستی 8 سال و بیشترین تا 25 سال بوده است. در این گزارش در رابطه با نحوه زندگی این افراد آمده که 39 درصد افرادی که دستگیر شدند با دو والد خود زندگی می‌کنند و 18 درصد با یکی از والدین؛ 44 درصد اظهارنگار نکرده‌اند و همچنین 56 درصد والدین آنها نظرات زیاد و خیلی زیاد بر فرزندانشان داشته‌اند و 24 درصد نظرات متوسط و 11 درصد کم و خیلی کم نظرات داشته و 7 درصد اظهار نشده است.

در مورد نوع برخورد والدین با این افراد آمده که 51 درصد اعتراض خانواده با بدهکاری فرزندانشان همفکر هستند؛ 23 درصد خانوادها سختگیر و سلطه طلبند و 16/8 آسان و سهلگیر و 14 درصد هم اظهارنگار نکرده‌اند. همچنین در مورد نحوه پویش فرزندان از نظر والدین گفته می‌شود که 51/5 درصد با پویش فرزندان مخالف بودند، 24 درصد موافق و 26 درصد اظهارنگار نکرده‌اند. در این گزارش درباره مطلع بودن دوستی فرزندان با جنس مخالف آمده که 60 درصد مادران مطلع بودند، 31 درصد هر دو والدین مطلع بودند، 9 درصد هیچ یک مطلع نبودند و از افرادی که دستگیر شدند 18/5 می‌دانستند که پویشان متناوب با قوانین گزارش نیست و 33 درصد نمی‌دانستند.

در بخش دیگری از این گزارش در خصوص علت بدهکاری آمده است که 30 درصد علت خاصی برای انتخاب این پویش ندارند، 16/7 درصد توان طبی و دوست داشتن و 33 درصد هم موارد نگری را مطرح کرده‌اند. این گزارش در مورد نظر دستگیر شدگان در مورد مصونیت با محدودیت حجاب اورده که 60 درصد افراد حجاب را مصونیت و 23/8 درصد افراد حجاب را نمی‌دانستند.
درصد محدودیت دانستند و در مورد اینکه مدل لباس‌ها را از کجا انتخاب کرده‌اند؛ ۲۰ درصد مغز‌ها و مراکز خرد و ۱۰ درصد مشاهده‌های مدل لباس‌های دیگران ۳۲ درصد مادر را مطرح کرده‌اند. این چارچوبی حکومتی زنان دستگیر شده، نوع خانواده‌هایشان و شغل و تحصیلات اشان، دیققا نشان‌دهنده همان زنان متعثری است که بخش اصلی و کلیدی «جنینه ۸۸» را ساخته‌اند.

با این همه با مقامات زنان و دختران در برای حجاب اجباری و شکست طرف‌های سرکوب‌گران با گزارش‌های واداشتنت زنان به تسليم، اخوندها اکنون به اقدامات احکامه و مبتنی بر «تشویقی» روز اوراداند.

به نوشته‌های خبرگزاری حکومتی آریا در همین نشست شورای به اصطلاح فرهنگ و روزگاری و اجتماعی «فرهنگ» استفاده از پویش مناسب اسلامی و راه‌کار بهداشتی آن در منطقه و دارالمومنین تهران بررسی شد.

چه لقب‌ها که به این پاییزت زخمی ایران نمیدهند؟

با این همه همان‌گونه که خودت هم می‌دانی، ایران می‌داری! پوست اندام‌خست است! این‌گونه!

کتاب «بیست ساله بودن در شهر آیت‌الله‌ها» نتیجه کار میدانی فرهاد خسرو خاور استاد جامعه شناسی مدرسه مطالعات اجتماعی پاریس و امیر نیک پی، دانشگاه دانشگاه ملی [موسوم به شهید بهشتی] روی جوانان شهر قم است که به تازگی به زبان فرانسوی منتشر شده است... بدن گونه است که در کنار محمد که با وجود ممنوعیت موسیقی در قم و آذنبی و آزارها و حتی توقف سازشست در فعالیت هنری برنمی‌دارد، می‌توان سجاد را یافته که نمایش در و روزهای قطع نمی‌شود، وی در جستجوی دیگر بدون خلافات است؛ یا مختار را مثال زد که فقط بخاطر زندگی در قم نگذریر به تظاهر است و می‌گوید که اگر در تهران بود، همین قید و بنده‌ها را هم رعايت نمی‌کرد.

دختران کتاب نیز به گونه‌ای اشکار آتیه‌های تمام نمای فضاهایی سنتی در حال تحول جامعه ایران هستند. آنها در درون [حتی یک خانواده] هم نگاهی هم‌گون به دین ندارند و الگوهای رفتاری مختلف را دنبال می‌کنند... هدیه دختر دانشجویی است اهل قوم که در تهران درس می‌خواند. حجاب او در تهران روسی است، ولی زمانی که برای دیدن خانوادش به قم می‌آید، جاده سرخ می‌کند و به مصاحبه کننده می‌گوید...
که با "حجاب اجباری" مخالف است و از نظر شخصی حتی با حجاب شدن خودش هم مشکلی ندارد. فردوس دختر یک روحوی است که به نام و روزه اعتقاد دارد، ولی همگان حجاب را زندانی برای زن می‌دانند...

با أنکه بخش زیادی از آنها به رفتارش به مراسم عاشورا مشکلی ندارند، اما زمانی که صحبت از نام و روزه و حجاب می‌شود، تفاوت‌ها شکل آشکارتری ییدا می‌کند. جمال از جمله کسانی است که بر قرآن فردی خود از اسلام پای می‌فشارد، از مربی نماز می‌خواند، ولی همسران بر این باور است که حرام بودن نوشابه‌های کلی و یا مخالفت با جشن و شادی پیشرفت‌کار آخوندهای حسود و یا پرداخت عرب‌های زمان صدر اسلام است و ربطی به اصول مقدس ندارد.

به گونه‌ای تصادفی، مقاله‌ای در مجله "مری کلر" با عنوان "جنک همسری در اسلام" نظری را جلب کرده که به دیدگاه‌های یک روزنامه‌نگار عربستان سعودی به نام "نادین البیر" پرداخته بود.

نادین البیر می‌نویسد: "اگر همه به این نظر می‌پرداختند، سرکشی نمی‌درسته، چهار یا پنج و حتی به همسر انتخاب کنی؛ هم یک شوهر سیا یا پست داشته باشی و هم یک موطلاً در ضمن سعی می‌کنم از بلندفداه و کوتاه قدمانه هم انتخاب داشته باشم. سعی می‌کنم از هر نگهداری نیز همسری برگزیدم، با قلب‌هایی و اندوه‌های مختلف و قول‌های که تعادل و عدالت را حفظ کرده کرد... واکنش‌های بسیار و سیاسی نیز پیرامون درخواست‌های زن مسلمان برای داشتن چندین همسر بعد از چهار مقاله در "المصری اليوم" ایجاد شد. اکثریت جواب‌های داده شده، این نویسندگان سعودی را به یک زن بدرکه تشییه کرده‌اند که رسمی از طریق مطبوعات می‌خواهد به تبلیغ خودرفوشی دامن بزند و با خشم تمام نوشته‌های او را توهین‌آزم و تهجیوی اور یافتند... نادین البیر در مصاحبه‌ای که مجله "مری کلر" با او در این زمینه ترتیب داد، به این نکته اشاره کرده که زنان کشورهای مسلمان به گونه‌ای مداوم به تبعیض جنسی موجود در قانون چند همسری می‌ردن اثراتی برندان، ولی گوش شنواپی و داشتن و درست به همین خاطر من ناچار شدم از طریق این مقاله به نوعی فریاد بزنم، تا شاید صداها مامنیه‌های شود... هم زمان با سیل تهمت‌ها و تیم‌هاها، بیشتر از هر چیز، صدای عمیق و مقالات حمایت کننده از من باعث دلگرمی‌ام بود و

119 - بیست ساله بودن در شهر آیت‌الله/سعد پیوندی
120 - به نقل از وب‌سایت سکولاپریس نو
خوشحالم از اینکه صدای ناگهانی زنان درباره سنت توهین کننده
چند همسری در اجتماع پیچیده است...

برای تاکید بر همین داستان، به نوشته‌ای در رابطه با چگونگی
انتخاب همسر بر اساس «رابطه‌ی فورک پرگوشت و فرچ پرگوشت» از
سوی پیامبر مسلمانان استناد می‌کنیم که روح پیامبر... در انتخاب همسر
به نقل از کتاب «مکارم الاعتقادات طبری» از امام صادق نقل شده که
فرمود: پیغمبر وقتی می‌خواست زن بگیرد، یکی را می‌فرستاد و را بپید
و می‌فرمود که گردنش را بگیر که اگر خوشبو باشد، بویش خوب و
طبیب است و نیز اگر قورک پاییز پرگوشت باشد، فرجش [السنت
تاسلایش] هم پرگوشت خواهد بود.

این نگاه را از این زاویه انجا آوردم، تا نوع انتقال اعتقادات
متولیان حکومت اسلامی را به «زن» نشنال بهدم و ارزش زن را در این
دم و دستگاه عقیدتی و رفتاری!

بهدلیل نیست که برای هزارهایی در این بار روز سی‌ام خرداد
ماه ۱۳۸۹ و در نخستین سالگرد قتال «ندآ آقا سلطان» بر روی سنگ‌فرش
خیابان، خبری روزی نت رفت؛ با عنوان «حکم امام برای پیجاحها!»
امام جنتی در نماز جمعه ۲۸ خرداد [۱۴۱۹] تهران از
اظهارات اخیر رئیس جمهوری مبینی بر «کار فرهنگی» در موضوع
پوشش و حجاب انتقاد کرد و گفت که چطور فقط در زمینه‌ی پرخورد با
«پدی‌پوش» پا باید کار فرهنگی کرد؟

روز ۳۱ خرداد سال ۱۳۸۹ هم این خبر روزی نت رفت که
فاطمه بداغی، معاون حقوقی احمد جناد، زنان را بهداد کرد که در
صورت عدم رعایت حجاب اسلامی، در میحتیات اموزشی و کاری جایی
نخواهند داشت... فاطمه بداغی افزود دختران جوان اگر می‌خواهند در
دانشگاه‌ها همچنین در میحتیاتی شغلی، امینت اخلاقی و اجتماعی داشته
باشند، پاید حجاب اسلامی خود را حفاظت کنند. ۱۱۱

باید نیست تاکید کنم که این حکومت و حجاب اسلامی، فراورده و
محصول نگاه مردسالار و دین سالار و پیترسالار جامعی که به زنان
میست؛ بدیخی این که در هنچی یک آن نوشته‌ها و گفتته‌ها و عملکرد هدایا
«پرویزبیون پاسوریزه» و اسلامی ساخته در مورد حقوق همیشه به یگما
رفنده «زن» نمی‌پیمیم و نمی‌شنویم.

۹۱
حماسه‌ای از همان دوران خانمی پروزه‌ها را راه‌اندازی کرد و آن هم دستگیر کردن چند تن از خوده‌هاشان بود که بعد از چهار ماه، بیشتر کاریان گسیل می‌شدند و می‌شوند به خارج از کشور؛ بخشی از خارج کشور‌ها در حکم‌داری آن به کشور رفت و آمد داردند، شرکت‌های این بخش‌ها همچنین نشده با پشتوانه‌های اصلی اطلاعی حکومتی جای آورده‌اند و واقعیت حکومت و اوپوزیسیون شدند "حافظ نظام". می‌گویند "اوپوزیسیون با استوریتزی اسلامی...".

حمید رضا جلالی‌پور ۱۳۲۴ هم در راستای چشم بستن بر مطالبات ضد تبعیض زنان، ادعا کرد که در ایران "چیزی" به نام جنبش زنان وجود ندارد. حتی دعوی شد که بهتر است زنان ایرانی سکولار هم جنگ آورند و زیربند زنانی از سنگ "زهرا رهنورد" بایان بخواهد و قیافه‌ای با خودشان انتقال نماید به منبع اصلی آن دعایشان، و تبعیت کندند از ملل و جامعه نجات به کنون این امامان آمده است. کل زبان، و فقط به مقوله "خانواده" و "زیر شکم اقیانوس" بی‌پردازند تا این جمع‌تبار حافظ نظام و زن و که‌ریزکی اسلامی برنامه راهی و بی‌درصد مطالبات آزادی خواهانه و فمینیستی زنان را در بی‌بی‌بی و به عمر کره حکومت اسلامی بی‌پردازند...

همین‌طور و هر روز در ایران هر روز و هر روز این فشارها در حامی سکولار و از صدا و سیما "دوو" و رسانه‌های حکومتی "فربی" می‌شوند، می‌خوانند و می‌بینند. قصد تنها نمایش فضایی این روژه است. شاید به‌هوا که شر حکومت که‌ریزکی اسلامی کنده شد و توافقی نزدیک را کشتی، یادآوری این فضایی فجع برای دانست قدر آزادی و امنیت، بی‌پرداز باشد...

این "شوخی/جدی" ۱۲۵ هم در پی اعلام نرخ ۱۲۵ جرم‌های "بدرحاجی" در خیابان منتشر شد و آن این که [جرم‌های با] سرویس‌های زیر به‌زودی به موافقت اضافه خواهند شد:

۱۲۳- میزگردا بی حضور حمید رضا جلالی‌پور و شیار اعضا در باره‌ی جنبش زنان و شرایط امروز/میزگردا

۱۲۴- و در راستای اعلام به خانم‌ها ای به بروز که این ضمن که "نمایش عمومی کراوات و پاپون ممنوع است؛ مانند بیایند" زیر سایش و برجستگی "بهبخت این اعلام می‌شود"...

ببخش نامه به میوه فرشی ها

نمایش عمومی هرچه و پادیمان ممنوع است و

واختن مزور در مقابل مفهوم ممنوع است و

روی یلوه‌های درست و آبادانش ثابت با پارچه‌خیام و گل‌ها و پوسته‌های سود خیار تنها ارائه‌ی سند ازدواج و پس از استعمال فروخته شود.

خیار تنها ارائه‌ی سند ازدواج و پس از استعمال فروخته شود.
برای 23000 تومان
ابرو دم موشی: 4000 تومان
تتو ابرو: 4000 تومان
نلزه‌های رنگی مخصوص صبز: 18000 تومان
اصلاح بروز: 50000 تومان
مش و هایلایت: رنگ 12000 تومان
فردوز و مزرع مصنوعی: 8000 تومان
شیاه: 30000 تومان
مدل جومونگ: 14000 تومان
پدیکور: 3000 تومان
مانتو: 10000 تومان
هردو با هم تخفیف ویژه: 6000 تومان
خط لب: 6000 تومان
تزئین لب: 12000 تومان
خال گوشه لب: 8000 تومان
خط چشم: 8000 تومان
گونه [اهم از کاشته و طبیعی]: 15000 تومان
اکستشن مو: 12000 تومان
بافت آفریقایی: 14000 تومان
بافت مرزیکی: 12000 تومان
سایر بافته‌ها: 9000 تومان
عينک به یقه: 3000 تومان
عينک دودی در جیب یا هرچیز دیگر: 3000 تومان
بست سفید بلوری: 20000 تومان
چشم شهلا: 15000 تومان

در پایان برنامه 5 ساله ی دوم میوه فروشی‌ها باز زنانه و مردانه شوند.
خياز و بادمان مو و تمام دراز‌یابی دیگر فقط به افلاح فروخته خواهد شد.
کپری نیز استثنایی فقط به افلاح عرضه خواهد شد.
لیمو طالبی هلو (لعن ده تینی) و دیگر کربنی‌ها فقط به نویف افلاح می‌شوند.
مبارزه با کشت، برداشت و توزیع محصولات خیار چیر (تعبد الله) به عهده ستاد مبارزه با مواد مخدر است.
بخش نامه به بطور واحد است.
بادکن لاک‌کن با تلمبه متنوع است.
باد کردن توب با دهان توسط زنان و ایام جرایم محصور می‌شوند.
بخش نامه به راه این است.
روود و خرید قطعه به روش متنوع است.
تبریک: در صورت لزوم، قطعه فقط انتهای واگن اول به تونل وارد شود؛ اگر به صورت تکرار
لکومیتیو ران به 40 ضرر شلاق محصول می‌شود.
بخش نامه به فرودگاه است.
در لحظه شروع پرواز تایید کردن هوابیما بلند شود.
و از همه می‌پیمایی صعود برای زندان‌ها
تجاوز به زن و مرد بلاشک است.
برگزش جرم‌های بدن‌خاکی.
قد رعنا: ۱۵۰۰۰ تومان
لیخنده ملی: ۱۲۰۰۰۰ تومان
صورت وحی: ۱۴۰۰۰۰ تومان
حمل گیتار بردوش: ۱۸۰۰۰۰ تومان
استفاده از زیورالات: خنیز پنجره ۱۵۰۰۰ تومان، جیگیل پیگیل ۲۵۰۰۰ تومان
چکمه بلند: ۳۰۰۰۰ تومان
صنف: ۲۰۰۰۰ تومان
پاشه بلند: ۱۰۰۰۰ تومان
پری خوش که برای غیر شوهر استفاده شده: ۱۰۰۰۰ تومان
استفاده از هرفگونه شامپو و لوسیون خوشبو کننده بدن: ۲۰۰۰۰ تومان
همراه داشتن کارت کلاس زبان: انگلیسی ۱۰۰۰۰ تومان، فرانسه ۱۵۰۰۰ تومان

گرونوگ تلیش برای دست یافتن به حقوق برابر زنان با مردان!

۱۳۶۷/۰۹/۱۲
زنان برای تحصیل در خارج از کشور به بورس آمورشی دست یافتند.
۱۳۶۸/۱۱/۰۳
با کشف حجاب اولین دبستان مختلط افتتاح شد.
۱۳۶۸/۱۲/۳۳
زنان بدون هیچ محدودیتی به دانشگاه تهران راه یافتند.
قانون تعیین‌های اجباری به تصویب رسید.
شورای عالی جمعیت‌های زنان تشکیل شد.
۱۳۷۱/۰۳/۱۶
قانون به حقوق کامل سیاسی دست یافتند. [در دوران محمدرضا شاه فقید و
پنجم سال پیش از جنبش ماه مه ۱۹۴۸ اروپا و آمریکا]
۱۳۷۲/۰۳/۱۶
زنان به نمایندگی مجلس انتخاب شدند.
با وحدت تمام انگلیسی زنان «سازمان زنان ایران» تشکیل شد.
۱۳۷۵/۰۴/۱۶
زنان به کادر دانشگاه و وزارت امور خارجه وارد شدند.
زنان دارای حق قضاوت در دادگاه و عضویت در نیروهای نظامی شدند.
قانون حمایت خانواده به تصویب رسید.

۹۴
شرکت نخستین وزیر زن در هنئت دولت. قانون خدمات اجتماعی زنان به تصویب رسید. اولین مرکز رفاه خانواده توسط سازمان زنان ایران گشوده شد. 1367

زنان به خدمات در صفوف سپاهیان انقلاب پرداختند. زنان به عضویت انجمن شهر و شهرستان و استان انتخاب شدند. 1354

قانون حمایت خانواده اصلاح شد و ایران در گردهمایی سال بین المللی زن شرکت کرد. نخستین زن به مقام وزیر مشاور در امور زنان رسید 1357

طرح اقدامات ملی به تصویب رسید.

در این سال دو میلیون زن ایرانی رسمیاً به کار اشتغال داشتند. زن در دانشگاه‌ها و در رشته‌های تخصصی تحصیل می‌کردن. 1368

زن کارمند دولت بودند، که از آنها 1366 نفر سمت مدیریت داشتند. 22 زن نمایندگی مجلس، دو زن سناتور، یک زن وزیر، یک زن سفیر، سه زن معاون وزیر، یک زن فرماندار، پنج زن شهردار، 333 زن نمایندگی انجمن‌های شهرستان و شهر بودند.

اما پس از افتتاح تاریخی سال 57

۸ مارس 1357/1979 اسفند

تظاهرات زنان در اعتراض به تحمیل حجاب اسلامی. ۱۳۵۸

لغو قانون حمایت خانواده؛ مجرم‌میت زنان از اشتغال به قضاوت؛ اجبار زنان به پذیرش حجاب اسلام؛ جدایی زنان و مردان در سواحل دریا و مسابقات ورزشی؛ تظاهرات زنان در اعتراض به تحمیل حجاب اسلامی و لغو قانون حمایت خانواده. ۱۳۵۹

۹۵
با تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی خمینی به مقام ولی فقیه برگزیده میشود و احکام و سنن اسلامی، نقش زن در خانواده و جامعه را تعیین می‌کند؛ با اجازه انقلاب فرهنگی دانشگاه‌های ایران تعیین می‌شود؛ به قوه حقوق شرکت در انتخابات عمومی با رعایت موازین اسلامی داده می‌شود.

۱۳۶۰

حدود حقوق و آزادی‌های زنان را قنوت و ولی فقیه تعیین می‌کند؛ به ویژه در موارد اختلاف بین مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان.

۱۳۶۱

براساس احکام اسلامی زنان از حق حضانت فرزندان خود پس از جدایی از همسر محروم می‌شوند؛ مدارس ابتدایی و دبیرستان‌ها منحصراً دخترانه یا پسرانه می‌شوند.

۱۳۶۷

گشته‌های پلیس و بزرگ مقابله با حجاب غیراسلامی آگاه می‌شود.

۱۳۶۸

حق انتحاری شوهر به طلاق زن موقول به حکم دادگاه‌های خاص براساس موازین اسلامی می‌شود.

۱۳۷۳

به زنان اجازه داده می‌شود به عنوان مشاور قضایی در دادگاه‌های ویژه خانوادگی حضور یابند.

۱۳۷۶

سازمان دیدبان حقوق بشر جایزه افتخاری دفاع از حقوق زنان و کودکان خود را به «شیرین عبادی» اعطاء می‌کند؛ در انتخابات ریاست جمهوری، شمار کتیبه‌ای از زنان به محمد خاتمی راه می‌دهند؛ برای نخستین بار پس از انقلاب اسلامی، زنان [نشریه برای تماشا] به میان‌ها مسابقه فوتبال راه می‌یابند. [که البته بعد دوباره این «حق» باز پس گرفته می‌شود و زنان دیگر حق شرکت در میادین ورزشی و تماشای مسابقات را ندارند/تا امرور/پایان سال ۱۳۹۰] می‌باید.

۱۳۷۷

قانون مصوب مجلس شورای اسلامی حضور مشاور حقوقی زن را در دادگاه‌های رسیدگی به دعاوی حضانت کودکان الزامی می‌کند.

۱۳۷۹

تعداد دانشجویان دختر وارد شده به دانشگاه‌ها از تعداد دانشجویان پسر بالاتر می‌شود؛ دختران دانشجوار دانشگاه دخترانه‌ی قم در اعتراض به
محرومیت از فراگرفتن برخی از دروس و به سیب نبودن استادان زن در مقابل دانشگاه به تظاهرات دست می‌زند.

و پیش از حکومت که‌ریزکی اسلامی!

در سال ۱۹۱۰ میلادی در ۴۷ دبستان از ۲۱۶ دانش آموز دختر ثبت نام شد. در سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۱۹ دویل می‌زارد جامعه و ثروت‌الدوله دانشگاه‌های ایران تأسیس کرد. هم‌زمان هم ده مدرسه‌ای ایجادی دویلی دخترانه در ایران تأسیس شدند.

پیش از هفتاد و دویلی دختر در دانشگاه تهران درس می‌خواندند.

دهم ۱۳۳۰ دویل نش و فعالیتی در برنامه‌های زنان داشت.

از ۲۷ نوامبر تا ۲ دسامبر ۱۳۲۷ دویل می‌زنگریه زنان شرق با پشتیبانی جدید دولت در تهران برگزار شد.

در پایان کنگره، قطع‌نامه‌های ۲۲ ماده‌ای خود را در مورد حقوق زنان، عزلات‌های برای آموزش، تعلیم و دستمزدها، اصلاح قانون خانواده و الگای چند‌سری و روسی‌گری را منتشر کرد.

[در دوران رضا شاه]

رضاشاپ پس از بازگشت از کشور ترکیه، سیاست منع جادو را در تابستان ۱۳۲۴ و پایان‌نیست کرد. یکسال بعد در ۱۴ اکتبر ۱۳۲۵ علی اصغر حکمر، وزیر معارف کشور به ابتکار خود از تعدادی از آموزگاران زنان پیش‌تاز، افراد با سابقه و قدری دانش زنان دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۳۵ با برخی از آنها به مبارزه کانوی به «کفن سیاه» [اشاره‌هایی تحقیرآمیز به چادر] به مبارزه پرداخت و در جلسه‌های خود شرکت کنندگان را به حضور بدون حجاب تشکیل می‌کرد. چهار ماه بعد از ۱۷ دیماه ۱۳۴۶ خورشیدی/۷ زانویه ۱۳۴۶ دانشورای تهران علیه چادر دست به اقداماتی زد.

---

۱۲۷ - ره شاهزاده جنین ملازن/پیش از انقلاب و پس از انقلاب/اینیاد مطالعات ایران
مخالفت نیروهای محافظه کار و مذهبی سروکبی و کشف حجاب اجباری به سیاست رسمی کشور بدل شد. در حالیکه توده ها همچنان از چادر استفاده می کردند، زنان تحصیل کرده و بسیاری از زنان طبقه متوسط از «کشف حجاب» استقبال کردند.

پس از اجرای رفع حجاب، «کانون» در ۱۳۴۷ از یک انجمن زنان به یک مرکز رفاهی و آموزشی زنان جوان و بزرگسال به ریاست خانم دولتی آبادی تبدیل شد.

پس از کنارگیری [اجباری] رضاشاه از پادشاهی در سال ۱۹۴۱ حقوق زنان، به دوگری نیروهای «مدرن» و محافظه کار و مذهبی بدل شد. واکنش عمده به حقوق زنان از جانب روحانیان محافظه کار و سازمان نوین ناد بیلانگری «فداکاران اسلام» سرچشمه می‌گرفت. آنان خواهان بازگشت به «چادر» و توقف «جنگ حق رای زنان» بودند.

از ۱۹۵۳ تا انقلاب سفید ۱۹۶۳ شاهد فعالیت‌های تعددی از سازمان‌های رفاهی و انجمدی‌های حرفه‌ای زنان و همچنین انتشار نشریات زنان بودیم. در این دوران برخی از سازمان‌ها مانند «جمعیت راه نو» و فعالیت داشتند. این سازمان در ۱۹۵۵ به وسیله خانم مهرانگیز دولت ابادی بنیاد نهاده شد. مهرانگیز دولت ابادی در نیمه دوم هفتمه هفتادی نخستین سفیر زن ایران بود.

در سال ۱۹۵۹ فدراسیونی با عنوان شورایعالی جمعیت‌های زنان ایران، متشکل از ۱۸ سازمان موجود زنان، با حضور شاهدخت اشرف پهلوی به عنوان رئیس آن شکل گرفت. اگرچه فدراسیون استقلال داشت، اما پشتیبانی دستگاه پادشاهی نشانه‌ای آگاه جنبش حقوق زنان دولتی بود که در نیمه دوم ۱۹۶۰ به شکل گیری سازمان زنان ایران «WOI» انجامید. بین سال‌های ۱۳۴۱ و انقلاب سفید تا درست سرفصل انقلاب اسلامی، زنان از همه گونه حقی برخوردار بودند. در سال ۱۹۵۹ دو آخوند سید حسین طباطبایی و سید محمد بهبهانی با این طرح‌ها مخالفت کردند که مخالفتشان رد و محکوم شد.

دو هفته پس از شهادت بهمنه؛ اعلام اعطا حق رای به زنان، بازار و مناطق جنوبی تهران و چند شهرستان شلوغ شد. امورش زنان، نقش حیاتی در ارتقای بیداری زنان و بهبود شرایط زنان در دوره ۱۹۴۶ تا ۱۹۴۲ یافته ساخته است. در طی این دوره رقم داشت آموزش دختر در مقطع ابتدایی از ۱۸۰۴۰۰۰۰ به ۹۳۰۰۰۰۰۰.
در مقطع متوسطه از ۷۰۰۰ به ۸۷۰۰۰ و در تحصیلات عالی از ۵۰۰۰ نفر به ۴۳۰۰۰ آفراشیت یافت.
همچنین ۱۲۰۰۰ نفر زن عضو سیه‌دانش وجود داشت که در نیمه‌های دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۷۰ در روسیه‌ها فعالیت می‌کردند. تا اواخر دهه ۱۹۷۰ زنان به بسیاری از رشته‌های تحصیلی چون حقوق، حقوق و در ورزش‌های علومی مشغول شرکت جستند. افزون براین تعدادی از زنان در پست‌های دولتی برگزیده شدند.
پیش‌ترنام آموزشی در طی این دوره همزمان با رشد سریع اقتصادی بود که با دادن فرصت‌های شغلی مسیر مشارکت زنان را در بازار کار از مشاغل تخصصی تا تمامی این سطوح بورودگرایی دولتی تسهیل کرد. زنان در دانش‌گاه‌ها، ارتش و نیروهای پلیس و به عنوان قاضی، خلبان، مهندس و در ورزش‌های علومی مشغول شرکت جستند. افزون براین تعدادی از زنان در پست‌های دولتی برگزیده شدند.
در اواخر دهه ۱۹۷۰، ۲۲ زن در مجلس، ۲ زن در سنا، ۳۳۳ زن [۲۰ درصد از کل] در شهرهای محلی و ۵ زن شهردار وجود داشت. افزون بر این یک زن وزیر، سه زن معاون وزیر، یک زن سفیر و یک فرماندار زن نیز وجود داشت.

همه‌ای این حقوق از زنان ایران پس از افتتاح تاریخی سال ۱۳۵۷ پس گرفته شد.

رضیا شاه پهلوی در ۱۷ دیماه ۱۳۱۶ قانون رفع حجاب را رسمی اعلام کرد و در مراسمی که در جشن پایان تحصیلی دختران در دانشسرای مقدماتی تهران برگزار شد، چنین گفت: "به نهایت مسروم که می‌بینم خانم‌ها در نتیجه‌ی دانایی و معرفت به وضعیت خود آشنا و به حقوق و مزایای خود پی برده‌اند; ما نباید از نظر دور بداریم که نصف جمعیت کشور ما به حساب نمی‌آمد؛ یعنی نصف قوای عاملی مملکت بیکار بود، یک خواهان و دختران من حالا که وارد اجتماع شده‌اید، بدانید و ظیفه‌ی شماست که باید در راه وطن خود کار کنید؛ شما تربیت کنندگان نسل آتیه خواهان بود؛ انتظارمان از شما خانم‌ها دانش‌مداد این است که در زندگی قانع باشید و کار نمایید و از تجمل و اسراف بر هر یکی بر." 

اینجا می‌خواهیم چند چشمه از مبارزه‌ی ایرانیان را بر علیه آخوندهای زن سنتی و دانش‌سنتی و مدرنیته سنتیز، نمونه بیاورم تا ببینی

۹۹
که این روزها بر بستر خیابان‌ها، دانشگاه‌ها، مدارس و چالش‌ها می‌گذرد، پیشینه‌ای که به همراه به‌همان "وحشت بزرگ" آخوندهای اسلامیست از راه یافتن دانش و آگاهی به بستر جامعه ناشی می‌شود.

"تأسیس مدارس دخترانه در ایران توسط هر گروهی که انجام می‌گرفت، با مخالفتهای زیادی روبرو می‌شد. بعضی آن را خلاف شرع می‌دانستند و بعضی می‌گفتند که وای به حال مملکتی که در آن مدرسی دخترانه تأسیس شود. دولت نخواهند شد."

پس از انقلاب مشروطیت گفتگوهایی بین نمایندگان صورت گرفت. پاره‌ای از آنان چون ناظم‌الاسلام از تأسیس مدارس دخترانه حمایت کردن و گفتند: "در ترتیب نبات و دو شیازگان وطن بکوشیم و به آنها لباس علم و هنر بپوشیم، چه تا دخترها عالمل نشونند، بسیار با بخوبی تریبت نخواهند شد."

در جواب وی میرزا سید محمد صادق رئیس مدرسه اسلام گفت:

"چیزی که منع احداث مدرسه‌های دخترانه است، نبودن در این نظامی و نداشتن پلیس مرتب است. فرضا که حجت‌الاسلام منع معاندین را بردارند، با جوانان جاهل و اشخاص عزب و بیلجام چه کنم؟" این همان به‌هنهای است که از زمان رجایی رئیس جمهوری سال

"سیدروح الله خمینی [پس از عزل بینی‌صدروخ] به صدر گفت‌مان حكومت وارد کند که: "شهدت ندادهایم، تا زنن در جامعه "بی‌حجاج" رفتن و آمد کنند. این گونه پوشش زنان، "برادران" ما را "تحریک" می‌کند؛ پس حجاب باید اجباری شود!"

با تمام دشواری‌ها، پس از بالا رفتن سطح آگاهی‌های جامعه و احساس ضرورت ایجاد مدارس دخترانه ۱۹۱۷ بانوان آزاداندیش و دلسوز ایرانی دست به کار شند و در همین زمانی که نمایندگان به بحث و جدل پایان ناپذیر دارباره چگونگی ایجاد این مدارس پرداخته بودند، به تأسیس اولین مدارس دخترانه ایران اقدام کردند. این اقدامات در حالت صورت گرفت که اوضاع ایران بسیار منقلب بود و به هرگونه نوگرایی در جامعه می‌شود. ۱۲۸، مهدی ملک زاده، انقلاب مشروطیت ایران، ج ۴ ص ۲۱۸، ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱ ص ۳۹۰، همان منبع ص ۲۱۳، ناظم‌الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۳ ص ۱۳۰، ناظم‌الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۲ ص ۱۳۱، اختمار ایجاد مدارس دخترانه در جامعه از گفتار خلیل خان تحقیق‌های اولیه، ص ۱۳۲، وقت نبودن مدارس دخترانه دوئلی اقدام به این کار نمود. و از شاه خواهان مدارس دخترانه دوئلی می‌شود. [خلیل خان تحقیق، مقالات گوناگون، ص ۱۷۴]
با دیدن شک و تردد نگریسته می‌شد. بازار تکفیر و افترا بسیار گرم بود و کهن‌های پرستش از هنگ اقامتی [حتی خطر جانی و هنگ آب و حیثیت این بانوان آزاداندیش] فرووگزار نمی‌کردند.

نخستین بار در سال ۱۳۲۴ هجری قمری مدرسه‌ای به نام مدرسه‌ی «دوشیزگان» توسط باوی بی‌خان نزیف و درخان گشایش یافت. اما اقدام جسورانه‌ی وا برخی مخالفت بسیاری روبرو گشت، به طوری که پاره‌ای از مخالفان تصمیم به ورود کردن مدرس را گرفتند. «سر جرژو ماورلینگ» سفیر کبیر وقت انگلستان در نامه‌ای که به ادوارد گری می‌نویسد، درباره‌ی این مدرسه می‌گوید: «می‌توان یک هملت از روایت مادر که ای قدمت و از تاریخ ایرانیان می‌گوید: [غلامان] از سر شیخ باعث انجمن زنان است که مخصوصاً مایه زبان‌بندی و ارائه مطلب این است که زن مزبور [بی‌خان] در طبقه‌ی خود برخلاف معمل زنی است خوب تحلیل کرده و سه‌ماه است که یک مدرسی در خانم‌های عشاق مختارن در آن درس می‌خوانند.»

در طی فشارهای بی‌رویه مخالفان مدرس‌های دوشیزگان، بی‌خان خانم به وزارت معارف شکایت کرد. اما در جواب به وی گفته شد که در حالی در این است که مدرس تعطیل شود. سرانجام با وجود ایستادگی «بی‌خان» در برادر مشکلات، مدرسی دوشیزگان تعطیل شد. بعد از جریان به توب بستن مجلس شورای ملی «بی‌خان» پیش صنیعالدوله وزیر معارف رفت. این بار تقاضای وی پذیرفته شد و مشروط بر اینه فقط دختران بین چهار تا شش سال در مدرس تعلیم کنند و کلمه‌ی «دوشیزه» نیز از تابلوی مدرس حذف شود؛ چرا که کلمه‌ی «دوشیزه» ملاح و مردان ایرانی را «تحريك» می‌کرد مدرس‌های ناموس در سال ۱۳۲۶ هجری قمری توسط خانم طویل آزموده‌ی در خیابان فرمانفرما، نزدیک چهار حسن آباد تاسیس شد. وی که فرزند میرزا حسن خان سرپیچ بود، در سال ۱۳۲۳ هجری قمری متوسل شد و در سن چهارده سالگی به عقد عبدالحسین خان میرپنجری که مرد دانشمندی بود درآمد. وی مدخت به تحصیل در زبان‌های عربی، فارسی و فرانسه پرداخت و سپس به فکر افتاد تا نهال دانش‌آور دنیا در دل و جان دختران ایرانی بکار. او که به شرایط روز آشتی داشت، با تدبیری
جدید شروع به کار کرد. در ابتدا به تأسیس کلاس‌های اکابر برای بانوان اقدام کرد و سپس قرآن و تعالیم مذهبی و علم الحديث را در دروس گنجانید [پیچار] و سپس یک بار در مدرسه، مجالس روضه خوای ترتیب داد و با اولیاء شاگردان دعوت به عمل آورد و ایبهائی از قرآن را در جهت فرآیند علم و دانش به آنان گوشزد کرد. ۱۳۰۷

تهیه آموزگاران زن در آن عصر بسیار مشکل بود؛ بنابراین وی ناچار بود از دوستان شوهرش درخواست کند، تا کتاب مورد لزوم شاگردان را تهیه کند و سپس خود به تعلیم آنان می‌پرداخت. پس از مدتی از کمک‌های بی‌دریغ سید جواد خان سرسری، میرزا حسن رشدیه، نصرالدوله و ادبیات دولت برخواردار گردید. ۱۳۰۸ مدرسه ناموس بعداً به صورت یکی از مهمترین و مجزه‌ترین مدارس متوسطه تهران درآمد. ۱۳۰۹

از فارغ التحصیلات این مدرسه می‌توان از بانو «توران آزموده» [خواهر زاده طویل خانم] بانو «فخر عظمی ارغون»، بی‌یی خانم، گیلان خانم، فرخنده خانم و مهرانور سبیعی نام برده و این تلاش‌ها همچنان ادامه می‌یابد، حتی با ترفنده خر کردن ملاین!

در سال ۱۳۲۱ هجری قمری طویلی رشدیه در قسمت مجزای خانه‌ی خود مدرسه‌ی دخترانه ای بنه نام «پرورش» دایر کرد. گرچه اقدام وی با استقبال مردم روبه‌رشد و چند روز بعد از تأسیس ۱۷ تن شاگرد داشت، اما فراشان دولتی تابلوی ای را با فرش و تهیه برداشتند و مدرسه را منحل کردند. ۱۳۲۲

تا این زمان مدارسی که از سوی بانوان ایرانی تأسیس می‌شده، جبهه‌ی رسمی و دولتی نداشتند و گرچه گاهی اوقات نمایندگان مجلس با اعضای دولتی از آنان به طور تلویحی حمایت می‌کردند، اما هربار به علیه مخالفان قد علم کرده بر خلاف آنان گام بر می‌دارشتند، و هیچ قانون و مرجع رسمی نیبود که با آنان مقابله کند. به همین دلیل بانوان ایرانی دست به دامان مجلس شدند و تفاضلی بودن مضمون به مجلس ارسل داشتند... ۱۳۴۰

---

۱۳۵۵ - برادر الملوک، بانی‌آباد، زنان ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید، جلد اول، صص. ۳۱۳-۳۱۴.
۱۳۵۶ - برادر الملوک، ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید، جلد اول، صص. ۶۳-۶۴.
۱۳۵۷ - مهمان، سال اول، دفتر اول، صص. ۸۳-۸۴.
۱۳۵۸ - مهمان، ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید، صص. ۴۲-۴۳.
۱۳۵۹ - مهمان، عمر، صص. ۱۸۸-۱۸۹.
۱۳۶۰ - اویلین مدارس دخترانه‌ی ایرانی/بهنورد کری
من جنبش هشتاد و هشت [۱۳۸۸] را اساسا در راستای همین تلاشها ارزیابی می‌کنم و این جنبش را ثمرهٔ تلاش‌های زنان و مردان به راستی «روشنفکر» ایرانی [برای کشاندن ایران و زنان ایرانی به شهره تمدن و مدرنیته] می‌شناسم! کلاهم را برای همه این منادیان آزادی و آگاهی ایرانیان از سر برمی‌دارم. یادشان گرامی!
چهره‌ی تروریستی جنوب ماه مه ۱۹۶۸

اما جنوب ماه مه ۱۹۶۸ و به دیگری هم دارد و آن «چهره‌ی تروریستی» آن است. در اروپا چند جوان برای «برهم زدم نظام و امنیت» و «شکنجه» به همکار هایی دست زدند که گروه‌های تروریستی ایرانی نیز در ایران و خارج از ایران به آن کار شنیع دست پاییدند. من اینکه کاری ندارم که چه کسانی الگوی آن دیگران شود.

تفاوت تنها در این است که در اروپا و به ویژه در آلمان (تروریست‌ها) قاتل و جانی قلمداد شدند و محاکمه؛ ولی در ایران. ما تروریست‌ها فهرمان قلمداد شدند و مدعی حکومت؛بخشی از ایشان هم به حکومت و قدرت دست یافتند؛ کارنامه‌های آن در این همه سال‌ها سیاسه نکنی؟

نشانه‌ی همان پایگاه نگفتاری، رفتاری و نوشتن‌ریشان است!

ماجرای تشکیل گروه‌ی تروریستی در آلمان به نام «فراکسیون ارتش سرخ» [RAF] در اوایل دهه ۱۹۶۰ و آلوده شدن آن به کشتار و خشونت در طول یک دهه، و سرانجام اضمحلال و نابودی کامل آن، مقطعی دوباره حساس از تاریخ انقلاب آلمان است که هنوز بحث و جدل درباره آن پایان نگرفته است.

رمان کم حجم، آخر هفته ۴۴ که در سال ۲۰۰۸ میلادی منتشر شد، درباره‌ی گروه‌یی از بازماندگان گروه چپ‌گرگا و تروریستی فراکسیون ارتش سرخ» [RAF] در آلمان است که به نام بین‌گذرانش باید ماهینه‌ی مشهور شد. شکل‌گیری این گروه در سال ۱۹۶۰ با جنوبی [و اعتراضات ناشنجابی آن دوران گرخورد است. فراکسیون ارتش سرخ، یا گروه آر. آ. اف، از اتحادیه چپ‌های افرادی آلمان تشکیل می‌شد. این گروه با شعار مبارزه مسلحانه در سال ۱۹۷۰ بر اساس الگوی جنگ‌های چریکی آمریکای جنوبی علیه امپریالیسم» شکل گرفت و در ۶۴ مورد ترور دست داشت.

۱۴۱ - یا اینکه فیلم بادرمانه‌ی فرمانی می‌گذراند. ۱۴۲ - یا بدلیل اینکه می‌گذرند. ۱۴۳ - یا اینکه فیلم بادرمانه‌ی فرمانی چیزی‌ای اسکار است؟
ابن گروه انحلال خود را در سال ۱۹۹۸ اعلام کرد.

ابنک چندین دهه از ان دوران گنشته است. گروه بادریناوهوف به تاریخ پیوسته، برخی از اعضای آن [که به اتهام تورور و قتل دستگیر و محاکمه نشده] به زندان‌های طولانی محروم...

آزادی یکی از آنان به نام "کریستینا کلار" که پس از ۲۷ سال [زندان] در دسامبر ۲۰۰۸ میلادی آزاد شد، به همراه بخش نویسندگان رمان «آخر هفته» است. آزادی کریستینا کلار [که به اتهام دیگران از اعمال تروریستی خود ابراز پشیمانی نکرده بود] با اعترافات بسیاری روبرو شد؛ ولی قانون بسیاری حقوقی برای معترضین داشت؛ کلار تروریست» در برابر قانون، درست ماند هر «قاتل» دیگری است و مشمول همان امتیازاتی در زمینه‌ی آزادی می‌شد که دیگر جنایتکاران.

بی‌گر، شخصیت اصلی «آخر هفته» که عضو گروه تروریستی "فراکسیون ارتش سرخ" بود، در برابر زندان مورد استقبال خواهرش قرار می‌گیرد که از کودکی مراقبت او را بر عهده داشت...

در این بیست سال که رفقات سابقه به زندگی آرام و مرغع خود ادامه می‌دادند و جامعه نیز دیگر به پای تروریست‌هایی که خود را «نجات بخش» آلمان می‌پردندند، نبود؛ در زندان "بندترین چیزها چه بود؛ اینکه زندگی در جای دیگری جریان دارد و تو از آن بردگی شدیدای و داری می‌پردازد و هرچه بیشتر صبر می‌کنی، لحظات بعدی بی‌رایت کم ارزشتر می‌شوند!".

درست ماند تروریست‌های «قهرمان» ایرانی که همچنان خودشان را نجات دهند. ولی ناجی کشور فلکزده‌ی ما از چنگال مدیریت، آزادی زنان و حقوق برادران انسان‌ها می‌دانند و به آن افتخار هم می‌کنند...

یورگ، بار سنجین چهار قتل را بر دوش می‌کشید. دوستانش می‌خواهند بدانند چگونه با این مساله کنار آمد است؟!

"شما اسمش را چه می‌گذارید؟ بانک زدن، تورور کردن، انقلابی بودن و زندگی؛ این زندگی او، بوده؛ این زندگی بوده که خودش انتخاب کرده و شما می‌گوید که من اجازه ندارم از او پرسی که این از زندگی چه جور بوده؛ اینها درباره گنشته‌شان باهم گفتگو می‌کنند و حکایت می‌کنند چه کرده‌اند و چه برای آنها گنشته‌است!". 

۱۴۴ آنها دنبال چه می‌گشتند؟/الاه بقاط

۱۴۵ همانجا
پرستار اما تکرار می‌شود؛ آیا کسی که انسانی را نه از روی شور و شوق لحظه‌ای و با یاس، بلهکه با خونسردی و از روی منطق و برخان به قتل میرساند، بیمار نیست؛ چگونه اندامی می‌تواند روح سالمی داشته باشد، وقتی راه بهتر شدن جان را قتل و کشتن بداند؟! رفرانس می‌دهم به ترویست‌های ظلم و مجادلین و فناوران خلق و توده‌ی‌ها که حتی به دوستان و هم‌رزمنانشان هم رحم نمی‌کردنند و هم‌میگیر را در درون تشکیلاتشان می‌دریدن. حکمران اسلامی وارد و دستاوردهای جانیان تاریخ منحصر‌باشند؛ «فناوران اسلام» ترویست‌را هم به این ليست علاوه‌کنید!

... پسر بورگ که خود را به مهمانی رسانده و زندگی پدر را ننگ خویش می‌شمارد، این تقابل را خطاب به پدر چنین تصویر می‌کند که تو در برابر ماکت همانشان که کاری که کاری به تو نداسته‌اند؛ و بعد از آن هم در نمایشگاه‌ها که چه کردی‌ها؛ شماها در برابر "نسل والدینتان" برایشان و آنها را "نسل قاتلان" خواندیده؛ اما خودتان دقيقاً همانطور شدید. تو باید میدانستی به چی چه قاتل بودن چه ممنایی دارد و عده‌ای که پدر قاتل شدی؛ پدر قاتل من؛ این طور که تو حرف می‌زنی و می‌پینی، از کرده‌خویت متأسف و پشیمان نیستی؛ تو فقط مناسف که جریانات غلط بیش رفت‌اند و تو دستگیر شده‌ای؛ تو خودت، خودت را با خشیده‌ای؛ ولی فقط دیگران می‌توانند آدم را ببخشند، و آنها هم این کار را نمی‌کنند!

این همان حسابرسی نسل تازه است [نسل شما] از نسل‌گذشتگان این برای جایایی که کرده است... بمب‌گذاری‌های مصیبت بار، ترویه‌های سنگالانه و در منابع آنها بحث‌های شدید ترویست‌های «فراکسیون ارتش سرخ» بر روی پرده‌ی سینمای نخستین نمایش درام سینمایی "عقدتی بادرماینه‌ها" تاسیس‌گران متاثری بر جلگه گذاشت. شامی که سه شنبه ۱۶ سپتامبر [۲۰۰۸ میلادی] در سالن مملو از جمعیت سینما در مونیخ، تاسیس‌گران به مدت دو ساعت و نیم "رد پای خونین" فراکسیون ارتش سرخ را دنبال کردند... فیلم "عقدتی بادرماینه‌ها" در تاریخ ۵ ژوئن ۱۹۴۷ میلادی در برلین افکار شد. در جریان دیدار شاه ایران از این شهر، آشوب‌های سنگینی ایجاد شد. تظاهر کننده در آغاز به صورتی مسالمت‌آمیز عليه
زرده ترور ۱۴۸ شاه اعتراض می‌کردن، ولی وقتی ماموران پلیس با باتوم به آنان حمله کردن، و هم‌زمان اوضاع تشکید شد. در پی این «بنبو اونه‌زورگ» دانشجویی آلمانی، هدف‌گذاری کردن، و جان باخت. نمیدانند چرا این مخالف نظام پیشین، به محمد رضا شاه، لقب "زرده ترور شاه" داده است؛ تنها می‌توان این کمک که نویسنده‌ی این نوشته [در قالب رادیو دوچه وله] خود از همسان تجربیات و نمیتوانست و نمیتواند با جامعه‌ی رو به پیش آن دوران مخالفت نبیند.

منظورم نویسنده‌ی نوشته‌ی «فرانکوی ارتش سرخ بر پرده‌ی سینما» است. اطلاعات بسیاری در دست است که توُدهای ابهای ساکن آلمان شرقی، آن زمان، این نمایش را بر علیه شاه ایران راه انداختند و آن دانشجو را هم برناهروی رژیت شده به کشتی دادند، تا مثلاً به حضور پادشاه ایران در کشور امپراتلستی آلمن‌زرهی» آن زمان اعتراض کنند؛ یک پروفیل روسری در دوران جنگ سرد. در ادامه‌ی این "پروتر" هم اشکار خواهی کرد.

شما پس از این حادثه، در حضور کنگرهٔ ویتنام در دانشگاه فنی برلین، "روود دوچه‌که" دانشجویان اقلیتی، سخنرانی اتشینی در برای هزاران دانشجوی به "امپراتلستیم آمریکا" انجام داد. دو ماه پس از آن "اندره آس بادر" و "گودرون انسلین" و چند تن دیگر، شرکت بمب‌هاي آتشزایی در فروشگاه‌های پزشک فرانکفورت کار گذاشته‌های، تا علیه "کشتار مردم ویتنام" اعتراض کنند. ۱۴۷ ممکن است که در کشوران میکشند، تا به کشتار مردم در کشور ویتنام اعتراض کنند!

"اولین ادل" کارگردان فیلم در «عقدی بادر ماپیوه» وقت زیادی صرف کرده، تا آغاز توریسم حضور در آلمان را مستند سازد. او در حد امکان تلاش کرده، تا صحن‌های فیلم موقع و با واقعیت منطبق باشد. در صحن‌های تاریخی مانتد تیراندازی به "بنو اونه‌زورگ" یا نخستین پادشاهی "اندره آس بادر" شاهدان رسانه‌های آن زمان به عنوان سندی برای وفاداری به اصل، در تصاویر سینمایی به کار گرفته شده‌اند برای نویمه‌های عکاسی که در محل و قوع حادثه را بودند و عکس‌برداری کردن، یا گزارشگران رادیویی که میکروفون‌های خود را در برابر عاملان و قربانیان گرفتند.

پژوهشکن‌ها فیلم در همین صفحه‌های بی‌میانجی است که هیچ‌جان آن زمان‌های نو زنده می‌سازد؛ دست کم برای تماس‌گرانی که

۱۴۶ فرانکویی کارگردان سرخ بر پردهٔ سینما/ کلودیا ری
۱۴۷ همانندی
خاطرات واقعی‌شان به گونه‌ای احساسی بی‌بیاح می‌شود. «اشتاقان آوست» روزنامه‌نگاری که «فیلم‌نامه» بر پایه‌ی کتاب او با همین عنوان نوشته شده، در مراسم نمایش فیلم «گمپلکس باپر ماينهوت» گفته که می‌تواند چنین فیلمی یا یکی دربار هنوز موضوعی می‌توانسته را برای مردم کاملاً دیدنی سازد، ولی نه چیزی بیش از آن! ۱۴۸

چهل و دو سال۱۴۷ پس از دوباره سفر شاه ایران به آلمان و کشته‌شدن یک دانشجوی آلمانی در جریان تظاهرات سراسری علیه او، اکنون یک راز مهم برداشته شده و معلوم شده پلیسی که دانشجوی معترض آلمانی را بقتل رسانده [خدو] جاسوس آلمن شرقی سابق بوده است. حداثت درآمد در زمان تاکنون بخشی از تاریخ آلما نشکل می‌دهد و آغازگر چنین حاکمیت چپ ۱۹۶۸ بوده است.

«اشیپیگل انالاین» به نقل از اداره ویژه حفظ و نگهداری پرونده‌ها و استاد سازمان جاسوسی آلمن شرقی سابق گزارش داد که مامور پلیسی که باعث کشته شدن یک دانشجوی آلمنی در هنگام تظاهرات علیه دیدار شاه ایران از آلمن غربی آن زمان بود، در واقع جاسوس آلمن شرقی بود.

روز ۲ زوغن ۱۹۶۷ در تاریخ آلمن بعد از انجنگ، نقش ویژه‌ای دارد و هر سال در این روز و سایر ارتباط‌جمعی آلمن و برخی کشورهای اروپایی، به‌پژوه‌فرانسه بطور مشروح، به اهمیت آن در شورش‌های دانشجویی، اجتماعی و جنبش‌های چپ ۱۹۶۸ می‌پردازند!

این اعتراض‌ها و تظاهرات که عموماً به وسیله اتحاد سوسیالیستی دانشجویان آلمن و با شرکت فعالیت «کنفرادسیون جهانی دانشجویان ایرانی» تدارک دیده می‌شود، هر روز اوج بیشتری می‌گرفت و در بیشتر موارد نیز به خشونت گراندید و به دلیل میان پلیس آلمن و تظاهرکنندگان تبدیل شد.

در کتاب «رومنس وارونه، بحران روشنفکری در ایران» از تاکیدی سرهگنی و سروش‌ست رفت‌بار این «کنفرادسیون» را به دلیل همراها به خیلی از همان سال ۱۳۴۲ و ارتقاء از جیب ارتجاع‌ترین حکومت‌های منطقه‌نشان داده‌اند.

۱۴۸ - همانجا

۱۴۹ - افتخار رازی از سفر چهل و دو سال [۱۹۶۷] پیش شاه ایران به آلمن/وئنه زورگ/دانشجوی آلمنی که در جریان تظاهرات دوم زوغن ۱۹۶۷ در برلین کشته شد.

۱۰۸
کارل هینس کوراس، مامور پلیس برلین غربی که دانشجوی 26 ساله‌ای آلمانی به ضریب گلوله‌ای علت نشیمنه به جرم محاکمه قرار گرفت و سرانجام به علمت نبودن دلایل کافی تبرئه شد. 

پس از فروپاشی دیوار برلین و اتحاد مجدد دو آلمان، اداره ویژه‌های برای نگهداری و حفظ پرونده‌های سازمان جاسوسی آلمان شرکی تشکیل شد. این اداره هر گاه یک نفر از روزی بخاطر عملیات جاسوسی که در روابط‌های مختلف نشگ داشته‌اند، بررسی می‌دارد و این بار در اسنادهای نزدیکی شدن سالروز دوم زون، سرانجام معلوم شد چه دسته‌بی‌ی احتمالاً در ایجاد این حادثهٔ تاریخی دست داشته‌اند.

بنابر اسناد منتشر شده، توسط اداره ویژهٔ حفظ و نگهداری پرونده‌ها و اسناد سازمان جاسوسی آلمان شرکی، اکنون معلوم شده که کارل هینس کوراس، مامور پلیس آلمان غربی در آن زمان، از جمله جاسوسان اشتاکی [سازمان جاسوسی آلمان شرکی و عنوان حزب کمونیست آن کشور] بوده است. با افشای این راز به شاخصی مبنی بر اینکه ممکن است حتی ماموران ایرانی همراه شاه در ماجراهای قتل دانشجوی آلمانی دست داشته‌اند، هم پایان داده شد.

فیلمساز [عقدی ی پادرماهنو] نشان می‌دهد که چگونه عده‌ای جوان متعصب و آرازمان‌خواه که مدعی برقراری دمکراسی و عدالت اجتماعی بودند، به گروه‌های برتریکی تبدیل شدند و با نظامی‌گری، عملکرد خشن و رویکرد غیردمگا ایکشان، به نحوی موجب مرگ بسیاری از دانشجویان جوان و افراد تحصیل کرده و آرمان‌گرای آلمانی شدند، بله. تعداد بی‌شماری از مردم عادی و بی‌باشگاهی در عملیاتی که جان باختند.

یعنی اینجا عده‌ای متأسف‌الحال در مردم عادی را در بمب‌بازار هاشان کشتند.

[در فیلم] اولریک ماپی، روزنامه‌نگار چپ‌گرا را می‌بینیم که نامه‌ای شرکت‌ها به برگه‌ی مالیات فراخوانی به آن‌ها ارائه می‌دهد که تهیه کننده می‌خواهد در روزنامه‌اش منتشر کند به‌طوری‌که کمیته‌های اقتصادی و اجتماعی حکومت به حاضری و برقراری قره‌بخش مردم ایران تاکید دارد.

[[لیست تحت تأثیر توده‌های آن زمان مقدم آلمان شرقی]]

آن‌گاه تظاهرات دانشجویان مارکسمیست و نیروهای مخالف شاه را می‌پیچیم که با ورود شاه و فرح به آلمان، شعار هایی علیه ای به دنده؛ اما

۱۵۰ افتتاحیه رازی از سفر چهل و دو سال پیش شاه ایران به آلمان/ربنر زورگر/دانشجوی آلمانی که در جریان تظاهرات دوم زون، ۱۹۶۷ در برلین کشته شد.
با درک‌گیری بین آنها و نیروهایی هوادار شاه و خانواده سلطنتی، این تظاهرات به خون کشیده شده و به وسیله پلیس [المان] سرکوب می‌شود و یک دانشجوی الیمنی نیز به قتل میرسد.

این قتل الیمن به نسبت الیمنی انجام شد که بعداً و پس از وصل دو الیمن به هم و افشا اسناد «اشتازی» معلوم شد که جاسوس الیمن شرکت و عضو حزب کمونیست الیمن شرکتی بوده است.

«آمریکای سیاه» در قسمتهایی از «آمریکای سیاه» در قسمتهایی از آمریکای سیاه، شخصیت‌های اصلی جنبش دست زده و کوشیده ریشه‌ها و زمینه‌های روحم و روانی گرافیشن در این را به خشونت و آنارشیسم نشان دهد. عصبیت، خشونت، جنون، همبود عاطفی و وابستگی شدید «آمریکای سیاه» به «گودرون انلسین» دوست دخترش، عامل اصلی بیشتر تصمیم‌گیری‌ها و حرکات خشونت‌آمیز و تروریستی او نشان داده می‌شود؛ تا روحمی انقلابی و عدلخواهانه او!

گودرون انلسین نیز دختری حسود، بیمار جنسی، خشونت‌طلب و آشفته از نظر روحی نشان داده می‌شود؛ شخصیتی خودخواه و کین‌توتز که آشکارا به «اولریک ماينهوف» حساسیت می‌شود.

از آن طرف «اولریک ماينهوف» را می‌پندیم که روهمی‌ای کاملاً محافظه‌کارانه دارد و به شدت به زندگی و دختران خریداری وابسته است. تحویل می‌باشد تا بیشتر از سر جبهه و ناگزیری است، تا تصمیم‌گیری آگاهانه و از روت «خرید» انقلابی، تا بیشتر اهل تنوری و نظریه پردایزی به نظر می‌سد. تا اهل چپ چریکی و مبارزه‌های مسلحه، برای همین واقعاً از سوی «باکر» و دوست دخترش تحقیر می‌شود. آن‌ها نظریه پردایزی‌ها را از "استنمه تنوریک" می‌خوانند...


nطفه‌ای اولیه "انجمان" در زمان جنگ ویتنام و ترور‌های سیاسی در آمریکا بسته شد؛ اما عصبیت آنها پا را از مرز‌ها فراتر و گذاشت. در یک برخه آنها به اردن میروئند و با شکاری فلسطینی‌ها به تبادل فکر می‌پردازند...

درست مثل جریان‌های تروریستی ماجاده و فنی‌دان خلق که در دهه‌های شصت و هفتاد میلادی به خشونت‌های عربی و اردوگاه‌های فلسطینی‌ان می‌رفتند، تا در آن‌جا تروریسم، بمب‌گذاری و ساختن مواد آتش‌زای...
را باد بگیرند و به کشورشان ایران «وارد» کنند؛ من در همان کتاب «رنسانس وارونه» در مورد این همسوی‌ها هم نوشتم. در پنجمین جهانیت که بر آینده توهم و هوا‌داران گروه متلاشی شدند، با«باد ماهینه» در این جهانیت به یک هورنستیزی نسل پدر و مادرهاشان [که حامی و پشتیبان هنر و فرهنگ کردن، اما خود با همکاری و همراهی با جریان‌های تروپیستی و فن اکتر و امثال‌های همان شویه به وسیله نسل پیش‌نشانی را در پیش گرفتند و این از شکوفه‌های تاریخ اروپا است!

اندرواس بادر» واقعاً از کنار خارج می‌شود و مانند همی‌ایندولوگی بیکتر به فکر قدرت است، تا ایندولوژی. علیرغم اعتقاد سطحی او به آزادی سیاسی و «حقیقت زنها» زن‌های گروه را افزایش دستی بیشتر نمی‌بیند و وحدت گرایی مذهبی خاورمیانه‌ای‌ها را [که اما را «علی‌بابا» می‌نامند] دربرنگی‌های رابطه جنسی و شیلک گلوله هر دو یک چهار

چقدر این کاراکتر شبیه به مسعود رجوی و فرخ نگهدار است؟ دو مدعی‌ها توانستند دو گروه مشخصه تروپیستی در دوران پیشین؛ یکی همچنان تروپیست باقی می‌ماند و آن دیگری که مثلاً «چپ» است، همکاری و همکاری حاکمان تروپیست جمهوری کمونیستی اسلامی است و برای تداوم این حکومت و هشت‌به مخالفان حکومت اسلامی چنگ و دندان نشان می‌دهد...

اولریکه مایه‌نیافته نمونه‌ای است از کسانی که سپرای هر متعصبانش، همه‌چیز، حتی خانواده‌نشان را در تصویب می‌کنند. او وقتی برای انجام ماموریت دختر های را پشت سر می‌گذارد، بسیار درهم ریخته و پریا رسیده به نظر می‌آید. اولریکه در فرانس پیدا کردن خود، «خودش» را گم می‌کند.

هفته‌نیافته فیلم آلمانی «باد ماهینه» در فن‌گونگی تاکید می‌کند که فیلم قصد دارد به این نکته پردازد که چرا جوانانی که برای جهانی بهتر مبارزه می‌کردن، نهایتا به «قاتل» تبدیل شدند. این صرایح لهجه و استفاده از کلمه «قاتل» برای کسانی که «نهایتیا» [می‌خوی] کاری جز «قاتل» نکردند، برای وارثان «جنوب‌شرقی» ایران حتی فراتر از یک تابو است. برخی از آنها هنوز سال‌گرد تاسیس خود را که در خون
چند پاسبان و روستایی و انسان عادی نطفه بسته است، جشن‌گیری و پایکوبی می‌کند؛ زیرا بر خلاف آنچه در فیلم فه‌ت‌شکه می‌شود، نه اسطوره بلکه ‘اعتقاد’ است که اکنون آنها را در مورد برای آن سریال ‘عملیات’ و امرور برای پزشگانی آن [ترورها و قتل‌ها] تشکیل می‌دهد.

اگر آنان این بخت و فرصت را نیافتند، تا مانند رفقاتان در چین با در کوبا به قدرت برسد، نوع دیگری از آنان اما، با اسطوره‌های دیگری، وی با همان اعتقاد مشترک و بر زمینه همان عملکرد بسیار بسیار تغییر می‌بیند.

موضوع جمله:
1- بزرگ‌دشت سه هزار سال پیش اولین اقلیل‌گر که در منطقه معرفی شد.
2- هفتصدسال‌ها در این منطقه دستگاهی سنجشگری وجود ندارد.
3- چهارصدساله بزرگ‌دشت که در این منطقه دستگاهی سنجشگری وجود ندارد.
4- دوست‌پرستی بزرگ‌دشت که در این منطقه دستگاهی سنجشگری وجود ندارد.
5- گریز از ناراحتی بزرگ‌دشت که در این منطقه دستگاهی سنجشگری وجود ندارد.
6- کسی که در این منطقه دستگاهی سنجشگری وجود ندارد.
7- صد و پنجاه سال پیش اولین اقلیل‌گر که در این منطقه دستگاهی سنجشگری وجود ندارد.
8- این اقلیل‌گر که در این منطقه دستگاهی سنجشگری وجود ندارد.
9- چهارصدساله بزرگ‌دشت که در این منطقه دستگاهی سنجشگری وجود ندارد.

۱۵۳۷- از در طنیز این جشن مزخرن سازمان جریه‌های فدایی خلق را که هر سال ۱۹ به‌همه‌ای در شهر بن آنان سباستور و صنعت راه می‌اندازند، نشان داده‌اند. این گونه‌گاه، بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌توجه بی‌وجه
تروریستی در ایران به قدرت رسید و بهجت نبود که مورد پشتیبانی و حمایت همه‌ای ایانان [در داخل و خارج کشور] قرار گرفت.

روز بیستم اوتیل 98 ایکی اطلاعیه هشت صفحه‌ای به دفتر خبرگزاری رویتر در شهر کلن آلمان رسید که طی آن «فرانکفورت ارتش سرخ» معروف به «آر آف» انحلال خود را اعلام می‌کرد. در این اطلاعیه از جمله چنین آمده بود: «پیست و هشت سال پیش، در روز چهاردهم ماه مه 1970، «فرانکفورت ارتش سرخ» با یکی از عملیات آزادی‌بخش» به وجود آمد. امروز ما به این «پروژه» پایان می‌دهیم؛ نبرد چریکی شهرو در شکل «فرانکفورت ارتش سرخ» اکنون به تاریخ پیوسته است...»

باب «ارتش آزادی‌بخش» مسعود رجوی در بیان‌های کشور فلک‌زده‌ی عراق نمی‌افتد؟

برنامه‌ی چریکی/تروریستی «سیاه‌کل» فدائیان خلق از سال 1349 [1970] آغاز شد و تداوم یافت. شروع برنامه‌های گریزیتی سازمان مجازی‌های دیگر است. این برنامه‌ها در بستر مدت طولانی‌تری پیش‌نشده و گروه‌های مختلفی آن‌ها را توسط همواران تکمیل کرده‌اند.

سه تن از بین‌آگاهان اصلی این گروه، آندرآاس بادر، گودرون انسلین و اورلیکه ماین‌هوف، پس از ادامه‌ها و تورهای خون‌پر که بی‌خبر از آنها توسط همواران تکمیل شده، راه‌آهنار را در پیش هر یک گرفته‌اند. انجام می‌شود، پس از تحمل چند سال زندان در سال 1977، پیش‌نشده، خود‌کشی زندان و یکی دیگر [هورست مالر] که اتفاقا وکالتتش را صدراعظم پیش‌نشده، [گرهمارد شرودر] از حزب سوسیال دمکرات بر عهده‌ی داشت، پس از گذراندن به‌خیابی از دوران محرومیت در دهه‌ی هشتاد از زندان آزاد شد و به نون‌ناریست‌ها پیوست!

هورست مالر 72 ساله [که برای این‌که توانست در سال 2004 در کنفرانس انگلیسی به سیاست جمهوری اسلامی شرکت کند] گریزیتی شد و در ماه زودی‌ی 2008 میلادی به پاس‌ده ماه دیگر زندان محكوم شد؛ زیرا هنگامی که در ماه نوامبر سال 2007 میلادی برای گذراندن یک دوران محرومیت به دلیل دفاع از «نظام» وارد زندان می‌شد، با سلام هیتلر فریاد زد: «هایل هیتلر»....

حرف اصلی اما این است که تروریسم، تروریسم است، چه تروریسم «فدائیان اسلام» باشد و ترور احمد کسروی و رزم‌آرا و دیگر

١٥٥ - یک شیر و خورشید در خانه/الله بقراط
دولتمردان ایران؛ چه تروریسم حزب توده، حزب طراس نوین [شوروی] باشند؛ چه تروریسم مجازی و امریکایی کشی و پاسبان کشی و هاموند و همکار کشی [بعد از افتضاح تاریخی سال ۴۷ هم سریال خودکشیهای انتخابی و امام جمعه کشی] و چه تروریسم فداییان خلق باشند و بانک زنی و آدمکشی و یکدیگر کشی و... چه تروریسم داغ و تازه اسلامی باشد که همه‌ی جهان و قرن بیست و یکم را اینگونه نامن کرده است... تروریسم، تروریسم است و راه مبارزه، کشتار، ترور، آدمکشی و بمبه‌گذاری نیست. برای گفتگو راه‌های دیگری نیز در جهان متمدن وجود دارد. آن شباهت کهن‌های تروریستی» زبان انسان‌های عقرب افتاده و دمدهای است که از فرهنگ مدرن هیچ نیاموخته‌اند؛ و اساساً امدهاند که بساط امنیت و آزادی و ابرای حقوقی انسان‌ها را با تروریسم‌پان در هم بزند؛ هرچند که این تروریست‌ها چند صد خروار اسم و عنوان شغله و تحصیلی هم به دمی‌بانند چیکه باشند؛ شوخی ندارم!
پادداشت سوم

اسلام، دین نفرت است؛ دین وحشت و مرگ؛ دین خفت و
به‌آرزوی خشم و دشمن؛ دین دیگرکشی و دیگرستیزی؛ حال آن دیگری
هرکه می‌خواهد باشد، جنسی دیگر، نژادی دیگر، اندیشایی دیگر، باوری
دیگر و هر چیزی دیگر. در باور توریسم ها و متوالی‌ن این دین،
هرآن‌کس را که مانند اینان نیست و مانندشان نمی‌شود و نمی‌خواهد بشود و
نمی‌تواند بشود، باید به صلاه‌ی کشید.

این دین، دین نوحا و زارع است؛ دین خاک بر سر گردن؛ دین
گل به سر و روی مالیدن؛ دین زنجیر و قمه زدن؛ دین عشق‌سیزی و
انسان‌ستیزی؛ دین کشورهای بدبختی است که در هیچ‌کدامشان تمدن و
تجدید و حفظ بر انسان‌ها پای نگرفته است؛ می‌دانستید؟

این دین، دین زندان‌سازی است برای زنان؛ دین بهودستیزی
است؛ دین بهایی‌کشی، زرتشتی سوزانی، و دگراندیش و دگرخستی‌بری.
این دین، بر امده است از حسرت‌های نامام. ساکنان سرزمین‌های آفت‌زده
و خشک اعراب بدوی؛ مکه و مدینه و فلسطین؛ دینی که این روزها در
هیئت فاشیسم قرن بیست و یکم، با سلاح حجاب اجباری، برچم
اسلامیسم» به میدان آمد است، تا همه‌ی دستاوردهای تمدن، حقوق برابر
انسانان و مدرنی‌تی را به نابودی بکشند.

۱۴۰۰ سال است که ما گرفتار این توحشیم؛ گرفتار این
و پسرگرایی، این و پسرپرستی، این عقبنداگی و این و پسرگرایی به عنوان
انتیپا و «ناگانگاباد ملازدانگان» ضد مدیریت و ضد مدرنیت‌که همیشه
خاک به جشنمند پاشیده‌اند.

من اما باور دارم که دیگر دوران ملازدانگان، ملاندیشان،
ملابوروان و ملایرستان به سرآمدی است. پس از این امر باخت افتضاح
تاریخی سال ۵۷ بر ایران، و آن تجریه‌های خونین، دیگر «می‌توان» از
زخم‌هایی که روح را آهسته‌های خیورند و می‌تراشند» تا تمامت کنی،
سخن گفت. می‌توان گفت و نوشت که تنها ناگاهی و جهل «روشنفکران»
و «پیشتران» جامعه‌ی دفرمره ماست که این زخم را عمیق‌تر می‌کنند.
اگر بارها و همکاری‌ها و همپای‌های این «افراد» نمی‌پدید سال‌ها بود
که این «زخم‌ها» خوب شده بودند؟ مگرنه؟!

۱۹ دیماه boiler. ۱۳۸۹/۱۳۹۱ میلادی

۱۱۵
بحران رهبری در ایران

اما در مورد تفاوت‌ها و شهایت‌های جنبش ۸۸ و بلوی سال ۱۳۷۷ باید بگویم که این دو جنبش» از نظر شکل و محتوای از نظر خواص‌ها و دریافت‌ها، از نظر عملکرد و دیدگاه‌ها خیلی با هم تفاوت دارند. با این پرانتز که اکنون ما [ما ایرانیان] وجدان تاریخ‌پزشک را زندگی نگه داریم، مجبوریم باز هم تاریخ هزاران بار تجربه‌شنم را چند باره با همان محتوا و تنه در تغییر «هنرپیشه»‌ها باز هم تکرار کنیم.

داستان «سپز سیدی» و آخذ برداشت بخش حکومتی «سپز الیه» ها برای زندانی کردن مطالبات و خواستهای مدرن نسل تازه، در درون نظام کهیریکی اسلامی از همین ناگاهی‌ها ناشی می‌شود! بلویی که به اقلام اسلامی و بعد هم به جمهوری اسلامی انجامید، یک روند زندگی سنی، ضد زن، ضد دگراندیشان و ضد مدرنیته بود که همه‌ی این «ضدیت‌ها» را در جعبه‌های رنگارنگ «ضد آمریکایی‌ستی» بسته‌ندی می‌کرد. مطولیان این «جنبش» از عقباکش‌اندترین و دگرگونان اندیشه‌ها تغییره می‌کردند و پرسته‌دهی کشتار، مرگ، نیستی و شهادت، بودند و به علی شریعتی به عنوان «آمزگار بزرگ شهادت» ارج می‌گذشتند. على شریعتی خود در کتابش «حسین وارث آدم مینویسد: «او [حسین ابن علی] فرزند خانواده‌ای است که هنر «خوب مرن» را در مکتب جای، خوب آموزه‌های آموزگار بزرگ شهادت اکنون برخاسته است تا به همه‌ی آنها که «جهاد» را تنها در توانستن می‌فهمد و به همه‌ی آنها که پیروی خصوص را تنها در غلبه، بیاموزد که شهادت نه یک باختن، که یک انتخاب است؛ انتخابی که در آن، مجاهد با قربانی کردن خودش، در آستانه‌ی مصداق آزادی [کذا] و محارب عشق، پیروز می‌شود و حسین (وارث آدم) که به بین ادام زیستن داد و وارث پیامبران بزرگ، که به انسان چگونه باید زیستن را آموزش‌داد که به انتظار اسلامی، چیست؟» ۱۵۶
بهمن فرد مینویسد: «من یک وقیت در کلیسای «روسونیت» و
کالج «دو فرانس» سخنرانی داشتم... مردمی که در آنجا بودند، وقیت در
بارهی قهرمانی حسن بن علی برایشان گفت، از اگرستانسیالیست‌ها تا
کمونیست‌ها، تا سوسیالیست‌ها، تا مارکسیست‌ها، تا کاتولیک‌ها، تا بایدینه‌ها,
تا بیدینه‌ها چنان استقبالی کردند که مجیوبر شده تا بحث را ادامه
بدهم... وقیتی از قهرمانی کربلا گفتگو که مردی است وفادر، نقشش را خوب
بازی کرده، مردانه مرده است، نمی‌دانیم... برای این که ذهن آنها مسخ نشده، اما ذهن شما در دانشگاه پلی تکنیک و
دانشگاه تهران و دانشگاه مشهد، مشت شده است...»

همین تئوری‌سین خشونت اسلام در دوران معاصر، در رابطه با
محسنات و صفات «برجسته»ی علی ابن ابی‌طالب، از زبان فاطمه
همسرش و دختر محمد که ابی‌طالب یا را در ربوده، مینویسد:
چه این است که شمشیر بر آوازی همسرش، که هرگاه از
جهاد باز می‌گشت، از خون سیراب بود و چون به خانه می‌آمد، در
کنار «شمشیر خونین» رسول خدا، پیش از آن را به او می‌داد و با اهنگی
سرشار از حساسیت و فخر می‌گفت که فاطمه، شمشیر را به‌سویی، اکنون این
چنین بی‌جان شده است...»

در مورد این ادعای کمی «معبد آزادی» اینان، بسیار نوشته‌ام;
مثال زندگی این «معبد آزادی» همین حکومت که‌ریزگی اسلامی است و
متولیان رنگارنگ آن!

همین فرد، و همین تحصیل کردی غرب، برای رمانتیزه کردن
حمله‌های متعدد مسلمانان به سرزمین‌ها و مثل دیگر یا «دار الکفر» و
مردمی با اعتقاداتی دیگر یا «دارالحراب» در کتاب «سیمای محمد» در
رابطه با تلاش‌های «مقدس» محمد و علی مینویسد:
مردانی که جز به قتل، زن‌اندیشند و جز بر «بستر خون»
نمی‌خسند... با «شمشیرهای شسته از خون»، به سراغ قبیله‌ای برون
می‌شتابند، و از کمین‌گاه نیمه‌شیب تاریک یا حاکم‌گه گنگ و هراس انگیز

---

157. حسین وارث آدم، علی شریعتی، ص 171
158. پژوهش برای گسترش، علی شریعتی، ص 15
159. سیاست فقیده، علی شریعتی، مجموعه آثار، ص 191

۱۱۷
بر سر قومی فرو می‌ریزند؛ می‌کشنده؛ اسیر می‌کنند، غارت می‌کنند و
بابزی گرددند.»

علی شریعتی «معلم بزرگ شهادت». متولیان بلای سال
۱۳۵۷ بود و هست؛ برای همه قهرمانان «آشی شاهنشاه» آن «خودسوزی دلسوز
ملی» و در تداوم همان آموزش‌ها، مربی و معلم و آموزگار تمام
ترویج‌هایی که این روز‌های جهان.

علی شریعتی معلم راسیان انقلاب اسلامی سال
۱۳۵۷ و
آموزگار بی‌بی‌نام کردن جهان بود و هست و خواهد ماند؛ تا زمانی
که پردیش‌های فریب از چهره‌ای این آموزگار بزرگ «خودکشی‌های
انفجاری» و «آگاهی پیش‌بر» کنار رود.

سید علی خامنه‌ای در مورد شریعتی گفته است که: «شریعتی
مجاهد مستند صادقی بود که همچنین مصروف اسلام کرده بود. او تنهای
خودجوش و در دنیا اولیه بود.»

شیخ علی‌اکبر رفسنجانی در مورد این فرد گفته است: «شریعتی
از افرادی است که واقعا به نهضت اسلامی ما خدمات کرده است.
فعلیت‌های او در چند سال‌های اخیر به قهر و سیاست اثر داشت و آنها را به
میدان کشانده و با وضع روحی و انسانی و شرایط نسل نسر و کار داده
است.»

و میرحسین موسوی در پنجم این «معلم مارگ و نیستی» گفته
است که: «هر کس که تأثیر شریعتی را در تکامل فکری [کذا] نسل جوان
امروز ایران نادیده بگیرد، فرد غیرمنصف است.»

و همه اینها خوب میدانند که به اثر تلاش‌هایی که کسی بر
کرسی‌های قدرت و فریب نه می‌گوهند...

در نوشته‌های با عنوان «آن خودسوزی دلسوز ملی» این
خودکشی‌ها، این عملیات انفجاری و این خودسوزی‌های سفارشی را که
معلم و مربی‌شان علی شریعتی ۱۳۴۲ برای به اضمحلال‌کشاندن ایران است,
نوشت‌هام که یک از دست پیش‌های «دفتر ادبیات انقلاب اسلامی» کتابی
است تحت عنوان «خارجات احمد احمد» که به کوشش محسن کاظمی در
سال ۱۳۷۹ در «جزوه‌های هنری سازمان تبلیغات اسلامی» منتشر شده
است. طبق نوشته‌هی کتاب، احمد احمد کار سیاسی را با عضویت در

۱۴۰۰ - سیمایمی محمد، علی شریعتی، صفحه ۵۹ تا ۱۱، به نقل از کتاب «پیروزشی در زندگی یک» آلی دالوک،
فوریه ۱۳۹۴، بن مایه‌ها، صفحه ۱۱۵ تا ۱۱۴

۱۴۰۱ - روزنامه‌ها اطلاعاتی به مناسب سالگرد علی شریعتی/پیش و نه خرداد
۱۳۸۱ - شویان شریعتی او را «آموزگار بزرگ شهادت» می‌نامند؛ چه برازندی است این عناوین برای این فرد!
انجمن ضد بهانهت» ۱۶۸ آغاز می‌کند؛ بعد به جریان ترویجی و ضروری مثل اسلامی، می‌پیوندد؛ بعد وارد جمعیت ترویجی می‌شود. در همین دوران طراحی جریان به نام «حزب الله» می‌شود؛ بعد به سازمان مجاهمین خلق می‌پیوندد؛ به طور موازی هم با هنین متوسطه در جریان ترویج حسنی منصور نخست وزیر وقت ایران رابطه دارد و بعد از جدایی از سازمان مجاهمین دوباره با جمعیت متوسطه گروه می‌خورد، بعد به «رود خروشان» انقلاب می‌پیوندد. در نهایت، این هم تلاش برای پیرو کردن حکومت اسلامی، با عنوان درشتی در زندان اوین به کار گرفته می‌شود. 

و البته هنرپیشه‌ای اول این سریال سراسر قهرمانی و حماسه در تمام این سالها یا در کار ترویجی است، با در کار ترویجی می‌خورد، با در حال آموزش شیوه‌ها و راهکارهای ساخت و پرداخت بمب‌های انفجاری بوده است، و البته زمانی را هم به نوشیدن آب نخک تگری در زندان‌های نظام پیشین سر کرد است. آنچه بسیار جالب است و در تمام این زندگی نامه‌ی و البته بسیاری دیگر از همین نوع زندگی نامه‌ها به خویی نشن داده شده، زندگی‌های بازاریان و مزدیسها و تلاش‌های موثر و گاهی متکافل و البته هماهنگ همه‌ای ایان است برای دست یافتن به حکومت و بر پا داشتن حکومت اسلامی. محور اصلی بیشتر این مخالفت‌ها هم «به حجابی است و وضعیت غیر اسلامی زنان ایران؛ به جانی می‌کنند این جمعیت تا زنان یا به سهم ناجی‌شان از مثال مبارزه و فقط در پیش‌تبانی از «مردان قهرمانی» راضی کنند. از مسائل ناراحت کننده و آزار دهنده [در زندان] برای من پخش موسيقی مبتدل در فضای زندان بود. در این میان نسبت به صدا مسحور کننده‌یکی از خواننگان زن بسیار حساس شده بودم. روزی

۱۶۸ انجمن حجتیه‌ی پس از ۱۲۸ میلاد ۱۳۳۷ با هدف تعلیم کادر هنری برای دفاع از اسلام و تشیع در برای 
چالش الهیات بهانه‌ای ایجاد شد. مبلغان بهانه این نظر را تبیین می‌کردند که منجی منظم صحیح از آقایان ظهور کرد و سپس از پیامبری بجید ظهور کرد به اسلام با امید این پیامبر ایبید ایبیدی که بهانه‌ی تمام دارد، منسوخ شده حکومت حالی موسس این جریان نسبت به این موضوع از یک تجربه شخصی سرچشمه می‌گرفت. این گروه ایندی به نام ایمنی منتگیتی به نام بهانه‌ی، به خواهان حسینی معرفت شد. انجمن حجتیه‌ی این انجمن بهانه‌ی کلیف شد، محکوم حکومت اسلامی ایران در عوامل سیاسی و اقتصادی است. 

۱۶۴ این جریان در سال ۱۲۳۱ میلادی، به توسط سید محمدکاظم موسی خامنه‌ی با مثیه نظامی/سیاسی تاسیس شد که بجای، این ایمان را به این دست داشت. این حزب، برخاسته از حرم را به سه مرحله میاندارد. برای پژرکرده را به که به خطر خلق زندگی خوار گزینه ای ایمان را به اقدام بروز کنید، با دستگیری رهبران و اعضای ان از هم باشید شد. تعدادی از اعضای این حزب، بعداً گروهی به نام سازمان 

۱۱۹
کتاب خاطرات احمد احمد بیش از ۵۰ صفحه دارد. در انتهای
کتاب چند عکس قد و نیم قد، دکی و دو طایی و چندتا پیچ شده و البته
چند دست نویس را هم با عنوان سندهای طبقه بندي شده بیان
انهای کتاب
افزوده‌ند، تا لحید سندهت کتاب و ارزش کار «سازمان تبلیغات اسلامی»
را خیلی سطح بالا و پژوهشی نشان دهد!
این خاطرات که به صورتی شفاهی و با ضبط بیش از
ساعت نوار و طی دو سال فراهم آمد اما است، یکی از استنداد نظرات
انقلاب اسلامی است که مکانیسم کار جریانی را که از اوج به آن «خود
سوزی دلسور ملی» انجامیده، نشان میدهد.

این کتاب با حکایت‌هایی از وضعیت خانوادگی این «مردان شد»
آغاز می‌شود و به سادگی بستر سنگی تهران‌گی را که «ژرمن پوست شب»
جامعه‌ای ایران جاری بود، به تصویر می‌کشد. این مردان که عمداً در
خانواده‌هایی بسیار سختی پرورده بودند، ندستگی، چرایی و چگونگی
مکانیسم دستمزدهایی هیستریکشان را با هرگونه نوگرایی، نمی‌توان و تجدید و به
ویژه برای حقوقوی انسان‌ها را با «جهادیان» به‌طوری که چهاردن
جامعه نشان میدهد و تازه به آن افتخار هم می‌کنند؛ به ویژه تعیینی که
این «قهرمانان» از مادران، خواهران و دخترانشان دارند، به راستی
شنیدنی و خواننده است.

لطف الله می‌شود که کتاب از این «قهرمانان» که مبارزه‌اش را
از نهضت آزادی آغاز کرد، بعد به مهندس سیسی، سیسی سر از زیر
عبای سید روح الله خمینی درآورد و به او پر مهر «انقلاب اسلامی»
پناهندگی شده و در کنار این فرد به تلاش‌های جستار/گریخته‌اش پرداخته، و
تا زمان در مرحله پایانی جهادش هم در پوپولیسم کم‌دوم خردادی‌یار

---

۱۶۵ - خاطرات احمد احمد، به کوشش محسن کاظمی، سال ۱۳۷۹، از انتشارات جوزی هنری سازمان تبلیغات
۱۶۶ - همانجا
غار نهضت آزادی و سید محمد خاتمی شده... تا به همان سال ۱۳۸۸ که
در انتخابات نهم و دهم ریاست جمهوری حامی محمدرضا نژاد شده
است.

اعتقاد این جماعت به نوع مبارزه‌بانه را راستی بی‌نظیر است.
میثمی در سال ۱۳۵۳ زمانی که در یک خانه‌ای تیمی مکه‌سوز مشغول
ساختن بمب دست ساز بود، به دلیل آماتور بودن در این هرفنی «دلونگر»
هر دو چشم و یک دستش را از دست می‌دهد. احمد احمد هم در دوران
همراهی‌اش با مجازدین خلق در کارگاهی در بیرامون شهر تهران، کارش
ساختن مواد شیمیایی برای تهیه بمب‌های انفجاری بوده است. اتفاقاً او هم
بر اثر تنفس مواد شیمیایی مدتی بیهوش شده و اگر کسی سرزمین رسید، به
رفع اعلای میثمی و کارگاه را هوا می‌فرستاد!

احمد که به دلیل همین فعالیت‌های تروریستی‌ش تحت تعقیب
بوده، در یک درگیری با ماموران امنیتی نظام پیشین از ناحیه‌ی پا و کمر
به شدت ناقد می‌شود و بقیه قضاها...

و اما زنان خانواده این مبارزان و ماجدین!
مادر لطف الله میثمی در ۲۵ سالگی با داشتن ۷ فرزند در حالت
که باردار بوده، بیوه می‌شود. در ۱۲ سالگی ازدواج کرد و پس از مرگ
همسرش تا پایان عمر تنها می‌ماند و به «ترتیب» فرزندانش می‌پردازد.
نسل بعد، همین خانواده باری خواهر میثمی کاری از این هم زارت است.
او را در ۹ سالگی نامزد می‌کند، در ۱۱ سالگی شوهر می‌دهد و یا پیل
این که این «پچه» در تمام ۳ سال دوران نامزدی اش، همیسر را نمی‌بیند
و به قول خود میثمی ای ای نمی‌شناید. »

احساس مسئولیت‌داده در رابطه با فرزندانش این گونه برای
میثمی به حماسه تدبیل شده است: «کلاس‌های بی‌بسویای بودن که از طرف
مدرس بهمین بچه‌هایی کلاس را به بی‌سینا بردن و قتیه آن شب جریان سینما
رفتین را به مادرم گفت، ای روز بعد به مدرس بی‌آمد و داد و بیداد کرد. به
مدیران گفت: «من این چه‌ها را روی دست بزرگ کرده‌ام! بپیم بوده‌اند;
شما چه حقی داشتید این‌ها را به بی‌سینا ببرید!» نه ۱۶۷
و البته که سینما رفتین در این مدرسه اساساً موقوف می‌شود.
داستان رادیو و برخورد این جماعت با این جمعی جادویی هم
از آن نقطه‌های کلیدی پدیده‌ای جمعیت‌ها این جماعت با هرگونه دنگوگونی و رشد و
آگاهی است.

۱۶۷ از نهضت آزادی تا ماجدین، خاطرات لطف الله میثمی، جلد اول، ص ۳
۱۶۸ همانجا صفحه ۵
اوایل که رادیو به ایران آمد، بدر من یکی از چهار نفری بود که در اصفهان رادیو خردید. روزهای اول از رادیو قرآن زیاد بخش می‌کردند. یک روحانی که این برنامه را می‌شنود، قرآن را روی رادیو می‌گذارد و می‌گوید: «خدا حفظت کن؛ این قرآن تو را حفظ کن؛ بخوان، چهار قرآن به آن قرآن که با قل آغاز می‌شود!» بخوان!»

«افا سید علی نجف آبادی که این جریان را می‌شنود، می‌گوید: اینها اول قرآن می‌خوانند، بعد که مردم را رادیو عادت کردند، سیاست‌های خودشان را از این طریق تبلیغ می‌کنند و اخلاق مردم را خراب می‌کنند. در آن زمان آن‌چنان بینش عمیقی داشت و فریب قرآن خواندن ظاهری را نمی‌خورد و آینده را پیش بینی می‌کردند.»

برگردیم در سر کارمان!

هر نقشی بتواند بی‌اشتهایی شریعتی «آموزگار مرگ و شهادت» و تنورسپند رسمی «آصل مرگبار ولايت متلقیه فقیه» داشت، نمی‌توان نقش او را به عنوان «محترم» گذار ایرانیان از دگماتیسم فرسودی آخوندیسم، به دنیای آزاد. آزاد اندیشی و شک و تردید در تمامی باورهای جزمی نادیده گرفت.

علی شریعتی [بدون این که با خواهد یا حتی تصورش را بکند]
پای‌گذار «شک» در بینان دگماتیسم اسلامی شده؛ و اگر بتوان او را برای فریب‌کاری‌هایش، برای بزرگ کردن چهارم نابهار خشونت مذهبي به محاکمه کشید، می‌توان او را برای گشودن دریچه‌ای به سوی فنونش‌ «شک» کردن ستوود؛ من که سناپانش می‌گم.

در همان سال‌های برخی سیاسی‌های ارشاد که شریعتی همراه با رفیق نارفیق منزلی مطهری در پی پای‌پریز زیرساخت حکومت اسلامی در تلاش‌ها بودند و پایه‌های نهیف و تازه‌های مدرن، آزادی زبان و آزادی حق انتخاب را به چالش می‌کشیدند، شریعتی در کوششی ناخواسته به سیاسی از هواخواهان آن زمان، تردید در پایه‌های دبن را آموخت و چه خوب!

شریعتی در یکی از سخنرانی‌هایش در پاسخ یکی که هدفش چیست و از این سخنرانی‌ها چه چیزی را در کنار انداد، صحیح و روشن گفت که به کتابفروشی‌های جلو داشته‌گاه نگاه کنید؛ این همه کتاب آنجاست که همه «مضاد اسلام» هستند. من آماده‌ام تا این کتاب‌ها را از دست
دانشجویان و جوانان گجرم و قران به دستشان بدهم. بعد هم با لهجه‌ای مشهده گفتته بود: «مو مودونم چی می‌مونیم!»

راستی در کتاب‌هایی های جلو دانشگاه چه می‌فرمودن و به دانشجویان آن دوران چه می‌آمادن که دکتر علی شریعتی دکتر در رشته‌ی «حاجی شناسی» از دانشگاه سوریه پارس را به میدان کشاند که در راستای کتاب‌سوزان عمرن خطاب خلیفه دوم مسلمان، در حمله به ایران، پس از ۱۴ قرن، بار دیگر همان شیوه‌دهی نامیمون را پی بگیرد؟

«سعد بن وقاص پس از تسخیر فارس و فتح مکه و دست یافتن به كتابخانه‌ها و منابع فرهنگی ایران، از عمر خلیفه ی وقت، یک تکلیف نمود. و وی نوشت: «کتاب‌ها را در آب بپریز؛ زیرا که اگر در آنها برهنه‌ای باشد، با هدایت خدا از آن بپنایم. و اگر محتوی گمراهی است، جوهر آنها لازم نیست؛ کتاب خدا برای ما کافی است. پس از وصول این دستور سعد وقاص و دیگران، حاضر صد سال مطالعه و تحقیق ملل شرق نزدیک را به دست آب و آتش سپردند.»

با این همه همین «احساس مستسیان» را شریعتی را واداشت تا قران را از سر تاچین و رفته‌ای خاک نقل شود، بنیان‌های می‌پیشین به میدان بکشاند، قرانی که چیز برا ی استخواره به کار نمی‌آمد و ان‌قدر «مقدس» بود که هیچ‌کس آن را نبگفتگه‌ی آنها نمی‌فهمید و نمی‌توانست بفهمد و حتی باید کاتالیزور، مترج، تاولی کنند و تشریح کنند باشد و بیاید در این میان و وسطه شود بین خدا و «مومینان» و کلام خدا را برای عوام کالانعام، بل اصل از الانعام» ترجمه کند و هر چه دلش خواست به خوردن مردم بدهد.

تن جنجالی «الاسلام منهای آنودن» شریعتی، این وسطه و این کارپرداز «الله» را از میان پرداشت و به جوانان حالی کرد که برا ی فهم کتاب آسمان‌شان نیازی به وسطه و دلال ندارند و خودشان می‌توانند قران را بخوادند و بفهمند.

این به کنار، صرف کشاندن «قرا» از تاچی‌ها به درون بحث‌های آدم‌های معمولی، با آگاهی و اطلاعاتی معمولی و غیرحوزه‌ای، خود در چه‌ای به سوی «تشکیک» [شک و تردید] در اساس اسلام و الله و

---

170. با لهجه مشهدی؛ می‌گویم: من می‌خوانم چه می‌گویم!
171. تاریخ اجتماعی ایران؛ مورخی راودی، جلد دوم
172. عوام کالانعام، بل اصل از الانعام؛ عوام مثل هیونات، بی‌بیکه‌ای که آخوندی‌ها به مقدیشان می‌دهند!
قرآن در نگاه و دیدگاه نسل ما و نسل پس از ما دست کم در جهان

غیر عرب و به ویژه ایران شد.

برای خواندن قرآنی که از تاثیق‌ها پائین آمد، دیگر نیازی به وضو و تیم نیست. پس از این تحلیل قرآن دیگر به کتابی "خواندنی" 173 برای شیعیان و مسلمانان بدل شد و همه توانستند بی‌هیچ حراسی، یا همچون در کتاب دیگری در دست بگیرند و بخوانند و اگر عرض‌شان را داشتند، همچون "ولترا" نقد کنند و اشتباهات تاریخی، جغرافیایی، زمین‌شناسی، ستاره‌شناسی، پزشکی و... حقوقی چند را در ترازی و "حقوق بشر" و دانش نوین قرار دهند و پس از آگاهی از کم و کیف آن، از دانشی تعیین تکلیف حقوقی برابر انسان‌ها، و از دانشی که تاریخ کنارش بگذارد.

بررسی تاریخ و به ویژه تاریخ معاصر ایران [آگر در راستای منافع حزبی و جزیی‌های قرآنی/گروهی نباشد] به دستاوردهایی راه میبرد که کمترین بافت گره‌های کور فلسفه تاریخی انسان‌شناسی و از این پیچیده «صد مللی» پشتیبانی کرده؛ دست کم در جریان بلوای 15 خرداد 1367 خمینی و افتضاح تاریخ سال 1357 با این که آخوندهایی از سنح سید محمود طالقانی از نداشتن «وفا و صفا» ی 174 امام آدمکن کلان تاریخ سید روح الله خمینی [حتی پیش از به قدرت رسیدنش] خبره داشتند؛ اما کج فهمی «روش‌فکران» و بسیاری از پیامدهای مددی در صفت با نظمی راوی به پیش، ایشان را وامداد تاریخ و نسل تازه ما [که نسل تو پاشنه!]

نهضت آزادی 25 اردیبهشت 1340 اعضا هیئت موسس 25 نفری به رهبری مهندس مهدی بازرگان تأسیس شد؛ بنابراین به‌طوری که بازرگان، تشکیلات و پایه ی اساسی نهضت را با کسب نظر از آقای مصدق، یک به‌طور یکبه‌طوری که بازرگان، اند. آقایان سید محمود طالقانی، دکتر یادالله سحابی، مهندس منصور

173 ترجمه‌های کلمه‌ای قرآن
174 طالقانی به بازرگان توصیه کرد که بود که از پنجره سمت، نسبت وزیری در ابتدا پیروی اتفاقات خودداری کرد. بازرگان گفت: "خودم سلطانی توصیه کرد که بود، بنابراین در دوره‌های امروزی بازرگان، فرمان نخست وزیری بازرگان صادر شدایه نقل از آقایان یادالله سحابی، مهندس منصور.
عطاپی، عباس سمیعی، آقای زنجانی...» ماموریت یافتند مرآمده و
اصول کار «نهضت آزادی» را بجویند.

«از درون جبهه ملی، نهضت آزادی بوجود آمد که هم وارد
مقاومت ملی بود و هم ...»

در مرآمده نهضت آزادی آمده است که به حکم
[1] مبادی عالی‌های دین میان اسلام و قوانین اسلامی ایران
[2] اعلامیه جهانی حقوق بشر
[3] منشور ملل متحد،

نهضت آزادی ایران، برای تعیین هدف‌های مشروطه‌زیر
فعالیت خود را آغاز می‌کند. بازرسان در سخنانی اولیه خود در مراحل
تاسیس آزادی تصریح کرد که [ما] اولاً مسلمانیم، و دین را از
سیاست جدا نمی‌دانیم؛ ثانیا ایرانی هستیم، ولی ایراندوستی و ملی بودن ما
ما لازم با تبعیض نزدیک نیست؛ ثالثاً تابع قانون اساسی مشروطه هستیم;
رابعاً مصدوکی هستیم، و مصدق را از افتخارات ایران و شرق
می‌دانیم.»

مهدی بازرسان همچنین در سال ۱۳۲۹ از سوی دکتر مصدق به
عنوان مدیرعامل شرکت نفت به کار گاردیده شد، در حالی که مصدق او
را به دلیل افراط در مذهبی بودنش، شایسته پست وزارت فرهنگ
نمی‌دانست.

کفته‌اند که «وقتی که دکتر على شاپی‌گان، او [بازرسان] را برای
پست وزارت فرهنگ به دکتر مصدق پیشنهاد کرد، این جواب را شنید که
بازرسان به درد این کار نمی‌خورد و اولین کاری که بکند، این است که
چادر به سر دختری به های مدرسه بکند ...چنین بود استنباط دکتر مصدق
که نسبت به او [مهدی بازرسان] اعتقاد سیاسی نداشت.»

دکتر کرم سنگابی که مدتی وزیر فرهنگ دولت مصدق بود و
زمانی نیز وزیر خارجه دولت وقت بازرسان، بعد از شهریور
۱۳۲۰ به حزب میهن پرستان را بنا گذاشت. بعداً سنگابی به «حزب ایران»
پیوست و همچنین در تحقیق دیگر، با دکتر مصدق همراه بود و از آن
پس عضو جبهه ملی و «وزیر فرهنگ» دولت مصدق شد. سپس به
نماگ‌یوندی مصدق کرمانشاه در مجلس رسید.

۱۷۵ نهضت آزادی ایران، عزیزی و فاطمه بالاش پور
۱۷۶ همانجا
۱۷۷ اشتفقی در فکر تاریخی، فردیون ایمانی، مهرگان، جهان، چهارم، پانزه و زمان‌سال ۱۳۷۴ ص ۲۲۱
در یکی از جلسات که در تاریخ یازدهم امرداد ماه ۱۳۳۲ در منزل کاشانی برگزار شد، مطابق هر شب نیروهای نظامی و پلیس وقت، منزل [کاشانی] را محاصره می‌کند. در هنگر طرح نیروهای طرفدار پر انرژی به رهبری «داریوش فرور» که در محل حضور داشتند، به منزل هجوم می‌پردازند و طبق گزارش مامور رکن دوم ارتش وقت ۱۷۸ تصمیم نفر مجرای می‌شود و یک نفر به نام «محمد حداد زاده» به قتل می‌رسد. بعد از ماجرای بوجود آمدن تحقیقات گسترده و روشن بودن ماجرا برای نیروهای نظامی و پلیس وقت و شکایت خانواده حداد زاده در زمان مصدق، هیچگاه داریوش فرور تحت تعقیب قرار نمی‌گیرد و محاکمه نمی‌شود.

پس از سقوط دولت مصدق با پی‌گیری مجدد خانواده حداد زاده، داریوش فرور تحت تعقیب قرار گرفت و در بهمن ماه ۱۳۳۲ دستگیر و بازداشت شد. یکی از مسوحات در این زمینه حکم گزینی «منکر دستگیری و بازداشت» شد. یا در بستری‌گی شد. این این که مطلبان در آن روز واقعه، داریوش فرور را جزو زخمی‌ها ذکر کردند، ولی وی در پاسخ این سوال بازپرسی که «اگر عده‌ای بنا به دستور و رهبری شما در آن جا اقداماتی کردندان، حاضر خواهید شد، قبول نمی‌کنید و به خاطرات پیاپید که

۱۷۸ - اشتیاقی با دکتر کریم سنگی‌پیش می‌باشد
۱۷۹ - روز پیش از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲
۱۸۰ - در دوران نخست وزیری دکتر محمد مصدق
۱۸۱ - دولت دکتر محمد مصدق
در آن شب در پایانار و اطراف منزل کاشانی بوده‌اید یا خیر؟» داریوش فروهر گفت که حتی «اگر نزدیک‌ترین کسان من [هم] بگویند، نمی‌پذیرم!» داریوش فروهر با قرار بزدشت شعبهٔ ۵ دادسرای نظامی تهران در تاریخ ۱۳۴۲/۱۰/۱۷ بازداشت شد و سرانجام پس از چند ماه به هیچ نتیجه‌ای آزاد شد و پرودنه [یا این قتل سیاسی] به دست فراموشی سیرده شد.

«تاریخ نگاران ملی گردا» کوشیده‌اند از کتاب این «جنایت» با ابهام عبور کنند. تنها تاریخ نگاران چیگرا به آن اشاره‌ای داشته‌اند. رسول مهربان در کتاب بررسی مختصر احزاب، نقل می‌کند که «گروهی به رهبری اقای داریوش فروهر رهبر و سرور حزب پان ایرانیست با جوب و بجا نگه داشت به خانه‌ای ابولاقسم کاشانی حمله و شندند و عده‌ای از اطرافیان کاشانی را مجزوح و زخمی کردند. بیشتر جزئی نیز در کتاب تاریخ سی ساله‌ای ایران، در مورد حزب ملت ایران می‌نویسد: 

«از جمله اقدامات حزب ملت ایران [داریوش فروهر] حمله به خانه‌ای کاشانی در سال ۱۳۴۲ بود که منجر به قتل یکی از کسانی شد که در خانه‌ای کاشانی بودند.»

در این زمینه نوشته‌اند که: «هنگامی که دکتر مصدق اعلام کرد که به علت کارشکنی‌های مجلس هفدهم در کاردولت و با نگرش به اینکه همهٔ نیروها از ملت سرجشمه می‌گردد، دولت در روز دوازدهم امرداد در تهران و در روز نوزدهم امرداد در شهرستان‌ها به رای مردم مراجعه می‌کند و انحلال مجلس را به همهٔ پرسی می‌گذارد؛ سپس ابولاقسم کاشانی با این تصمیم دولت مصدق مخالفت می‌کند و برای کارشکنی در کار دولت، چند شبنم پی در پی روضه خوانی مفصلی در خانه‌اش برای می‌دارد، تا پس از ناماز مغرب و عشیره، ضمن سخنانی مردم را عليه حكومت [دولت مصدق] تحرک کند...

داریوش فروهر و پان ایرانیست‌های حزب ملت ایران به مجلس حمله می‌کنند و با پرتاب سنگ از بیرون و قطع برچ، همگانی که صفا، نمایندگی قزویون [که یکی از نمایندگان مخالف دولت در مجلس بوده‌اند، سخنرانی می‌کردند، مجلس را برهم می‌پردازند. در دوفاهی از حاضران به کوچه می‌رزند و با پان ایرانیست‌های همراه فروهر درگیر می‌شوند و

---

182 داریوش فروهر و ماجراهای سال ۱۳۳۲/امرداد ایرانفو
در این زد و خورد یکی از هواداران کاشانی به نام حداد زاده که هموند جمعیت «مسلمانان مجاهر» بود، کشتی می‌شود.»

یکی دیگر از وزیران سرشماری دولت وقت مهدی بازرگان، احمد صدر حجاج سید جوادی است!

فعالیت سیاسی احمد صدر حاج سید جوادی از هنگام ورود به تهران و در دوران طلائی حكومت مرحمی دکتر محمد مصدق شروع شد و پس از «کودتا ۲۸ مرداد» و تشکیل نهضت مقاومت ملی ایران به رهبری آیت الله زنجانی به آن نهضت پیوسته و کمیته‌های ادارات آن نهضت را با عضویت مهندس نیکونش و مهندس اقیبی و مرحم ذوالفقار و امیرحسین پولادی تشکیل داده و در فعالیت مبارزاتی از قبل حضور در جامعات و تظاهرات و اعتراضات و همکاری در نشیب راه مصدق و اعلامیه و پخش آنها و تهیه متن‌های سیاسی، علیه دیکتاتوری با کمک برادرش دکتر رضوی حاج سید جوادی فعالیت مداوم و متعددی داشته است.»

احمد صدر حاج سید جوادی «در اواخر سال ۱۳۶۰ با تشکیل کنگره جبهه ملی دوم و اختلاف نظر فیلامین اعضاء استقلال فکری نمایان آیت الله طالقانی و مهندس بازرگان و دکتر بیاتی ساخی به منجر به کناره‌گیری آنان از کنگره جبهه‌ای ملی ایران شد و موضوع تجمع دوستان همگانی که علاوه بر فعالیت ملی/میهنی ملاحظات جنبه‌های مذهبی نیز ضروری و حتمی است، مطرح و تشکیل جمعیت جدیدی ضروری و لازم [نهضت آزادی] به نظر رسد. در اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۰ با تشکیل حکومت دکتر علی امینی و وزارت مرحم سید رحمت الله علیه صدر به دادستانی عمومی شهرستان تهران منصوب شد.»

در اواخرسال ۱۳۵۶ و بهار و تابستان ۱۳۵۷ با دوستان دیگر مانند آقایان ناصر مینایی، دکتر عبدالکریم لهاوی و فتح الله بی‌نی صدر با تشکیل جلساتی در تهیه پیش نویس قانون اساسی اقامه و حاصل تدوین شده را پس از آمدن آقای خمینی و به دستور ایشان با آقا دکتر حسن...
حیبی[۱۸۹] که از فرانسه ایشان هم شروع به تدوین کرده بود [حویل دادند. در
تشکیلات جمعیت دفاع از آزادی و مخصوصاً طرفداران حقوق بشر که به
وسلیله افکان دکتر یاد الله صحابی و مهندس مهبد بازرگان پایه‌گذاری شد,
جزو موسسین و اعضای اصلی و اداره کننده گامی做过 اینها و
تعقیب پرونده‌های زندانی سازان امکان داشت[۱۸۰]. با صدور دستور تشكیل
شورای انقلاب از طرف آقای خمیسی [امحمد] صدر [حاج سید جوادی] از
اعضای آن شورا بود که در جلسات آن شرکت داشت و فعالیت‌های لازم
را اجرا می‌کرد.»

در بر جلد کتاب خاطرات لطف الله میثمی همچنین در وسایت
او، از احمد صدر حجاج سیدجوادی به عنوان لجستیک و پشتیبان
مالی/عاطفی عملیات ترویجی سال های ترویجی تشكیلاتی در ایران باد
می‌شود. به عنوان نمونه، به نوشته میثمی، احمد صدر حجاج سیدجوادی
اولین دوچرخه تشكیلاتی را برای تيمهای عملياتي ماجهدين خريد و
در اختیار آنان گذاشت[۱۸۱].

پد الله صحابی [پدر عزت الله صحابی] پیکر درگذشتاتی محمد
مصدق را پشت و بر او نامز گزارد و به خاک سپرد. پد الله صحابی نیز
در جریان جنگ ملی شدن صنعت نفت، به عنوان یکی از پایان نزدیک
دکتر محمد مصدق مطرح بود و سپس به جریان موسسات جمهوری ملی
ایران پیوست و به مبارزه با سیاست‌های حكومت شاهنشاهی ادامه داد. در
سال ۱۳۴۰ همراه با مهندس مهبد بازرگان و مرحم طالقانی تصمیم به
ایجاد یک گروه سياسی ديگر با ويزگيي ماهبى بيشتر گرفت و بدين
ترتيب نهضت آزادی ایران تشكیل شد.

دکتر صحابی در زمينه‌ی انگيزه‌ی تاسيس نهضت آزادی ایران،
گفتنه بود که جمهوری ملي بیشتر فعالیت سیاسی لانيک داشت و مستقل از
فکر ديبنی بود. ولی ما معتقد بودیم که اگر فعالیت سیاسی مکنیم، از روی
وظیفه‌ی دینی است و بنابراین، فعالیت سیاسی را واپسی به عقاید دینی
می‌دانستیم...

پد الله صحابی پس از انقلاب به عضویت شورای انقلاب درآمد و
در دولت نهضت به عنوان وزیر مشاور در طرح‌های انقلاب در کنار
مهندس مهبد بازرگان به عهادی‌های سیاسی خود ادامه داد. او همچنین به
عنوان نماینده مردم تهران به مجلس اول راه یافت[۱۸۸].
مهندس عزت الله صحابی [فرزند دکتر بیض الله صحابی] عضو شورای اقلاب، رئیس سازمان برنامه و بودجه دولت مهدهی بادرگان، نماینده تهران در دوره اول مجلس شورای اسلامی، و دیپر هیئت اجرایی نهضت آزادی آیران بود.

سخن‌پردازی در آن جبهه می‌شافته و برای مبارزات «ملی» به دنبال یافته مذهبی می‌گفت تا به همراه آن خویشان تغییر روابط ظالمانه‌ای اقتصادی بود. میسانی در سال ۱۳۳۰ با آشنایی با عهده‌ای که در کادر «حزب آیران» فعالیت می‌کردند و خود را از آن جهت استفاده کرده بود. سال ۱۳۳۱، در جمعیت «آزادی مردم آیران» متعاقب این ساخت. دکتر کاظم سامی بعد از «کودتا ۲۸ مرداد ۳۲» در «نهضت مقاومت ملی خراسان» به فعالیت پرداخت و همچنین به کار معلولی و دانشجویی خویش ادامه داد. وقتی سال بعد به تهران به دانشگاه پژوهشکی منتقل شد و فعالیت‌های خویش را در «نهضت مقاومت ملی تهران» آغاز کرد.

کاظم سامی وزیر بهدادی دولت وقتی مهدی بهزادگان و نامزد نخستین دور ریاست جمهوری حکومت اسلامی بود. مبانی قانونی نمی‌شد که به نیمه شاب بهشد، ۱۳۶۷ در مطبش با ضریح‌های متعدد جاگاه به قتل رسید. جلال این که جسد او دستور خانمی، چندر به گرامباری یپیدا شد. آنچه که پس از افتضاح تاریخی سال ۱۳۶۷ و در صندوت سریال این «پاران خمینی» [کسانی که دارای فرهنگ و روحیه سامی] آمد، بخشی نیکنگ از کارنامه جنایاتکارانه حکومت اسلامی است. حکومت اسلامی در جند بنده از تاریخ نگین گشته است. بر اساس «پروپژه کشتار درمانی» و برای از سر راه برداشتن کسانی که دیگر برای حاکمان قابل تحمل نبودند، دست به حذف فیزیکی باران پیشانی زد؛ بارانی که برای به قدرت رساندن تلخ‌ها کرده بودند. ۱۹۰

۱۹۸: «عزت الله صحابی [فرزند دکتر بیض الله صحابی] عضو شورای اقلاب، رئیس سازمان برنامه و بودجه دولت مهدهی بادرگان، نماینده تهران در دوره اول مجلس شورای اسلامی، و دیپر هیئت اجرایی نهضت آزادی آیران بود.

۱۹۰: تتو روزنامه کمالی در سال ۱۳۳۷ و در دوره تیپلی» نمایش و برای مهندسین سوی موسوی انجام شد و روزنامه خوشهی از کار انقلابی قندهای زنجبیلی در دوره دیگری به فیزیکی باران پیشانی زد؛ بارانی که برای به قدرت رساندن تلخ‌ها کرده بودند.

۱۹۱: به دیگری سعید ابامام، شهید راه واجبی خوراکی!
ناصر میناچی، وزیر تبلیغات و جهانگردی، در دوپرده مهمی در یازدهمین نزدیک اعضای جبهه ملی استادنار سروشت بیستم از همکاران او مصداق آمد که چنین تجربه ای از ایشان پیش از افتتاح تاریخی سال ۵۷ در گروه‌های اندیشه برخی نیز [به هر دلیل] در حکومت اسلامی پست و مقامی نیافتند. اما نام چند تا از ایشان که به کاروان قربان حکومت اسلامی خمینی پیوستند، به نقل از کتاب "سرنوشت یازدهمین مصداق" این است:


مهدی بارزگان، از موسسان جبهه ملی دوم و [السال ۱۳۳۹] از موسسان نهضت آزادی [السال ۱۳۴۰] رئیس کمیته دفاع از آزادی و حقوق بشر [السال ۱۳۵۶] رئیس دولت وقت [السال ۱۳۵۷] نماینده دور اول مجلس از تهران در "السال ۱۳۶۰"...

سرتیپ محمد تقی ریاحی، رئیس پلیسیهای آبادان، ریاست ستاد ارتش [از سال ۱۳۳۱ تا ۵۸ مورد ۱۳۷۱] و وزیر دفاع ملی دولت بارزگان در سال ۱۳۵۸...

و اللیته بوز میتون در میان یازدهمین، هواداران و وادادران محمد مصدق، کسانی‌که در حکومت اسلامی در پست‌های بالای می‌پردازند، که از این که تاریخ مسیر فشان گشته، در "بیروفیات و بی‌صافی آقایان" [۱۴] حذف شدند. چند تا از ایشان به طرز خیالی به قتل رسیدند. مهندس امیرانتظام هم که در تمام طول عمر حکومت اسلامی در زندان‌های "رحمت اسلامی" آب خنک می‌خورد...

طرح‌های این که همراهی های با خانمی که "دوست‌ان و دوست‌داران محمد مصدق" [وزرا و سفری دولت مصدق و اعضای موسسه جبهه‌ی ملی] با حاکمان حکومت اسلامی [یازدهمین خمینی] برای به بن بست کشاندن...
مبارزات، نفی روند رشد مدرنیته و نفی آزادی زنان در ایران همچنان
ادامه دارد!

تأزه آخوندها هم از توتبر می‌خورند و می‌خورند؛ هم آخور!
ابراهیم یزدی در «گفتگویی گفته است: «بعد از پروزی انقلاب،
هنگامی که معاون نخست وزیر در امور انقلاب بودم، یک شورای ۵ نفره
را مسئول نظارت و حفاظت از ساختمان مرکزی سواک کردم، که
عبارت بودند از آقایان مهندس نزاد حسین‌نامی، مهندس باقر ذهبانی، مهندس
مجید حداد عادل، مهندس عبدالعلی بازرگان و آقای انتظاری.
یکروز هنگامی که می‌خوردی قطوری رای برای من ارد که حاوا
اسامی روحانیون بود که مستقیماً از نخست وزیری [سواک] پول
می‌گرفتند. در آن بروند فهستی بود، هزینه میلیون تومان به ارزش سال
1357 برای توزیع در میان آنان پرداخت شد. بود. من که معتقد به
افشاگری، انته در آن شرایط نبوده و هنوز هم نیستم» آن روزها را بدون
این که اجازه بدهم در روز آن کسی کی به، به خدمت رهبر انقلاب
[خمینی] بردم و دادم تا خود ایشان هر طور صلاح و مقضی می‌دانند،
عمل کنند. امام نیز بروند را گرفت و زیر تشکش قایم کرد.

برگردید به کارمان!
در نوشته‌ای با عنوان «حاشیه‌ای بر گفتگویی هوشنگ
امیراحمدی/پارازیت» [۱۷] نوشتم که:
هوشنگ امیراحمدی میهمان بیست و هفتمین برنامه پارازیت
صدای امریکا بود. بیرون از محاکمه ده دقیقه‌ای مجری برنامه [بجا
مصاحبه] امیراحمدی حرف‌هایی قد که گلاب بود.
امیراحمدی مردم شناسی‌اش حرف‌هایی ندارد. امروزه شناسی‌اش
تاریخ‌نواز و مردشناسی‌نشه است که تاریخ و جامعی‌ای ایران را از
دیگرگاهی مدرن و نو تفسیر می‌کند. امیراحمدی می‌داند که در ایران، فرقی
بین خان خاتم نیست. مردم هیچ خدمتی را ارج نمی‌گزارند و بیشترین
ستایش‌ها را از آدم‌های خانان و وطن‌فوران‌ران می‌کنند. ۱۴۰۰ سال
است براهی کسی سایه‌ای و قمه می‌زنند که هموطنانشان را کشت هست و تناها
در جنگ‌هایی در درون خانوده‌ای عرب قیصر، بر سر سیادت بر ما،
شکست خورده و از میان رفته است.

۱۹۵ «ابراهیم یزدی، روزنامه‌ی جامعه، شماره ۸۱ دوادزده خرداد
۱۳۷۷.
۱۹۶ پارازیت برنامه‌ی نیما نامه است که جمعه از بخش فارسی تلویزیون صدای امریکا پخش می‌شود.

۱۲۷
شادروان احمد کسروی در تاریخ پانصد ساله ی خؤستان مینویسد که در تاریخ‌های صفوی همبشه رده بر روی خون‌خواری‌ها و زشت‌کاری‌های شاه اسماعیل صفوی کشیده‌اند و این است که او از پادشاهان نیک‌کار شمرده می‌شدند؛ در حالی که کارهای زشت بسیار کرده و اگر در تاریخ جستجو شود، تا پیش از این ازبکان در خراسان و ویرانگری‌های آن‌ها در آذربایجان، بیشتر می‌پذیری کارهای ناستوده این شاه بود.

شاه اسماعیل بین‌گزار سلسله صفوی [رشدی کامدل] یک گروه زندگی خوار در دیری داشت که زیر نظر جارچی بانیان انجام وظیفه می‌کردند. و ماموریت داشتند که به محض اشاره‌های ای‌ی شاه اسماعیل صفوی پیوستند. بدن ماجم دیدار با رضا به دنده قطعه کندن و بخورند. این رسم تا پایان عصر صفوی برقرار ماند. یک گروه ایرانی همیشه در هم‌ناتوانی استیل‌گری بی‌مان خانن‌ان و این‌روشان و جانیان تاریخ‌شن نه‌سنین. امیراهمدی راست می‌گوید. ما بیش از شصت هزار امام‌زاده داریم. ما ۴۰۰ سال است برای حسین سیه‌می‌ژیم. احمری نازد، مصدر زمان است؛ چون پوپولیست است؛ چون فناون شکن است و ما حتا چنال‌دیگر حصر حکومت احمری نازد را می‌کشیم؟ چرا که ال‌آن به «دوران طلایی امام دمکشان کلاه تاریخ» دخیل است؟ ایم و برای موسووی و رهروک هه دنشانی تا بازوه به خونم‌ان‌اگشته است، هورا می‌کشیم و برای بی ریاست جمهوری رساندن نخست وزیر خمینی در دوران جنگ و کشتن‌های صیه‌می‌ژیم دیده‌شود، پستان به تنور می‌چسبانیم. مهند کروپی را که روز نشوی دروم‌می‌گوید و از کشتار سال ۱۷ اظهار بی‌خبری می‌کند، «شجع شجاع» می‌نامیم؛ چون که یادمان می‌روی کروپی همان سال‌های «وحشت به‌زورگ» ریس مجلس اسلامی و رئیس بنیاد شهید سید روح الله خمینی بوده است!
در کشوری که مهدی بازرگانی با ساختن مسجدی در صحن دانشگاه، بای ارتجاع و ترویج اسلامی را به تاریخمن باز می‌کنید؛ آن هم خرور خروار؛ تازه پس از این هم جنايت، شست سال١۹۹ خیانتش به ایران و ایرانی‌ها ارچ می‌گذرود و علی شریعتی ضد زن و بانی تز امت و امانتی ولایت مطلقی قوی به قیام را می‌کنیم. «علم شهیدمان» که هن شهید بود و نه دکتر و نه هیچ چیز دیگری تنها یک تکنک تاغون قدرت و سِبِرِ اسلامیست قهر؛ امری احتمال نمی‌باید هم چنین کند که تاکنون کرده است. اینگونه آدم‌ها که وهمهای از حسابرسی تاریخ ندارند؟ دارند؟

این کدام کدوم تاریخ و کدام تاریخ‌گزاره‌ی همین تاریخ‌گزاره‌ای اسلامی/کمونیستی ما که تخت جمشیدی را ساخته و پرداخته علی این ابی‌طالب میدانند و ایرانی پیش از اسلام را بانی زنده به گور کردن دختران!

«تا قبل از ظهور اسلام، ایرانیان مردمانی بوده، بپردست و با تمدن کاملا بیگانه بودند. در این دوره برخی از قبایل ایرانی، دختران خود را "زنده به گور" می‌کردند. با ظهور دین اسلام، آوازه‌ای این دین بر از مهر و محبت، خیلی زود به ایران رسید. مردم ایران شخصی به نام سلیمان فارسی را به نیابت از خود به نزد پیامبر فرستادند. سلیمان فارسی به نزد حضرت محمد رفت و از خواهش کرد تا ایرانیان را به عنوان سلیمان بپردازد. اکثر اعراب با این درخواست سلیمان فارسی مخالفت کردند؛ اما حضرت محمد که دارای قلبی رنگی و مهربانی بودند، با رویی گشاده از سلیمان پذیرایی نمود و درخواست وی را پذیرفت. این خبر مسرت بخش چنان سلیمان را خوشحال نمود که فاسلی‌های حسیبو رویه‌ی بین مکه تا مبادن را بیست روزا طی نمود. مردم ایران به مناسبت این خبر خوش یک هفته‌ی تمام را به جشن و پایکوبی پرداختند...»

«همان طور که در بالا اشاره شد، مردم ایران فاقد فرهنگ و تمدن بودند؛ بنابراین بار دیگر سلیمان فارسی را به نزد پیامبر فرستادند و از او خواهش نمودند، تا تاچنی چند از مسلمین را برای اداره کشور و آمرش سایر موارد به ایران بفرستند.

"در طی دهه‌ها، بر اثر "جشن‌های قبیله‌ای" در ایران"، بسیاری از مردان و پسران کشتی شده بودند و در نتیجه بسیاری از زنان به‌طور و بسیاری از دختران فاقد خواستگار بودند. پیامبر اسلام چند صد

۱۹۹ استادی به نام پیکی از کتاب‌هایی که در سنتی به‌زبان نوشته شده است؛ "شست سال خدمت و

۲۰۰ بی حیایی این "تاریخ‌گزاران" مرز نمی‌شناخت!
مسلمان عرب را به کمک ایرانیان فرستاد. مسلمانان در ابتدا امر هر کدام هفت یا هشت زن ایرانی را اخبار نمودند. گرچه مسلمانان دختران و زنان ایرانی را به همسری برگزیده بودند، اما تعداد زنها و دختران آن قدر زیاد بود که با ان وجود بیش از آنان بیشتر ماندند؛ در نتیجه مسلمین تصمیم گرفتند دها هزار زن و دختر ایرانی ۱۰۰ را برای رسیدن به شوهر، به شبه جزیره عربستان بفرستند؛ بدين ترتیب ریشه‌ی فساد را در همان ابتداي كار خشکاندن از یک دیگر هیچ زن و دختری بدون شوهر نماند.

هر چه پیامبر و اهل بیتش نسبت به ایرانیان نیکی می‌کردند، همانقدر هم برخی از اعراب نسبت به ایرانیان کینه داشتند. آنها اعتقاد داشتند که ایرانیان نابیستی مسلمان باشند. پس از رحلت پیامبر اسلام، سه تن از به اصطلاح یاران پیامبر، حضرت علی را به و درگشته ای کشانندند و به وی گفتند: «ما می‌دانیم که تو نابی بر حق پیامبری، اما ما برای بيعت با تو یک شرط داریم; شرط ما هم این است که به ایرانیان بگویی که دست از مسلمانی به‌کشدند!»

حضرت علی خطاب به آن سه تن گفتند: «اگر عطارد را در دست راست می و میریم را در دست چپ می‌گذاریم، هر گزین نخواهم کرد، عطای خلافت را به لقب به خشیدم.»

بدين ترتیب شخصی به نام ابویکر به خلافت رسید، گرچه بر اساس قرارداد آنها، حال که حضرت علی از خلافت چشم پوشیده بود نابیستی کاری که کار ایرانیان می‌داشتند، اما آنها عهد شکستند و از فرمان خلافت ابویکر شروع به آزار و اذیت ایرانیان کردند. پس از مرگ ابویکر، عمر به خلافت رسید. وی شخصی به نام سعد ابن واقاص را روانه ایران کرد و به ایرانیان هشدار داد که دست از مسلمانی به‌کشدند!

اما ایرانیان که تازه طعم شیرین «آزادی» را چشیده بودند، حاضر به قبول این امر نشدند. عمر لشکری را به سوی ایران روانه ساخت; از ایران به فرماندهی «سید رسوم فرخزاد» ۱۰۰ در بیرون شهر می‌رود. از ایران به مصاف سمن رفته؛ لشکر ایرانیان دو بار دشمن را شکست داد؛ اما عاقبت در مرتبه‌ی سوم شکست خورد. لشکر عمر شروع به کشتار ایرانیان نمود؛ اما حتی یک ایرانی هم حاضر نشد که از دین اسلام برگردد. 

---

201 توجیه اسلامی به برگزی کشتار ایرانیان و دختران ایرانی از سوی حکومت اسلامی.
202 رسم فرخزاد، سردار بزرگ ایرانی در جنگ قادسیه، پیش از شیعه‌گری، سید است.
«عمر برای این که ایرانیان را مجبور به اطاعت کند، متوسل به شیوه‌های ناجوانمردانهایی شد. وی اعلام کرد که اگر ایرانیان حاضر نیستند دست از مسلمانی بردارند، پس باید نیمی از آن‌ها سالمانی خویش را به عنوان مالیات بپردازند. عمر انظر داشت که با این شرایط بسیار سختی که وضع کرد به دود، ایرانیان را وادار می‌سازد که دست از مسلمانی بکشدند؛ اما شگفتی که این نبرد آن بود.»

عمر کتابخانه‌ها و مزارع را آتش رز، اما باز هم اثربخش و صحبته کرد به زبان پارسی را ممنوع کرد، اما بازهم نتیجه‌ای نداشت. وی که از دیدن این همه مقاومت، سخت عصبانی شده بود، در حضور بسیاری از ایرانیان به پیامبر اسلام دشتم داد و وی را عامل مسلمان شدن ایرانیان دانست.

«ایرانیان به پیامبر اسلام بسیار علاقه داشتند و به هیچ روز نمی‌توانستند بی‌بینند که شخصی به وی توجه کند. یکی از ایرانیان دلاور به نام «میریفروز نهانوی» به محض شنیدن دشتم از زبان عمر، به سوی وی شناخت و با خنجری که در دست داشت، به زندگی‌نگار وی پایان داد. پس از عمر آخرین بازماندهٔ این قوم به خلافت رسید و او نیز راه خلیفای پیشین را ادامه داد؛ اما مانند آن دو نفر قبل، نتوانست در هر یک از مهر و محبه ایرانیان به دین اسلام را کم کند.

«خلیفهٔ سوم نیز سرنوشتی بپر از خلفیهٔ دوم نداشت و او نیز به علت بی‌احترامی کردن به مقام پیامبر اسلام، توسط یکی دیگر از ایرانیان دلاور به هلاکت رسید. عاقبت پس از سال‌ها انگار، امام علی به امامت رسیدند. دوران امامت حضرت علی اوی شکوفایی و رشد ایران بود. مردم ایران در این دوره در ناز و نعمت زندگی می‌کردند. کشور کاملاً به ابادانی رسید و به‌نهایت بسیاری در کشور ساخته شد. تخت جمشید، بیستون، سی و تیله، چهل ستون و بسیاری دیگر از آثار باستانی ایران، در دوران امام علی در ایران ساخته شده‌اند.»

در کشوری که حسینی‌المنتظری‌اش با این «رساله» می‌شود بدر حقوق بشر! ۲۰۰۳ دست اهالی حافظ نظام که‌ریزکی اسلامی برای توجیه هر جنایتی باز است!

۱۳۶
مساله‌ی ۳۰۰۸ از رساله‌ی منظوری:
اگر کسی با یکی از زن‌هایی که محرم نسبی او هستند [مانند مادر/خواهر/خانه‌پر/برادر... ] زنا کند؛ برخی از فقها فرموده‌اند که حشش کشتن است. ولی مفاد بعضی از اخبار این است که با شمشیر یک شریح به گردن او می‌زنند و اگر زنده ماند باشد او را در حبس نگاه دارند، تا بмирد و اح水管 رعایت این دستور است...

مساله‌ی ۳۰۱۰
اگر مرد کافری با زنی مسلمان زنا کند، حد او کشتن است و اگر هنگام اجرای حد مسلمان شود، حد او ساقط نمی‌شود.

مساله‌ی ۳۰۱۱
اگر مرد یا زن آزادی که بالغ و عاقل است، به اختیار خود زنا کند، حد او ۱۰۰ تازیانه است. [در قرآن ۸۰ تازیانه است و کسی که شهادت دروغ یده در قرآن حشش ۱۰۰ تازیانه است] اگر سه مرتبه زنا کند و در هر دفعه تازیانه به زنی دارد، در مرتبه‌ی چهارم حد او کشتن است. ولی مرد محصون؛ یعنی مردی که زن دانی دارد و در حالی که بالغ و عاقل و آزاد بوده، با یا نزدیکی کرده، و هر وقت هم می‌خواهد می‌تواند بی‌شک کند، اگر چنین مردی به اختیار خود با زنی که بالغه و عاقل است، زنا کند، پس اگر پیرمرد است و را صد تازیانه می‌زنند و بعد سنگسار می‌کنند و اگر جوان است سنگسار می‌کند و بنابر احتیاط واجب تازیانه نمی‌زنند و... همچنین است زن محصونه یعنی زن بالغه عاقلی آزادی که شوهر دارد، شوهر با یا نزدیکی کرده است و فعلا نیز شوهر در اختیار اوست؛ اگر چنین زنی به اختیار خود زنا دهد، همین حكم را دارد [یعنی سنگسار و تازیانه]

مساله‌ی ۳۰۱۲
زنا به یکی از دو راه ثابت می‌شود. اول این که خود زنا کننده، اگر بالغ و عاقل و آزاد باشد، به اختیار خود چهار مرتبه اقرار کند و بنا بر احتمال اقرار باشد، در بیش از چهار جلسه باشد... دوم این که چهار مرد عادل شهادت دهدن، به رویت زنا و اگر سه مرد و دو زن هم شهادت دهدن، بنا بر اقوایی کافی است.

۲۰۰۶ - تصویر گذشته را که گردن را با شمشیر زده‌اند و گردن را یک مو به سرش وصل است.

۲۰۰۷ - صفحه ۵۵۶ رساله‌ی «برد حقوق بشر. خانم شهرین عبادی»/حیاتی/منظوری

۱۳۷
در حکمت ۲۶۳ «نهج البلاغه» منسوب به علی ابیطالب، آمده است که دو غلام را به «اتهام دزدی از بیت المال» نزد علی می‌آورند. برده‌ی اول جزو اموال بیت‌المال بوده و به عنوان برده به غنیمت گرفته شده بود، برده دوم متعلق به «عربی آزاد» بوده است. علی ابیطالب، در پاسخ این که دست کدام برده‌ی را باید برد، می‌گوید: «برده‌ی اول مال بیت‌المال است و اگر دستش برپیده شود، به بیت‌المال ضرر می‌خورد و مال بیت‌المال ناقص می‌شود.» اما «ابرمجد تاریخ شیعیان» علی ابیطالب، دستور می‌دهد که دست برده‌ی دوم را قطع کند.

به گفته‌ی علی شریعتی: «[علی ابیطالب و محمدین عبدالله] مردای [هستند] که جز به قتل نیامدند و جز بر «بستر خون» نمی‌خسندند... با «مششیرهای شسته از خون» به سراغ قبیله‌ای بیرون می‌شتابند، و از کمی‌گاه نیمه شیبی ناریک یا صحرای بین‌گذی و هراسان‌گیر بر سر قومی فرو می‌ریزند، می‌کشند؛ اسری می‌کنند، غارت می‌کنند و بازمه‌گردند.» -۲۰۸-

امیراحمد راست می‌گوید. در کشوری که خدامان را می‌کشند و آدمکشانی مثل این «مراجع» و ارز می‌گذارند، با یک از آب گل‌های کوثری‌های گرفته که خمیسی و شریعتی و بایل و گرگان، یک ایرانی‌ترین سمبیل‌های یک زن، باشد، بر نور قزوین و بار نیرند و بی‌کنی که امام‌زاده شده‌اند؛ از چگ معنی که یک‌گانی از سنخ میرحسین موسوی، مهدی کروی، آگوند صنایعی، همین‌گاه منظم‌ترین، شریین عبیدی، زهرا رهرود، محسن سازگار، علیرضا نورزاده، اکبر گنجی و بقیه‌ای اهلی حافظ نظام، در فردای اعتراف کشور فلک‌زده‌یا ما امام‌زاده‌ی نشود؟

یکی دیگر از ویژگی‌های خاص متوالیان بلوای ۱۳۶۷ یهود سلطانی و اسرائیلی‌ستیزی متن‌نویسان بود که تا همین امر روز هم ادامه دارد.

واقعیت این است که هیچ کودکی تصمیم نمی‌گیرد چه زمانی، در چه کشوری، چه کشور و چه کشور، از چه نژاد و با چه جنسیتی به دنیا می‌آید. انسان‌ها حتی زیبایی و زشتی‌شان را انتخاب نمی‌کنند و لاکت به همین دستاورد بازار عمل جراحی زیبایی و لوازم آرایش این همه به راه است. انسان‌ها حتی تصمیم نمی‌گیرند که در چه بافت فرهنگی یا دینی و مذهبی متولد هستند. کم‌کم این که مسلمانان، از هم‌انسان‌های تاریخ، کودک‌نشان
را خانم‌ی ۲۰ می‌کنند و در گوششان «آذان» می‌گویند؛ و این اعمال می‌شود
«انتخاب دین و مذهب» نوزاد!

ابته هدف از خانم‌ی مردان، دادن امکان لذت جنسی بیشتر به
مردان بوده است و هدف از خانم‌ی زنان، ناکام کردن زنان و امکان لذت
جنسي زنان را سوزاندن و زنان را به «ابزار» تبدیل کردن؛ متاسفانه این
مطالعه با دین گره خورده است. فعلا مسلمانان و بهشت‌ها پرسانشان را
خانم‌ی می‌کنند. بسیاری از مسلمانان دختران را هم خانم‌ی می‌کنند. خانم‌ی
اساسا موضوعی دینی است و نمی‌توان به آن «مجرد از دین» نگاه
کرد. مساله‌ی خانم‌ی به این دلیل با اسلام در ارتباط تنگاتنگ است؛ چون
اسلام مردسلار و زن‌شیست است و همین دلیلگاه در خانم‌ی زنان و مردان
هم خودش را نشان مي‌دهد!

حالا اگر زمانی «مسلمان زاده‌ای» بخواهد دین و مذهب دیگری
داشته باشد، یا اساسا بدون وابستگی به باوری زندگی کند، از سوی
متولیان اسلام «مرد» اعلام می‌شود و مرگ و واجب...

عابد زاکانی داستان‌کتی دارد که سببی جالب است؛ می‌گوید:

ترسا بچه‌ای صاحب جمال مسلمان شد. محتسب فرمود که او را
خانم‌ی کردند. چون شب در آمد، او را بگانگی. بامدادان پدر از پسر
پرسير که «مسلمانان را چون یافته؟» گفت «قومی عجیبند، هر کس که به
دیشان درآید، روز شرش می‌برند و شب کونش می‌درnda!»

از خدمات شایان رضا شاه فقید در دوران نسل‌کشی از بهویجان،
تپیه و پخش چند ده هزار پاپشورت ایرانی برای بهویجان ایران و بسیاری
بهویجان دیگر از ملیت‌های دیگر بود که تنها از ایران‌ها گذشته‌اند، هم‌کار
بان به دربار. حالب این که ایران تنها کشوری بود که بعداً پس از
تشکیل دومنت اسرائیل برای این انسان‌دوستی‌اش [برعکس دیگر کشورها]
از اسرائیلی مطالعه‌ی غرامت نکرد. ۱۱۱

اما سال‌ها بعد، در روز ۱۵ تیر ماه سال ۱۳۶۰ و در دوران
نخست وزیری پرویز مصدق، پارسی‌گیری شناسایی اسرائیل توسط دکتر
مصدق صورت گرفت. دولت ایران در زمان نخست وزیری محمد
سادات مراغه‌ی حسین پس از تشکیل کشور اسرائیل [۱۲۳ اسفند
۱۳۶۸] این کشور را به صورت «دوفاکتو» به رسمیت شناخته و
سرکنسولگری خود را در اورشلیم دایر کرده بود. تا آن هنگام حدود ۵۰ کشور جهان، کشور اسرائیل را به رسمیت شناخته بودند. اما دکتر محمد مصدق در تیر ۱۳۳۰ شناسایی اسرائیل را پس گرفت.»

سید محمود طلایقی در راستای «یهود مشتری» در کتاب پرتوی از قران در مورد یهودیان و مسیحیان نوشته است که: «در روايات مغودب عليهم تطبيق بر یهود شده، و ضالین بر نصرای. با توجه به وضع روحي و اخلاقی یهود و نصاری، این مصداق واضحند. زیرا طرز تفکر عمومی یهود، سرپیچی از حق و کمال است. یهود از جهت ترتب نزدیکی و غروب دینی، جهان و مردم جهان را مال و ملك خود می‌داند و چنین معتقد است که خدا، خدا، یهود و دنیا از آن یهود، و مردم آن برگذار یهود و سرا جاودان برای یهود است.»

و در تفسیری دیگر «[به] راستی، کفر و سرپیچی یهود از اسلام، منشاء پراکندگی و سرگذشته مردم دنیا گردید.» لطف‌الله مینشی در کتاب‌های خاطراتش با شادی بسیاری در انتخاب در محل هویت‌پذیری «ال عال» نوشته است: «در سال ۱۳۴۷ وقیلی که چهارمین دوره جام ملت‌های آسیا به میزبانی ایران برگزار شد، بازی ایران و اسرائیل در مرحله‌ی تقدیم فرصت خویی برای یکش اعلامیه و اعلام انزجار نسبت به اعمال اسرائیل در فلسطین بود. به عنوان اعتراض به حضور اسرائیل در منطقه، اعلامیه‌هایی را در جریده‌ای از ایام آزمایش ایرانی در چهارگوش می‌رود و درگذشت یهود شهید شیرودی، تماسی با ایتامی ایستاد در تاریخ نهایی، ایران مغلوب اسرائیل شود. تا با استفاده از هیجانات مرمزه‌ی اسرائیل موضع گرفته شود و شعار سردهی؛ ولی این طور نشد و در وقت اضافی ایران دو بر پیک به پیروزی رسید. مردم پس از بازی، خوشحال به خیابان‌های اطراف ورزشگاه هجوم آوردند و ما هم با استفاده از فرصت، اعلامیه‌ها را پخش کردیم و شعار دادیم. پس از آن هم هر ماه با سیل جمعیت به راه افتادیم و دفتر هویت‌پذیری «ال عال» [هویت‌پذیری مستقل کشور اسرائیل] را به آتش کشیدیم. خوشبختانه در آن روز هیچ کدام از بچه‌ها دستگیر نشدند.»
سادات قطب‌زدای، به عنوان یکی از عناصر قلیبی سلامت و واپسته به جهه‌ی ملی دوم، در شهریور ماه ۱۳۴۵ همزمان با تجربه‌ی فعالیت جبهه‌ی ملی دوم به همراه هفده نفر از دانشجویان ایرانی طرفدار این تشكیل در برابر ساختن سازمان ملل در نیویورک تظاهراتی عليه‌ی امریکا بازگشت، اما باز هم از آمریکا خروج شد و به ناجار به کندا رفت. در سال ۱۳۴۹ دوباره به اروپا و خاورمیانه بازگشت. از این تاریخ به بعد همین فعالیت‌هایی او منحسر به انجمن اسلامی دانشجویان در اروپا و نهضت مقاومت‌ی ملت فلسطین بسته‌ی دشت تلاش‌های سیاسی قطب‌زدایه ظفری در دید مأموران ساواک پنهان ناماد و گزارش‌های متعددی از برای سازمان اطلاعات و امنیت کشور ارسال می‌شد. در یکی از این گزارش‌ها او به عنوان رهبر مذهبی دانشجویان اسلامی در پاریس یاد شد.

صداق قطب‌زدایه هیزمان با این اوضاع توانست نهضت آزادی ایران را در خارج از کشور در اروپا و آمریکا سازماندهی کند. قطب‌زدایه، موسس نهضت آزادی در واشنگتن بود. سفرهای آروپایی خود با محافل حزبی فراوانی در ارتباط بود. گزارش‌ها حاکی از این است که قطب‌زدایه با سران احزاب دموکرات فرانسه و آیتالیا و همچنین با سوئیس مخفی «لبی» نیز همکاری نزدیک بقریار کرد. ۱۹۱۹ سید روح الله خمینی نیز که بر مبنای همین گونه دفتری در ایران حاکم شد، در موضع «ایران» بارها و بارها گفت که: «من طرفداری از طرح استقلال اسرائیل و شناسایی او را به مسلمانان یک فاجعه برای دولت‌های اسلامی یک انفجار می‌دانم. دولت غاصب اسرائیل با هدف‌های که دارد، اسرائیل و ممالک مسلمین خطر عظیم دارد. برادران و خواهران بازند که آمریکا و اسرائیل با اساس اسلام دشمنند. خیال اهل‌خانه‌ای اسرائیل بزرگ، آنان را به هر جنایتی می‌کشانند. ملت‌های عرب و برادران لبنان و فلسطین بدانند که...»

۲۱۶ از سریال شاهکارهای جرایم‌های مسلمان و پیروی سنگ‌دهی شده‌ی ششم و هفتم میلادی...
۲۱۷ آرشیو مرکز انتقال‌های اسلامی شماره‌ی پاژی ۱۳۸۵ ص ۱۰۳.
۲۱۸ مصاحبه با ایرانی زبان تحت عنوان خداوند سویپسپاینت و روزنامه‌های همشهری ۸۲/۱۲۲.
۲۱۹ آرشیو مرکز انتقال‌های اسلامی کد ۱۴۸۳۲ شماره‌ی پاژی ۱۳۸۵ ص ۱۰۱.
هر چه بدبختی دارند، از اسرائیل و آمریکا است. نسبت به اسرائیل، مسلم
است که ما به یک دولت غیرقانونی و غاصب و متجاوز به حقوق مسلمین
و دشمن اسلام، هیچ‌گونه کمکی نخواهیم کرد. اسرائیل از نظر اسلام و
مسلمان و تمامی موازین بین المللی غاصب و متجاوز است و ما کمترین
اهمال و سستی را در پایان دادن به تجاوزات و جایز نمی‌دانیم. کردار
گفتگو و شنیده‌اید که اسرائیل به این قراردادها اکتفا نمی‌کند و حکومت
ارراب را از نیل تا فرات غصبی می‌داند. اسرائیل باید از صفحه‌ی
روزگار محو شود. بر هر مسلمانی لازم است که خود را عليه اسرائیل
مجهز کند. کسانی که از اسرائیل حمایت می‌کنند، باید بدانند که افکار
را در حملات خود قوی می‌کند. از اسرائیل، این دشمن اسلام و عرب
جانداری نکنند، که این افکار به گذر دستی برسد. از صغری و کبیر
شما رحم شده، تجاوزات غیرانسانی اسرائیل را محک و نمایند. «ایران»
دشمن سرسخت اسرائیل بوده و هست. ما اسرائیل را در خواهیم کرد و
هیچ رابطه‌ای با نخواهیم داشت، او دوت غاصب است و با ما دشمن.
من به جمع دول اسلام و مسلمان جهان در هر جا هستند اعلام می‌کنم که
ملت عزیز «شیعه» از اسرائیل و عمال اسرائیل متنفرند، و از دولت‌هایی که
با اسرائیل سازش می‌کنند، متغیر و منجرند. ما با اسرائیل جوان
غاصب است و در حال جنگ است با مسلمین، روابطی نخواهیم داشت.
اسرائیل حقوق مردم عرب را غصب کرده است، با اثر مخالفت خواهی
کرد. اسرائیل در حال جنگ با مسلمین است و غاصب سرزمین‌های
پرادیا می‌پیادش. ما به آن نفت نخواهیم داد. اسرائیل مطرح ماست و
ما برای همیشه نه نفت به او میدهیم و نه آن را به هیچ وجه [به رسمیت
می‌شناسیم. تا ملت‌های اسلامی و مستعفیان جهان بر ضد مستکبران
جهانی و بی‌بهای آنان، خصوصا اسرائیل غاصب قیام نکنند، دست
جنایت‌کار آنان از کشورهای اسلامی کوتاه نخواهم شد. اسرائیل غاصب
است و هر چه زودتر باید فلسطین‌اها را چرخ کند و تنها راه حل این است که
پرادیا فلسطینی هر چه زودتر این مادهی فساد را نابود گرداند و ریشه‌ی
استعمار را در منطقه قطع کند، تنها آرامش به منطقه بازگردد. وظیفه‌ی
ملت غیر ایران است که از منافع امریکا و اسرائیل در ایران جلوگیری
کرده، و آن را مورد حجوم قرار دهد. دولت‌های ممالک نفت خیز اسلامی
لازم است از نفت و دیگر امکانات که در اختیار دارند، به عنوان حرمه
علیه اسرائیل و استعمارگران استفاده کند. لازم است بر دول اسلامی
خصوصا و بر سایر مسلمین عموما، که دفع این مادهی فساد را به هر نحو
که امکان دارد، بنمايند. اين ماده فساد كه در قلب ممالک اسلامي، با پشتيبانی دول بزرگ جاگزنین شده است و ريشه های فساده هر روز ممالک اسلامی را تهدید مى كند، بايد با همت ممالک اسلامي و ملل بزرگ اسلام را پشت پرده کن شود.»

سه شنبه هفته بهمنماه ۱۳۵۷ برابر ششم فوریه ۱۹۷۹ ميلادي و پنجم روز پيش از پيروزي خميني و اعتراضات، روزنامه‌هاي رسمی در ايران نوشتن که در پي خشونت های چند ماه گذشته و خطر برقراری یک حکومت مذهبی، دهها هزار كليمي فکاگون ايران را ترك كرده اند كه در ميان آنها هشت هزار تن به كشور اسرائيل رفته اند. خروج اين يهوديين كه از پيش از امتد اسلام [بيش از 1400 سال و احتمالا از زمان كورش هخامنشي] در ايران زندگي مي كردن، به اقتصاد كشور نيز لطامات سنگيني وارد مي كند. در روز يك روز پس از ورود… خميني به كشور، حذر يك هزار يهوديان يهودي به اسرائيل و عده يکها به آمريكا و اروپا رفتند. اکثر اين هموطنان يهودي در خروج مهاجرت ننميودان و منظور يكين بحرين در ايران هستند، تا به كشوران بازگردند.

روزنامه‌ي اطلاعات به نقل از خبرگزارى فرانسه نوشت كه: "به نوشته‌ی روزنامه‌ي ماعقانی چپ تل اویو، تنها جمعه گذشته [13 بهمن] يعنی يك روز پس از بازگشته شدن فرودگاه فهرآباد، و بازگشت خميني، هزار نفر از يهوديان ايران وارد فرودگاه بين المللي "لود" تل اويو شدند.«

بد نست بينينم دوستان و دشمنان اسرائيليان چه كسانى هستند و تحم لق يهودستيزي و اسرائيل ستيزي را چه كسانى در منطقهی خارميانه كاگشتند كه دست كم تمام قرن بيست را الودى كشته و نقطه‌ي يهوديان و فاجعه‌ى كوره‌های آدم‌سوزی [هولوكاست] كرده است؟

"دوستان اسرائيل عبارتند از آدم های مثل آلبرت اينشتاين،

سيمون وينسطمن، تقريبا تمامي برندگان جوايزي نويل فيزيك، شيمي، طب،
سرشناس ترين آكاديميسين هاي جهان در علوم تجربی و انسانی، مجربرتين
پرشگان، شناخت ترين هنرمندان سينما، ناتر و موسيقي جهان، گردناندان
صنعت تلوزيون و سرگرمی در غرب و خلاصه هرچه كه نبوغ و
خلاصت تکنيكی عصر جديد مي درخشد، نشاني هم هست از علاقه به

이스라엘, خوشنام بيايد يا نه!"
دشمن اسرائیل، انسانی است که به شیوه‌های هفت هزار سال قبل
میزید، سیمایی او، پوشش او، بودن و پاهایش، رفتار او با همسر و
فرزندانش، خانه‌ای غاری که در آن زندگی می‌کند، کلماتی که برای حرف
زن انتخاب می‌کند، میزان آگاهی از پیده‌های دنیای جدید و خیلی
چیزهای دیگر. دشمن اسراییل بن لادن است... ایمن ظواهری است و با
ابوموسیقی الزرقاوي. دشمن اسراییل روح خمینی است یا اکبر
محتملی و یا محمود احمدی نژاد. دشمن اسراییل ابوموسیقی الزرقاوي
است که مثل پوست کندن خیار، آدم سر میردد جلوی دوربین...»
دشمنان اسراییل و دشمنان مردمی با دین و باوری دیگر،
جریان‌های سیاسی متهم به «روش‌شناسی» در ایران هستند که تنها با
هیچ‌یک بسیاری هیچ و در حال جمعیت شش میلیونی، با تمام توان
لجدی‌کنی و نظامی و تبلیغاتی این‌ها ایستاده‌اند و هر نامرتب و
ناتوانی شان را به این ملت و این قوم نسبت میدهند؛ چرا که بیماری
لعلاج «روش‌شناسی دفرمی ما» دین‌خویی و افراد در دنیازده است.
ابن ایمان جهان را به‌نام زاویه رفاه، شادابی، خوشبختی و آزادی انسان‌ها که
از نقطه‌ای «الله قهار و غدار و مکار و قاسم الجبارین» می‌بینند و تعیین
می‌کنند. ایمانی به دلیل ترس از جهانی که از کودکی در نهادیان نهادینه
کرده‌اند [ترس و نگرانی از جهانی که هنوز کسی از آن بی‌گمانه تا
خبری برای ایمان بیاورد] همه‌ی تلاششان را به کار می‌گیرند، تا درنای از
آتش خشم این «الله» قهار و غدار و مکار را [بر اساس نوشته‌های قرآن]
بر جان و تئسان بکاهند.
جهان ایمان در کشاکش این ترس و نگرانی سیری می‌شود و به
همین دلیل است که این «روش‌شناسی‌ها» پیش از آن
که بتوانند برای شادابی، شادابی، آزادی و رفاه هم‌نوع‌تان کنند، بی‌چنایی و چرا هم‌داده جلادان مشوند؟ تئ‌نها به آمدن‌های ترحیم از
سوی همان «الله» قهار و غدار و مکار. ترسناک‌تان؛ یا رهبران
این‌طوریکی‌که»
کمونیست‌ها ما نیز «این‌طوریکی‌که» را همچون دین و ایمان
ابدی‌شان ارزیابی می‌کنند؛ همچی فاجعه همین‌جاست!
عزن‌الله سحابی با خش بزرگی از زندگی‌اش را برای به کرسی
نشان‌دن همین «این‌طوریکی» و زه سری کرده است. او «رهبر» شورای
خبیه فعالان دانی/مذهبی» است؛ فرزند بهداشت سحابی است که همراه با

۲۲۲ نیما راشدی/اسراییل و دشمنانی/اسراییل و ایران

۱۴۴
مهدي بازرجان و سید محمود طالقانی، ساتابی «نهضت [مذهبی] آزادی» را بنیان نهانند.

سخنرانی‌ها [یبدر و پیسر] هر دو عضو شورای انقلاب «سید روح‌الله خمینی» بودند. عزت الله سخنرانی‌های سامان برانه و بودجه‌ی دولت ملت مهدی بازرجان، همچنین نمایندگان اولین مجلس شورای اسلامی سید روح‌الله خمینی بود؛ روزهای خوب «قدر قدرتی» که چه زود و تند سپری شدند!

عزت الله سخنرانی‌ها فارغ التحصیل رشته‌ی مهندسی مکانیک از دانشگاه تهران است. او همچنین مدریس مؤسس و نویسنده‌ی «یهود سنتری» ایران فردای بود. جهت که این نشریه‌ی مدتی است در محاصره‌ی «توقیف» فرو رفته است؛ ولی مصوبه‌ی «توپوزی» مضاعف بر عربه‌های اسراپ انسانی سنتری دکتر سید محمود احمدی نژاد، می‌شود و کلی از صفحات «ایران فردای کاذب» را سیاسی می‌کرد. انقلاب‌نه‌نها فرزرنشاندی، که حتی «یبدر و مادرش» را هم می‌خورند و می‌پرده‌ند، همه‌ی «انقلاب‌ها» همين گونه‌اند.

سال ۱۳۷۶ و پیش از آن عوام دوم خرداد، وبه قدرت رسیدن آن جریان اصلاح طلب دینی که توانست هشت سال دیگر ایران‌پایان را بفریب داد. این نهاد سیاست‌های ضد انسانی حکومت اسلامی رنگ تزئین پاشید، حکومت اسلامی، دولت سید محمد خاتمی و در همین راستا افرادی از سنح سخنرانی کوشیدند بسیاری از مخالفین حکومت را [که تانسیل فریب خوردن داشتند] بفریبند و به ایران بکشانند؛ البته پیش از این تاریخ تلاشهای شناسی، را پرایی برخودار گردیده‌گان خلافتکان از مهین» آغاز کرده بودند؛ هماهنگ و همدست باتهم!

اما اگر این بازگشتگان بخت برعکس و در راستای فرامین امام مبارک ضریرت حکومتی دست از پا خطا می‌کردند، به تیر غัย اهالی وارت اطلاعات و باند سعید امامی [شهید مظلوم راه واحی] سر به نیست می‌شند.

یکی از این فریب خوردگان که اتفاقاً عزت الله سخنرانی نقشی اساسی در فریب دادند، به ایران گردید و به چشته داشتن داشت، دکتر مجید شریف‌پور. البته مجید شریف را زودتر از اینها فریب‌های به ایران کشانده بودند. و ظاهراً در سال ۱۳۷۶ راهی‌ی مام ماه اسلامی آمیش شدند.

در زمان ریاست جمهوری شیخ پهوش پرسنیان!

مجید شریف را هواپیمای سرخ‌پوست، می‌فرستی روزی بود و در ایران و سال‌های آخر حکومت کهیریزکی اسلامی، نقشی تعیین کننده در

۱۴۵
جمع‌آوری و چاپ مجموعه آثار شریعتی داشت. شریف بعدها به ماجه‌دارهای پیوست و عضو شوراهای ملی مقام‌ها مصطفی مسعود رجوی شد. او پیش از بلای انقلاب‌یاران سال ۱۹۷۹ به ایران دعوت شد و با تمام اختراریها دوستانش، جان و آرزوی را برداشت و به زیر عبایی آخوندهای اصلاح طلب و بخش «فکر/کراواتی» حکومت، یا همین ملی/مذهبی به سر اشتغالی عزت الله سحابی خزی.

عزت الله سحابی در راستای سیاست به‌وسعت‌پذیری‌نهایی خود و اعوان و انصارش، از مجدد فرمانی [که دست کم به سه زبان فارسی، انجیلی و فرانسه تسلط داشته] خواست که کتابی به‌همه سیاسی‌ها به‌روزه گزارود. کمپینیست‌های شدید فرانسوی را به زبان فارسی برگرداند.

کتابی که مجدد شریف ترجمه کرده «اسطوره‌های بین‌باغزار سیاست اسرائیل» نوشته‌ی روزه گارودی است که [Roger Garaudy] تمام‌المناسب در انگاره‌های هولوکاست و توجیه به‌وسعت‌پذیری است. البته گزارودی این‌ها را به چشم‌اندازی اسرائیلی زندگی می‌کند و نمی‌دانم چرا «مام مهیج اسلامی‌اش» را از وعده‌های حضوری محدود کرده است!

ناشر این کتاب، عزت الله سحابی بود که که نه تنها از به‌وسعت‌پذیری و مسلمان دوآیش‌های در عضو سابق حزب کمپینیست فرانسه و تنوری‌ها به‌صورت سیاسی و نافذ فاعلی هولوکاست دفاع می‌کرد، بلکه پیش‌گام‌تر باندی هم بر این کتاب «این‌گونه‌گریک» نوشته‌ی که به‌زبان فرانسه‌ی را «مرد تام» و سیاست و اندیشمند آزاده و حقیقت جوی فرانسوی معرفی کرد. سحابی این کتاب را «سراگرای عصر روش‌ناگری در مورد ما هیچ اسرائیل» خواند.

عزت الله سحابی در این پیش‌گام‌تان نوشت: «مرحله‌ی چهارم، پس از پایان جنگ جهانی دوم آغاز شد و برای پیشرفت این امر از عوامل و زمینه‌هایی مثل طرح مظلومیت به‌وسعت‌پذیری بعنوان اصلی‌ترین و مهم‌ترین قربانیان جنگ و ... استفاده شد. دار این مرحله، تبیین می‌شود که ایران بایستی به‌صورت اقدامات تروییستی را باور کردند. در نتیجه زمینه‌برای مشروط‌های پایفت اقدامات تروییستی و ضد بشری آنها در سرزمین فلسطین هموار شد.»

... در دورن نخست وزیری دکتر محمد مصطفی
از هیپوتنان این جریان‌های پیش‌服务员 دهه هفتاد میلادی، یکی
هم گروه توریستی «بادرماینهوف» است که پیش از این در موردش
نوشتارهای آن با منطقه سفر کردن و در آنجا آموزش
در ساخته و بانک زنی دیدند.
نکته‌ی میلیون‌کی با این رهبران و هواداران گروه متلاشی شده‌ی
بادرماینهوف» در اساس در اعتراض به پیش‌服务员ی نسل پدر و
مادرهاشان [که حامی و پشتیبان هیتلر بودند] شورش کردن، اما خود با
همکاری و همراهی با جریان‌های توریستی «فتح» و امثال‌های همان
شهوهی پیش‌服务员ی نسل پیشین‌شان‌ها در تی شرکت‌کردن این اثر
تاریخ اروپاست.
روژه گارودی که از رهبران حزب کمونیست فرانسه بود، به
یکباره مسلمان شد و به پیش‌服务员ی دوگانش دو مسئله و مرتبط تبدیل شد. وی
مرید «ابام خمینی» شد و نامی را نیز از «روژه» به «رژه» تغییر
داد. گارودی که با مخاطر انتشار این کتاب، به‌ویژه نژادپرسته‌ها در دادگاهی
در فرانسه محکوم شده بود، به ایران رفت و با «سید علی‌خانم‌ای» نیز
دیدار کرد و نهایتاً به یکی از ایدئولوگی‌های محبوب رژیم آخوندی
[اسلامی] تبدیل شد. هنگام محکومیت گارودی در دادگاهی در فرانسه،
سید محمد خاتمی، رئیس جمهور وقت ایران، به دفاع از او پرداخت و
ارا «محقق و متفرکی» نامیده که گویا تنها گناهش «تحقیقات علمی»
بوده است.
این برگردان از فاشیسم و پیش‌服务员ی [کتاب رژه گارودی]
توسط مجید شریف، به تنها یک چگاه از سویی «روشنفکران حکومتی»
مورد نقد و نکوهش قرار گرفت. بلهکه ناشر کتاب «عزت الله سحابی
از رهبران گروه موسوم به ملی/مذهبی» مقام‌های نیز بر کتاب نوشته و
در هیئت یک بسته سیاسی به به‌دفاع از رژه گارودی «روشنفکر» به دفاع از رژه گارودی
ستیز برخاست و با معرفی گارودی به عنوان «مرد متفرک و سیاست و
اندیشمند آزاده و حقیقت جوی فرانسوی» [کذا] کتاب را سراغ وزر
روشنفکری در مورد ماهیت اسرائیل خواند…
دکتر مجید شریف، «روشنفکر مذهبی» و مترجم [۱۳۶۹-]
۱۳۷۷ در تاریخ ۲۸ آبانماه ۱۳۷۷ و در دوران «طلایی» ریاست
جمهوری سید محمد خاتمی در سریال قتل‌های زنجیره‌ای به قتل رسید. البته
هیچ دادگاهی در ایران. اجبارا اسلامی شده به پرونده قتل جنجال این

۲۲۴ پژوهش و تحصیلات [علمی] در راستای انگار واقعیت‌های تاریخی و انسانی! 
پس درد آنها [حکمان] درد دنباست، درد حکومت، قدرت سیاسی و اقتصادی خودشان است، نه ملیت [یعنی ملی/مذهبی]. به این جهت است که به ثبت کاربندی در نمایش و نفروی و خشونت را برگزیده‌اند. اگر چنین نبود به چه دلیل و «مجزه‌شناسی» و «فکری» و انسانی و عقلی جماعیت‌ها که ایام را و انتقام را قانون اساسی» را با «مراقبت و تاکید» ابراز می‌دارند، به انواز تهیه‌ها و نسبت‌های ناشیست متم می‌کردند... پس شما انسحاب‌گیران قدرت، داستان خود و غیرخودی را اختراع کرده‌اید، تا شاید «اصلاح‌طلبان درون حکمیت» را به واقعیت دیگری فرضت نجات نظام» از انحطاط و فساد و فروپاشی هستند، از نزدیک شدن به جریان ملی/مذهبی‌ها بترساند ... آن متابع طبیعی [ثبت، جنگل و معاون] روی این اهداف تغییر می‌رود، ولی اسلام تمام نمی‌شود؛ ولی حضور و نفوذ و «محبوبیت ۱۳۹۰ ساله»ی آن در ایران تمام می‌شود. اصل دعواه ما [با حکومت‌های این است که همه‌‌النله‌های تکریکی و سیاسی جزو این ملتند و همه حیات و برخورداری از «حقوق اساسی مصروح در قانون اساسی» را دارند ... [واقعیت این است که] در روند اصلاح در شوره، هیچ‌کس به دنبال حفظ و نابودی جنایه راست [همان باند خانم‌هایی] نیست...» 

از دیگر افاضل عزت الله سعوی، یکی از پدران ناکافی افتتاحیه تاریخی سال ۵۷ این است که برای حفظ حکومت اسلامی، باید و باید «تنها» محمود احمدی‌نهاد را کنار گذاشت ۱۹۸۲ هیچ‌کس در خط اصلاحات و در باند ملی/منطقی‌ها در پی حفظ باند جانی حکومت که‌ریزیکی/اختلاسی/کشتاردرمانی اسلامی نیست.

واقعیت این است که حفظ حکمیت اسلامی به هر قیمتی برای عزت الله سعوی سال‌های مختلف به یک وظیفه شرعی/استانی/شیعی بدل شده است. ۲۲۹ آن نه تنها در همه‌های سال‌های حکومت حکمان‌الاسلامی و در روند [مثلاً] اصلاح در کشور «به دنبال حفظ و نابودی جنایه راست [همان باند خانم‌هایی] نیبو»، بلکه برای حفظ همین حکومت عزت الله سعوی در همین روزهای «وحشت برگز» نیز همچنان پستان به تنر می‌پیلسیده سعوی در گفتگوی با وپسایت «جرس» منصور به عطف‌الله مهاجرانی، وزیر ارشاد دولت بخت سید محمد خامیه، با مقایسه‌ی
اعترافات خیابانی پس از انتخابات افتضاح آمیز خرداد ۸۸ و انقلاب اسلامی بهمن ۵۷ گفت که: «یک ملت و یک کشور طرفیت دوبار انقلاب»[کردن] در یک‌نسل را ندارد.»

البته صحابي فراموش می‌کند که از دوران براییاى «انقلابيون اسلامی/کمونیستی» دهه‌ی چهل و پنجم خورشیدی سال‌ها گذشته است. پس از آن دست کم دو نسل بالی‌های دو نسلی که می‌خواهند رشت‌های کج و کور بایاهاهی او و امثال او را پنده کنند؛ می‌خواهد «آزادی، دموکراتیک، مردم‌سالاری، حقوق برادر شهری‌نی، رفاه و امنیت» و نه «توریسم، یهودی‌تودی و توریسم‌تهریزی و قهرمان‌سازی از توریسم‌ها» را برای میهن‌شنان تضمین کند؛ چرا که نسل‌های تازه نیگری از هیچ «الله‌غدار و قهر و مکار و قاسم جاری» واهه ندارند. دیوان آقای توهم راکنی این «روشنفکران اختیار اسلامی/کمونیستی» سال‌های فروپوشته است!

بانمک این که صحابی «پیرمرد» در آخرین «فتوگرافی» از برای شهید نمایی با عصا و در هنگ «محمد‌مصدق» وارد میدان شد؛ لاد برای این که خون «پیرمردان» ایرانیان را بیشتر به جوش آوردی برگردیم سر کارمان!

۱۳۸۰ سال تاریخ. به ضرب و زور مسلمان شدی ما پر است از «قهرمانان» که چون در راستای ایمن و اعتقادات، کوشش‌ها کرده و گاه حتی جان باخته‌اند، اما بیشترشان در آموزش محس فکری، نمونه‌رسان‌شان سرافرازی کشورشان (اسلام) را از منافع عقیدتی غیر‌اسلامی‌انشان تفکیک کنند و به همین دلیل با طناب دار نافهم‌شان به چاه ویل ایران‌سالاری افتاده‌اند. اینان البته از دیگران پان اسلامی‌ستی «قهرمان» تعیین می‌شوند، چون برای پیشرد منافع اسلامی‌اند، جان‌شناسی کردند و می‌کنند، اما ...[آگر درست نگاه کنی] بیشترشان «خانی» به منافع عالی‌های شهری‌دان ایرانی و «ایران» از کار در آمودان؛ همه چیز بسته به این است که «تاریخ‌نگار» دوریش در آگاه کار به‌گذارد و اینان را از چه زاویه‌ای ببیند؛ اسلامی یا ایرانی؟!

«پان اسلامی‌ست» را «جنیشی برای وحدت کشورهای اسلامی» تعیین کرده‌اند که تحت فروپذیری سید جمال‌الدین اسدآبادی در قرن نوزده میلادی آغاز شد. [به باور پان اسلامی‌ستها] سید جمال‌الدین اسدآبادی مهربان‌ترين و مزمن‌ترین درد جوامع اسلامی را استبداد داخلی و استعمار خارجی تشخیص داد و با این دو به شدت مبارزه کرد. [همچنین] سید جمال‌الدین برای مبارزه با این دو عامل فلج کنند، اگاهی سیاسی و شرکت فعالانه مسلمانان را در سیاست واجب شمرد و برای بازیافتی

۱۵۰
عظامت مسلمانان بازگشت به اسلام نخستین را [درست مانند یلی]

کردن. این دومن از قوی‌ترین کشورمان حاکم است؛ این خیابان، در زمان خلافت عثمان که از خویشاوندی، در زمان عرقیت و در زمان عرقیت یکی از آن‌ها است. این زمان شش‌میلیون متری بوده و در امیری و اسلامی. ابومسلم خراسانی یکی از نامدارترین این سنن با استفاده از «روشنفورکان» و «قهرمان» تاریخ کچ و کوچه ماست. ابومسلم که به نوعی صدای جنبش ضد فلسفیستی و ضد حاکمان امروز به ایران هزار و سیصد سال پیش بود [یا می‌توانست باشد] چون

۲۳۰ اموزه از دومن‌ها که تاریخی اسلامی بودند. این برای نخستین بار خلافت را تبدیل به سلطنت موروثی کردن. این دومن از قبله ی قوی‌ترین کشورمان حاکم است؛ این خیابان، در زمان خلافت عثمان که از خویشاوندی، در زمان عرقیت و در زمان عرقیت یکی از آن‌ها است. این زمان شش‌میلیون متری بوده و در امیری و اسلامی. ابومسلم خراسانی یکی از نامدارترین این سنن با استفاده از «روشنفورکان» و «قهرمان» تاریخ کچ و کوچه ماست. ابومسلم که به نوعی صدای جنبش ضد فلسفیستی و ضد حاکمان امروز به ایران هزار و سیصد سال پیش بود [یا می‌توانست باشد] چون

۱۵۱
درک درستی از خواست‌های آزادی‌خواهانه و ملت ایرانیان بر علیه اعراب نزدیک‌ترین نداشت، ایران آفت زده را دو دستی تقیدی دیگر حاکمان عربی کرد که ۵۰ سال تمام بر ایرانیان و منطقه حکم رانده، زنان و دختران ما را در بازارهای متینه فروختند و حتی گفتند و خوانند و نوشتن به زبان پارسی را ممنوع ساختند. شاهانه‌ی گران‌قدر فردوسی توسي، واکنش ایران دوستانه به این روش‌های فاشیستی حکومتی اسلامیان اموی/عباسی بود.

منظورم برتری طلبه نزادی عربها نسبت به کشورهای مغلوب است که «سید» بودن هم از همین دوران بازمانده است؛ چه برتری «سید»‌ها را به عنوان ارباب و صاحب و برتر در نظر بگیریم و چه سید بودن را برتری خانوادگی خاندان پیغمبر و علی و به‌چه‌هانشی باشناسی که «خمس» یا برتری دردص از درآمده هر کس را تهیه به دلیل همین برتری نزادی تصحاب می‌کند.

رژیسی شما هیچ تشکیل بین حکومت عباسیان با حکومت جمهوری اسلامی در ایران پایان داد و اگز مبانی به وکم نمی‌پیدا؛ آیا کمی فاجعه زلزله را به یاد دارد که حکومتیان تنها کمکشان به زلزلزدان این بود که کومک بازمانده و دختران زلزلزده را می‌دیدند تا در بازارهای دومی و امارات به فروش برسانند و «دورزونانی» نامی از افسران سیاسی را که خود از همین بود و در تقسم سهم، به کمتری به اکثریت قضیه‌های فروش این زنان و کودکان را فاش کرد، بلغاصله همین باند خانه‌ای اعدام کردن؟

این «رهب‌ری» [ابوسلم خراسانی] به دلیل کج فهمی‌اش از خواست ایرانیان که بیروز راندن اعرا فحاکم را در چهار آناد داشتند، و به همین دستانور «سیاهی لشکر ابوسلم خراسانی» شده بودند، بخشی از...
اعراب حاکم را از کشور رادن، اما بخش خونریزترین از همان اعراب را بر ما حاکم ساخت که بزرگترین فاجعه در طول تاریخ ۱۲۰۰ ساله‌ای اخیر ایران و ایرانیان شد.

طنز تاریخ این که جنایات عباسیان آنچنان تحمل ناوذیر شد که در تمام دوران حاکمیت عباسیان قوم و خویش پیغمبر، ایرانیان به «عدل» بنی عباس پشت کردن و حسرت «ظلم» بنی‌امیری [دیگر پسر عمومیان پیغمبر] را داشتند. این بخش از پنج قرن مگذشته‌ها [آن نه ایرانیان] که مغولان از راه برمند و با پیمودن. آن همه راه، خلیفه‌ای نا اهل بغداد را نمادم کنند و ایرانیان را از شر «عدل» شان بهرانند، تنخود بر آنان «ظلم» روا دارند!

«هم فوریه سال ۱۲۵۸ میلادی [۱۳۱۱ ه‍.] سپاهیان هلاکو خان نوهی چنگیز [ایلخان مغول] بغداد را تصرف کردن و المستعصم باشد، آخرين خلیفه عباسی را در نم پپچیند و کشتنی... علتند مثال کردن خلیفه این بود که شنیده بودند قتل یک مقام مجبهو با دست، باعث خشم خدا میشود... [البته] طبق بعضی روایات، نزدیکان ایرانی هلاکو که از عربان و آسیبی که ایرانیان از دو قرن [شش و نیم قرن] حکومت آنان [امیان و عباسیان] بر وطنشان دیده بودند، دلخور بودن، او [هلاکو مغول] را به برادر اختن باستعیان تشوبق کردن؛ گرچه در آن زمان افتخار خلیفه عباسی [نیز] محدود به شهر بغداد بود.»

حتی گفته‌اند که هولاکو خان مغول «نازندین» در هنگام نمداد کردن اخیر خلیفه عباسی مدام چشم به آسمان داشت که اگر آسام شکاف پرداشت که برسرش هوار شود، دست از نمداد کردن خلیفه بهشود!

نی‌دانم چرا اینجا به یاد میرحسین موسوی و موسوی‌ها می‌افتد که می‌خوانند «امیان» [با باند خامه‌ای] را کنار بگذراند و خوشنان یعنی عباسیان با «موسیان» بر ما حاکم شوند؟ حتی با این تجریه چند صد بار تکرار شدی تاریخ فلکزده و ظهی و کوله و دفرمه‌ی ما!

در باره ایوب‌الله نوشته‌اند که: «از جمله کسانی است که درعین توجه به ملیت، در حالی که قیامش برای تحکیم مبانی ملیت و استقلال ایران مفید و موثر بود [کذا] از طریق مذهب استفاده بر و با تقویت یکی از مذاهب اسلامی یعنی تشیع بر ضد خلافه اموی که از مخالفین جدی شیعه...»

و بدين سان آخرین خلیفه ی عرب عباسی نمدادیان شد.
بوندند، قیام کردن و آنان را از میان برده؛ تا سرانجام مخالفین جدی ایران و ایرانیان و طرفداران سیاست نژادی عربی عینی به‌نام‌های را برانداخت و حکومت را بدست ایرانیان داد. [کدا]۲۳۴

دیگر این که نوشته‌اند که: "این اسلامی و داعی معروف عباسی [فاضلی اش] می‌شود دعوت کننده برای پیروی از حکومت رسانه‌ای مشهور به امین آل محمد و صاحب دعوه است که در راس سیاه‌چالگان خراسان بر بنی‌امامی خروج کرد و مروء بن محمد خلیفه مومی را مغلوب و منهذ کرد و دوتاه خلافه بنی عباسی را تاسیس کرد.

"وقتی منصور به خلافت نشست... عاقبت امیر خرسانی [خراسانی]

را ناجوامردانه [چه تهمتی است این واز هم ناجوامردانه به خلافت عباسی؛ همه حاکمان اسلامی تاریخ ایران این گونه بوده‌اند] به قتل رساند. وی [آبومسلم] پیام و پیروان جان برقع بسیاری داشت و فرقوه‌ای مسلمانی و راونیه خاطرینه او را گرامی می‌داشتند و کسانی مانند سبیل‌کی [و ایجاد ترک مقعع ۲۳۵ و بابک خردی داعی‌های خوئین‌وآیه]"
آو را داشتن. بابک خرمدین ۷۷۷ نا به آن حد پیش رفت که می‌گفت روح ایبومسلم در او حلول پیدا کرد است.»

۱۵٦
ابوسلم خراسانی «اولین کسی بود که بعد از گشتن یک قرن،
کشور را از تسلت اعراب [ظاهراً نویسنده عباسیان و پسرعموی محمد
ابن عبدالله را عرب نمی‌دانند] نجات داد و عشق به وطنپرستی را در دل‌ها
زندگی کرد [کذا]...»

بعد از استیلای کامل اعراب بر ایران، مردم برای فرار از
همان، جون قدرت مبارزه مسلمانان نداشتند، به مذهب شیعه که
برنگترین پایگاه مقاومت در برای خلقت اموی بود، روى آوردند. در
این راستا یک ایرانی به نام «این پسار» معروف به «ابوسلم خراسانی»
برای مبارزه با اعراب [اموی] نهضتی را به نام قیام «سیاسه جامگان» بر
پا کرد.

«او در مکه با شیعیان آل عباس ُ۴ آشنا شد. [آل عباس] در
نوزده سالگی وی [ابوسلم] را برای تبلیغ به خراسان فرستادند. ابوسلم
اگر چه شیعگری [شیعی عباسیان] را تبلیغ می‌کرد، اما هیچ‌گاه دین و
آمین‌خود را! اگر تبعید شد، و از رهبران تبعیض [عباسی] پیروی نموده‌تمن‌های
هدف او این بود که ایران را از ظلم خلفای عرب [نه اعراب بلکه امویان]
نجات دهد... از اختلاف بین اعراب استفاده کرد و لشکری فراهم نمود
و همیشه شاهرا را یک پاس از دیگری آزاد کرد؛ سپس به باغد حمله
نمود و حکومت جور و ظلم امویان را سرنگون ساخت و بنی عباس را به
حکومت مسئول؛ اما بنی‌عباس هم با رسیدن به قدرت، بیش از بنی‌امه‌
ظلم و جفا کردند. آنان جون وجود ابوسلم را خطرناک دیدند، وی را به
خده و نیرنگ در سال ۱۳۷ هجری به باغد اوردند. در آن‌جا منصور
دوانقی دومین خلیفه عباسی فرمان داد تا عده‌ای پشت پرده‌های خاک او
مخفی شدند. منصور به نیرنگ شمشیر وی را گرفت و با اشاره‌ای... 
گماشته‌گان بر سر او ریختند و این مبارز وطن پرست [کذا] را از پای
درآوردند.»

این همان کچه فهمی است که بر بخشی از جنگسیدن سیز حاکم
است که می‌خواهد از اختلاف درون جنگی حاکمان اسلامی [باند خانه‌ای
و موسوی‌های] استفاده کند؛ در حالی که ما بارها و بارها در حالت‌های

۱۵۶
خواسته‌ایم «فریب‌کار» باشیم، خود فریب خورده‌ایم و یک دوره تاریخی دیگر تاریخ به عقب رانده شده‌ایم.

با سرنوشت کردن ایبومسلم خراسانی، ایران چهار و نیم قرن دیگر زیر سلطه اعراب عباسی ماند، تا همانگونه که می‌دانیم مغولان از راه رسیتند و بساطشا را در هم ریختند.

آرامش دوستدار در کتاب «امتاع تفکر در فرهنگ دینی» این پارادوکس را این‌گونه به تصویر کشیده است: «نبرد و معتقدات و خطرناک‌ترین مقاتله‌های ایرانی بر ضد دین و قوم تازی را فتحان عرب، به دست دستیاری عناصر ایرانی سرکوفت‌داند؛ از جمله جنگی بابک خرمنی به دست افسیر و قیام مازیار با تسیم وی توسط برادرش کوهیار به عمال معتقد خلبانی عباسی...»

هم او می‌نویسد: «فاجعه ی کنونی اسلام [پیروزی سید روح الله خمینی در سال ۱۳۴۷] دشمنی دیرین با عرب را چنان در ما زند و تداعی کرد که از «حمله دوم عرب» سخن می‌گویم. چه رابطه‌ای برای ما میان عرب و اسلام وجود دارد که غلبه سرآورانگ مجدد اسلام موجب این تداعی شد است...اکنون اختمالی دیگری این است که اعراب فقط به سرزمینی می‌پرورد ناوردندان، بلکه ما را با هنگ‌انگیزه‌ای به دین خودشان گرواندند، و این حاکمان کنونی ضمانت داشتند باز هزار و چند سال ساله‌ی ما را از نو تازه کرده‌اند؛ در این صورت ما می‌پایست ضد اسلام می‌بودیم که نیستیم! بالاخره پاسخ احتمالی سوم می‌تواند این باشد [که] ابتدا اسلام حقیقت و موهبت الهی است که نصب می‌شود منتها به زور تازیان؛ بنابراین ما به همان انداده که طالب موهبت اسلام هستیم و دشمن زورگویی و زورگویان تازی، مجازی عاملان تیره روزی کنونی را مجازاً عرب بدانیم و بنامیم!

«این پاسخ احتمالی با همه ظاهر آرامش‌ها پرتره‌های پاسخ ممکن می‌تواند باشد؛ نه از اینرو که اسلام را حقیقت و موهبت الهی می‌داند [این نوع «حقیقت بینی و موهبت جویی» شاخص سلطانی هر پنداز دینی مربوط است، نه مختص اسلام] بلکه کوئین می‌تواند بفهمد که اسلام به عرب زور داده و او را زورگو کرده بوده است، نه بعکس؛ یعنی اگر زورگویی ذاتی اسلام نمی‌بود، اصل آریپتی بوجود نمی‌آمد و ما از موهبت الهی اسلام محروم مانده بودیم!»

۲۴ۡ - «امتاع تفکر در فرهنگ دینی» آرامش دوستدار، صفحه ۱۶۳
۲۴۳ - چرا دشمنی باعرب، آرامش دوستدار
۱۵۷
بهمن کج فهمی است که بیان فکری ایوبیسم خراسانی را ساخته است، چرا که او تنها با بخشی از اعراب جنگیده است و نه با اسلام تجاوزگر! ایوبیسم عبدالرحمان بن مسلم خراسانی و در اصل بهزادان پسر ونداد هرمز با کنیهٔ «ابویوب» [بعضی او را ایوبیسم عثمانی] از سرداران بزرگ ایرانی پس از اسلام است. اسم پدر او را بسطیه بیابان و بخی مبسربه اوردهاند. مرگ او به سال 136 هجری قمری در اربا روی داد و جسدش را به اورشلیم بردن و در آنجا با خاک سپردند.»

لاید برخی تاریخنگاران در «ایرانی بودن» ایوبیسم اصفهانی با خراسانی تردید داشتند؛ به همین دلیل کوشیدند با این دستاویز که ایوبیسم در فلان جای ایران به دنیا آمد، و پدر و مادرش فلان نام ایرانی را داشتهاند، بکوشند او ایرانی بنمایند؟ که البتله این همهٔ دستان نیست.

خیلی دوست دارم بدانم این افراد، سید روح الله خمینی، یا سید علی خامنه‌ای یا مثلاً سید محمد خاتمی یا اکبر رفسنجانی را کجایی می‌دانند؟ یا به فرض اگر «بیگانگان» بر مرا حاکم بودند، با چه می‌کردند که این مثال «ایرانیان» نکردند! در مورد محل تولد ایوبیسم ۴۴۴ تیز اختلاف است، چنانکه گروهی وی را از اهل «فریدن» اصفهان دانستهند و دسته‌ای وی را از ناحیهٔ «قاتق» اصفهان می‌دانند که بعدها به خراسان رفته است. عده‌ای هم او را اهل رسته‌ای «سنجرد» با «ماخوآن» می‌دانستند. ضمناً باید دانست که در ایرانی بودن ایوبیسم تردیدی نیست، زیرا یک‌پد اصلاً ونداد هرمز [بنداد هریز] نام داشت و پس از آنکه [زورکی] قبول اسلام کرد، به عثمان و ما مسلم موسوم گردید.

ایوبیسم در کودکی نزد عسی بن معقل در اصفهان زندگی می‌کرد. در این زمان چند تن از مبلغین ابراهیم بن محمد، امام بنی عباس، نزد عسی رفتند و جوین استعداد و هوش ایوبیسم را ماهیت‌واردند و را پیش ابراهیم امام در مکه بردن و ایوبیسم در نزد امام به خدمت پرداخت، تا سرانجام در سال ۱۲۸ هجری، هنگامی که [ایوبیسم] جوانی نوزده ساله بود، از جنب ابراهیم امام مامور خراسان گشت، تا در آنجا که در آن زمان از مراکز مهم مشتیش بود، به تبلیغ شیعه عباس پردازد.»

۲۴۴ ایوبیسم خراسانی کیست؟ گزاری از ارشام پارسی، کتاب دیلران جانزی، تبیخ الله صفا
۲۴۵ این تقصیر با تشیع قانون ایبتکار پسر عموی عباس فرق دارد. در زبان عربی شیعه می‌پرو. مثبی اینان شیعیان و بیروان عباس پسر عموی علی ایبایت بودند و نه شیعیان دوازده امامی که ما حالاً از
از جمله سفارش‌های ابراهیم به ابومسلم آن بود که:

«اگر بتوانی در خراسان هیچکس را که به عربی تکلم کند باقی مگدانی!» از این فرمان به خوبی معلوم می‌شود که بین عباس پیشرفت خود را تیز نموده بود و از ایرانیان می‌دانستند و ابومسلم نیز در عین تظاهر به تزعیه [منظور همان تشیع عباسی است] خالی از عصبانیت و نیز هم عاقبت.»

با توجه به این مسئله، باید به دیدگاهی هم «ملی‌گرا» نبود. آنان‌انه به‌علاوه برخی تاریخ‌گران به دلیل تاریخ‌گرایی ایرانی حداقل روی دریافت عارف ای در قهرمانی که واقع ایرانی و کوشنده در راستای ساختن ایرانی آزاد و آباد، «اتهام» ایرانی بودند و عرق ملی داشتند و به ابومسلم استنداد ادعایی که خود ابومسلم اساسا نداشت و در این راستا هم تلاشی نکردند ابومسلم حتی بسیاری از جنگ‌های ایرانی مخالف عباسیان در دوران خودش به شدت سرکوب کرد.

گفتند که ابراهیم پیش از آنکه ابومسلم را گسیل کند، به او گفت: «ای عبدالرحمن، تو از ما هر بیت هستیّ (آن که خالص منا اهل البيت) و سپس سفارش کرد که پایمانی نیکو رفتار کند و با ایشان باشد؛ چه قیام جز به یاری آنان به جایی نرسد، اما به رعیه بذگان باشد و در کار مضران نیکو بنگرد که ایشان دشنامان خانگی هستند و هر که را از آنان که درباری ای یا بذگان است، بکشد و اگر توانست در خراسان یک تن عرب زبان بر جای نگذارد و حتی از کشتنت بتخار که درباره او بذگان است، دنگرند.»

جالب این که «او [ابومسلم] در این دوران به سرکوبی تمام نیروها و جنگ‌هایی پرداخت که [برعلیه عباسیان] سر بر آورد بودند؛ از جمله جنگ‌دانی به آفرید.

موردن و معان به او از به آفرید و دینش که حد میانه‌ای میان اسلام و زرتشتیت بود، شکایت برند. به آفرید هوادارانی جمع کرد، بود و لذا ابومسلم دستور دستگیری و قتل به آفرید و پیروانش را صادر کرد. در این میان یک سفر بان و ترس تشکریان خراسان به همدان گریخت که در میان راهی مریض شد و در 85 سال‌گی درگذشت.»

شیعیان علیکی نیگری از بزرگ‌ترین محمد و عباس و معاونی می‌شناسند. اینهمه همگی پسر عمیه هم بودند، ولی هرکدام کلی طرفدار و هیپو به زبان عربی «شیعه» داشتند.

- ابومسلم خراسانی کیست؟ گرداوری از ارشد پارسی کتاب دیوان جانیز، دیبب، الله صفا 246
- بسیجی، 1840، 1843، 1385، 1386، 1387، 1388، 1391
- علامی، 98، 99، 100، 101، 102، 103
- نلسون، 93، 94
- سالیمنی، 1346
- شیخ، 94، 95

159
ابومسلم در راستای خوشخدمتی به عباسیان، بسیاری از هم مهناش را که بر عليه اعراب [عباسیان] نبرد می‌کردند، کشته و نابود کرد.

بنی عباس با این که در آغاز کار به مردم روحی خوش پناه دادند [اما بعد از به قدرت رسیدن] به نام «انتقام خون شهدا» بنی‌امیه را قتل عام کردند، و قبیر خلفا را شکفتند و به آتش سوختند ولی پس از چند روز طالمانهی بنی‌امیه را پیش گرفتند؛ تا جایی که «ای مکینه‌ها رئیس یکی از چهار مذهب اهل تنسن به زندان منصور رفت و شکنجه‌ها دید و ابن حنبل یکی از سران چهار مذهب [تسنن] تازیانه خورد و امام ششم شیعهی امامیه، پس از آزار و شکنجه‌ی بسیار مسموم شد و درگذشت. [عباسیان] علوی‌ها [یسرع‌موهاشان] را دسته دسته گرداند و زندان‌های دفن می‌کردند و بالای دیوار یا زیر اینهای دولتی می‌کنستند.» ۲۸۴

به قول دکتر عبدالحسین زرين کوب: «عباسیان هن فقط بین‌امیه را نابود کردند، بلکه [بسیاری دیگر از ایرانیان را نابود کردند]... از این رو به دست ابومسلم و یاری او نه فقط سلیمان بن کریم، بلکه ابومسلمی خلیل را نژاد وزیر آل محمد خواننده می‌شد، از بین برده. بعد نویت به خود ابومسلم رسید...» ۲۸۵

ابومسلم خراسانی در راستای خوشخدمتی به عباسیان، بسیاری از ایرانیان و لهجه‌های ایرانی مخالف حکومت فاضلیتی عربی را خود و به دست خود نابود کرد، ولی دست آخر خودش نیز خوراک کفتار شد؛ چیزی شبیه به سرنوشت نورالدین کیانوری، یکی از رهبان حزب توده که برای سید روح الله خمینی جانشانی ها کرد، ولی در نهایت خودش خانوادها و حزب خوراک خوشمزه یک‌فتار جمیران شدند.

راستی این چگونه ایرانی بودن است که برای قدرت رسادن بیگاگان، با هم مهناش می‌جنگ و آنان را از دم تبع می‌گذراند، تا بیگاگان [عرب‌ها یا روس‌ها] را به قدرت برساند؛ آیا اساساً دادن لقب «فرمان ملی ایرانیان» به «ابومسلم خراسانی» به انسانی نیست؟

۲۴۸ تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۴۱۴، به نقل از تاریخ اجتماعی ایران، جلد دوم، راوندی، ص ۱۴۹. ردستی، مهاجران های ایران و نابودی مزار ایرانیان از هرمزندی چون «نخ» تا سنگ کور ندا اقتصادی و دیگر قربانیان قدرت طلی حکومت جمهوری اسلامی می‌افتد؟

۲۴۹ تاریخ ایران، ص ۴۴۶. به نقل از تاریخ اجتماعی ایران، مورمنی راوندی، ص ۱۴۲. توپه‌ها برخی که بسیاری از ایرانیان در این دوران نام‌های ارمنی و شرقی داشتند، مثل ابن معتقد، ابومسلم و خیل‌های ۱۲۴... به ویژه به نهضت شعویه و...
به پایان ممنوعیت خراسانی «قریمون» بود؛ ولی قریمونی برای سلسله خلیفه عباسی که بیشترین خدمت را برای به قدرت رساندن کرد و مناسفه خودش نیز طعمه نگرانی‌ها و لینعمتارش شد.

در «مروح الذهب» جلد دوم، صفحه ۲۳۰ آمده است که از یکی از شیوخ بنایه سبب سقوط و زوال آن حکومت [بنامه] را پرسیدند، گفته: «به لذت های خودمان مشغول شدیم و از رسیدگی به کارهای لازم بازماندیم. با رعیت ستم کردم تا از عدل ما ماوسه شدند و آرزو کردن از دست ما آسوده شوند. بار خراج پردزاران ما سنگین شد و از ما بپریدند. املاک ما ویران شدند و بیت المال خالی ماند. به وزیران خویش اعتماد کردم که مقصود حاکم و نیافته داشته و گر نیاز برای اطلاح ما سامان داشته. مستمری سیاه ما عقب افتاد و از اطاعت ما به در فتند و دشمنان ما آنها را دعوت کردن و با آنها به جنگ ما همدست شدند. از مقابل‌های ایشان ناتوان ماندیم که باران ما اندک بودند. اخبار از ما نهان می‌ماند و این مهم‌ترین سبب زوال ملک ما بود.

و سال‌ها بعد، پس از سرجنگی محروم حکومت جمهوری اسلامی، از یکی از «حفاظان نظام اسلامی» دلیل سرجنگ و نابودی‌اش را میرسدند و پاسخ خواهند شنید که به لذت‌ها و دعا‌های درون خانای خودمان مشغول شدیم و از رسیدگی به کارهای لازم مرموز باز ماندیم. زنان و دختران مردم را به اتهام بدخواهی کتک زدیم و به صورت‌شناسی‌ای پاشیدیم و به زندان‌نگرفتن گذاشتیم. با مردمی که تنها برای رایشان به خیامانها آمده بودند، و حشیه‌ن رفتار کردم. ایشان زدم و با تک‌یکی از روى پشت بام مساجد شکارشان کردم. افراد لباس شخصی‌مان را موتور بی جانشان اندادیم. آنانی را که از ستم‌می‌ستوا آمده بودند و بر بالای بام خانه‌های خداییان را صدا می‌زدن و «آخکه» می‌گفتند، دست‌گیر کردم و به زندان نگرفتیم. به اسید سوزاندی و اجسادشان را در سیمان کن تفریح کردیم. تا رد سابق سیاسی‌های سپاهیان و زندان‌نگرفتن‌مان را محو کرده باشیم. برای خوش‌خدمتی به روس‌ها و چینی‌ها، اقتصاد کشورمان را به نابودی کشاندیم و بازار‌پان را که قشر همشه هرابان می‌زدند، به فلاکت‌افکادیم. به وزیران اعتماد کردم و آنها پست‌ها و مقام‌های دولتی و غیردولتی را به دوستان و خویشانشان فروختند، بدون این که هیچ‌کدام تخصصی در اداره‌های نهادهای
گوناگون کشور داشته باشند. یک دینی، یک حکومتی خانوادگی را اندکا می‌توانند بهره‌مند از تخصص ایرانی‌ها در کارهایی که می‌توانند، جاری نگه‌داشته‌اند. این بود که انقراض سیاسی و انتخابات و بسیجیان نیروهای کمکی برای سرگروه مردم پول تریق کردیم که خود ابیات ماری در آستانه حکومت‌مندان شدند و دست‌آور خیلی هاشان آن ترس جان و آموزش به ما که حکومت اسلامی بودیم، پشت کردند و با معتزلاً و مخالفین ما همراه شدند. به کار گرفتند حقوق ندانم و ابیات را به فلکت و پاتن همکاران... تا هزاران صفحه دیگر...

بدیخته‌تان تاریخ 1300 ساله‌ای خوین ما همیشه صحنه‌ای نبرد ایرانیان و ایران سیاسی بوده است؛ نبردی سهم‌گین بین آنانی که برگزی و سرودی را برای ما میخواهند، با آنانی که [خود] اسیر باورهای دگم مذهبی/این‌پژوهان و برای پاسداشت باورهای ضد ایرانی‌شان، در همه حال ستون پنج دشمنانمان بوده‌اند؛ هرچند که گاه نام و چهره‌ای ایرانی داشتند!

یعقوب لیث صفرا را پدر زبان پارسی نامیده‌اند؛ جرا که بس از بیورش جانسوز اعراب مسلمان به ایران، نخستین کسی است که از شنیدن شعر به زبان عربی سربرگفت و آن را زبان بیگانه‌ای نامید که برایش نامفهوم بود.

یعقوب که در دوران سلطه‌ی خلفای عباسی به دنیا آمد و به همین دستاویز نامش عربی شده است [چه، در همیشه چند قرن حکومت ضد ایرانی خلفای عباسی، گفتگو به زبان پارسی و گفتگونی‌های نام پارسی بر کودکان ایرانی ممنوع بود] اما یعقوب، قنیان نمایی از ایران دوستی به نماش می‌گزارد که برایستی سدودی است.

پس از این که یعقوب لیث بارها و بارها با خليفه‌ی ناهل بغداد می‌گذرد و بخشی از ایران و از چنگال پلیدی به‌رون من‌کشید، متعضد باش» بخش‌هایی از ایران را [لاهید سخاوتماندی] به او می‌بخشد. یعقوب در پاسخ این بدن و بخشش و کار شما شنیدیم که استان‌های بسیاری از ایران را بخود ما ایرانیان بخشیدیده‌اید؛ بسیار قربانه شدید. ما به برادرانمان گفتیم که خليفه‌ی بغداد تا چه اندیشه‌ی بخشنشد و بزرگ‌گوار است که اداره‌ی استان‌های خودمان را ببخشند و اگذار می‌کنند!

از کجا خليفه، قدرت چنین دهنش را بیست آوردی است؟ خليفه هرگز دارای استان‌های ایران نبوده است که اینک بتواند ادارشان را به ما ببخشد!

162
اما برای تاریخی بغداد، زمانی در بین النهرين که نخستین استان ایران بود، بر روی خاکستر تیسفون و بر پیشتهای از کشتی شدگان صدها و هزاران هم میهن میزبانهاشند شد، و شما روح سرگردان نیاکان کشتی شدیدی می‌رود. اما یک شب‌ها در حال گام‌زنی در کنار بارگاه با شکوه خود می‌توانید ببینید. آنها چشمه دارند شما می‌وزند و شما را پریشان می‌کنند. آیا راست نیست که بغداد به بهای خون ایرانیان ساخته شده است؟

خليفه پیامبر امان پرستش را به جهانیان بهدا آیا اینچه که خليفه و نیاکانش برای ایران کرده‌اند؟ می‌توانند نشانی از دادگستری داشته باشند؟

من يعقوب لیث پیغمبر سیستانی، یک مسگر ساده، یک کارگر ساده، یک فرزنده ایران، با قدرت مردم ایران، با این نوشته، هر دو اهانت خلفیه را رد می‌کنند:

1- نفرین و مکومه متود، برادران و یاران ایرانیام را!!
2- بخشید و برگردانند استان‌های خودمان به خودمان را!!

مما به خليفه ی بغداد نیاز نداریم که استان‌های خودمان را که پیشانی پس گرفتمان و برای ایران است ونه هیچ کس دیگر؛ به ما بخشید. خليفه شاید خليفه ی جهان باشد، اما هرگز خليفه ی ایران نمی‌تواند باشد/امضاء‌یعقوب لیث صفایی

داستان‌ی از این قرار است که خليفه‌ی بغداد، یعقوب لیث صفایی را «کافر» می‌خواند؛ جون از فرمانشن سرماپیچید و به آزاد ساختن بخش‌هایی از ایران همت می‌گمارد. خليفه‌که [آمانت همه‌ام مستبدين عقیدتی] خود را «جانشین» خدا بر روی زمین می‌انگارد، نخست یعقوب را کافر می‌خواند؛ بعد، اما از موضع شکست، بخشید از ایران. آزاد شده به دست یعقوب را به او وارگزار می‌کند.

پس از این «بخشید» است که یعقوب، جون نمی‌تواند ریاضی کار، فریبکاری، نخوش و گستاخی خليفه‌ی عباسی را را کند، به بغداد پیروش می‌برد؛ اما به دلیل فریبکاری خليفه و سوء استفاده‌ای از بار مذبهد سری‌سازی یعقوب، و شکافی که در میان سیاه‌پاش می‌افتد، شکست می‌خورد و باز می‌گردید.

این جنبگ و گریز ناتمام، این سوء استفاده از جهال عوام و این تلاش‌ها برای بیرون آمدن از زیر یوغ خلفای مهاجم و ایران سیزد، همیشه و همیشه در بستر جامعه‌ی ایرانی ما در همه‌ام این ۱۴۰۰ سال تداوم...
دکتر محسن ابوالقاسمی در کتاب «تاریخ زبان پارسی» می‌نویسد که این کتاب مبتنی بر لیف صفاری در سال ۱۴۶۵ هجری قمری دوبلت مستقل ایران را در شهر زرینق سیستان تأسیس می‌کند و این رسمی مدیام که «زبان دری» زبان ایرانیان باشد این رسمی ایرانیان باشد این رسمی تاکنون ادامه دارد.

می‌نویسد: یعقوب... پس شعر ای را شعر گفتندی، به چاپ: «قد اکرم‌الله اهل مصر و البلد؛ بمالک یعقوب ذی الافضال و العدد»

چون این شعر برخوانند، او عالم نبود [یعنی در کشور زیر بیوگ اعراب و خلفای عباسی، عربی بلند نبود] در نیافته، محدود وصیف حاضر یوپ و دبیر رسول او بود و بدان روزگار نامی پارسی نبود [یعنی مردم اجاهی نداشته‌اند به زبان پارسی بخوانند و پیوندان و گفتگو کنند؛ ممتعه بود] پس یعقوب گفت: چبیک که من انریک پنجم، درا باه گفت؟

محمد وصیف پس شعر پارسی گفتند گرفت، و اول شعر پارسی اندر جمهور گفت.

دکتر حسن رضایی باذ بیدئ زبان شناس، درستی این سند تاریخی را تائید می‌کند و می‌نویسد که من این مطلب را تایید می‌کنم؛ البته رسمی شدن نه به این معنی که الان رواج دارد، بلکه به این معنی که «یعقوب لیث صفاری» نخستین کسی بود که شعر گفتند به زبان پارسی را تشویق کرد و همین موضوع باعث رشد، گسترش و حفظ زبان پارسی شد.

یعقوب لیث صفاری در سال ۱۵۴ هجری قمری زبان پارسی را رسمی کرد.

دکتر مهدی مجتبی، رئیس گروه زبان و ادبیات دایر، المعرف اسلامی نیز در همین راستا می‌گوید: «تا عهد یعقوب لیث صفاری، زبان
رسمی ایرانیان یا حکومت‌های ایران، عربی بود. زمانی که شاعری شعری به زبان عربی برای یعقوب لیث صفاری خواند، یعقوب معنی شعر را در نیافت و آن جمله معروف را گفت که:

«چیزی را که من درنیام، چرا باید گفت؟!
و دستور داد که زبان پارسی، زبان رسمی جامعه شود. پس از آن دیگر کسی حق نداشت در دربار ایشان عربی سخن بگوید. پس از سامانیان و آل بوه نمای زبان پارسی را گسترش دادند و از نابودی آن، جلوگیری کردند.

یعقوب لیث صفاری در سال ۱۴۵ هجری قمری در گنبدی شایور به بیماری قوی بهره گرفت. آرامگاه این روی‌گزاردهای دوست داشتی در روستای شاه آباد در ده کیلومتری شرق دزفول در استان خوزستان ایران است؛ یاد و نام باید او و همایش بند آوازه باد! برگردید سر کارمان! برای نامیش ویژگی‌های «انقلاب‌های» افتتاحیه تاریخ سال ۵۷ می‌باشد این «خودسوز دل‌سوژ ملی» را از زاویه‌های دیگری هم بررسی کنم!

یکی دیگر از افتتاحیات تاریخ معاصر ایران، حساس و رقابت بین دو جریان ترویجی همیا و همراه با هم برای پروسه‌های امتباط شکنی در ایران دهه ی پنجم سه‌صد است. تا ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ روز حمله‌ای جرایک های فدایی خلق بعدی، به زاندارمیری منطقه‌ای سیاهکل در شمال ایران، اساسا فعالیت مشخصی نداشت. هر ماه فعالیت این جریان خلیجه می‌شد و از طریق ادامه مارکسیسم و اسلام و اختراع عفیتی نوظهوری را نام اسلام راست‌ترین، با محترمان مارکسیست‌ی آنن دانشگاهی اسلامی در واحد ایدئولوژی سازمان تا این تاریخ بین‌نام مجاهدان خلق؛ به «رهبری» محمد حسین نژاد!

۱۹ بهمن ۱۳۴۹ در واقع زنگ حفره است؛ برای مجاهدان که از فدایی‌های عقب افتاده‌اند و همین الان است که این جمعیت دانشجوی کمونیست در طرح «امنیت شکنی» و «ثبات شکنی» بر مجاهدان پیشی بگیرند و با شکننده کردن ساختار امنیت نظام، به حلقه‌ی ممنوع راه یابند. هول و هراس این جمعیت را در پاداشاشه و خاطره‌ی نگاره‌های باقی مانده‌های این دو جریان به خوبی می‌تواند دید و بر آن تاسف خورد.

۲۵۰ همن دهمی هفتاد میلادی که جرایک‌هایی مانند دانشجوی‌های معمول نمی‌تواند، اگر دوباره را به انت‌کشیده بودند.
مسابقه‌های احکام‌های برای ترور و برای دست یافتن به قدرت، از راه ترور و ترور و آدم کشی و خشونت. البته حالاً سال‌ها از آن‌ها
گذشته شده است، اما عملکرد تروریستی جنایت‌های وابسته به بن‌لاندن و
زرقایی و خودکشی‌های انتخابی این جریان، برای به بن‌ست کشاندن
رونده امنیت و دموکراسی در خاورمیانه، تناها یادآور همان چرخه‌ای «ایجاد
وحشیت» است که این دو جریان به تاسیز آن جریان‌ها پیشینشان ادامه
داده، می‌کوشند در میزان ترور و آدم‌کشی از هم پیشی بگیرند
در صفحه‌هایی ۲۵۱ به بعد کتاب «آن‌ها که رفتند» جلد دوم
خاطرات لطف الله میثمی، یکی از اعضای فعل تروریست و عضو یکی
از سه شاخه باقیمانده در بیرون از زندان سازمان مجازیان خلق، پس از
دستگیری تقریباً ۹۰٪ کادرها، اعضاء و مسئولین سازمان در پی ضربه‌های ۱۳۵۰ مطلب است که روند این حسادت‌های کودکانه را بین این
دو جریان مجاهد و فذایی در آن سال‌ها و الیس به بعد با روشنی نشان
می‌دهد.
میثمی می‌نویسد:
زمستان بود [احتمالاً زمستان ۱۳۵۲] پاشه‌های عمان، سلطان
قابوس می‌خواست به ایران بیاید. سید [پهلوان آرام کمپینسبت بعده سازمان
مذهبی مقاومتی خلق] در سرشاخه مطرح کرد: «حالا که سلطان قابوس
به ایران می‌آید... یک سری عملیات داشته باشیم... مثلاً شرکت شل جنوب
سینما شهر فرندگ بود، من [میثمی] به شرکت کشتیرانی «گری مکنزی»
رفتم. بمب ساخته شد و داخل دستشویی شرکت کار گذشته شد. ۴۰۱ هم
زمان با حرکت شاه و سلطان قابوس تلفن زده شد... [خلاصه] این بمب
منفجر شد... یک بمب هم در خیابان آزادی، در جالله‌های برق و آب
گذشته بودند [گذشته است] که در سیصدونفنج شد.
جلب این که گواهی سفارت عمان را قاضی‌ها شناسایی کرده بودند,
چون قرار بود عملیات، مشترک [ینیه مجاهدان و فذایی‌ها] باشد. اینها بمب
رای خرابه‌ای گذشته بودند که ۲۰۰ متر با سفارت عمان فاصله
داشت...
گروه لطف الله میثمی، مجاهد خلق و تروریستان آن زمان، بمبی را
هم در داخل کاور لباسی جاسازی کرده بودند.
بمب در داخل کاور به نخ محکم اوزان شده بود و سر نخ نیز
دست حامل بمب بود. با رها کردن نخ، بمب روز زمین پشت نردها قرار

---

۲۵۱ و لایه هیچ کس هم از مردم عادی کشته و خمی شده!
۲۵۲ از صفحه‌های ۲۵۱ به بعد کتاب «آن‌ها که رفتند» جلد دوم خاطرات لطف الله میثمی

۱۲۶
گرفته بود. خلاصه ساعت 9 شب در خانه‌ی [تیمی] شیخ هادی صداییش را شنیدم. بمب‌های کارخانه‌ای لندرانگلیس منفجر شد. بنابراین، ما هم داشتیم مشترک از جنوب فداهای و مجازبدین منتشر شد. ما هم لیست انفجارها را نوشتم. فداهایی ها دو تا از انفجارهای را نتوانستند. پیام‌های سید [همین بهرام آرام] می‌گفت که ما از این‌ها [سازمان چرخه‌ای فداهای خلق] خیلی کلک خوردم... تخلیه ما این بود که [فداهایی] می‌خواستند پیشتازی خودشان را با پیشتاز بودن بمب 2003 نشان دهند...

و البته میثمی در ادامه، روند چند تور و بمب‌گذاری دیگر را با علاقه‌ای درست مانند ترویسته‌ای این روزهای «أسامه بن لادن» تعريف می‌کند.

آن موقع فداهاییا «فاتح» را تور کرده بودند. به‌خاطر این توروی بوس کارگرها رفتند بودند. یکی از همین فداهاییا با موتور یک دسته اعلامیه داخل اتویوبس می‌اندازد که بگوید ما فائتش را تور کرده‌ایم. هم‌شان [کارگرها] می‌گفتند این کار، کار ساواک است؛ چون «فاتح» یک آدم سرمایه‌دار ملی بود، به کارگرها می‌رسید. هیچ‌کس این تورهای [عملیات ترویستی فداهایان خلق آن زمان] را تاکید نکرد. 195 جالب‌تر از این رقابت‌های کمند:

آن روز مانند [طوفان میثمی] پشت بی‌سام [برای شنود بی‌سام ساواک] نشسته بودم... یکی از خانه‌ای فداهاییا به نام... فلان گرفتند و او قرار خودش را لو داد... بعد که حمید اشرف سر قرار می‌آید، منوجه نمی‌شود. خلاصه مرضیه احتمالی سر قرار می‌آید. او تبعیض می‌کند. میرود میدان امام حسین، بعد... تعقیب می‌کردن که ما در پشت بی‌سام می‌شوندیم... من همه‌ای این‌ها را ضبط کردم... [جالب این که] البته فداهاییا لو رفتن بی‌سام، قرار و کشته شدن مرضیه احتمالی را به ما نگفتند. سید [بهرام آرام] با نگرانی گفت: «چه کار کنیم؟» [طوفان میثمی] گفت: «بهترین راهی این است که نوار ضبط شده را به آن‌ها بدهیم، تا شرمنده شوند!» 196
پانزدهم‌ی از روزگار ریزنویس می‌شد و زندانی در هنگام آزادی یا مرخصی آن‌ها را نمی‌بودید، تا بعد بدنش آن را دفع کنید، پس از آن تیم‌های عملیاتی تروریستی پیشنهاد می‌کرد که در بیرون از زندان حتی مرتبی عملیات تروریستی بکنند، چرا که فدائی‌ها از سازمان مجازدین خلق جلو افتادند...این‌ها همان روش‌بافت‌دار و دکترین‌دان و مهندسین و دانشجویانی بودند که با بین بست کشانند امنیت رکورد رفت و رفته رفت و رفته، در واقع زمام‌دار بی‌قدری و ناامنی‌سازی اسلامی حاکم بر ایران شدند. تقییاً تمامی جریان فذایی و چریک‌های فذایی خلق رفتند و جذب دستگاه حکومت اسلامی شدند و جریان مجاهمانی خلق به رهبری مسعود رجوی برای گرفتن سهمی از قدرت به چانزینی با حکومت و اعمال فشار با انجام سلسله ترورها و ترورهای انتحاری پرداخت. می‌گویند زمانی که سازمان مجاهمانی خلق اعلام موجودیت کرد، مهدی بازرسی‌گان آن را ملغم‌هایی دانست از اسلام دستگاهی شده و مارکسیسم‌ واقعاً موجود است.

بنیان‌گذاران این سازمان شرط عضویت در این جریان را التزام به مخفی، ایدئولوژیک و حرفه‌ای بودن شرایط مبارزه با خط مشی «فرهنگ مسلمانان در تشکیلاتی اهنا» قرار داده بودند. از این سازمان از شیوه‌های دیگر مبارزه این‌ها که دوران مبارزات قانونی، رفمیستی، پارلمان‌تاریخی، حزبی و مسالمت‌جویانه به پایان رسیده، و شیوه‌ی مسلحانه [تروریستی] ارتقای کیفی آن روش‌های سنتی و قانونی است. زمینه‌ساز این تنوری هم دوران جنگ سرد و دو قطبی بودن جهان آن دوران بود. تحلیل این سازمان که خود از بطن جریان [ظاهراً] مسالمت‌جو و معنقد به مبارزات قانونی هنیه مذهبی از آبادی متولد شد، به بنیست رسمیان مبارزاتی از نوع جهیه‌ی ملی و نهضت آزادی مهدی بازرگان بود.

پنجم‌ماه بعد از این جریان، سازمان مارکسیستی/مانوئیستی چریک‌های فذایی خلق در سیاه‌کل، روس‌تایی در شمال کشور با یک عملیات مسلح‌های ناموفق به قصد کی‌پردازی از رفتار انقلابی کوپه و آزاد کردن منطقه‌ای از کشور اعلام موجودیت کرد. اما سازمان مجاهمانی تا سال ۱۳۵۰ هنوز به کار تتوریک و مطالعه مشغول بود.

---

۲۵۷ منظور پس از سرکوب بلایه ضد زن خمینی در سال ۱۳۴۲ است.
داستان قصبهای سیاهکل در خوشنویسی‌های برداشت، سازمان مذهبی مjahدين را با عجله وارد میدان کرد. تا از قافله‌ای چریک بازی‌های چریک‌های فدائیان خلق در ایران و دانشجویان خارج از کشور که با نام‌های انقلاب فرهنگی دیده ومی‌باید از آن‌ها راهنمایی مارکسیستی آن دوران به میدان آمد. عقب نمانند.

این مذهبیان چون دیرتر آمد به بودن، زودتر هم می‌خواستند درون برون؛ چرا که برای خوشنویس مسولیت دوگانه قابل بودن؛ مسولیت کشیدن خط دفاعی پر رنگی در برای حمله مارکسیسم به سنگردهای ذهنی جوانان آن دوران؛ هم چنین آلوهه کردن مفاهیم اعتراضی به رسوبات مذهبی.

این جوانان چون بافت حاکم بر بستر جامعه‌ها «مذهبی» ارزیابی می‌کردند، برای خوشنویسی‌ها و حق بیشتری در جانشینی نظام پادشاهی قابل بود. در همین دوران در بازار سنتی تهران و نیروهای پیامون حوزه‌های علمیه هم افرادی بودند که کمی هم به ادبیات مارکسیستی آلوده شده بودند. از این جمع‌آوری کسانی نظری به شریعتی، مرتبی مظهیری، سید محمود طالقانی، ایباهسن بنی صدر و دیگران.

این طیف، از سویی با بخش رادیکال و سنتی/مذهبی نظیر هیئت مولفی اسلامی و انجمن حجتیه و پیامونان خمینی در ارتباط بودند، از سویی هم از سازمان مjahدين خلق حمایت می‌کردند. آنچه که بعدها باعث تغییر این جوانان به دو یا سه دسته مشخص شد، موضوع رهبری جنبش و اعمال هژمونی هر طرف بر کلیت این جوانان و بالطبع گستره بود.

خمینی هم با این که مjahدين در نفی به دیدارش رفته، از ایشان حمایت ویژه‌ای نکرد؛ فقط تلویحا اجازه داد که به خشایی از «سهم امام» را در انتخابشان بگذارد.

داستان انتساب خوشن سال 1354 در درون سازمان مjahدين که به تولید سازمان مارکسیستی پیکار انجامید. وزنهای حمایت مذهبیون از بخش مذهبی مjahدين را سنگینتر کرد. "شوربختانه" رجوی حاضر نبود در جیب کمی رخته شود. او خود ادعای رهبری جنبش را داشت. و این، گرچه کریک بود که هنوز هم با گشته این هم سال و با رخته شدن این همه خون از هر دو دسته و الگام مردم کمک مانند حل نشده باقی مانده است.

به‌هر حال، تاریخ معاصر ایران را که دست می‌گذاری، از این "آب‌هایا" فراوان می‌بینی؟ حیف؟ چقدر بايد ما به‌های ناگهانی این طیف
روشنفکرانمان را که همچنان و تا همین الان هم جریان حاکم بر جریان به همین دلیل من پرونزی افتتاحیه تاریخی سال ۵۷ [۱۹۷۹] در ایران را به نوعی شکست جنبه‌های آزادی‌خواهانه، شهردیواشت، سکوی، حقوق بهتری و فمینیستی در خاورمیانه می‌دانم؛ پرونزی ناسیان خشن مرجع‌ها و دین‌سالار و پیرسالار بر هر آنچه بیوی از آزادی و دگراندیشی و دوازده حق‌وقی انسان‌ها داشت! 

بازگشت به «خشش» تحسیل‌کردن و باصطلاب «روشنفکران» ایرانی، پس از آن همه دستاوردها شگرف در غرب، و حتی در همین ایران ما را، جز بیدید گونه نمی‌توان تعریف و تبیین کرد؛ اگر تروریست‌های بادر ماهمه‌ی هم‌مانند تروریست‌های ایرانی، در برهم زدن نظام و امینت کشور آلمان و در هیستراتی ضد کاپیتانیسم و ضد امپریالیسمان پیروز می‌شوند، ۳۵ دی‌گر نه تنها در زندان‌ها (نیویورک) و خودکشی نمی‌گردد که هم‌مان پست و مقام حکومتی هم داشتند و لابد مورد طعن و لعن نسل بعد و فرزندانشان هم قرار نمی‌گرفتند. چه فضاحتی است هم‌مانی «چی‌ها» با تروریست‌های اسلامی برای نابود کردن تمامی دستاوردهای مدرن بشریت.

یکی از رهروان «راه سرخ و خشن و خونین» علی شریعتی«کودکی» است به نام مهدی رضایی، با عنوان نصب «گل سرخ انقلاب اسلامی» که ابنته برادر نه‌واست، مهدی رضایی دقتاً تبیک دیگری که فاقد شکوفایی همه‌ی عقده‌های انسان‌سیاست‌ها و تروریستی نسل ما و نسل پیش از ما برای به بین بست کشاندن ایران است و هدایت این جلد به ناکام‌الباد خمینی/خانم‌های و خانم‌های/حکم‌ی نژادی؛ یا بهتر بگویم اسیدالله لاجوردی/شیخ صادق خلخالی است!

مهدی رضایی در حالت که دانش‌آموز دبیرستانی است، تحت آموزش‌های برادراش احمد و رضا رضایی قرار میرگرد و به تدریج با «سیاست و مبارزه» اشنا می‌شود. محمد حسنی نژاد بین‌گیران سازمان تروریستی مجازی‌من در همان سال‌ها در باره‌ی مبهم‌های که اگر ماه بعد از سال‌ها سرگردانی، راه [امید تروریستی] را یافتح، این مهدی‌ها هستند که در دو نیمه سیزده چنین روح سالما و چنین انرژی و هوشیاری، وقتی از تجارب و دستاورده‌ها ما برخوردار شدند، در سنين خلی جوان قادر خواهند بود واطیف بزرگی بر عهدهٔ گیرند. ۳۵۸ ۲۵۸ مثل تروریست‌های ایرانی برای حاکم کردن حکومت اسلامی ۲۵۹ محاکمات سیاسی در ایران [۱۳۶۳ تا ۱۳۵۲] بهره طریانی، چاپ دوم، نشر علمی، ص ۵۹۱.
فسرده و چکیده همه‌ی مبارزات ضد مدرنیته، ضد مدنیت و ترویج‌های این جماعات، خمینی است و حکومت که‌ریزکی اسلامی [خمینی و خامنه‌ای] و نه مهند رضایی ۱۹ ساله که به جرم بمب‌گذاری و ادمکشی، به کشتندگان دادند. این جامعت «باتجه‌ی» به کمر این جوان‌ها بمب به دست و به عملیات انتحاری و ادارش کردند. مهند رضایی را می‌توان از سردمداران آنچه اکنون به انسان‌های انتحاری معرفی و جهان را به آتش کشیده‌اند، دانست.

مهند رضایی پس از شهرویور ۱۳۵۰ در راس یکی و یک کوچک سازمانی به نام «مقداد» قرار گرفت. پس از چهار ماه آموزش مسئولیتی جامعه و نظامی، یک سلسله عملیات ایده‌ای را انجام داد که یکی از آن‌ها «انفجار یک ملیس در خیابان قلمستان تهران» بود. وی همچنین در طراحی عملیات اعدام مستقیم امریکایی زرنال پرایس شرکت داشت. علاوه بر آن در چند طرح دیگر نیز شرکت گرد که از جمله انفجار دفتر مجله‌ی «این فله» در تهران بود.

مهند رضایی در فوروردین ۱۳۵۱ به هنگام عبور از خیابان خورشید در محله‌ی دروازه شیرمن تهران، مورد شناسایی یک ملیس گشتی پلیس تهران قرار گرفت و با تیراندازی به سوی پلیس از مهلکهٔ گریخت. یک ماه پس از این «پریده» بار دیگر مهند رضایی نوزده ساله در اردویتخت ماه همان سال در همن خیابان خورشید با پلیس روبو شد. بعد هم هنگام درگیری با پلیس، یک افسر ۲۴ ساله پلیس به نام سروان جاویدی دو را کشید؛ اما نهایتا دستگیر شد. خود مهند رضایی در دادگاه در مورد نحوهٔ دستگیری این چنین گفت:

یک بمب دست ساز به من داده شد. این بمب را در کیوسک کار گذاشت، و دورتر ایستادم، تا نتیجهٔ انفجار را ببینم. عبارتی بمب را دید و خبر داد و بمب را از کار اندکشتم... در انفجار ملیس راه قلمستان، به عنوان ناظر شدیا در محل حضور داشتم. 

دادستان در دادگاه مهند رضایی گفت که آنها [سازمان مجازایین] هواپیما را با چندین سرنیش در دین راه کویت ریودو و آن را به بغداد بردن و مسافران را ساعت ها در دل هر و اضطراب نگهداری. وقتی می‌خواستند شخصیتی را گروگان بگیرند، «مامشین پا»! بی‌گناهی را به ضرب گلوله به هلاکت رساندند. بمب در تاکسی منفجر کردند و رانندهٔ تاکسی را کشتسند. بمبی در مرکز بخش شرکت نفت ملی گاز گناشتند و

۱۷۱
نوشته‌ای که در نوزده سالگی پروندهی «قهرمانی» اش به‌طور شکسته و یک‌تایی از قهرمانان بلوای بهمن ۱۳۵۷ ایران است که نتیجه‌اش همین فاکتو و بدبختی فلی ماست که دانگیر ما، منطقه‌های خاورمیانه و جهان شده است.

مهدی بازرس‌گان، اولین نخست وزیر جمهوری خمینی، در مورد سریال اعدام‌های باعث‌ترک‌های پس از انقلاب «شکوه‌هنده» اسلام‌نشین می‌گوید که به‌انهای مطیع‌النگابی دادگاه‌های انقلاب است و انتظار برای ما ایرانیان [کذا] قابل درک نیست، این اساس‌نگاران و طرفداران است که مطیع‌النگابی به سوی «خاندان و خیانتکاران» گشوده‌اند [کشور ایران].

نشان می‌دهد؛ خانمان و جانبایی که با گیانشناسی و وحشیانشناسی صورت ۲۵ سال یا بیشتر بر این کشور حکومت کردند و در عین حال اگر شما اعدام‌های دادگاه‌های انقلاب را که به ۲۹ نفر هم [در چند روز نخست حاکم شدن سید روح الله خمینی] نمی‌رسد، با تعداد بیش از صد هزار نفری که گی و حکومت شاه کشتی شدن و شکنجه شدن [کذا] مقیسه کندی، توجه رفتار مطیع‌النگابی مشکل‌تر می‌شود. ملته که کشتی داده، زخمی داده و گارت شده، حاضر نیست به محض رفتزن، شاه و سرنگون شدن رژیم‌های آرام گیرد. این روحیه ملی [پدید ملی] توقع دارد هرچه زودتر به پاکسازی محیط اجتماعی پیردازد، حالا می‌خواهد این کارسیرع انجام گیرد. 

جالب این که برای «پاکسازی محیط اجتماعی» به گفتهی مهدی بازرس‌گان، نخست وزیر دولت امام زمان سید روح الله خمینی، حکومت اسلامی همچنان در کار «پاکسازی محیط اجتماعی» است؛ اینگونه‌اند.

در دهه‌های صد و چهل و هفتاد شمسی [شمی] پانی‌فدلی مردم از طریق حضور نورانی، نیروهای سیاسی در خیابان‌ها و دیگر فضاهای عمومی صورت می‌گرفت. این حضور گرچه مازاحمت‌آمیز، توهین‌آمیز و آزار

---

261. همان‌جا، ص ۳۸۹۴ به در
262. این دروته‌های نجومی از متن‌های امام روز شده‌اند. من در همین تکاب به این دروته و این دروته‌هایی را که در پیام‌های جمهوری اسلامی اشاره‌ی کردام هم به دو کتاب به این دروته و گروی‌ها نهاده‌ام.

263. کیهان تهران، ۱۳۵۸ در پاسخ به خبرگزاری‌های جمهوری اسلامی مادر که نظر بازرس‌گان را در پاسخ به نظر به علی‌محمدی میرزابیک از جمع‌آوری می‌نماید.

264. حکومتی که مدام شهرداران را به وزارت می‌پیاده و مجدد‌می‌نماید.
دهندو، اما وقتی بود و پس از چند دقیقه یا چند ساعت محو می‌شد. این نوع پانزدهن مردم در دوره حکومت نظامیان دیگر کفايت نمی‌کرد. در دوره حکومت احمدی نژاد و بالاخره پس از بروز جنبش [موسم به] سبز، کنترل بر اماکن عمومی افزایش یافت و نصب دوربین‌های می‌خواهد به طور ۲۴ ساعتی در این اماکن آغاز شد. حکومت در این دوره می‌خواهد به طور ۲۴ ساعتی و در طول هفت روز هفته در حال جاسوسی و تحقیق و مراقبت شهرداران ایرانی باشد؛ چون به خوبی می‌داند که مردم ایران همواره به دنبال فرصتی برای بروز اعتراض خود هستند؛ موضوعی که حکومت منجر آن است.

نصب دوربین‌های مدارس بسته در مدارس ۲۵۰ خیابان‌ها، بیمارستان‌ها و زندان‌ها سرعت بیشتری به خود گرفته است. اعتراضات پس از انتخابات [خرداد ماه ۱۳۸۸] همان طور که مردم را تغییر داد، حکومت را نیز به یک حکومت پلیسی تمام عیار تبدیل کرد. حکومت نمی‌خواهد چربی از زیر چشم‌انداز پنهان بماند و هزینه خواست به پلیس شدن آن منتهی شده است.

در بهمن ۱۳۸۸ دوربین‌های جدیدی در داخل و بیرون بندی‌های مختلف زندان اوین نصب شد. مامورین زندان حتی در حمام و دستشویی‌های بند و هر دو روحانیت نیز دوربین‌هایی نصب کردند. براساس آخرين تصمیم شورای عالی آموزش و پرورش، نصب دوربین‌های مداربسته در راهروها و حیاط مدرسه مجاز است.

این کار در اردیبهشت ماه ۱۳۸۹ در برخی مدارس تهران انجام شد. نصب دوربین در بیمارستان‌ها در دوره دولت احمدی نژاد مورد بحث و اقدام بوده است. به عوان نمونه این دوربین‌ها در ایستگاه پرستاری خیابان اورزاس توسط نیروهای حرسه بیمارستان نصب شد.

دوربین‌های مداربسته در معابر عمومی نیز نصب شدند و سعی در مرتضوی، دادستان تهران، از این امر دفاع کرد. برگردید سر کارمان! یکی از کسانی که خیلی دوست داشت [و دوست دارد] خود را همچنان «انقلابی» بنیامیند، فردی است به نام علی اصغر حجار سیدجوادی.

---

265 ۱۳۸۹ خرداد
266 دیبر کل شهری‌العالی آموزش و پرورش خبرگزاری هرانا ۵ مهر ۱۳۸۸
267 ۱۳۸۸ فرهنگ و ادب
268 ۱۳۸۸ آبان ۱۳۸۷
چندی پیش نوشته‌ای با عنوان «جمهوری بازن‌نشسته‌ها» در مورد این فرد و هواره‌ها به‌اراکی شیخ صادق خلخالی، قاضی قاتل سید روح الله خمینی نوشته که متن تکمیل شدند این است:

آدم می‌تواند اشتیاق کند. می‌تواند هر چند سال به چند سال و گاه حتی چند روز به چند روز، همان اشتباهات تکرار شدافت را در شکل دیگر، چند باره تکرار کند. می‌تواند «عضو کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد در ایران» در دوران پله‌ای دوم باشد و در همان حال درای شیخ صادق خلخالی» جانی، قاضی القضاه شرع انقلاب اسلامی هورا بکشد و از او برای کشتار مسئول دولتمردان یک سیستم حکومتی استمداد کند. می‌تواند خیلی کارهای دیگر هم کرده، مثال شخصی به نام علی اصغر حاج سید جوادی می‌تواند کتابی در هفته‌های اول پیروزی انقلاب منتشر کند و نام آن را «دفترهای انقلاب» بگذارد. می‌تواند در آخرين مقاله‌ای نیک، مطلبی تحت عنوان «آگر شکوتهای سیب به میوه بررسید» بی‌واسد و منظورش از شکوه‌های درخت سبیل، شکوه‌های دیده‌بان همان درخت سبیل باشد که سیف روح الله خمینی در نوکل لوشاتو زیر آن مشتملت و مردم را به ناکجا آبادی نوید می‌دادند. [این فرد] می‌تواند در نامه‌ای خطاب به مهدی بازرگان، نخست وزیر وقت حکومت که ریکی اسلامی بنی‌سکه همه‌ی دشمنان انقلاب، همه می‌کرده و سوگمیرت مولد فساد و ظلم باقی بلافاصله و بدون کمترین درنگ نابود شود!

می‌تواند بنی‌سکه همه اقلیت‌ها را برنامه‌ریزی کند. می‌تواند دارای قوانین و نظام‌های خاص خویش است. سرعت و شدت مبارزه با دشمنان انقلاب [اسلامی] با میکروب‌هایی که وجود آنها و نفس آنها بازگرده خطر برای ایالتان انقلاب [اسلامی] است، باید آن چنین باشد که دشمنان شکست خوردند و از نفس افتادند. انقلاب [اسلامی] نتوانست تجدید حیات کند. می‌تواند بنی‌سکه که بنابراین دولت آقای مهندس بازرگان باز شدن که یکی از عوامل اصلی پیروزی انقلاب [اسلامی] نابودی کامل و سریع عناصر اصلی رژیم سابق است!

بعد هم درست همان زمانی که لشکر ارالی و اویش اسلامی، پس از جلگه و قمع دولتمردان نظام شکست خورده، پیشین ایران، به جان خودت‌ها» می‌افتد از رهبر سازمان ماهی‌گیر، مسعود رجوی بخواهد که با حکومت صدام حسین، درست در آغاز بجیوه‌جی جنگ ایران و عراق، رابطه برقرار کند، تا ایشان بتوانند از راه کشور عراق، جان نازی‌نشین را بردارد و از مهی اسلامی دست بخشد و هم طیفانت به سوی سواحل آرام و دل‌بی‌ردی رودخانه‌ی «سن» در شهر زیبای پارس 174
بگریزد؛ یا مثلا زمانی که تغییرات حکومت اسلامی، گردن خود او را نیز نشانه رفته است، فریاد بردارد که «صدای پای فاشیسم» را می‌شنود.
می‌تواند بعدها در تکرار همان اشتباهات مستمرش، از بخش نرتن حکومت اسلامی حاکم بر ایران، جانبه دفاع کند. می‌تواند پس از این که «حاج آقا خمینی» ایشان را واجد شرایط انتصاب به وزارت و سفارت ندانست، داد و فعان بردارد که «انقلاب توتو/دموکراتیک ایران» را اخوندها «زندگی‌اند».

علی اصغر حاج سید جوادی از کشور می‌گردد و ملت ایران را زیر تغییر همان دیوانی از شیشه‌ها و شیشه‌هایی که در دوران پهلوی‌ها به درون شیشه‌ای چپانده شده بودند، رها می‌کند. در تمام این سال‌ها نکانی هم از ناف اروپایی ازدای، از پایتخت کشور فرانسه برای بخش نرتن حکومت اسلامی نسبت‌های مکرر می‌پیچد و حتی به برخی از ایشان «درس خارج» می‌دهد...تا به امروز.

اپهنه ایشان در این سال‌ها یک ماموریت اساسی سیاسی هم برای خودش قابل بوده است و آن، دشمنی هیستریک با نظامی بود که ملت ایران برای سرنگون کردن هیچ دلیل موجه تاریخی نداشت. اگر انقلاب‌ها در کشورها مختلف دنیا در بستر یک حکومت عقیده‌افتداد و فاسد، به قدرت رسیده‌اند، در ایران ما «که این چیزش به آدمی زاد نمی‌پر» روشنفکری‌اند که ملت ما را به انتقاد انتخاب‌های‌اند، هیچ دلیل موجهی برای کشاندن مردم به آن «خودسوزی دل‌های ملی» نداشتند؛ بجز این که ساده‌ترین مدمع شوند که عزاداری‌۲۲۹ عاشورایی هستند که نصف از قند دهه روشن شده است که در نهایی جز انزوای ایران، دستور دیگری برای ملت ایران و برای منافع عالی‌هی ما ایرانیان ناشانه‌است.

آدم می‌تواند اشتباه کند؛ اما می‌تواند از اشتباهاتی که کرده است، درس عبرت گیرد و برای این که به دلیل ناشاند اصول، کمتر اشتباه کند، یا زبان در کام کشد، تا از یک چرخه کهنه تکرار اشتباهات بپرهیزد؛ یا مثال بیاید و مردانه بنویسند که بله، ما بودیم که مردم ایران را [...] می‌فرآیند در نظامی سکولار به دموکراتیکی دست پایند و از جامعه مدنی و مدرنیت بهره مند شوند] دو دستی پیدا دو جون سید روح الله خمینی کردم و این روزها هم همچنان پس از این همه سال بر همان اشتباهاتمان پای می‌فشاریم!

۲۶۹ منظور عاشورای ۲۸ مرداد شعبان مصدق است.
علی اصغر سید جوادی چه خوشش بیاید و چه نیاید، با همان
نوشته‌ها و همراها هایی بر سر روح الله خمینی، با دست خودش و
همدستانش ملت ما را به این چاه ویل سرازیر کرد؛ طرفه این که این فرد،
در نوشته‌ای تحت عنوان «فرانسیم، کدام روانفاندم؟» که در ورسای
ایران امرور» به تاریخ ۱۲ تیرماه ۱۳۸۲ در شد، پس از
بازی با جملاتی در اصول قانون اساسی حکومت اسلامی، در حالتی که
همچنان «پیروپویشم دوم خرداد ۱۳۷۷ را روانفاندم می‌نمایم، از این
موضوع اظهار نگرانی می‌کنند که ملت ایران، از اشتیاقی که در سال
پنجاه و هفت مرتکب شد، پشیمان شده باشد و بخواهد تحت لواه یک
حکومت عرفی، سکولار، مردسالار، غیر فلسطینی و لاتینک، طی
روانفاندم با حضور ماموران سازمان ملل متحد، احتمالاً پار دیگر به
مشروط‌های پادشاهی رای به دهد و برای آینده‌ای، همان رهایی را که
روشن‌فکری‌انه نظری ایجاد کنند در اثر سیاست‌های ملی کشورهای در
از همان جایی که باز مانده بود دوباره از دنیا دارد که در روند نظامی
سکولار، برای رساندن به جامعه مدرن و مثبت نموده بدهد!
جبال این که این فرد در همان هیستوری ضد مشروط‌های
همچنان سازمان مسالمت‌آمیز و ترویجی‌ها را در طیف جمهوری
خواهان [جمهوری اسلامی خواهان؛ منتهی از نوع «مثلاً دموکراتیکی]
ارزیابی می‌کنند، و پس از استقامتی ۷۰ خشک از رهبری این جنبان در
کشور فرانسه داد و فکری، ساختاری که وامصبتان؛ چرا دوست
فرانسه رئیس، آین جریان را به بند کشیده است؟!
راستی نگرانی این فرد از چیست؟ مگر نه این است که ایشان
این استقلال‌ها را خالی شدن زیر پای جمهوری اسلامی و یا ساده‌تر
بگویم بخش نرم‌تن اصلاحطلبان حکومتی [همراهان همیشگی و
ایندورولوژی سید روح الله خمینی [در طیف جمهوری‌خواهان ازیابی
می‌کنند؟
به هر صورت سیدجوادی و هم طیف ایشان که خودشان را زیر
عنوان «جمهوری‌خواهی» مخفی می‌کنند، بد نیست بدانند که ملت ایران پس
از دسته گل‌های مکرر و مستمری که «جمهوری اسلامی خواهان» در
حمایت از حکومت که‌زیکی اسلامی به آب دادند، با گوشت و پوستش
درباره‌ی ایشان است که در جمهوری ادعا یک این جامعه، این حاکمان بعدی
جمهوری [با هر عنوانی] در امور داخلی دیگر کشورها نظیر فلسطین و

۲۷۰ زبان سال ۲۰۰۱ میلادی که دستگیری مرمی رجوی، خودسوزی چند تن از اعضای این جریان را هم
در پی داشت!
ارمنیان دخالت می‌کنند، و نه تنها خواست ملت ایران را به رسمیت
نمی‌شناسند، بلکه همچنان از مدرنیته، دموکراتی و نظامی سکولار به
عنوان «جبهه‌زدگی» یاد می‌کنند؛ هیچ‌گاه هم در گفتار یا نوشترای
جرا بهتردارد از حق برابر همهٔ شهرنشینان ایرانی [فازی‌خانی
و بارا و قومیت] دفاعی هرچند آبیک بالاکند؛ حتی نتوانسته‌اند از پاک شدن
منطقه از ترویج و کور اسلامی شاد باشند، و نتوانسته‌اند از هیسترو
استالینی «پند ایرانی‌پس» شان بر عهی کشور ایران و ایالات متحده و
غرب دست بردارند؛ هرچند دهمه است از «اروپای ایران‌پس»
ارتقای مجازی می‌کنند!

ابتدا امثالی سیدجوادی‌ها حق دادند با دوزمان پهنوا دشمنی باشند
و از احتمال بازگشت شاهزاده رضا پهلوی بر سر مدرنیت کشورمن
کهیر بزنند؛ چرا که یکی از خدمتهای شاگرد رضا شاه فقید در دوران
نسل کلی از هیوریون، تیمکه و پخش چند ده هزار پاسورت ایرانی برای
هیوریون ایران و سیبایی هیوریون دیگر از زمینه‌های دیگر بود که نتوانستند
از اتاق‌های گاز نازی‌ها جان به دست جاپن به ایران. جمله این که ایران تنها کشوری
بود که بعداً پس از تشکیل دولت ایرانی برای این انسان دوستیز
[برعکس دیگر کشورها] از ایرانی مطالبه‌هی مزمن نکرده. سرنوشت
هیوریون و برخی‌اندیش در این جند دهمه حکومت کهیرزکی اسلامی متمه‌ه
خوبی برای مقایسه‌ی دولت مدن رضا شاه با حکومت ضد انسانی، ضد
زن و ضد دگراندیشان اسلامی است.

شوربه باخته‌ای که گفت که ایشان و هم طفای‌اشان همچنان در طغی
چهل خاورشیت را قفل شده‌اند و نمی‌توانند برنامه‌ای که نیاز
عوض شده است. دیگر نمی‌توان بر اساس خواست و نظر ایشان، پیرامون
کشور ایران را دیواری اهتمام کند و یک حکومت عرفی را که می‌کوشید
بر اساس منافع عالی‌هی ملت ایران، به سمت مدرنیت‌ه و ازدی و تجدید
راهنی بیابد، به بن بست کشاند. اگر شعار‌هایی ضد ایرانی و ضد
پیشینه‌هی ایران، از این جند اتفاق‌های ملت‌های سیاسی و جامعه‌هی
سوپرسیستیپسی، برای این طرف رشد‌ه نهایی ملت ایران نه مانده است، برای ما
جونان و زنان ایرانی چنین هنالیسی دیگر رنگ ندارد...

در زمره‌هی پایکوبی‌های این جمعت از قاتلان، قاضیان قاتل،
شکنجه‌گر، ادمکشان و امام ادمکشان کلیان در نوین و فهم و اورونشان از
«حقوق بشر» و «حقوق شهروندی» و حق داشتن و کلی مدافع و امکان
محکم‌های شدن در دادگاه‌هایی صالح، مدن و دیجیملی، در رابطه با

177
کشتار دولتی‌رانز و نخبگان ایرانی پس از افتتاحیه تاریخی سال 1357
می‌توان نوشت:
امیر عباس هویدا [1358 – 1398] به عنوان نخست وزیر منصوب شد. هم‌اکنون محرضا شاوا پهلوی مسئولیت امور اجتماعی در ایران را به مدت 12 سال در فاصله سال‌های 1343 تا 1356 بر عهده داشت. هری‌دی پایدارترین و با ثبات‌ترین دوران نخست وزیری در ایران پس از صدور فرمان مشروطه پیش به سر نهاد. اطلاعات تاریخی نشان می‌دهد که میانگین زمان نخست وزیری با صدراعظمی در ایران پس از مشروطه انگلی بیش از پیکار بوده است. 
امیر عباس هویدا در روز 27 بهمن 1357 به مناسبت گزارش فرمان‌داری از کشور خارج شد، با وساطت داریوش فریهر [از رهبران جبهه ملی/حزب ملت ایران] خود را تسليم دولت موقت 17 پس از انقلاب کرد. او تا آن تاریخ در پی دستگیری در سال 1356 در زندانی در پادگان جمشیدیه در شمال تهران به سر میرد...
تلاش‌هایی از سوی شخصیت‌های صاحب نفوذ در تهران و خارج از ایران برای پرپز از اعدام او انجام گرفت و گفته شد که در پاسخ به نگرانی‌های انقلابی برای نجات پنجه او از مرگ در روز 18 فروردین 1358 در دادگاه انقلاب و با حکم [قضاء قاتل] صادق خلخالی در راهرو زندان اعدام شد.
ابراهیم یزدی، اولین وزیر امر امور خارجه پس از انقلاب می‌گوید که هیچ‌کس در راهرو زندان توسط یکی از «روحانیون» به شیاطین گولن‌های کشته شد. بخش مهمی از نوسازی قوانین و دستگاه‌های اداری دوستی و توسعه سازمان‌های دولتی در ایران در زمان مدیریت هویدا انجام گرفت.
هویدا در کابینه‌های حسنعلی منصور وزیر دارایی بود و پس از ترور منصور [توسط فداییان اسلام] در سال 1343 به نخست وزیری منصوب شد... هویدا در برخورد با منتقدان لحن آرامی داشت و از همین رو در بخش اعظم دوران نخست وزیری به عنوان نماینده دورتی از سوی روزنامه نگاران منتقل و نشریات طنز مانند «توفیق» همراه از او انتقاد می‌شد...

---

271 دی ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۳ میلادی
با وجود أن‌که در زمان نخست وزیری‌اش چندان مورد علاقه و حمایت روش‌نفرگرها مدیریت وسایل تبلیغاتی گرفته بود، اما در مطالعات جدید در باره‌ای که بر این نکته تاکید شده که صادق چوبک و برخی دیگر از چهارده‌های سرشماری ادبی و هنری با او ارتباط نزدیک داشتند و در حل و فصل مشکلات روش‌نفرگرها با مشورت می‌کردند. اینهم به ساختن مجموعه‌ی مسکونی برای روزنامه‌نگاران در غرب تهران [که از اسکار هاوی و خیلی دیگر از روش‌نفرگران ایرانی‌ستیزی] آن‌سالها در آن‌جا زندگی می‌کردند] ازجمله‌ای که دردشته زده است. همچنین در مطالعه‌ای که توسط عباس میلانی استاد دانشگاه استانفورد انجام گرفته، بر این نکته تاکید شده که اسنادی دال بر فساد مالی او دیده نشده است. اگرچه آقای میلانی برآوردن می‌شود که آن‌بیعن منسوب نیوتن امیرعباس هویدا در برادر تخلفاتی که در دستگاه‌های زیر نظر او انجام گرفته، گرفته شدی به‌طور من‌درخوانده‌دین دوران تاریخ ایران پس از حمله‌ای اعراب به ایران است، سر سنتی دارد...

هویدا هم‌چنان که در محاکمات خود اشاره کرد، بر ثبت نسبی با افزايش کند قیمت‌ها در دوران نخست وزیری‌اش تاکید داشت؛ سیاستی که در سال‌های پس از ۱۳۵۴ و افزايش تدریجی تورم ناشی از افزایش درآمد‌های نفتی با مشکل روبرو شد. امیر عباس هویدا در سال ۱۳۹۸ در تهران متولد شد و پدرش حبیب الله عین الملک سفیر ایران در لبنان و عربستان سعودی بود. امیر عباس هویدا به اقتضاء شغل پدرش در بروکلین در مرداد سال این شهر دور خواند و در اروپا تحقیقات را تا فارغ التحصیلی در رشته علوم سیاسی از دانشگاه بروکسل ادامه داد و در سال ۱۳۹۱ به ایران بازگشت. به دلیل تسلط هویدا به زبان‌های عربی، فرانسوی، آلمانی و انگلیسی در وزارت امور خارجه، مسئولیت‌های متعددی داشت. او از سوی گروهی از مخالفان مذهبی حکومت و در زمان اوج‌گیری انقلاب در ایران متهم به «بهایی بودن» بود؛ اما خود بارها این اتهام را رد کرد و به مسلمان بودن اشاره کرد که بود. امیر عباس هویدا در زاهدان و پیش از صدور حکم توسط یکی از روحانیون با شلیک گلوله‌ای کشته شد. ۱۷۲

قاتل امیرعباس هویدا تبناهان صادق خداوند یا هادی غفاری «اصلاح طلبان بعدی» باشند؛ دلیل کشتن هویدا نیز نگرانی

۱۷۲ - برگرفته از فیسبوک
آخوندها از لو رفتن اطلاعات هویدا «نخست وزیری» در رابطه با مواجه بگیر بودن آخوندها بود.  

برای پاسخ کاملتر به پرسش دوازدهم ۱۷۷ عمد دارم بار هم به ریشه‌های افتتاح تاریخی سال ۵۷ ببرم.  

یکی دیگر از بانیان حزب‌الله که هزاری اسلامی، محمد تقی شهرام است؛ محمد تقدی شرام در سال ۱۳۲۶ در تهران به دنیا آید. از دیپرسیون هدف‌شناسی یک فارغ‌التحصیل می‌شود و در سال ۱۳۴۴ در رشت‌شهری ریاضی دانشکده علوم دانشگاه تهران پذیرفته می‌شود. سال ۱۳۴۸ زیرمانی که فقط ۲۲ سال دارد، توسط محمد حیاتی و علیرضا زمردنیان به مذهب سیاسی گراشید پیدا می‌کند. ان زمان [سال ۱۳۴۸] الامام مذهبی/سیاسی شدن این بود که قصد ارجاع به کسانی چون مهدی بازگرد و سید محمود طالقانی قرار بگردد. سال بعد [۱۳۴۹] وقتی که شهرام ساله است، توسط موسی خیابانی در سازمان مجازیان خلق عضو‌گری می‌شود. ۲۷۷ اولین کار تشکیل‌های توانایی محمد تقی شهرام ۲۲ ساله ۱۹۸۴ منفجر کردن دکل‌های برق در جریان جشن‌های ۲۵۰۰ ساله ایران است که نبته ناموفق می‌ماند. این برنا芒ی ترویجی ناموفق به دستگیری بیشتر اعتیاض این سازمان در شهریور ماه ۱۳۵۰ راه می‌پردازد. دادگاه یازده تن از این گروه در بهمن ماه همین سال است. تقدیم شهرام متفتی رهیمت هشتم است. ۱۷۷ شهرام در دادگاهی که صلاحیتش را زیر سوال برده است، به دهسال زندان محروم می‌شود.

برخاشگری و غیرقابلیت جمله بودن تقدی شرام، مسولان زندان را وامی‌دارد و را همراه با حسین عزتی از گروه کمونیستی «ستاره سرخ» به شهر ساری اعزام کنند. بیش از این اعتزاز، شهرام در زندان این امکان را دارد که جزوی تشکیلاتی و سیاسی «خرد» بودوز‌زدی و نقض آن را بنویسد. ای ای جزوه، را به بلوار از زندان هم می‌فرستد.

در این جزوه شهرام به پایگاه مالی سازمان مذهبی ماجدهای انتقاد می‌کند و پایگاه سازمان را «کارگران و زمامتسکان» میداند. در ۲۷۴ - رفیعی به پرسش دوازدهم: «سیب‌رنگی به ویژه در خارج از کشور، حکروت‌های امروز ایران» با دوران انقلاب ۵۷ شایسته می‌دانند؛ از نظرها شاخص‌هایی و شباهته‌هایی بین «جنگی» و حکروت‌های منجر به انقلاب اسلامی» “چیست؟”.

۲۷۵ - سازمان مجازیان خلق/بدا به مراکز انقلاب، مرکز استادان انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۸۵.

۲۷۶ - مهدی غریبی هم همیشگی رهیمی بایسته به است که وی به توانا می‌کند آزاد می‌شود و در همه این سی و اندی سال حکومت جمهوری اسلامی، پست‌های نان و آب دارد در این نظر که‌زیرکی دارد.
واقعی اولین اقدام «کمونیستی» شهرام همین است، بدون آن که دیگر عناصر این جریان به این گست فکری توجه داشته باشند. شهرام با پخش این «جزو» در موضع «اولین تلاشگر جدی درون تشکیلاتی برای درک قانون‌نامه طبقاتی مبارزه» برتری اش در کار تشکیلاتی را به نمایش می‌گذارد.

از همین جاست که تلقی شهرام خود را در موضع یکی از نخبگان «رهبری» بحران زدند جریان تروپریستی و ضد مدرنیته ضدن و ضد انسان «آپوزیسیون» حکومت پهلوی دوم مطرح می‌کند، و تاریخ‌ساز می‌شود. یکی از داستان‌هایی که شهرام را به «بت» جوانان شورشی آن دوران دل می‌کند، داستان فرارش از زندانی ساری به همراهی و همدستی زندانیانش ستوان امیرحسین احمدیان است.

احمدیان در یک حرفت خانانه و برخلاف عرف نظامی همچون افسران و درجه داران توودای [اسلحه خانه‌ای زندانی ساری را تخلیه می‌کند و با فریبیدگی پرسنل نظامی و مشغول کردن نشان به جهت عوضی، همراه با دو زندانی دیگر به تهران می‌گردد. تاریخ این «فرار» ۱۵ اردیبهشت ماه ۱۳۵۲ است. بخش مذکور شده سازمان مجازیت معتقد است که شهرام در فقدان نفرات مذهبی به کادر «رهبری» سازمان راه یافت، چون خوب کار می‌کرد؛ چون به جای یک سیاست چند تا سیاست زیر زبانش می‌گذشت؛ چون شب تا صبح می‌نشست و ۴۰ صفحه تنوری می‌نوشت؛ در چه زمینه‌ای؟ در این زمینه‌ها چگونه دیگران را بکشان و چگونه از مردم پل و پله بسازیم، تا خودمان شاه و وزیر و نخست وزیر شویم و کشور را قلقلی تقدیم شوری آن دوران کنیم.

سید محسن سید خاموشی یکی از عاملین ترور مجید شریف واقفی ۲۷۴ پس از دستگیری در بازجویی توسط ساواک، داستان این ترور درون تشکیلاتی/درون سازمانی را اینگونه تعیین کرده است: به ما گفتند که مرتضی صمیمی لباف و یک نفر دیگر به گروه خیانت کردند، و یک انبار را با سه اسلحه تخلیه کردند و در خیابان‌ها صادقانه تلفن کردند و گرفتند.

[۲۷۷] Middle Eastern ۱۹۶۳-۱۹۷۷E . Abrahamian Guerrilla Movement in Iran . Research and Information Project, March-April، ۱۹۸۰. ۱۵، ۶۰-

[۲۷۸] نورالدین کیانی‌وری هم این‌گونه به یک جوانان زمین خودش بدل شد؛ چون با همدستی نظامیان و ارتشیان توودای ارتش و هواداران کشور، ترتیب یک فار «تاریخ‌ساز» خلی جالب را داد.

[۲۷۹] مجید شریف واقفی، یکی از قربانیان قتل‌های درون تشکیلاتی/درون سازمانی سازمان مجازیت خلق به دست محمد تقی شهرام است...
که مرتبی آدم ترویریستی است و ممکن است اعضای کمیته مرکزی را که در کوهه و خیابان می‌پیند، ترویر کند.
فرد دیگر، یکی از اعضای سابق کمیته مرکزی سازمان است.
چند دقیقه بعد هم وحید افرادخه سر قرار امید و قرار شد تا فردی که روز اعدام یکی از آنها است، برزنت، نایلون، ابر و یک ظرف برگ آب تهیه کنم. قرار شد هر کدام از ما یک دست لباس اضافی داشته باشیم. یک «نگ» هم "برای این که دور سرخ بپیچم" باشد تهیه می‌شود. محلی واقع در بیابان‌سگرآباد، اول جاده مسگرآباد به ما آدرس داد، تا بروید ببینیم.
و چند را آن جا در سوزارمیم. من و حسین سیاهکلاته به آن منطقه رفتیم. در راه راجع به [مهدی] خاتونی صفت با من صحبت کرد. یک ماهیشی شمی که در ترویر "تیمسار" ۸۸ از آن استفاده شده بود، در اختیار داشتم. شب من ماهیش را در اختیار حسین سیاهکلاته قشتی که برای تعقیب ماهیش شماره چهار برود و یا را تا محل کارشان تعقیب کند و سعی داشته و نیم صبح با او در اول خیابان بهار قرار گذاشتیم...
یک جفت نمره و دو عدد نمره تکی دزدیدند و من گرفتم با ما ماهیشی شمی سر قرار حسین سیاهکلاته در میدان شاه آمد. لحظه‌ای بعد بهرام آرام هم آمد و بعد وحید افرادخه و محمد طاهر رحیمی هم آمدند. ما وسایل را جور کردم و داخل ماهیشی قشتی که حسین سیاهکلاته آورده بود، یک پیت نفت برگ و لی از آب برزنت را کشف مصاند عقرب پهن کردیم؛ زیر آن را نایلون و روی آن را ابر گذاشتیم. لگن را آماده کردیم.
ماشین یشمش خراب شد. پاید آن را از منطقه‌ی عمل دور کنیم.
آن را هد دادیم؛ بالاخره در شرق خیابان شهابژر گذاشتیم. محمد طاهر رحیمی کمربند تجهیزاتی خود را باز کرد و به من داد. مجدی شریف واقف با وحید افرادخه قرار داشت و در ترفتی وحید سر قرار او زفت. ما هم در یک کوچه، نمردهای اصلاح ماهیش را باز کردیم و نمردهای جعلی را پشت شیشه گذاشتیم و یک محل عمل شدیم. قرار شده بود عمل ترویر در کوهه ادیب الممالک ۱۸۸ انجام شود. این کوچه باریک بود که به کوچه‌های پنهن منتی می‌شد. ماهیش را در کوچه‌ی پنهن قرار دادیم؛ به طوری که از کوهه باریک دیده می‌شد. بعد از چند دقیقه بهرام آرام سراسیمه آمد که همیشه سر قرارش نیامده است.

۱۸۸

۱۸۸ - یکی از امیران ارتش ترویر شده توسط این گروه...
۱۸۹ - بیچاره ادیب الممالک که در کوهه‌ای که به نام کردالاند، حالا ترویریستها هم‌دیگری را می‌کشند و می‌سوزانند...
همشیره، علائم دهنده به حسین سیاهکلاه بود که وقتی او علائم می‌داد، حسین سیاهکلاه داخل گوشه می‌شد. چند دقیقه بعد همشیره [ترویست زن] آمد و روبروی گوشه باریک در حالتی که با چادر بود و روی خود را محکم گرفته بود، استراحت. حدود ده دقیقه گذشته که همشیره رفت و حسین سیاهکلاه هم رفت. چند لحظه بعد صدای تیر بلند شد و من لنگ را برداشت و داخل گوشه شدم. مجید شریف واقعی به صورت روی زمین افتاده بود. لنگ را روی سرش اندانته و برگشتم و حسین را روشن کردم. دستمالی تر کرده، وقتی وحید افراخته و حسین سیاهکلاه، جسد نیم‌بان مجدی را در داخل صندوق عقب می‌انداختند، من خون روى سپر ماهین را پاک کردم؛ بعد در صندوق عقب را بستم و همگی سوار ماهین شدیم!

طقب اظهارات بعدی آنان، صدای دست و پای مجدی را که به دیوارهای صندوق عقب می‌خوردند، می‌شناختند وارد آب منگل شده، بعد وارد خیابان شهبان شدیم و سپس به خیابان عارف. نزدیک جاده‌ای مسگرآباد در خیابان عارف، وحید افراخته از ماهین پیاده شد و من و حسین سیاه کلته به راه خود ادامه دادیم. به محض واقع در دو کیلومتری جاده‌ای مسگرآباد رقیم و جسد را در گودالی اندکشته و کلرات و بنزین روى آن ریختیم. جیب‌های او را تخلیه کردیم. دو عدد قرص سیانور داشت، مقداری نوشته که آبی قرآن در آن بود و حذف چهارصد تومان پول. بعد حسین سیاهکلاه فنگه را روشن و به جسد نزدیک کرد؛ یک مرتبه شعله‌ای اتش بلند شد.

مقداری بنزین روى دست و پای حسین ریخته بود در نتیجه شعله‌ای از دست و پایی او بالا رفت. من به سرعت دویدم و خودم روی او اندکشته به آتش را خفه کردیم. بعد که بلند شد، دیدم که عقرب ماهین آش‌گرفته است. به سرعت ماهین را جلوتر بردیم. بعد حسین سیاهکلاته سوار ماهین شد و با هم از منطقه دور شدیم. حدود پانزده ثانیه نگنشته بود که حسین سیاهکله‌گیت که اسلحه‌ی مجید در حیبیم نیست و افتاده است. بار برگشتم و من اسلحه‌زا از روی زمین برداشتتم و به او دادم. بعد به سرعت آز منطقه دور شدیم و به تهران برگشتم. ¹⁸۲

احتمالا در همین سال ۱۳۵۴ است که مجد را پا محمد تقی شهرام نوشته‌اند، انجام می‌شود. یکی از این

---

²⁸² - شهادت شهید مجد شریف واقفی/خبرنامه‌های دانشجویان ایران

۱۸۳
قربانیان، سرهنگ لونیس وابسته نظامی آمریکا در خیابان و وزرا تهران بود. دیگری سربیز زندیپور رئیس کمیته مشترک "ضد خرابکاری" و سومین مبگذاری در ساختمان گارد دانشگاه صنعی آریمه. موسوم به دانشگاه "مجید شرفی واقفی" یکی از همین اعضای "هربیر ماجهدين" که در سریال "تروهور درون تشکیل" اپوزیسیون نظام پیشین به قتل رسید.

محمد تقه شهرام، پس از انقلاب سرنوشت دیگری دارد. او در حالتی که تنها 33 سال دارد، به جرم قتل و عضویت در گروه مخالف حکومت اسلامی در تاریخ دوم امرداد ماه 1359 در تهران تیرباران می‌شود. روزنامه‌های جمهوری اسلامی خبر اعدام تقه شهرام و 19 تن دیگر را در تاریخ دوم امرداد ماه 1359 چاپ می‌کند. شهرام در شب 12 تیرماه 1359 در خیابان توسط افراد کمیته مستقر در کلانتری هشت دستگیر و بلاقابش به زندان قصر تحويل می‌شود. چند روز بعد در تاریخ 23 تیرماه، او در دادگاه ویژه انقلاب اسلامی محاکمه می‌شود.

هریم روزنامه در تاریخ 23 تیرماه می‌نویسد که در این دادگاه گروهی از خانواده‌ها مقتولین. قتل‌های درون گروهی سازمان ماجهدين، خانواده‌های تیربار و چند خبرنگار حضور داشته‌اند. از سوی دادگاه گفته می‌شود که این سازمان ماجهدين برای شرکت در دادگاه دعوت به عمل آمده، اما این سازمان مدعی است که دادگاه نگذاشت نفرات سازمان در دادگاه حاضر شوند. ۲۸۳

تقه شهرام نمی‌خواست در دادگاهی محاکمه شود که به باور او تنها برای محاکمه و همکاران نظام شاهنشاهی تشکیل می‌شود؛ ولی دادگاه اعتراف شهرام را رد کرد. به گفته شهرام او باید در دادگاه‌های عادی محاکمه می‌شد. حکم شرعت با رد درخواست شهرام، مدعی شد که:

"متهم یک فرد ضد انقلابی است؛ البتله به دیل عضویت در سازمان پیکار و دیگر گروه‌هایی به اصطلاح خطسه... نه به دیل صدور بیانیه‌ای اعلام تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان ماجهدين خلق در سال ۵۴ که در آن ضریح با اسلام و جنبش اسلامی را صریحاً بروز داده است؛ نه به دیل مرتد شدن و خروج از دین؛ گرچه همی‌این موارد نیز می‌توانند ضدانقلابی بودن متهم را تأثیر کند...

چرا که [محمد تقه شهرام] دستور قتل کسانی را صادر کرده است که در راه اسلام با رژیم طاغویتی پهلوی به مبارزه پرداخته بودند.
متهم و بسیاری از همسران، چیپ و منحرف وی کوشش دارند که
ضد انقلاب را تنها در وجود کسانی خلاصه کنند که با رژیم سابق همکاری مستقیم داشته‌اند، حال آن‌ها از دیگر بانوان انقلاب، کلیه کسانی که مستقیماً علیه رژیم با انقلاب اسلامی به مبارزه پرداخته‌اند، ولی با رژیم سابق نیز مبارزه کرده باشند، ضد انقلاب تلقی کنند.»

یکی از اتهامات تلقی شهرام، شرکت در فرمان قتل مجید شریف واقفی، مرتضی صمیمی لباف، محمد پیشینی، علی میرزا جعفر احمد، جواد سعیدی، فاطمه فرتوک زاده و فرهاد فتحی بود.

دادرسی مدعی شد که چون متققیون [مجد شریف واقفی، مرتضی صمیمی لباف، محمد پیشینی، علی میرزا جعفر احمد، جواد سعیدی، فاطمه فرتوک زاده، و فرهاد فتحی] مسلمان و ضد رژیم پادشاهی بوده‌اند، از تحریم محمد تقی شریام (قیام علیه مبارزان مسلمان) است.

محمد تقی شریام را حکومت جمهوری اسلامی در دوم امردادماه ۱۳۵۹ ساعت یک و سی دفته یک بامداد تیربانان گردید. در دیماه ۱۳۵۷ که آخرین سری زندانیان سیاسی دوران شاه آزاد شدند، از مjahادین فقط ۱۲ نفر «مذهبی» مانده بودند.

فظای شور و التهاب اول انقلاب، فرصتی طلایی برای رجوع بود که خود کم بینی‌هایی را که در رابطه با نیروهای مارکسیستی داشت، به سرعت جیران کند. سرمایه‌ای این خودنمایی‌ها و هژمونی طلایی‌ها هم «کشته» هایی بود که سازمان منسوب به او در دیگری با نیروهای نظام پیشین، هن، انجام ترویج فا در دیگری های خیابانی داده بود. مردم اما در آن دوران، سازمان‌های مjahادین خلق را تنها بخش جوان‌تر آخوندها ثابت کردند.

---

284 همانجا
285 همسر احمد و یکی دیگر از اعضای این زمان همین گروه...
286 همانجا
در فاصله‌ی بهمن ۵۷ تا ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ رجوعی در دو خط موازی، از سویی با خمینی و شخص بهشتی و هاشمی رفسنجانی برای دریافت سهمی از قدرت چانه‌هاى کلان می‌زدند. از سویی هم با به‌میزان کشاند تیوهای هوادار و برگزاری می‌شناخته‌ها به نوعی در برابر بدر معنی‌اش رجوعی و قدرت‌نماىی می‌کرد. رفتار مصوع رجوعی در این دوران را می‌توان یکی از پیچیدگی‌های رفتار‌های او در داخل کشور رژیمی کرد. شاید اگر خمینی می‌پذیرفت که “میلاد” با ماهیان انتفاف کند، تاریخ ایران مسیر دیگری را می‌پیدا. اما برای داشتن فرهنگ انتفاف و همکاری در قدرت، پشتون‌های نظیر انقلاب کیفر فرانسه، انقلاب صنعتی و عصر روشنگری لازم است. متاسفانه نمی‌توان تاریخ را دور زد. هر جنینی ناهار است از تمام دوستان‌های رشد خود عبور کند، تا به بلوغ برسد.

اما این موجود عجبی خلقه در ایران به دلیل این که زاده‌ی فهم شیعی این دو نفر از موضوع ولايت مطلقه فقهی بود، نهایتاً به ولايت مطلقه می‌پیک تا رضایت می‌داد. نفر بعدی هم باید با تمام قوا سر به نیست می‌شد و این دو مصیب ولايت فقهی و دو حاکم مطلقه اسلامی هر کدام برای حذف دیگری و تفکیک انحصاری قدرت خیز برداشتند.

سی‌خربداد ۱۳۶۰ أولین رو در رویی جدی و کیفی این دو امام، سید روح الله خمینی و شیخ مصعود رجوعی، دو سال و اندی پس از تغییر حکومت بودند، رو در رویی که هنوز هم تمام نشده است.

نتیجه‌ای این چند قدرت را موانه‌های قوا و میزان «خشونت» ایشن تعبین می‌کند. پیام‌های دور اول هم از پیش معلوم بود؛ جرا که برند، هرمهای قدرت بیشتری را در اختیار داشتند. نیروهای بیشتری را هم به خدمت گرفتند، بعد هم با استفاده از مشروطه‌ی که در دو سرفصل مشهور [شغال سفارت آمریکا و جنگ ایران و عراق] برای خودش تراشید، خوشن سر رقیب [یعنی مجازی‌ها] را به مبارزه‌ای ضد امریکالیستی و میهن پرستانه ارتقا داد؛ و پیروزی‌ها شد.

رژیم پیدا در حالی‌که همه‌ی نیروهای اعتماد کرده به شعار هاشی را زیر نگذشت و سپس رژیم اسلامی رها کرده بود، جانش را برداشت و از معرکه در رفت. در این توازن ناموزن، حزب توده‌ای ایران هم در یک شطرنج سیدی موفق برادر دوکلیویفی بی‌مثبی می‌باشد. [یعنی سازمان جریان‌های فدایی خلق] را اول کیش و بعد مدت کرد. بعد هم آن‌ها را مانند راحت الحقوقی‌های فرو رفتو بلعید.
از سوی دنیگر بوق مبارزات ضد امپریالیستی امام ضد امپریالیست جماعات، تمام این حزب را به حمایت نظام و پاسداران شخص خمینی تقلیل داد. به این ترتیب بخش اساسی این جریان در دستگاه گوارشی سید روح الله خمینی و طیف او تحلیل رفت.

اما اگر حزب توده و وابستگان آن، محو شعارهاضد امپریالیستی امام ضد امپریالیست جماعات همراه با پاسداران خمینی، مjahادین بی پدر را به توده نبردهای نظر نهضت آزادی و دیگر جریان‌های مبنا هم‌مبوش هی برای پروژه مقطعی پاسداران او شعار و اطلاعیه مرتب می‌شدهند. همین جماعت طبیعی‌تری که در جریان تکاملی خود نام اصلاحطلبی بر خود گذاشته، هم زمان هم چشم‌هایش را بر کلیت این جنگ ضد ایران و سرکوبی ناشی از آن، فرود بست.

به همین سادگی هم خمینی و آخوندهای هم پیمان او و دیگران این طرف، همین باید را در چند جبهه هم زمان برند. آنچه که بست، از 3 خرداد 1360 از سازمان مjahادین بر جای ماند، یک لیست کلیه شدگان دیگری یا ویژگی‌ها و اعداد و تعداد کارنامه‌ای از خیانت در جنگ به عناوین ههمکاری و هم‌مبتکی که 8 سال تمام دشمن ایران و متجاوز به کشور ارزیابی می‌شود. آنچه هم که بعد از این باخت بر سر سازمان مjahادین آمد، دور از ذهن نبود. مربی با ادعای رهبری یک جنبش بر سر انتدابی‌ترین حق ملت، در یک بازی پاسور سور خورده و از معرکه حذف شد.

پژوهای بعدی این باصطلاب اختراعات و بدلیل حکومت اسلامی، حکومت اسلامی گذشته بود که به دلیل یک تجربه تاریخی نزدیک، از قبل مهر روز اولی را در کارنامه‌اش ثبت کرده است؛ جنگ قدرت اما هم چنان ادامه دارد.

آنچه برای مردم ایران از این جنگ قدرت باقی ماند، چندین زندان تازه بود، و چندین و چند قربانیت جمعی و غیرجمعی در بیشتر شهرها کشور و صف‌های دراز نان و نفت و مرکز و گریز از کشور برای گذایی در راه آماده از کشور هنگام که... بگذرم! در پایان هم یک اپوزیسیون پراکنده و از شکل افتاده که نه در داخل کشور و نه در خارج از کشور عرضه این را ندارد که بر سر یکی/دو حداکثر ساده، مثلا تفکیک دین از حکومت، نظامی سکولار، قانون اساسی مبتنی بر حقوق برابر شهرودنی با یکدیگر به توافق برسد.

187
در آخرين تحلیل، از جریان هایی که خود به دیکتاتوری باور هاشان اذعان دارند، تنها آزادی، دموکراسی و جامعه‌های مدنی داشتند تنها باری رساندند به تکرار همان سیکل کهنی تاریخ است و لزوما به قربانی‌ها فرستادند دوباره یک ملت؛ به دلیل نشانات ماهیت دیکتاتوری‌ها و به ویژه دیکتاتوری‌هاي مذهبی و باورهای جزیسی. گر هنوز و با وجود این همه نموه تاریخی هستند کسانی که به جناحی از شیعیان برای برون رفت از گرداب فعالی کشور امید بسته‌اند، یا هنوز ویژگی دیکتاتوری‌های مذهبی و ایدئولوژیک را نشاناته‌اند، یا در همدستی شکار و نهان با سردبیران مذهبی کشور، از این که مردم را بار دیگر به قربانی‌های بسفرستند، ابابی ندارند. به همین دلیل به این گونه امتیاز دادن‌ها و این گونه همدستی‌ها به هیچ عنوان نباید امکان تنفس داد، تا نسل دیگری از مردم را در منگنه‌ی بی‌خبری از تاریخ، نشانات ماهیت دیکتاتوری‌های مذهبی و ساده‌اندیشی روشنفکرانش، به موسوم به مانشگاه نادان‌هاشان بدل نسازند. برای مست کردن و گستن زنگ‌های دین در حكومت، برهم و زدن رابط‌های کهن‌های دین و سیاست، و استقرار و استحکام حکومتی جدا از دین [هر دین و ایدئولوژی] مردم‌سالار و جامعه‌ای مدرن، متد، مدنی و متعهد به زبان از حقوقی هم‌اکنون فارغ از هر باور، اندیشه، مذهبی جنسیت، قومیت، ایران فردی به هیچ دماغ‌تیمی نیاز ندارد! ما اما در تاریخمان «شاهان» و دولتردوار نیکی هم داشته‌ایم که از عشق‌شنان به ایران و ایرانی و از بی‌پرستاری‌شان از بیگانگان و بیگانه‌بزرگستان [چون ملایان] خاطره‌های خوبی برای آنها به یادگار مانده است!
در آموزه‌های دینی، بندگی همیشه بوده است و همیشه هم بايد بهماند؛ چرا، اگر بردگی فکری و رابطه‌ی «مريد و مرادي» و «مقدم و مراع» مرجع تقلید» برجبيه نباشد، باسط نظام جهيل پزراري و خرسواري به هم ميزند.

بر اساس قانون طبیعت، امام، نخست آزادی بوده است، بعدها كسانی پیدا شده‌اند که با فربتاری و بندرسازی، برد دارری فکری را آغاز كرده‌اند که این بند. بندگی همچنان حلقوم بسیاری را می‌فسراند. اما چند سده‌ای است که در بخشی از جهان، تلاش برای گسترش گونه‌های گونگونی بند. بندگی آغاز شده و نسبت به ما نیز رسیده است. این همه کشتار و این همه زندان، نشان از همین تلاش دارد.

شورخاتهم (بزارگان) تاریخ ایران، پس از دوره‌ی اعراب مسلمان به ما چندان زياد نیستند؛ کسانی که با تلاش‌هایی هرچند ناموفق، کوتشی‌دن بند. بندگی دین و جهل را از دست و پای فهم ایرانیان باز کند و ایشان را به دنبالی عاری از بندگی و تقلید نوید دهد. نادر شاه افشار یکی از این نامداران تاریخ گستره و در هم ریخته و آلوده ماست. نادر قلي [نادر قلی] از اول افشار بود که به پادشاهی ایران رسید.

نادر شاه بیناگزار دورمان افشاریه شد و دوزده سال از سال 1116 تا 1126 خورشیدی [امسال سال 1330 است] پادشاه ایران بود. پایتخت نادر شهر مشهد بود. از مشهورترین پادشاهان ایران پس از هجوم اعراب به ایران است که سرکوب افغانی، بیرون راندن ترک‌های عثمانی و روسیه را در كارنامه‌اش دارد. نادر شاه ترکستان و هندستان را نيز فتح کرد. نادر شاه را آخرين جهان گنگی شرق و نپولون ایران مدیم‌داند. جالب این که بیاترکیها» دوست دارد از نادرشاه افشا (پادشاه ترکی) بیزانترند. اما شورخاتهم فراموش می‌کند که بیش از نیمی از زندگی جنگی نادرشاه افشار در سپرز با ترانک عثمانی و برای بیرون راندن ایشان از کشور ایران سیری شده است 47.

اینجا می‌خواهیم تنها به بخش خاصی از زندگی نادر بیردازم که در تاريخ 1300 سالگی ما نمونه‌اش ناجی است.

۲۶۷ همایش بين‌المللی گرامي‌داشت یاد مختوم‌قلی فراغی شاعر بلند آوازدی ترکم در انکاران و ایندیر شاپ افشار، دولت لاتین، زردانیت فارس و مذاهب تورکی جعفری و مصاحبه دوچه وله با يوسف آزمون، مترجم انگلیسی مختوم‌قلی
النکبت مذهبی/خراطفه‌های صفویان شیعه نخست توسط محمود افغان و سپس توسط نادر شاه افشار پس از ۲۴۰ سال حکومت، توام با جنایت و تفریق افکنی مذهبی منجر شد.

در کتاب انفرادی سلسله‌ای صفویه نوشته‌ای لارنس لاکهارت ترجمه‌ی اسماعیل دولتشاهی آمده است: وی به سه در منجلاب اندیشه‌های کودکانه و خرافاتی خود بویه و بود... پس از آنها ازبکان به خراسان حمله بر هنگام، این خبر را به گوش شاه سلطان حسین رسید. شاه در آن لحظه با چه‌گونهای به بازی مشغول بود و پری را به ریسمانی بسته و به دست گرفته و در برادر حیوان می‌کشید... وزیر منتظر بود شاه چه دستوری در آن خصوص صادر می‌کند. دکتران شاه سلطان حسین به یک گفت: پس از پایان بازی، او مشورت خواهد کرد، ولی قول خود را از یاد برده... در شب ۱۲ زاوه پهلوی ۱۷۰۶ [ميلادی] یکی از سیون‌های بلند چوبی قصر آتش گرفت و در مدت گذشته حیرت به سایر سیون‌ها و قسمتی از سقف سرایت گرد... شاه سلطان حسین به کسی اجازه نداد آتش را خاموش کند و... گفت: اگر اردشی خداوندی بر این قرار گرفته است که این تالار سوخته شود، با آن مخالفتی نخواهند کرد. در بارود علی شکست شاه سلطان حسین از افغان‌ها نوشته‌اند: شاه به جای این که [کاری بکند]... به مشارکتأه بامکی‌مان در این، و برآن شد که طبق اندوز یکی از فرماندهانش به سربازانش "آیوشکت سحرآمیز" به‌هد، تا سربازان پس از خوردن آن آبگوشت "نامرئی" سونگ و به آسانی بر دشمن فاقع آمد.

صفویان مقرض می‌شوند، اما تخم نفرت و کینه‌ای را که آخوندهای بنا به آمردان به مذاهب و ادیان گوناگون کاشته‌اند، تا همین امور مه‌دامان ایرانیان را رها نکرده است! علیرغم تلاش‌های بسیار گسترده‌ای نادرش افشار برای خاموش کردن آتش جنگ‌های مذهبی بین مسلمانان به دلیل نفوذ ارتجاع، تفریق و نفاق تا عمق ریشه‌های فادس بستر جامعه، نادر به تنها موفق نمی‌شود ایران را از نکبت حکومت دینی را کند که تلاش‌های مستمرش هم مرتبط با کارشکنی آخوندها مواجه می‌شود.

شادروان احمد کسروی در دیباچه‌ی کتاب‌نام‌ساز شاه می‌نویسد:

۲۸۸ - انقراض سلسله‌ی صفویه - لارنس لکهارت - اسماعیل دولتشاهی
بی‌گفت و گوست که رفتار نادر ستمگرانه بوده، ولی هیچ‌داسته شده که مردم ناحیه ایران با آن پادشاه رفتاری بسیار ستمگرانانتر می‌کرده‌اند!

«ناغونک کسی این را نتوانسته است. همه می‌دانند که نادر شاه هنگامی به کار برخاست که ایران یکباره استقلال خود را از دست داده و از آرامش و ایمنی هم بی‌پره بود... سه دولت بیگانه در این کشور حکم‌را بودند. گنگتش از این‌ها در گوشه و نکار‌ها بیش از هده تن از خود ایرانیان کوس خودسری می‌کوئتند... در چنین هنگامی بدبختی کشور نادر سر برآورد و با یک شرق دست. شکفت، بیگانگان را از کشور بیرون راند... پس از انجام این کارها با انکه بی‌گفت‌وگو بود که خود او پادشاه خواهد بود، به توده مردم احترام گزارده، برگزار کشور را به دشت مغان خواند و با دست آنها بود که تاج شاهی را به سر گذاشت. پس از پادشاهانه به خوشنویسی و تل آسانی نپاداخته، به یک رزشته که هریا دوران‌بندشانه بهرامگر پرداخت و ایران را بازگردانن دولت آسیا گرداند... بهینه مردم چکر کرده‌اند؟

افسفور است که مردم... به آن نام و آبیوبی که دولت ایران در جهان پیدا کرده بود، ارج نمی‌گذارند. چون نادر می‌خواست شیوهی زشت. دشنا و نفرین را که کالای بسیار پسر، دستگاه شیعی‌گری است، از میان بردارد، اینان رنجیدگی از او مینمودند، به خاندان بیکاره صفوی دلیستگی نشان داده، بسیار می‌خواستند که پادشاهی با آن خاندان باشد... بیگمان نادر در این باره به ناپلئون و دیگر سردارهای تاریخ برترا داشته است.»

نادر در همان کنگره دشت مغان به این دلیل حاضر شد مسئولیت زمامداری کشور را بر عهده گیرد که: «نخست آنکه پادشاهی را در خانواده من موروگی کنید. دوم آنکه هیچ چیزی از افراد خاندان صفوی را تقویت نکند و موجهات شورش و ناامنی را فراهم نسازد. سوم آنکه از سب عمر، عثمان و یاپورک و تشکیل مجلس سوگوارى به مناسب مهگ امام حسین خوشنویسی کنید، چون در اثر اختلاف شیعه و سنی خون بسیاری از مردم ریخته شده است و علمای دین باید مجمعی تشکیل دهند و به این اختلاف پایان بخشنده.»

بدایت که چه کسانی از همان اول تاجگذاری نادرشاه با او به مخالفت برخاستند، او را هجو می‌کنند و... برایش توطئه‌های مکرر در مکرر تدارک می‌بیند!
نادر... تصمیم گرفته وضع اوقاف را نیز روشن کند... به محسور و رواده قزوین تمام علماً شهر و نقاط مجاور را گردآورد و از آنها پرسته که عواید اوقاف به چه مصرف مرسد؟ آنان در پاسخ گفتند که خرج علماء و مدارس و مساجد و هم مسجد حرام بیروزی ارتش پادشاه دعا می‌کنند. نادر گفت: مسلم است که شما در وظایف خود قصور پروریدهای و خداوند از کار اشخاصی مانند شما ناراضی است. نزدیک [به] پنجال سال بود که مملکت رو به انحطاط می‌رفت و عاقبت گرفتار شدیدترین فقر و فاقه شد تا آنکه...»

مرتضی راوندی در کتاب تاریخ اجتماعی ایران، جلد دوم می‌نویسد که نادر در راه جلوگیری از اختلافات مذهبی ایران و عثمانی تلاش بسیار کرد و سفارت نمایندگانی برای انجام این مقصود بین دو کشور میادله‌هاش و لی سلطان عثمانی هر بار به صورتی از قبول پیشنهادهای نادر سر بار می‌زد.

نادر هم چنین بارها از سلطان عثمانی تقاضا کرد که مذهب جعفری را به عنوان یک مذهب تسنین بپذیرد. در یکی از فرامبیش هم گفته بود که تمام نزاعها و خورشیدی‌ها محصول تفسیری‌ها غلطی است که از قوانین مذهبی کرده‌اند. در زمان پیغمبر جز مذهب تسنین مذهب دیگری نیزد. و هم با بدیع مذهب تسنین پروری کنند.

کالوشکین مامور ثابت روسیه در ایران در ماه مه 1741 گزارش می‌دهد که نادر ضمن گفت و گو با پیشواهان مذاهب مختلف می‌گوید که خدا در قلب ما بیشتر به وجود آورد که اختلاف بین این همه آنی نه را بپذیرم و از میان آنها انتخاب کنیم. و ایمان نوی بسازیم که هم خدا از آن خشنود شود و هم برای ما و سیاسیه نجات باشد. برای همین است که این قدر در جهان آن‌ها مختلف وجود دارد؛ آن‌ها همیشه یکی دیگری را لغو می‌کنند و هر یکی فقط خودش را ارزشمند می‌دانند. این آنی نه یکی نیستند، در صورتی که خدا یکی است و آنی هم باشد یکی باشد! برای فهمیدن ارزش تلاش ناموفق نادر برای برشتن اختلافات فرقه‌ای از میان ایرانیان، بد نیست نگاهی هم به یکی از کارنامه‌های صفویان در کشتار دگراندیشان مذهبی در ایران بیاندازم. این کشتار و تحقیر، همچنان در ایران تحت سلطه حکومت که‌ریزی‌کن اسلامی ادامه دارد.

دکتر الموتی در مورد رخندای 1342 می‌نویسد:

289 تاریخ ایران - از دوران باستان تا پایان سده‌های هجدوم - پیگلوبسکاویا و دیگران
آزم روزی که دولت علم روى كار آمد [۱۳۶۱]

محمد رضا شاه که از آغاز پادشاهی می‌خواست برهانه‌هایی را در جهت اصلاحات عمومی اجرا کند؛ نظرست یافته تا آنها را بی‌پی از دیگری بر مرحله‌ی اجرا بگذارد. نخستین اقدام دولت علم این بود که تصویب نامه‌ای از هیئت دولت گذارند که براي انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولیعیتی، زنان حق شرکت در انتخابات را داشته باشند و منتخبین نیز در برای کتاب آسمانی و نه قرآن کتا آن رسم بود. سوگند باد کنند. این أمر موجب شد که تلفن‌های بپذیرد و دولت در مخالفت با این تصویب‌نامه مخابره شود؛ از جمله تلفن‌های آقای خمینی حضور شاه بود که نخستین تلفن‌گراف با عناوین «بیان عمومی‌العلوه، ضروری هماهنگی» و با امضای «الداعی‌روح‌الله‌الموسوی‌الخمینی» بود که متن‌گرد شد «دولت شرط اسلام را در راى دهنگان و منتخبین دنکن نکرده و به زنها حق راه داده و این امر موجب نگرانی علم و مسلمان‌شد؛ پاسخ تغییرات حرف تصویب‌نامه را دارد.»

شای است تلفن‌گراف نازوری پاسخ می‌دهد با عناوین «حجب الإسلام آقای خمینی» و یادآور می‌شود که «ما بیش از هرکس در خیلی‌گاه مذهبی کوشش هستیم و تلفن‌گراف برای دولت فرستاده شد. ضمناً توجه شما را به وضعیت دنبی و زن‌ها جلب می‌کنیم.»

آقای خمینی دومین تلفن‌گراف را برای شاه می‌فرستد و تقاضا می‌کند «دولت را موظف فرمان‌داده که از قانون اساسی که ضامن اساس ملیت و سلطنت است، تغییر نماید!»

بازهم پاسخ شاه فقید نظیر پاسخ قبلی بود؛ که سومین تلفن‌گراف آقای خمینی مرسد مبینی براین‌که «آقای علم تخلف خود را از قانون اساسی اعلام و با تبدیل قسم به قران مجید، می‌خواهد قرآن را از رسمیت انتخابی و اوستا آن و استی و بعضاً کتب ضاله را جای آن قرار دهد.»

ضمنا در تاریخ ۱۵ آبان ۱۳۶۱ آقای خمینی تلفن‌گراف تندازی به علم نخست وزیر می‌فرستد. همین جریان‌ها و اعتراضات سایر روشناییان موجب شد که بی‌بیستش اجرای تصویب نامه متوقف شد و آقای علم اعلام کرد که مقررات انجمن‌های ایالتی و ولیعیتی اجرا نمی‌شود؛ که این اقدام موجب تشکر آقای خمینی و سایر روشنایی‌ها می‌شود و تا مدتها دیگر از تظاهرات و تلفن‌گراف آنان خبری نبود. دکتر ارسنجانی در مورد اصلاحات ارضی بشدت اقدام می‌کند و مالکین و فنودالیها را بشدت مورد حمله قرار می‌دهد که در
نتیجه روز ۲۲ آبان ماه ۱۳۶۱ مهندس ملک عابدی رئیس اصلاحات اراضی ویروزآباد کشتی مشود. مالکین و فنودال‌ها که از نظرهای ارسنجانی به‌شدت ناراحت بودند؛ ضمن اقدامات خود به تحریک روحانیون می‌پردازند که سهمی از درآمد آنان نصیب جامعه‌ی روحانیت مشد و ضمناً خیال از روحانیون نیز از دهات و اراضی موقوفه سهمی داشتند و آنها هم در انتخاب مالکین به میدان می‌آیند. با این‌گونه بازداشت و نگرانی ارسنجانی روز ۱۹ دی ماه ۱۳۶۱ کنگره‌ی دهقانان در تالار محمد رضا شاه پهلوی با حضور ۶۲۰۰ کشاورز تشکیل مشود که در این کنگره شاه ضمن نطقی انقلابی اصول شش گانه‌ی زیر را اعلام می‌دارد:

۱- اصلاحات اراضی
۲- ملی‌کردن جنگل‌ها
۳- فروش سهام خارج‌های دولتی
۴- سهیم شدن کارگران در سود کارخانجات
۵- ایجاد سیاسه دانش
۶- اصلاح قانون انتخابات.

از اینجا بود که دامنه‌ی نبرد پنهانی روحانیون و مالکین و مخالفین رزیم از یک طرف، و طرفداران سلطنت و انقلاب سفید از سوی دیگر در گرفت و شاه اعلام کرد که برای تصویب اصول ششگانه‌ی «رفراندم» خواهد پرداخت.

کلمه‌ی «رفراندم» مخفیان زیادی بافت، در بعضی از نقاط کشور مخصوصاً مناطق مذهبی تظاهراتی عليه رفراندم شد و شعار می‌دادند «ما پیرو قرآنی/رفراندم نمی‌خواهیم» در همین جریانات بود که روز ۸ استبانمه ۱۳۴۱ یک کنگره‌ی اقتصادی درکراخ سنا تشکیل شد و شاه ضمن نطقی اعلام کرد که از آمروز در ایران حق انتخاب کردن و انتخاب شدن داده می‌شود؛ تا این اخربن نگ اجتماعی ما برطرف شده و زنگی تحقیر و اسارت از گردن زنان ایران برداشته شود!

روز بعد زنان به کاخ مرمر برای تشکر می‌روند و شاه می‌گوید که دیگر باتوان ما در ریف مهجورین و دیوانگان نیستند و می‌توانند دوشادوش برادران خود در کارهای مختلف سهیم و شریک باشند.

این اقدامات آخوندهای مخالف را به‌شدت تحریک کرد و تظاهراتی کردن که شاه طی‌نطقی گفت که «اتحاد نامقدس سرخ و

۱۹۴
سیاه» مانع انجام کارهای اصلاحی است. ولی این کارها انجام می‌شوند و عقب نشینی موردی ندارد!

خردماه ماه سال ۱۳۴۲ مصادف بود با ماه محرم و شب ۱۵ خرداد که با عاشورا مصادف بود، آقای خمینی در قم به منبر رفت و بستگی که یک طبق دستور دولت در نیمه‌های شعب مامورین انتظامی در قم بخانه‌ای آقای خمینی ریختند و او را دستگیر کردند، به تهران آوردن و در پادگان نظامی قصر پارداشت کردند.

صبح زود سید مصطفی خمینی به حرم حضرت مصطفی(ص) وارد شد و روحانیون مقدم قم خبر می‌دهد و در نتیجه روز ۱۵ خرداد، ظاهرات دانشجویی در تهران و قم و مشهد و سایر نقاط می‌شود. چون ایام محرم و عاشورا بود و معمولاً اجتماعات مذهبی فراوان در همه جا وجود داشت، طرفداران خمینی مردم را واداشتند که به ظاهر، کشندگان بیپوندند و درنتیجه تظاهرات مذهبی منجر به تظاهرات سیاسی شد.

روزنامه‌ی «فجر» در روز دوشنبه ۱۳/۶/۶۴ نوشته که: «طبق لایحهٔ انجمن‌های ایلاتی و ولیعهد که در دولت به تسویه رسیده و امروز منتشر شده، به زنان حق رای داده شد.»

به گفتهٔ آقای دوک، البته در آن تصویب‌نامه:

۱- قید اسلام را از شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان برداشت.

۲- به جای قسم خوردن منتبهین به قرآن مجدد، کلمه‌ی «کتاب آسمانی»

۳- به جای کلمه‌ی ذکر «از شرایط منتبهین» کلمه‌ی باسواد گذاشته شده بود که امکان ذکر و انتی می‌باشد.

به عضوی از این آقایان تلگرافی را به شاه مخابره کند و خطر این تصویب‌نامه را گوش دوست و خواستار لغو آن شوند. بنابراین نوشته‌ای گفته‌اند: روز ۶/۱۷/۳۶ نخست آقای خمینی تلگراف زیر را به شاه مخابره کرد:

«حضور مبارک اعلایحضرت همایونی، پس از اهدای تحقیت و دعا، بطوریکه در روزنامه‌ها منتشر است، دولت در انجمع‌های ایلاتی و ولیعهد، اسلام را در رای دهندگان و منتبهین شرط نکرده و به زن‌ها حق رای داده است و این امر موجب نگرانی علمای اسلام و سایر طبقات...»

۱۹۵
مسلمین است. بر خاطر همایونی مکثوف است که صلاح مملکت در حفظ احکام دین می‌بینیم اسلام و آرامش قلب‌بیک است. مستندی است امر بفرمان‌دار مطالبی را که مخالف دین‌شناس مقدمات و مذهب رسمی مملکت است، از برنامه‌های دولتی حزب حذف نمایند، تا موجب دعاقوئی ملت مسلمان شود/الدعا، روح الله الموسوی»۲٩٠.

سپس آیت الله شریعتمداری تغلق زیر را به شاه مخابره کرد:

بسم الله الرحمن الرحیم، پیشگاه رفیع اغلب حضرت همایون شاهنشاه، با ابلاغ سلام و تقدیم ادعیه، بطوریکه روزنامه‌ها منتشر کردن، دولت در ضمن تصویب‌نامه‌ی لایحه‌ای انجمن‌های ایالتی و ولایتی شرکت اسلام و شرط ذکریت را در رای دهندگان و انتخاب شونده اگر ممنوع و ضمنا رای دادن و انتخاب شدن را به کلیه افراد ملت [ًعم از زن و مرد] داده است. نظر به اینکه این تصمیم دولت مخالف با موازین شرعی و بالنته مخالف قانون اساسی است و صالح ملک و ملت نیست، لذا خواهش‌مندیم که دستور اکید مطالعه دولت هم دو مورد مذکور را اصلاح

نماید/الاحترام کامل شریعتمداری»

اعتراض مراجع تققیقی، روحاویون و مردم بر علیه تصویب نامه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی حدود دو ماه طول کشیده تا به لغو آن تصویب‌نامه‌ی اسری دولت منجر شد. مشروط آن قضاوت در کتاب «نهضت دو ماهه‌ی روحاویون ایران» و چند سوم کتاب «نهضت روحاویون ایران» نوشته‌ای آقای علی دویش آمده است. ۲٩١ کریم سنجبی «رهبر» جبهه ملی، در رابطه با همان سید روح الله خمینی نوشته: «از زمان غیبت حضرت قائم تا به امروز، مقتدایی به عظیمی آیت العظمی خمینی در جهان نیامده است. خمینی می‌آید؛ مردی که وجودش تجسم آرمان‌هایی یک ملت تاریخی است؛ مردی که هستی او قانون ازدای است؛ قانون دادخواهی و نقیه‌های قانون‌های ضد مردمی؛ و حکم‌های حکمکه قانون‌های نو است... حق است که اینکصدای هله‌ی ملت را پیش جهان‌شناس برپاست و این برگ زرد چنان که شایسته است، بزرگ بداریم؟ و این چنان بیابیم که از چشم زخم دشمنان بدور بماند...»

دکتر کریم سنجبی/رهبر جبهه ملی ایران/۲۴ آبان ۱۳۵۷

سیمین دانشور نیز در رابطه با خمینی نوشت:

۲٩٠ به نقل از «نهضت دو ماهه ی روحاویون» ص ۵۱ و صحیح‌های نور، ج ۲۲ ص ۲۹۱ به نقل از ویسبایت آتش قو روان
من غالب اعلامیه‌ها و مصاحبه‌ها حاضرت آیت الله خمینی را خواندند و نوارهایشان را شنیدند، و در این که ایشان همه‌ی آزاده‌های فردی و اجتماعی و سیاسی را پاس خواهند داشت، و از حقوق و شرف و حیطه انسانی دفاع خواهند کرد، ترددی ندارم. فکر می‌کنم که دوران قهر الیک بس امده و هر یک لطف خدا از راه میرسد.

سمیه دانشور/مصاحبه با روزنامهٔ آیندان/سال ۱۳۵۷

مهدی بازره‌گان هم نوشته: جهش‌های نوبه آمیز رهبر انقلاب، بازتاب هدف‌های بلندپردازی‌های است که بنظر می‌رسد فراوانی رسالت پیامبران باشد؛ انطور که در قرآن آمده است و انطور که انبیاء مجرد آن

بوده‌اند. مهدی بازره‌گان/تهران/۱۳۵۷/۱۳۵۷

و طلبهٔ میرحسین موسوی «نخست وزیر امام» نوشته:

شخصیت امام، هم بزرگ بود، و هم تحول غیرقابل انکار... باید بگویم امام بزرگ بود. در کشور ما میلیون‌ها نفر به امام علیه داند که من هم بیکی از آنها هستم. به رسم دیدانشتن شدن این علاقه و متعنی رهایی بخش آن در شرایط کنونی، سرمایه‌گیری است که ما حق نداریم در این زمینه اشتیاگ کنیم... بدون امام، ما از پس «کودتا نوزه» و دیگر توطنها ها برپنی‌آمدیم.

ویژگی دیگر بلوی سال ۵۷ دروغهای ۱۳۵۵ نجومی متولیانش بود و همچنان هم هست. من تنها یک مورد از این دروغگویی‌ها را انجا می‌آورم، تا کمی این «ویژگی» دورگسازان اسلامی/کمونیستی و...

۱۹۷
ملی/مذهبی را نشان داده باش. تفاوت خواستهای این دو سرفصل، این دو جنبش و این دو "شورش" در واقع تفاوت کیفی ماهیت این دو جنبش نیز هست.

یکی از فاکتورهای مشخصی که پایه‌های این حکومت جمهوری اسلامی بر روی آن سوار شده است، دروغ‌های نجومی است که دست اندکاران و ایران ساختن ایران، در رابطه با تعداد زندانی‌ان سیاسی، اعدام‌های و شکنجه شدگان دو دوره پادشاهی پهلوی اول و پهلوی دوم ساخته و پرداخته‌اند. مصطفی فاتح که در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم در مقام رئیس شرکت نفت، دوست و عمل شماری یک انگلیسی می‌باشد در ایران بود و حزب توده کمونیستی بوتیون جک و ساخت انگلستان را در ایران تولید کرد. تعداد قربانیان سیاسی دوران محمد رضا شاه را ۱۸۰۰۰ هزار تخمین داده اما بر اساس دادگاهی حدود ۳۰۰۰۰۰۰ دلار از ایران به فرانسه توده کشور شد. در سال ۱۳۸۵ تعداد کشته شدگان برای پرپایی حکومت اسلامی را ۱۰۰۰۰۰۰ تخمین گذاری کرده است.

براساس اطلاعات عمدا فانی که در تاریخ ۳۰ تیری سال ۲۰۰۳ میلادی در ویسایت "ایران امروز" از روی ویب‌سایت "امروز" وابسته به جناب اصلاح طلب حکومتی باز چاپ شده، امید است که علایه بر اظهارات رهبر انقلاب [مبنی بر ۱۰۰۰۰۰، "شش هزار" نفر قربانیان حکومت پیشین ایران] در بسیاری از استان‌های کشور نیز مشابه همان رقم بیان شده است، برای مثال در نامه‌ی مصوب کمیسیون ویژه اولین دوره مجلس شورای اسلامی در بهاره گروگان‌های امکانی آمده است که ملت ایران با انقلاب کیفر اسلامی خود به رهبری امام عظیم امید توانست نظام طاغوتی که ای سال شاهنشاهی را به قسمت قربانی کردن حدود ۶۷ هزار هزار] شهید و بیش از ۷۰۰۰۰۰۰ [یکصد هزار] معلول و مجروح و خسارات مالی بسیار ریشه کن کند. باقی می‌افزاید: "اسدادان بیان یکی دیگر از اسنادِ اصلی مجلس اول شورای اسلامی نیز در سخننگان دیگری گفت: است: "ما ملتی هستیم که ۲۰۰۰۰۰۰۰۰ معلول داریم از آمریکا!".

با این همه عمدا فانی در همین گزارش نوشته است: "معلوما در دوره جنبش آمر و ارقام ایران بازی در بارهٔ کشتی شدگان اعلام می‌شود. در دوره جنبش، شایعه و نیز بزیگنمنایی در آمر خوشونت، قتل و سرکوب، بخشی از مبارزه در برای دستگاهی است".
که مجهز به انواع وسایل و ابزار جنگی روونی و سرکوب در، و لی پس از پیروزی جنگ اقتلاع، مشکل دستیابی به اطلاعات کامل و دقیق در باره قربانیان همچنان وجود دارد و موجب ارایه آرایه آمر نادرست می‌شود.»

با این همه عمادالدین باقی با «شجاعتی بی‌مانند» برای این که به نوشته‌های خودش می‌داند که بالاخره این راز یک تهدید خواهد افتاد، در این راستا آمر جالبی ارائه می‌کند که تماماً گفتگوی اقدام ایران و پژوهشگران «متمر» به سلطنت طلبی را تایید می‌کند. باقی تعداد کل کشته شدگان نظام پشتین را در فاصله بلوای خرداد ۱۳۴۲ را تصرف افتتاح تاریخی سال ۱۳۵۲ را با ۳۴۳ تن، بر اساس آمار بنیاد شهید که مدتها در آن کار کرده، بروند می‌کنند؛ با این پرانتز که خود او معتقد است: «چون این آمر با اظهارات امام امت در تنقویش می‌افتاد، تا همین اماس[سال گذشته] نمی‌توانست انتشار بیوگرافی کند.»

با این که خمینی پیکربندی اعلام کرده که در پانزده خرداد ۱۳۴۲ پانزده هزار نفر کشتی شهداند، باقی نوشته است که کل تعداد کشته شدگان این بلئا فقط ۲۷۳ تن بوده است که در نوزده نقطه مختلف شهر تهران کشتی شهداند. دومین «جوی خون» هم در «جمعه ی سیاه» در شهریور ماه ۱۳۵۷ راه افتاده است که باقی تعداد کل کشته شدگان این واقعه را فقط ۳۴ تن با توجه به کل آمار بنیاد شهید اعلام می‌کند و حتی می‌آمده که این ارقام مربوط به کسانی است که در بنیاد شهید پرونده دارند و با توجه به گزارش جغرافیایی این بنیاد و نزیگی با گشتون بیش از دو دهه از انقلاب[تا زمان نوشتن گزارش] ممکن است [فقط] نام قربانیان بسیار معدودی ضبط نشده باشد، ولی این ارقام بیان‌گر تعداد کل شهداست.

جانب این که باقی همان شایعه‌ها و دروغ پردازی‌های همراهان متوالیان اسلامی را چنین گزارش می‌کند: «شایعات وضع در هم روزها حاکی از رقم بیش از سه هزار شهید بود و حتی برخی رقم بیش از ۵۰۰۰ (جهار هزار) و یا ۱۰۰۰۰ [ده هزار] شهید را هم ذکر کرده و گفت:»

«فقط ۱۰۰ [کسند] کودک کمتر از سال کشتی شهداندا!»

باقی ضمن این که کل تعداد کشتی شدگان ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ در میدان زاله تهران [میدان شهدا] بعدی] را تنها ۲۴ تا اعلام می‌کند، این را هم می‌افزاید که در این روز جمعاً در ۱۵ نقطه دیگر تهران [بجز میدان زاله] ۲۴ تن دیگر هم کشتی شهداند. جناب این که به گفته‌ای باقی:
خود محمد رضا شاکری در این رابطه نوشته است: «درست در همان هنگامی که مطبوعات غربی شماره‌های زندانیان سیاسی ایران را چند هزار نفر اعلام می‌کردند، شماره‌ای از زندانیان مشخصاً از ۳۰۰ (سیصد) نفر تجاوز نمی‌کرد. به موازات شایعه پراکنده‌های حاکی از این که تعداد زندانیان سیاسی در ایران در سال‌های گذشته به ۲۵۰۰ و پنج هزار[۶۸۵] تن تا ۱۰۰۰۰ [یکصد هزار] بوته است، گزارش محرمانه‌ای که توسط مخالفان رژیم تهیه شده و علیه ساواک مورد استناد قرار گرفت، تعداد کلیه‌ی کسانی که به دلایل سیاسی توسط این سازمان [سازمان اطلاعات و امنیت کشور دوران شاه] بازداشت شده بودند، دقیقاً ۳۱۲۴ بوته است و بااذ صرفاً بگویم که با زندانیانی که واقعاً سیاسی بودند و نه تروریست و خرابکار، هرگز بدرفتاری نشد. هیچ‌کس نمی‌تواند نام یک فرد سیاسی را ذکر کند که به دست ساواک نابود شده باشد.»


در این گزارش تصريح شده بود که برخی از این اشخاص در نبردهای خیابانی با نیروهای امنیتی [حکومت پیشین ایران] کشته شده‌اند و برخی نیز در اجرای احكام دادگاه‌ها اعدام شده‌اند، ولی بعضی دیگر نیز بودند که بکلی ناشناس بودند و هیچ دلیل و وجود نداشت که اینان به صورت

---

۲۹۵ - کتاب «پیامک به تاریخ» دکتر جاپ باریس، متن فارسی، در صفحه‌های ۵۰۰
قربانی سیاسی از بین رفته باشند. حتی یکی از آنها نام خانوادگی نداشت و فقط نام کوچک او ذکر شده بود. ۲۹۶

شجاع الدين شفاء در صفحه ۲۱۱ کتاب «جایت و مکاتبات» نوشته است: «بررسی جدایگانه‌ای که انکشی بعد به سرپرستی یک استاد دانشگاه امریکایی به نام بروند آبراهیمان [که یک دست چپی شدیدا مخالف شاه بود] صورت گرفت و ظاهرًا استاد مورد مراجعه او توسط مقامات جمهوری اسلامی و نهضت‌های دست چپ ایران در اکثریت گفتمانش شده بود، به ارقمی در همین حیات منجر شد. به موجب این بررسی قربانیان کلیه‌ی نهضت‌های مبارزه‌ی مسلحانه علیه نیروهای امیتی شاه و در مدت ۱۵ سال جمعا ۳۴۱ بود که از این عده ۱۷۲ تن طی زد و خورد داد. مسلحانه با قواعد دولتی کشته شده بودند و ۱۴۴ تن اعدام شده یا خودکشی کرده و یا در زندان مرده بودند. این استاد دانشگاه همین آمار را در کتاب ایرانی بین انقلابی نیز تاکید کرد.

آبراهیمان در تالیف تازه‌اش به نام اسلام رادیکال در بخش ماجدهای خلق، کل ماجدهای «کمونیست شده و با مسلمان ماندمی کشته شده» در تاریخ پیشین ایران را فقط ۱۳۰ تن برآورد کرده است. لازم به یادآوری است که آبراهیمان با این که در پوزیسیون یک پژوهشگر کار می‌کند، وی چون همچنان با حکومت پیشین ایران سرستیز دارد، کشته شدن عمیقات تروریستی عليه سرداران آن حکومت و شهردان ایرانی و خارجی در ایران آن زمان را همچنان «شهید» ارزابی می‌کند! بر اساس آمار آبراهیمان در فاصله‌ی سال‌های ۵۰ تا ۷۶ تن‌ها ۱۳۰ [یکصد و سی] تن ماجده خلق [از هر دو فرقه] جان خود را از دست داده‌اند که از این تعداد ۲۲ تن از ماجدهای مسلمان بوده‌اند و در بین سال‌های ۵۰ تا ۷۶ تن گیش زنی از دست داده‌اند و ۴۷ تن نیز از ماجدهای مرگ‌سپیست شده هستند. ۲۹۷

آبراهیمان می‌افزاید که بقیه‌ی این تعداد بیش از ۴۱ تن دیگر همگی در سال‌های ۵۰ تا ۵۴ یعنی تا زمان انشعاب از این سازمان از بین رفته‌اند. خود سازمان می‌رها نخست نیز بر این آمار صحت گذشت. اما آمار عمادالدین باقی؛ در فاصله‌ی بهمن ۱۳۴۹ و سرفصل عمیقات تروریستی هستی اولیه سازمان فدائیان خلق در روستای سیاهکل در شمال ایران تا مهرماه ۱۳۵۶ که عملیات تروریستی
سازمان هایی از طیف مjahدين و فداییان خلق فروشک کرد [و به غفته‌ی پادشاه فقید ایران توط‌ن‌های تازه‌ای از سوی محافل نفتی و دولت‌های متوبع‌شان، در همراهی با باصطلاب روشن‌فکران اغزه‌ها جمعاً ۳۴۱ تن کشته شده‌اند که ۱۷۷ تن از ایشان در درگیری با ماموران امنیتی کشته شده‌اند، ۹۱ تن برخی بدون محاکمه و برخی پس از محاکمه‌ی پنهانی در دادگاه‌های نظامی اعدام شده‌اند. حال این که اقای باقی آن همه دادگاه‌هایی

ارتباط فن ایران را یک‌یک فراموش کرده است!

۲۴۲*۸ تن در زیر شکجه‌ی جان باخته‌اند و ۱۵ تن هم دستگیر شده، اما هرگز دیده نشده‌اند و ۷ تن نیز در زندان خودکشی کرده‌اند و ۹ تن نیز هنگام فرار از زندان کشته شده‌اند.

با گذشته اس امان مها، کشته شدن بیک تن دیگر را نیز در تاریخ ۱۶ خرداد ۱۳۴۲ در منطقه‌ی پامنار تهران می‌افزاید، و اضافه‌ی می‌کند که در ۱۱ آبان ماه همین سال فرداً به نام محمد اسماعلی رضایی نیز در زندان کشته شده است و محمد رضا طبیب نیز در پادگان حشمتیه تیپاران شد و

غلافرضا تختی نیز در ۱۶ فوروردین ۱۳۴۱ به قتل رسید!

در صورتی که شادران تختی خودکشی کرده است!

با این همه اگر سکته‌ی قلبی علی شریعتی در غرب را نیز به حساب ساواک بی‌پیم، و مرگ سید مصطفی خمیسی نیز که از پرخوری مرد، شاه‌کار ساواک قلمداد کرده، باز هم این رقم به سختی به ۴۵ تن بالغ می‌شود؛ البته می‌توان با مقایسه‌ی این آمار که از چند سوی نامتجانس تابید شده، دریافت که چگونه حیران‌هایی به قول عمامالدین باقی باشد: «با بزرگ‌نامه، اغراق و شایعه پراکنی» به حکومت دست یافته‌اند و ولکن معامله هم نیستند؛ حتی می‌توان بر اساس گفته‌ی سید روح الله خمینی، قرن پدرش احمد خمینی را که در دعوای ارضا در خمین در سال‌هایی که رضا شاکر فقید هنر سیئر زمانی بیش نبود، نیز جزو جنایات پهلوی اول ارزیابی کرد. با این همه این روزها که بر اساس آگاهی ملت ایران، ابرهای تیره‌ی دروغ و فربی و شایعه و بزرگ‌نامه‌ی به تکرار می‌زود و پایه‌های واقعی این جمهوری دروغ مشخص‌تر می‌شود، بد نیست

شهره‌دان ایرانی از هر دو پادشاه فقید ایران اعاده‌ی حیثیت کنده!

شهره‌دان پس از بلایه۴۹ که سر نوی خمینی در سال‌مرگ امام آدم‌کشان گل‌ان تاریخ در ۱۴ خرداد ۱۳۸۹ اورفند، برای سید حسن خمینی

۲٠٢ – سخنرانی را نام‌نام گذاشتند و عربت‌ها کشیدند.
نوشت که بنبند و امثال بندده که در دورهٔ پدر بزرگ شما از خواص نیوبودیم و در نتیجه از سال ۱۳۵۸ مورد «رافت» چماق‌داران خط امام و برادران حزب الله واقع شدیم. از آنچه بر شما در سال‌گرد مارگ پدر بزرگمان رخ داد، هیچ نجوم نکردیم. مولانا می‌فرماید این جهان که است و فعل ما ندا... من خوب به یاد دارم آقای خمینی با مرجع محترمی مثل مرحوم آیت‌الله شریعت‌داری چگونه رفتار کرد؛ من فراموشی نمی‌کنم آقا چگونه دستور صادر می‌فرمودند ؛『بسکیند می‌قلیم‌ها را، خفه کنید این صداها را... من خوب به خاطر دارم ؛آقا』 یک روز گفت «قطب زاده را من خودم بزرگ کردام» و یکسال بعد فرزند معنوی اش را انطور اعدام کرد. فرمایشات پدر بزرگ شما در بارهٔ بنی‌صدر پس از سقوط هیلی‌پتر او را هم می‌دانند. چند ماه بعد سگان زنجیری ولایت افغانستان به جان هرکس که اسم «بنی‌صدر» را به نیکی می‌برد. آیت‌الله لاهوتی معروف حضوران هست؛ شنیدادی مامورین پدر بزرگمان چگونه ایشان را کشتند؟

در تابستان ۱۳۶۰ بی‌گناهانی را اعدام کردند که نه با مجازدی ارتباطی داشتند و نه در جنگ مسلحانه شرکت کرد که بودند. قتل عام سال ۱۳۶۷ از صفر دستور مستقیم پدر بزرگ شما روزی داد؛ می‌دانند چگونه آن همه گل را پربر کردند... بل به جناب سید حسن، آن‌که جو می‌کارد؟ نباید انتظار داشته باشد گنجم درو کند. پدر بزرگ شما ده سال ظلم، دروغ، توطئه، شکنجه، و اعدام کاست؛ حالا محصول آن مزرعه را دارند تقسم می‌کنند و سهم‌شما را هم می‌دهند. یا

راسی چه زمانی سهم مدعیان «دوران طالبی» امام آمکشان کلی‌ان تاریخ و بانیان «اجراه بین‌داز قانون اساسی مبتنی بر سنگسار و کشتار و تجاوز را خواهند داد؟ اما باب‌های در رابطه با پرسش دوازده‌مینی می‌گویم که بلوای ۵۷ جریانی وابسته بود و از کمک‌های خارجی تغذیه می‌کرد؛ از جیب کسانی که با پیشروی ایران مخالفت بودند و می‌خواستند ایران را به اضمحلال بکشانند و به عقب و قرون وسطی [دوران قاجار] بازگردانند. قهرمانان بلای سال ۵۷ تروریست‌های بودند که «قهرمانی» هاشان کشتند

----

۲۰۲
شهرزنده و بمب‌گذاری در دفاتر ادارات و مجله‌ها و در سینماها بوده‌است. تاریخ رستاکی دشمنی با آگاهی و آگاه ورسایی. جاهای در بخش شخصیت این «قهرمانان» کشتین هرمزمان‌شن بود؛ مثل خسروی روزبه، مسعود رجوی، نورالدین کیانوی، تقي شهرام و دیگران. این قلمش...
این جریان موسسه حکمت اسلامی، در همه‌ی ابعاد با «ازدی زنان» مخالف بود و به همین دلیل است که هم‌هی دست اندکاران این بلغا از آزادی زنان و برادران حقوقی به عنوان «بی‌پایداری جنسی» و اشعاری سکسی موهای زنان باید می‌کردند و یاد می‌کنند. بیشترشان هم مانندی «چند همسری» هستند و این شیوه را چه برای این دنیا و چه ان دیانشان بیلبی می‌کنند.

به‌بیان نیست که در اثر تربیت غلط و دیکتاتور مبانی‌های ایرانیان، کودک آزاری نیز در میان ایرانیان «رکورد دار» است. نوشته: در حالیکه بیش از ۵۰ درصد از والدین ایرانی PNA تنها کودکان را حق طبیعی خود می‌دانند، امروز در ایران اشاره‌های مهربانی ۱۳۸۹ به عنوان «روز جهانی کودک» جشن گرفته می‌شود. به‌گزارش «اپینا» ایران هفده سال است که به کوئمیسیون بین‌المللی حقوق کودک پیوسته است؛ اما کمتر از پانزده درصد از کودکان و خانواده‌هاشان با این قانون آشنا هستند. «اپینا» [خبرگزاری کار ایران] می‌پرسد که چگونه «روز کودک» را جشن بگیریم، در حالیکه بیش از ۵۰ درصد از کودکان و مادران ایرانی تنها بدنی کودکان را حق طبیعی خود می‌دانند، ۳۰ درصد از کودکان پس از پنج ساله در محترم آزاریهای جسمی هستند، ۵۳ درصد از آزاررسان‌های پر و پا قرص کودکان پدرانشان هستند و عامل ۳۰ درصد آزار کودکان پدر و مادر و یا ناپدری و نامادری آنان هستند... در جمهوری اسلامی ۷۰ درصد از تمام‌ها با اورژانس اجتماعی [۱۳۸۹] به دلیل کودک آزاری است، و اعمال ۳۰ درصدی به ۳۰۰ هزار کودک ایرانی از تحصیل برمی‌خواهد.

اپینا» همچنین از وجود یک میلیون و ۶۰۰ هزار «کودک کار» در سراسر ایران، از جمله هفت هزار کودک کار در تهران خبر می‌دهد. می‌خواهیم بگویم که وقتی در کشوری کشتار دیگران و ترویج، «قهرمانی» ارزیابی می‌شود، ایرانی جمع‌تار در «کودک آزاری» نیز در جهان «رکورد دار» می‌شود.

تکنیک جالب در بلوز سال ۵۷ این بود که موتولانه همگی، برای رسیدن به قدرت و با شعار ماکاولی «هدف، و سیله را توجیه می‌کند» مرتجع‌ترین و عقیماندترین بخش خلفه در بستر جامعه را که در
دوران رضا شاه سرخ به سنگ کوبیده شده بود، دوباره بیدار کرد و به میدان کشاند. در بلعای سال ۴۷ سه دستان از کسانی که دشمنان اصلی اصلاحات رضا شاهی بودند، به میدان آمده و آنچه را که در دوران او و با سازندگی های او از دستان داده بودند، با پس گرفتند. آخوند ها، برای به اضمامات کشاندن ایران، کمینیست ها برای ملت ایران و «ایرانستان کردن» ایران و ملیویان جامعی ملی/مذهبی، که آنان نیز عصبی دست دو بخت دیگر. نابود کنندگان ایران شندر، این دسته آخری همان اوال به قدرت رسیدن ملایمان، به پست و عنوان های کت و کلفت وزارت و صدارت و ملک و دست یافت؛ خیلی زود اما یکی یکی «اخ شدند و از گردشوندی قدرت به بیرون یارب؛ آخر تاریخ مصریان گنشته بود!

این «روشنفکران» خیال می‌کردن با استفاده از وجهه مذهبی خمینی، مردم را به خیابانها می‌کشانند و بعد خودشان به قدرت میرسد و خمینی را هم راهی قم می‌کنند؛ اما همین «فاز دستمال» [خمینی] با فریب کاری ها و دروغ های ها، از این «روشنفکران» استفاده‌ها کرد و به قدرت رسیدند؛ بعد هم همه‌شان را یا به خدمات گرفت و مجزیگو چنیانش کرد، یا سر به نیست؛ برخی‌شان هم جانشان را برداشتند و در رفتند...

روزنامه‌ی اطلاعات از قول آسوشیتیپرس نوشته که کریم سنجابی، بهتر جبهه‌ی ملی ایران گفت:

شاید بخاطر که اعتقاد دارد معتقد به دموکراسی است، باید از نخست وزیری استعفا بدهد. سنجابی گفت که «بیشتری کمک می‌کند و ایرانی» از سید روح الله خمینی نشانه‌رای ایمنی است. سنجابی پس از دیدار از خمینی در اقامتگاه‌گذاری مخفیانه گفت که مخالفان «رهبر ایت الله خمینی» اقلیت بسیار کمی هستند. سنجابی در این باره که پس از استعفای بخش نخست وزیری، چه روزی خواهد داد، گفت که پس از استعفا و «یک دولت ملی [کدا] منطقی با خواست ملت و نظریات آیت الله خمینی» تشکیل خواهد شد، تا برناهای راه اکنون مورد خواست رهبران مذهبی و ملت ایران [کجا] است، اجرای کند. سنجابی از بیان نقش خود به عنوان «رهبر جبهه‌ی ملی» در یک چنین دولتی خودداری کرد، اما گفت که صریحاً اعلام می‌کنم که جبهه‌ی ملی به جنبش ملی ایران و به رهبری حضرت آیت الله خمینی «رفتار» است و این سیاست را همچنان ادامه خواهد داد.

۲۰۵
قبل اگرته می‌شد که... سید روح الله خمینی استعفای سنگابی را از رهبری جبهه ملی دست کم برای مدتی موقت به عناوین شرط انتخاب او در «شورای انقلاب اسلامی» خواستار شده است. سنگابی در خاطراتی می‌نویسد که شیخ مرتضی مطهری و سید محمد بهشتی از طرف خمینی از او برای شرکت در «شورای انقلاب» دعوت کردن‌ودلیل.
حزب توده اضافه کرد که با اعتباس غذا کاری از پیش نمی‌رود، بلکه با یک حمله مسلحانه و اشغال واحدهای نظامی و پلیس‌های مهم دشمن، می‌توان دستگاه نظامی خلق را در هم شکست و خویشتن را در خدمت خلق [کذا] قرار داد.

اما تبریک سازمان مجازین خلق ۲۶ بهبهانه ۱۳۵۷ در روزنامه‌ای اطلاعات منتشر شد.

به نام خدا و بنام خلق قهرمان ایران، 
مجاهد اعظم حضورت آیت الله خمینی، 
مجاهدین خلق ایران و عووم فرزندان انقلابی شما در این مهین با قلبی سرشار از احترام، فرام قاطع شما را مبنی بر محاکمه و مجازات فوری چهار تن از عناصر جنایتکار و خیانت پیشین دریافت داشتند. این اقدام متهورانه و انقلابی را روشنایی بخش چشم‌ان و تسلای قلب تمام محروم این سرزمین به ویژه خانواده‌های داغدار شهدای و شکنجه دیدگان است، به شما و تمام مذرود قهرمان کشورمان "تربیک و تهیت" می‌گوییم؛ باشد که دیگر این کشور کسی به کشتار و شکنجه و آزار مردم بپنه و فرزندان پشتاز آنان دست نیابد. [کذا]

حضرت آیت الله، شما با این فرام قاطعی، پرتو نیگری از چهارهی راستین مکتب توحید و ابتدولوزی مایاسلام [را] به جانیان عرضه کردی؛ لذا با الزحم مشتاقانه امیدواریم که بدون کمترین توجه به برخی پادرمیانی‌های "شرک آمیز سازشکارانه" و به گونه‌ای که برخی سریعتر داد این خلق مظلوم و شکنجه دیده‌ی ما [را] "تا آخرین نفر" از بقیه‌ی عناصر ضدانقلابی نیز بازی، داستشاده شود.

در پاسخ به پرسش چهارم، با باید بگویم که به دلیل گسترده‌ی آین جنگی و حضور طیف‌های گوناگون در این همه‌گونه خوستی در این پیکره هست؛ اما با باور من خوست طبیعی جنگش (۸۸ [که کف و سقف هم ندارد] دست یافتن به دموکراسی، آزادی‌های اجتماعی و برابری حقوقی بین هم‌های انسان‌های است.

البته بخیه خیال می‌کنند با استفاده از "میرحسین موسوی و مهدي کروبی" می‌توانند به خوست‌هاشان بررسی که البته یا اشتباه می‌کنند،
ما می‌خواهند ضمن حفظ حکومت اسلامی، و به دلیل نگرانی از سرنگونی محتوای آن، امتحان‌هایی از حاکمان اصلی بگیرند.
این‌ها را از خصوصیات در کاردار جوانان و جنبش 88 ارژیابی نمی‌کنند. اینان خود حکومت‌های [متنهی بخش مگلوب آن] هستند. حواس استواسی جنبش 88 آزادی، دموکراتیک و راه یافتن به کاروان مدرسی است و این توقف و کف ندارد. همه جاسوس و شفاف است.
و در پاسخ به پرسش شسته‌ی 2017، او می‌تواند بگویم که اینان هردو و در واقع هر سمان‌های؛ اگر زهرا رهنورد را هم ضلع سوم این مثلث بگیریم، در چاله‌ای گزاره‌ای‌که امکان بیرون آمدن از آن را ندارند؛ چرا که اینان اصلاً با ندارند تغییر دو ساختار حکومت و حاشیه اسلامی به‌دهد. و عده‌هایان برای پازگشت به دوران «طلایی» حمایتی به همین نتیجه است!
در پاسخ به یازدهمین پرسش؛ باید بگویم که ما چیزی به نام «تفکر سکولار» نداریم. نظام سکولار نوعی شیوهی حکومتی است و تنها یک «نظام» است؛ یعنی «تفکر سکولار و طیف سکولار» نسبی و اصلاً نمی‌تواند وجود داشته باشد. امکان توانان نظام حکومتی سکولار را در سیاست‌ها و برای دست یافتن به چنین نظامی مبارزه کند؛ و خودش مذهبی باشد، یا نباید.
درست‌تر می‌دانم این پرسش را این‌گونه بنویسم که آیا در درون کشور کسی‌ای هستند که برای داشتن نظامی سکولار [که در آن دین ان حکومت جدا باشد] مبارزه می‌کنند؟ یا مبارزین جنبش 1388 هم‌گی به دین و مذهب در حکومت باور دارند و تنها خواهان تغییر «شکل» حکومتی و تغییر رئیس جمهوری آن هستند و نه محتوای آن؟
تاکید کنم که سخن از یک «حکومت» با نظام حکومتی سکولار است و نه فقط «دولت سکولار» چون دولت، بخش اجرایی سه قوه حکومتی است؛ یعنی حکومت [هر حکومتی] سه بخش و سه قوه حاکم دارد که یکی از آنها قوه اجرایی یا دولت است; دیگری، قوهی مقننه است و مجالس قانون‌گذاری و سومی هم قوهی قضائیه و دادگستری کشور.

306 - رفرانس می‌دهم به پرسش شسته‌ی، آیا رهبری جنبش سرزی با اصلاح طلبان و بورژه‌ای‌ها موسوی و
کرویستاً؟ اگر غیر اینکه خود آنها قانون دارند؟
307 - رفرانس می‌دهم به پرسش بازده‌ی؛ «تفکر سکولار» و طیف سکولار جامعه‌ی در «جنبش سیز» از چه
وزنی برخورد است؟

208
آناتی هم که از «دولتی سکولار» سخن می‌گویند، این نکته‌ی کلیدی را فراموش می‌کند که اگر قانون‌گران، قوانین شریعت و اسلامی و قصاص را تصویب کنند، دولت چاره‌ای جز اجرای قوانین قصاص و شریعت ندارد؛ به همین دلیل اگر قوی‌تر قانونی «حکومتی بر اساس قوانین» فقه و شریعت و رساله‌های آخونده تنظیم شود، دیگر «دولت سکولار» یاودای بیش نیست.

ایرانی‌ها به ویژه در این جنبش، به‌اندازه‌ای رسیده‌اند که نظامی سکولاریسم برای ایران می‌خواهند؛ البته با توجه به کارنامه‌ی فاجع‌بار حکومت اسلامی، حکومت‌های فاشیستی و کمونیستی؛ مثلا نظامی همچون نظام حکومتی در دوران دو پادشاه پهلوی [در آن ۵۸ سال] که دین از حکومت جدا بود و هم‌گام ایرانی‌ها در برایر قانون برایر بودند و هیچگونه تبعیض دینی و جنسی و قومی وجود نداشت؛ همین یک قلم، یکی دیگر از تفاوت‌های کیفی دو نظام سکولار و دینی/ایدئولوژیک است. برگردیم سر کارمان!

تفاوت‌های و دیدگاه‌های روشنفکر جهت مسی و جهل و پنجه‌بک می‌توان از نوع نگاه به «اتویکا» و مهندسی فاضل‌اش دید و فهمید. همان‌سانی تو ۱۸۸۸ خواهان حکومتی انسانی و با تعیین برایر از حقوق شهروندی هستندی؛ البته منهایی آن بخش از حکومتیان که می‌خواهند مطالبات نسل تو را در دعا‌های درون حکومتی و درون جناح‌شان حبس کنند و به شعار کم‌دنی «راش مان کو؟» نقلی و تخفیف بدهند!

در سال ۱۳۵۷ همی‌روشنفکران و هم‌های تخصص‌کردن [۹۹ درصد‌بان] خواهان حکومتی دینی و ایدئولوژیک بودند؛ يعني با حکومت ایدئولوژیک کمونیستی می‌خواستند، یا دینی و اسلامی و براساس قواعد امت و امامت» که همان ولایت مطلق و قیه بالادست حکومتی بر اساس شریعت و قوانین شریعت و قصاص و رای یک تن و نادیده‌انگاشتن رای همه‌شان هرودند.

در حکومت دینی تبعیض وجود دارد و خیلی هم عمیق وجود دارد؛ هم تبعیض جنسی و وجود دارد و هم تبعیض دینی و نزدیکی. در این دین و بالطبع در نظام برآمده از این دین، انسان‌ها با هم برایر نیستند. برخی از انسان‌ها اجرا و حتی دستور دارند که با خشونت و قتل، انسان‌های دیگر را مجبور به پذیرش دین‌شان کنند.

۳۰۸ رفرنس می‌دهم به پرست سی‌زده‌ت؛ «خوایست‌ها و شعره‌های امروز با دوران شما چقدر متفاوت است؟»
بی‌پی در نظام حکومتی برآمده‌ای از چنین مکتبی، تفاوت بسیاری
است بین حقوق زنان و حقوق مردان، بین حقوق مسلمانان و حقوق
باورمی‌دان به پیگیر ادیان؛ تازه در بین خود مسلمانان، باز هم یک تفاوت
کلی و وجود دارد بین حقوق اول تعیین و حقوق اهل سنت؛ این تفاوت‌ها
کلید اساسی و پاسخ‌دهی آشیل حکومت اسلامی هستند. و البته بزودی خواهیم
دید که به رسمیت نشان‌دهنده حقوق نیمی از انسانیت یعنی زن و افراد
سید بازرگان هاشان، بنیادنی و بیانی دید حکومت‌شناسی را برای خواهی داد.
اما این که در بین آنان که سهمی در «جنوبه ۱۳۸۹» دارند، آیا
کسانی هم هستند که خواهان نظامی سکولار ۰۲ باشند؛ بايد بگویم بله؛
هستند و هم نیستند!

من حتی کسانی را می‌شناسم که برای شرکت در تظاهرات ضد
حکومتی «جنوب سیز» اول به رمال مراجعه می‌کنند؛ پول می‌پردازند، و
بعد که ملی، اشغالی به خورشناد داد و بعد هم چاقی‌پذیران، با این
تصرف» که اگر به تظاهرات بروند، «غلوله» به ایشان کارگر نخواهد
بود و دستگیر نخواهند شد؛ شاد و خندان در خیابان‌ها «تظاهرات»
می‌کنند. به نظرت این‌ها را [آگه به‌خاطره خیالی هاشان دانشجویان رده‌بالای
پزشکی و کارشناسی در تهران و شهرستان‌ها هستند] در کدام ردهٔ این
جنوب «سیز» دست‌یابی کنیم؟ تا به سیستم بسوز و نه کباب؛ تازه این
طفل‌کیها با باند موسوی چی نظام‌هی هم مشکل دارند و حکومتی سکولار
می‌خواهند!

من تنها می‌کوشم خواسته‌های مدنی نسل تو را در ردهٔ
«خواستاران نظامی سکولار» دست‌یابدی کنم. خیالی ها هستند که هم مذهبی
هستند و هم می‌خواهند زندگی آزاد و بدون دخالت دین و ایدئولوژی و
مذهب در زندگی شخصی‌شناسی داشته باشند. حتی تصور می‌کنند در
جامعه‌ای که سی و اندی سال زیر بمباران لحظه به لحظه حکومت دینی
بوده، و خواه ناکاه به آن ألوده شده، مشکل بتوان تعهدی نسبت به پیده‌های
جدایی دین از حکومت» داشت.

بد نیست در یک مقایسه‌کوتاه، باز هم نقیق‌تر هم به تاریخ بزنم!
دوم تیرماه ۱۲۸۷ هجری خورشیدی [۲۳ ژوئن ۰۹۸۱] سرهنگ
لیاخو فرماندهی روس واحد مرکزی قزاق دستور داد که ساختمان مجلس
در میدان تاریخی بهارستان را با توب‌گلوله باران کند. محمد علیشاه

۲۱۰
قاجار روز پیش از این، ضمن صدور اعلامیه‌ای که برای مقامات دولتی در تهران و شهرهای دیگر ارسال شده بود، چگونگی انتخاب نمایندگان مجلس و رفتار این نمایندگان را مطرح‌کرده‌او خوانده و دستور داده بود که مجلس تا اصلاح این نقاشی بیه مدت سه ماه تعطیل شود. چون بسیاری از نمایندگان حاضر نبودند و برک ساختمان مجلس شدند؛ در اجراه دستور محمدعلی‌شاه، یک واحد قرار بیه به پارلمان فرستاده شد، یا مجلس را محصور و نمایندگان را از آنجا به این نیرو با مقاومت هواپیمایی مجلس که از پیش در آنگون سنگربندی کرده بودند، روبه‌رو شد و عقب تنشینی کرد.

بی‌خود پس از اطلاع از این مقاومت مسلحان بود که تصمیم گرفت ساختمان مجلس را با توب‌گله باران کند. در پشت پرده، دست انگلستان و روسیه که با هم رقابت استعماری داشتند [هرکدام به حمایت از یک طرف] درکار بود. در جریان تیراندازی با توب به همراه طراحی، بسیاری از مدافعان مجلس کشته و با مجروح شدند و نمایندگان متخلص، از آنجا به پارک امین الدوله [که در همان نزدیکی بود] گربختند و در آنجا پنهان شدند. قرارها پس از تصرف مجلس به پارک امین الدوله عمله بردن و نمایندگان را مضروب و دستگیر کردن و به باگشته منتقل ساختند. چون جمعیت از مجلسیان و هواپیمایان آنان از جمله تی‌چند از اصحاب جراحت عازم سفرات انگلستان شده بودند، تا در آنجا متحصن شوند، قرارها با غ سفرات [واقوع در محل فل او/خیابان فردوسی] را محاصره کردن و راه آن عده را به هنوز پایه به سفرات نگذاشته بودند، بستند و آن را دستگیر کردن که این عمل باعث اعتراض شدید نماینده سیاسی انگلستان شد. گری‌ها از دست اندرکاران نشریات نیز که جداگانه دستگیر شده بودند، به زندان باگ شاه متنقل شدند و از همین روز در تهران حکومت نظامی برقرار شد... روز بعد [سوم تیرماه] خبر مربوط به اعدام میرزا جهانگیر خان شیرازی ناشی صور اسرائیل، و ملک المتمکنین و سلطانالعلومی خراسانی از دست اندرکاران نشریات دیگر به گوش رسید که در میان بازداشت شدگان بودند و در باگشته اعدام شده بودند. 

اشراهی «از باگشته درآمده، در بیه‌رستن جا گرفته‌اند» در متن کتاب «دانگاه» احمد کسروی باز شده و به روشی بی گفتگو گذاشته شده که چگونه در دوران «دستباد صغير» بعیه به قدرت رسدین زودگذر

۳۱۰ - روزی که مجلس با توب گله باران شد/دکتر نوشهریان کیهانی
محمدعلی میرزا با کمک روس‌ها و به توبیست مجلس، گروهی از آزادبخواهان و کوشندگان بنام هم‌چنین ملک المتملکین، جهانگیر خان صوراسرافیل، قاضی ارداخی را دستگیر کرد و در باغشاه به زندان افکنند. و سپس آنان را کشتن. پاپ گری ایب مردان برادر و «محسن صدرالاسراف» بر عهده داشت. با گشودن این نکته فراموش شده بود که از آن پس و بیوزه از سوی نشریات آزادی یافته پس از شهریور ۱۲۳۰ به وی لقب «دردخم باغوره» داده شد. از آن روز توهین به اسلام دنیال شون و این فرد هم نخست وزیری است که با خواست و یاری او احمد کسروی را نخست ترور و بعد هم به آن شیوه فجع در ساختن دادگستری تکه کرد. در همین کتاب به این جانبه تاریخی و این هم‌دستی «دولت مردان ایرانی» با ترویج اسلامی و این «رضاخان زدایی» اشاره کردند.

حال که نیمه نقلی به تاریخ زد، بد نیست در تداوم این نقب زدن این را هم بنویسم که بیش از یک قرن پیش «قند» از کشور بلژیک به ایران صادر می‌شد. به دلیل مسالمت که میان روحانیون و یکی از اتباع بلژیک پیش آمد، [موجاب آن‌ها نرسید یا دیر رسد] فتوای حرام بودن صادر شد و کسی قند نمی‌خورد. یکی از تجار که «قند» روزی دسته مانده بود، به سراغ یکی از مراجع رفت و با تقیمی خمس و زکات مشکل را برای وی مطرح کرد. بعد از آن بر فتوای قبلی تبصره‌های صادر شد که حرام بودن قند وقتی است که مستقیماً در دهان گذاشته شود؛ اگر قند را پیش از گذاشتن در دهان در چای برندی، [قند] حلال می‌شود. هنوز هم بسیاری از افراد مسند بدون آنکه دلیل آن را دانند، قبل از آنکه قند را در دهان بگذارند، آن را در استان چای فرو می‌برند.

در دهه ۱۴۰۰ خورشیدی نوشاوهای پیسی‌کولا وارد بازار ایران شد و شاخص ویزیت مبنا بر بهبود بودن مالک شرکت توزیع کننده این نوشابه‌ها سر ژب‌های افتاد و فروشان بر حرکت بودن نوشیدنی پیسی‌کولا صادر شد. شرکت توزیع کننده که نمی‌خواست بازار را دست بدهد، خمس و زکات متعلق به دو دستی تقدیم یکی از مراجع کرد، تا تبصره‌های بر این فتوا نوشته شود که نوشیدنی نوشابه‌ها پیسی‌کولا شیوه...

حرام است؛ اگر در لیوان ریخته شود، حلال می‌شود!

با مثال در دهه ۱۴۰۰ خورشیدی معاصر لباسشویی وارد بازار ایران شد. خانواده‌های ایرانی که به احکام دینی پایبندی زیادی داشتند، حاضر به خرید این محصول نبودند؛ چون به اعتقاد آب موجود در
محفظه‌ای این ماهین کمتر از حد شرعی آب کر [سه وجب طول، در سه وجب عرض، در سه وجب ارتقاء] است و نجاست لباس‌ها را از بین نمی‌برد. این بار تاج وارد کنند، خودش پیشقدم شد و با تقدیم خمس و زکات به آخوندها توانست فتوایی بر «کر» بودن آب لوله کشی شهر که به دستگاه لباسشویی می‌رسید، بست بیاورد.

البته مدت‌ها است که دیگر فتواه‌ی مراجع اثر خود را از دست داده‌اند و در عوض نهاده‌ای دولتی فتواه‌ی مؤثر صادر می‌کنند. چند سال قبل تیرآهن پیشی وارد گمرک ایران شد و اداره استاندارت فتوای داد که این تیرآهنها مقاوم نیستند و نباید وارد بازار شوند. همین امر باعث گرانی بیسابقه‌ای این در بازار کشور شد. تاجری که از چنین اهن وارد می‌کرد، به سراغ رنین «محترم» اداره استاندارت رفت و مانند اسلاف خود ویژه را در قابل خمس و زکات [باج] به ایشان تقدیم کرد. به فاصله‌ی چند ماه مشکل تیرآهن مانده در گمرک حل شد و روانی بازار شدند ... والد من در عجب از این همه حقایق‌ها و آن همه همسویی‌ها با اصطلاح روشنفکرانمان با این جماعت؛ برای این جماعت عقب افتاده، همیشه «هدف وسیله را توجیه می‌کند» مگر نه!

مهدی بازره‌گان، پدر تئوریک‌دان مجددین خلق در سال ۱۸۸۶ در تهران به دنیا آمد. پدرش حج عباسقلی بازره‌گان، تاجر بود. خانواده‌اش معتقدند که پدر بازره‌گان، «روشنفکر» هم بود. او بسیاری را در مدرس‌های سلطنتی تهران و دبیرستان‌را در مدیریت هسته‌ای معلم‌های بازره‌گان یکی از دانش آموزانی بود که در دوران پادشاهی رضا شاه فقید برای تحصیل به کشور فرانسه اعزام شد؛ تا «شاید» در راستای ساختن ایرانی مدرن و شکوفا به اموکای دانش‌های نوین غربی بپردازد. بازره‌گان که همراه با پدر غارش دانش‌سالی با هژینه‌ی ملت ایران به خارج اعزام شده بود، سوگاتش [برخلاف منویت رضا شاه] چند فرسنگ لقب بود و یک خروار ارتجاع، عقبماندگی، قشریگری، و کلی کتاب و جلسه و سخنرانی در همین زمینه بازره‌گان کردن جوانان آن روزها که البته موفق هم بود! [مهدی] بازره‌گان، در یپان بود تا همه‌ی اصول اخلاقی و دستورات فقهی را که وی به آنها عقیده داشت، سواد بر منطق علمی، به قشر‌های «روشنفکر» جامعه بقیولاند؛ برای این کار، وی اصول علمی و
دستاوردهای دانشمندان روز را در زمینه‌های زیست‌شناسی، فیزیک و ترمودینامیک به کار می‌گیرند، تا حقایقی اعتقاد به خوش‌خیز [عیسی] را ثابت کنند. ضمن این که بازرسان در مبارزه‌ی پی‌گیری‌ها رضایت خالص، اهدای به خشک قشر جوان و روش‌نگر [کی] جامعه‌ی ما بودند، این موفقیت‌های برای وی به شمار می‌آمد، اما ؛ «یرزاریس» [کی] علمی/مذهبی او چندان موفقیت آمیز نبود. توجیه و اثبات حقایقی مسالمه‌ای «طبخی» در فقه شیعه از طریق تبیین به دستاوردهای مربوط بهخلیفه روز، گزره طارم به من سوال شخصی می‌دادند؛ اما هرگر ضمیمه‌ی شیعه اثبات حقایقی دین و خداشناسی باشد. تطابق مسائل فقهی با اصول علمی، اگر در جایی خوانایی داشته، در جاهایی بسیار دیگری سوال برانگیز بود. آیت الله طالقانی و دکتر پادشاهی هم در چنین زمینه‌ای، تلاش می‌کردند. آنها می‌شیبدن‌یشت بر تفسیر آیات قرآن به سبکی جدید، دیدگاه قرآن پیرامون آفرینش انسان و جهان را با دستاوردهای علمی جدید تطبیق دهند و بدين وسله‌ای به‌های اعتقاد به قرآن را در بین قشر تحصیلی کرده تقویت نمایند.

دولت موقعت مهیب بازرسان در بین مهارت‌های سال 1357 به دستور خمینی تشکیل شد. در هفدهم بهمن 1357 زمانی که هنوز دولت بخت‌پذیر سر کار بود و نظام پادشاهی هم «سندرم» نشده بود، خمیسی، بازرسان یا مشروطه‌خواه‌ها به نحوی ویژگی دولت امام زمان «مشروعه خواهان» دست‌نهاد گرفتند و در تهران روزه رفتند و از تصمیم خمیسی برای معرفی «نخست وزیر مشروعه خواهان» پشتبانی کردن. بازرسان در سال 1357 و پیش از بردن خمینی به پاریس به عراق رفت و دست خمینی را بوسود و وعدهی حکومت عدل به روی راحتی کردند. در عهد جنگ «عصبانیت» در خاک ایران اتفاقی بود. بیشتر اعضای دولت بازرسان از نهضت آزادی [کی] و از دیکتاتوری به آنها از راه ایرانی به دانش «آموزش» که در دانش‌العلوم به عنوان ای داعی آموزشی کنند آنها در 13 فوریه‌بی‌به‌نیاً رای 1358 را به بیان دادند. مهیج بازرسان به آن‌که را راه نداده بودند، یا راه «نه» دانستند، تهمت یکی درصدی‌های بی‌حیا ۹۱۱ زد؛ جلو چشم رادیو و تلویزیون و همایه‌ی رساهای داخلی و خارجی.

محسن نجات حسینی، برفرز خلج، فلکن نی، ص ۴۱۶;
من خود این «تعیین» در انگیزه‌ی مهیب بازرسان را از رادیو/تلویزیون اشغالی حکومت عربی شنیدم.
با این هم خوشخدمت‌ها، دیگر «ماموریت» بازرگان تمام بود.
و او که تها «محل» یک شبهای بود برای به حکومت رساندن آن‌هدا؛
می‌بايد دور ریخته می‌شد و دور ریخته شد.

هاشمی رفسنجانی می‌گوید: «کلمه‌ی لیبرالیسم به عنوان یک «ضد
ارزش» مختص آقای پیمان [حبیب الله پاپارد] است که آن را به آقایان
نهضت آزادی لقب داده بود و آقای دکتر [یبد الله] صحابی هم حرف زشتی
به ایشان می‌نگفت که فلان شده این لقب را به ما داد.»

[هاشمی بدون روتوش ۱۳۱۴] این حبیب الله پیمان از جنبش
مسلمانان مبارز بود که نهضت‌های دولت مهندس مهدی بازرگان را
«لیبرال» می‌خواند و هفته نامه‌ی «امت» ارگان این جنبش، پر بود از
«اندوز» به حاکمیت لیبرال‌ها:

ما بارها اعلام کرده‌ایم که این‌ها [لیبرال‌ها/دولت موقت] مجبور
به تکیه بر سرمایه‌داری وابسته، فندق‌ها و عناصر وابسته مردم است.
و خواهد بود... مشخصی این خط [لیبرالیسم] طرفداری از «دموکراتیک
و آزادی عقیده و بحث آزاد» ۳۱۵ است، وای پرده تصمیم گیری و اجرایی
را برای خود می‌خواهد. لیبرال‌ها همان اندیشه که قعری و جزء‌گرا
نیستند، مکتبی هم نمی‌پاشند و با نظام سرمایه‌داری هم مخالفتی ندارند.

در رابطه با ضد امپراپلیست بودن سید روح الله خمینی، مهدی
بازرگان، نخست وزیر دولت موقت خمینی در روزنامه‌ی میزان، ارگان
نهضت آزادی در ۶ بهمن ماه ۱۳۵۹ دو سال پس از به قدرت رساندن سید
روح الله خمینی «ضد امپراپلیست» نوشت:

روابط دولت آمریکا با انقلاب و دولت موقت انقلاب اسلامی و
جمهوری اسلامی ایران، تکها بر روی کار آمدند دولت موقت شروع
نمی‌شود. به موجب اطلاعات و مدارک و اسناد و شواهد، از ماه‌ها قبل از
پیروزی نهایی انقلاب، تمسیه‌های متعددی میان اعضای شورای انقلاب در
ایران با مقامات آمریکایی برقرار و مذاکراتی در جریان بوده است. علاوه
بر تمام و مذاکرات با مقامات آمریکایی، ارتباط و گفت‌وگو‌ها در [هم]
با سران ارتش و همچنین [دکتر شاهبور] بخش‌هایی [آخرین نخست وزیر محمد
رضا شاه] وجود داشته است... ۳۱۴

---

۳۱۴ این کلمه در متن نقل قول است.
۳۱۵ چه کدامی که طرفداری از «دموکراتیک و آزادی عقیده و بحث آزاد» و چه «تهمت» بی‌گری است این
وازها به مهدی بازرگان و دولت امام زمان (ص)!
۳۱۶ روزنامه‌ی میزان، ۶ بهمن ۱۳۵۹

۲۱۵
آن روزها حتی مسعود رجوی [پیرو راه طی شدهٔ ۱۷۱۳ مهدی بازرگان]... بازرگان را بی‌روزواری سازشکار می‌خواهد و آنچه نقطه‌ای اشتراک فکری خیمه‌ای انقلابیون شده، نقی مشی‌لیبرالی بازرگان بود؛ حال اینکه لیبرالیسم، سازشکاری و آمریکایی بودن بازرگان، تاریخ‌های اعتدل، تعامل و روان‌های در ادبیات سیاسی آن روزها بود، و انقلابی‌گری الیت تفسیر از ناراحتی که به قول بازرگان:

احمد مقصود از انقلاب، عمل کردند، زند و ریختند و کشت و پاشیدند و پا روز همهٔ اصول و قانون و مقررات گذاشتن باشد، البته دولت و شخص بند انقلابی نیستند. اما اگر باشد که نظم و اصول و سیستم و تغییر عمیق باشد، ما انقلابی بودیم و هستیم... اما این‌گونه؛ می‌گوید دولت قاطع نیست، فکر کنید کسی دیکتاتور نیست، مشت مرده، اما تیغه‌ی چاقو را به کسی اینگونه می‌دهند؛ دست‌چاوی است که اصلاً تبیه ندارد.

مانند درونی‌اش: بازرگان، چاپیوی بسیاری از این‌ها را بی‌پن‌ها و اسلامی شنیدند؛ حتی بدیم هست که بازرگان شانها را باولای می‌انداخت و جوک‌هایی می‌گفت که مثلاً رمالی داشت چگونه باشد. گرگی که هم آن‌ها سفر راه بود. تا ما ماند لحماه‌ای بخوره، گرخ می‌گفت «معو» آنگاه مرد تکه‌ای از گوشت را برای گرده می‌انداختند. دوباره تا ما ماند غذا بخوری، گرخ می‌گفت چکو و اینجا جابی ادامه‌ی پیما می‌کرد که آقای خانه‌ی غذا را می‌گذراد چلو گرده و خودش مثل گرده گرده کنار گردیدن و مشیند و گری گرد می‌گذشت.

بازرگان مسئول سیاسی را این‌گونه می‌فهمید و گفت و گذشت هم طرح می‌کرد. اما آخوندها آن‌چنان «معو» بی‌پن‌ها و این‌گونه که برق از سرخورد و دولتش پیدا.

بازرگان پس از بازگشت از تحقیل در کشور فرانسه، به عنوان استادیار دانشکده‌ی فنی به کار گماشته‌شد. بعد هم شد رئیس دانشکده‌ی فنی دانشگاه‌های تهران. در همین دوران بود که انجمن مهندسین اسلامی را راه انداخت.

یکی از کسانی که صریح و پژوهشگر بود به بررسی نقطه‌ای نظرات «نهضت آزادی» و «مهدی بازرگان» پرداخته، برادر آبراهامیان است در کتابی تحت عنوان "اسلام رادیکال"!

این کتاب متفاوتی به زبان انجئیسی است و من فقط بخش کوتاهی از ترجمه‌ی آن را در دست دارم. این بخش کوتاه، تکه‌ای است از بخش...
دوم كتاب كه با ترجمه دينل نوروزي توسط نشر بولتن در لندن در تاريخ آبان ماه 1378 [اكتبر 1999] منتشر شده است. اين بخش كه به "مجاهدين، علی شريعتي و نهضت آزادى" پرداخته، به نوعی بخش تكميلي كتاب "آيران بين دو انقلاب" آيراهاميان است.

نويسنده كه در كتاب پيشينش پيشتر به روند كار حزب توده نظر داشته، با اين كه جارفانتگي ها و كمپونده آن كتاب را جبران كرده است، با اين كه حزب توده نقشي اساسی در به بن بست كشاندان حكومت مدرن پيشين ايران داشته، اما نقش اساسی را "نهضت مذہبي آزادى" منسوب به مهدي پازرگان و پياده سمحايي را گردان است.

این دو تين كه از اولين سري دانشجويان ايراني بودند كه در زمان رضا شاه قفيد برای تحصيلات عاليه به فرانسه اعزام شدند، درست بر خلاف سمت و سوئي وطن دوستانه و ترقی خواهانه ی دانشجويان اعزالی از سوئي دولت زاپين به اروپا [كه کشورتان را به مهد تمدن و دومكراسي و مدرنیه در شرقي تبديل كردن] کوششي برای به قيقرا بردن و نابود كردن دستاوردهاي ناچيز جنگيه شروطه و دوران پهلوی كردستان و سوگندنانه جانشينان ايشان هم، همانچنان در اين سير قيقرايی همراه و همرزم با حاكمان اسلامي فعلي در ايران، به همان ماموريات. به اضمحلال كشاندان ايران ادامه مييدهند. گرفتار شدن ايرانيان؛ بر خلاف ملل ديگر خاورانيه كه هفتاد و سه سال پيش از بهمن 57 به جدايي دين از حكومت و حكومت قانون عرفى و ملي، طي جدالي خونين بای فشريبند، با پي كن "روشنفکران" عقب افتادهای چندان هم دور از ذهن نبست.

نهضت آزادى ايران در سال 1340 تاسيس شد. بجز دو موسس اصلي آن [مهدي بازرگان و يد الله سمحايي] سيد محمود طالقانی نيز در نضج گرفتن اين نهضت دست داشت. لطف الله میشی می در كتاب "خاطرات نهضت آزادى تا ماجدین" می نويسد كه در اين 30 سالها جبهه ملي از چند طيف تشکيل شده بود؛ برخى هنوز ملي بودند؛ برخى خيلي مذهبي شده بودند و برخى نظير بنيانگرزان نهضت آزادى، هم ملي بودند و هم مذهبي. پروانه آيراهاميان می نويسد كه نهضت آزادى طي پيانيهای در ماه مه 1941 اعلام موجوديت كرد.

بنيانگرزان اين نهضت در همين بيانيهای اعلام موجوديتان نوشتهاند: "ما مسلمان، مشروطه گرا و مصطفى هستیم." اما شوربخانه نهضتي ها بر مسلمان بودن به تأکيد بسيار غليظتر از مشروطهخواه بودن اشته و دارند؛ به اين دليل واضح كه

217
پسوندهای ملی گرایی و مشروطه‌خواهی اساسا در تضاد اصولی با باور ایشان مبنا بر کشاندن دین به دایری حکومتی است. طرفه آن که نهضت‌ها در همان بیانیه اعلام موجودیت‌بان جدایی‌دان از سیاست را در کرداند؛ چون «اسلام شیعی را بخش ایمان نابهیج فرهنگ ملت ایران می‌دانستند.»

زمنی‌های املی این نگرش الیت از همان «دوران مشروطه» و مشروطه خواهی بخشی از روحانیت آن دوران تحت رهبری شیخ فضل‌الله نوری‌آغاز شد؛ اما این که در تاریخ معاصر ایران، شعار همان مرتجع معروف آن دوران، از زبان تحسیلکردن غرب و باصطلاح روش‌نفران آن دوران مجددا طرح شد، بیشتر یک طنز گزندی تاریخ است؛ آن هم زیر عنوان نام‌ربوط «مشروطه گرایی»!

تاکید این دو تحصیل کرده‌گرب بر عدم ایجادی دین از حکومت در بیانیه‌ای اعلام موجودیت «نهضت آزادی» و در همین راستا کشاندن ایران به نقش‌آفرینی که هم اینک در آن قرار داریم، از آن نقطه کلیدی است که ممکن است به آن بیشتر و بیشتر پرداخت. توجه داشته باشیم که در سال 1340، دولت وقت ایران لایحه‌ای را تحت عنوان «انجمن‌های واقعی و ایالتی» در 92 ماه و 17 تیزایی به تصویب رساند که از جمله موارد این لایحه، حذف قید سوگند به قرار برای باورمندان به ایمان و مذاهب دیگر بود. اما مهم‌ترین بخش این لایحه، حذف قید «دکوریت» بروای انتخاب شوندگان و انتخاب کنندگان بود که به دشمنی و شورش آخوندها انجامید که خود ایشان این بلع را «جنبش دو ماه‌های روحانیت» نامیدند و البتة «نهضت باصطلاح» آزادی ایران» نه تنها به این بلو اعترافی نکرد، که برای یافت غرگه‌های ضد استبدادی در این شورش آخوندی، کلی هم از وجود مایه گذاشت است!

اینها «افشاغگری‌های لطف الله میثمی در کتابی به‌نام‌نهضت آزادی از ماجدها» است، در تداول همین دیدگاه و عکلکرد است که بلوای ۱۵ خرداد رخ می‌دهد، جلال آل‌احمد و علی شریعتی ظهور می‌کند، و هم زمان با اعدام آخرين بقایای جراین تروپرستی «فدائیان اسلام» درست در همان سال. 1344 دو سازمان تروپرستی و مسلح‌های مجاهدین خلق و فدائیان خلق، یکی از بطن نهضت آزادی و دیگری از متن حزب توده اعلام موجودیت کرده، ترور و خشونت را در ایران آن روز به بستر جامعه می‌کشانند.

کم‌دی این که یک ایت که نهضت آزادی به مبارزه قانونی و مسائل جویانه، در چارچوب قانون اساسی مشروطه‌ای ایران ملت‌زم بود
مهدی بازرگان در مصاحبه مطبوعاتی، به‌همین‌طور ۱۳۵۷ با خبرنگاران داخلی و خارجی اعلام کرد که: «الگوی ما برای حکومت اسلامی، رسالت و رهبری سیاسی به‌صورت محسومیت در مبنای و دانشگاه‌های امام گفته‌ای است.» همان‌گونه حکومتی که خویندگان سال‌ها و ده‌ها روابط در قرن پانزدهم بود، در سال ۱۳۵۷ با خیانت روش‌شنکریان ایرانی، جامعه‌ای عمل پوشید؛ روابط بازگردان کشور ایران به ۱۴۰۰ سال پیش و حرف و نفع تمامی دستاوردهای بشریت در تمام طول تاریخ و به قولی حکومت در عصر اینگونه شرکت داشته‌اند.

دکتر هادی... گفت: «چه کسی این جوان را زده؟ بازگان یک مندی واقعی بود. زمانی که خدا در دانشگاه نبود و لیبرال‌های لانیک و کمونیست‌ها دانشگاه را در اختیار داشتند، او با خیانت مسجد دانشگاه تهران و اراوهی کتاب‌هاش، دین را در دانشگاه احیاء کرد و بار دیگر خدا را به دانشگاه ۱۸۱۰ اورد. او پیک انقلابی با اخلاص و تیزی یاد بود و حتی نمای شیعه ترک نمی‌شد». ۱۹۱۲

مهدی بازرگان و دیگر «روش‌شنکران» دنی و ملی و حتی کمونیست. ان دانگ، وسیله دست و پل و پله‌هی به قدرت رساندن پلیترین حکومت دینی ضریب در دنبال مدنی شدند.

با تبییت‌ها منفی که عدایه‌ی علیه «مام و نهضت ایشان» به راه انتخابی بودند، انتخاب یک چهارمی «به‌حصنه کرده در خارج» با سویق روش‌شنکریان و «من» [کذا] چون مهندس بازرگان، بهترین گزینه بود و تبییت‌ها منفی علیه روحانیت را خنثی کردند. امام با انتخاب بازرگان از

---

۳۱۸ این مکان [مسجد دانشگاه تهران] که از معماری زیبای اسلامی برخوردار است، برای برگزاری نماز و انجام مراسم مذهبی با شادی و از سال ۱۳۴۵ به‌همه‌برداری رسیده است. [۲۱ مهرماه ۱۳۴۵]

۳۱۹ تجربی کم سابقه در سیاست اسلامی از سه‌ای و بازرگان/بناباک/حسن رضایی
یک سو بنا بر نظر خود، مانع درگیر شدن روحانیت با امور اجرایی شد و از سوی دیگر، این شبهه را که روحانیت انقلاب کرد، تا به قدرت برسد، خنثی نمود. با این وصف، می‌توان گفت در آن مقطع، هیچ کس بهتر از بازرگان نبود. 

یکی از دستاوردهای و دستیابی‌های مهندس بازرگان و جریان‌های آزادی مناسب به‌عنوان «آفرینش» یک جریان تروریستی اسلامی با کارنامه‌ای درخشنده در تاریخ انقلاب و انقلاب‌های انتحاری است.

سازمان ماهیگیران به‌خصوص از این منظره، تدریج و تدابیری‌های ایدئولوژیک و سیاسی سازمان با نهضت آزادی تغییر می‌کند، اما شواهد نشان می‌دهند که نهضت آزادی تا چه میزان در ترغیب سازمان به استراتژی مسائلنگه نقش داشته است. دو اثر زمانی که مهندس بازرگان در دفاع‌های خود در دادگاه رژیم [پیشین] به مسعود شدن هرگونه راه حل مسائل‌های آموز را رهبری کرد، نظرسنجی‌های حکمرانی مسنن در درون نهضت آزادی شکل می‌گیرد.

»بازرگان در دفاع‌های خود می‌گوید: «ما باید در انتظار داریم این نکته را به بالاتری‌ها بگویند!» دارای دستانهایی، در مرداد ۱۳۴۴ و در زمانی که مهندس بازرگان و تعدادی دیگر از سران نهضت آزادی در زندانی هستندند، خبر تأسیس سازمان توسط محمد حسنی نژاد، عمده محسن و علی اصغر بدلی زادگان به‌صورت اعلامیه نهضت به زندان می‌رسد. بازرگان در این رابطه می‌گوید که فکر مقاومت مسائلنگه در برای رژیم کوشا [منظور ۲۸ مرداد ۱۳۴۲] از اواخر سال ۱۳۴۲ پس از سروک آخرين مقاومت‌ها ملی و مذهبی [منظور برای خمینی برای هیچ‌کدام حق رای به زندان و تقسم‌ها را ارضی است] و متلاشی شدن نیروهای اپوزیسیون و شکست نهضت ملی و از بین رفتن امکانات مبارزه از طریق قانونی شکل گرفت.

معافیت آن بازرگان درباره نولد سازمان ماهیگیران می‌گوید: «سازمان چریکی ماهیگیران خلق ایران با وسیله‌های سه‌تا از اعضای نهضت آزادی ایران، محمد حسنی نژاد، سعید محسنی و علی هویا را عفو، کلکسیون در دادگاه رژیم [پیشین] به‌صورت حکم به تعیین‌کننده کرد.»

320، 321.
اصغر بدریمی در شهریور سال ۱۳۱۴ پایه‌گذاری شد. در آن موقع ما پس از محاکمه و محکومیت در دادگاه نظامی در زندان بودیم و از خبر تأسیس سازمان مخفی مjahادین خلق توسط رهبران آن آگاه شدیم. بازگشت‌نامه در ادامه، ضمن اشاره به تولد سازمان‌های چریکی در اوایل دهه ۱۳۴۴ به این نکته اشاره دارد که تولد تقیبیاً همزمان و موازی سازمان جریان‌های مختلف که پیشتر در قابل هسته‌ای کوچکی از چربیکه شکل گرفت و سازمان مjahادین، هر یک مولود دو طرف تفکر موازی احزاب ملی/مذهبی از جمله نهضت آزادی، و حزب توده بعنوان تنها تشکیلات مارکسیست/لنینیست در ایران بوده است. 

بازگشت‌نامه می‌گوید که تشکیل سازمان‌های چریکی که مهم‌ترین آنها سازمان مjahادین خلق ایران و سازمان فدائیان خلق ایران بودند، از اوایل سال ۱۳۴۴ شروع شد. اغلب بنیانگذاران سازمان‌های مjahادین در سال‌های اولین گروه موسم مjahادین خلق، مjahادین «شبهی» و برگزی چون حنیف نزدیک و سعید محسنی و ناصر صادقی و رضایی‌ها اعضاً و نهضت آزادی بودند.

هنچنین مهدی بازگشت در کتاب «بیدانه‌‌های بیستمین سال‌گرد نهضت آزادی» ضمن بررسی تولد گرایشات سیاسی و مبارزاتی [کذا] پس از شهریور [مرداد] ۱۳۳۲ در سه جریان ملی و مارکسیستی و مذهبی، جریان تولد سازمان مjahادین را مولود تحولات درونی نهضت آزادی تلقی و می‌نویسد که مjahادین خلق نیز مولود همین جریان اسلامی هستند. اولین گروه موسم مjahادین خلق، مjahادین «شبهی» و برگزی چون حنیف نزدیک و سعید محسنی و ناصر صادقی و رضایی‌ها اعضاً و نهضت آزادی ایران بودند.

او در ادامه همین تحلیل و پس از بررسی اوضاع سیاسی ایران در اوایل دهه چهل و سیکوب مردم در خرداد سال چهل و دو به ضرورت مبارزه مسلحانه عملیه شاه از موضوع نهضت آزادی مسیویسک که فعالیت نهضت آزادی در خارج از کشور پس از این سلسله مطالعات و بررسی‌های مقدماتی به این جمع‌بندی رسیدن که برای دیرگیری نهایی با رژیم شاه و حامیان امیرالیسنت وی [کذا] تنه‌ها راه رهبری جنگ مسلحانه است و تهیه امکانات و تدارکات آن‌ها در دستور کار خود قرار دادند!

بازگشت‌نامه در این بیانیه به این نکته اشاره می‌کند که در آن زمان برخی از رهبران نهضت و حتی رهبری روحانیت [خمینی] با مشی مسلحانه مخالف بودند. در این رابطه مشخصاً به اساسی اشاره نمی‌کنند؛ اما

---

۳۲۲ - چقدر من از این کلمه‌ی شهید بد می‌آید.

۳۲۳ - منظور همان بلوای خمینی و همان اعتراض‌ها را حق انتخاب کردن و انتخاب شدن در انتخابات است.

۲۷۱
از آنجا که در آن شرایط رهبری روحانیت مشخصا با اسم حمیدی شناخته می‌شده، بنظر می‌رسد اشارات به حمیدی باشد. بازگرگان می‌گوید که علیرغم نظر برخی از رهبران نهضت و حتی رهبری روحانیت، از او در سال ۶۳ بدریج فعالیت‌ها بیان و از آن بروز کرد. این فعالیت‌ها بود که باعث شده به تأسیس سازمان مجازی‌های خلق در سال ۱۳۴۲ و اگر در آخر ایلیان خلق در سال ۱۳۴۲ دویستی های مسلحی از او را سازمان مجازی‌های در سال ۱۳۴۴ دیگری نشان می‌دادند. تأکید سازمان مجازی‌های خلق در سال ۱۳۴۴ نشان است که این ماه های می‌تواند است. 

ترجمه، از بین «حزب توده» اشاره کرده است، به نیست فراهم‌های زندگی‌مختل، و در ادامه به مبناز بزرگداشت خواهند گشت؛ «پدران» جریان‌های توریسی است در توازن به هم بستر می‌توان شناخت.

انقلاب مشروطه ۳۴۴ که پوروز شد، پیروزی‌اش را با اعیاد سرستی «مشروطه خواهان» شیخ فضل الله نوری جشن گرفت. این پیروزی که تا پیش از بهم‌ماه ۱۳۵۷ دستوردهی‌های در زمینه مدنیت، حقوق برابر انسان‌ها و آزادی‌های اجتماعی داشت، در سال ۱۳۵۷ به بنیست رضوید و ورقش برگشت. وارث اصلی شیخ فضل الله سید روح الله خمینی توانست شهد «مشروطه خواهان» ۳۴۴ را به زهر پوروزی نشان دهد.
مشروطه خواهان» بد کند و دمار از دماغ مشروطه خواهان، دیگران
وحیانی طرفداران خودش درآورد و همگی را چشم بسته از دم تیغ
بگذراند. نورالدین کیانوری از نسل همان «شیخ شهید مشروطه خواهان»
است.

ناظام الإسلام کرمانی در کتاب "تاریخ بیداری ایرانیان" گفته‌گویی را با شیخ فضل الله نوری آغازه است. انجا شیخ به ناظم الإسلام می‌گوید: «تو را به حقيقة اسلام قسم می‌دهم که آیا مدارس جدیدیه خلاف شرع نیستند و آیا ورود به این مدارس مصادف با اضمحال دین اسلام نیست؟ آیا درس زبان خارجه و تحقیل شیمی و فیزیک، عقاید شافعیان را سخیف و ضعیف نمی‌کند؟» شیخ فضل الله نه تنها با قوانین جدید، مجلس و حق حاکمیت سیاسی شهر و دخان خلاف بود؛ بلکه به مبانی مذهبی هم مخالف بود.

شیخ فضل الله کجوری معروف به نوری فرزند ملا عباس در دوم نیمه ۱۲۵۹ هجری قمری در تهران متولد شد. در جوانی جهت تحصیلات دینی عازم نجف شد و در محضر درس شیخ راضی و در حوزه علمیه میرزا شیرازی حاضر شد. سپس به سامرا مهاجرت کرد و در سال ۱۳۰۰ هجری قمری به تهران بازگشت. وی پس از درگذشت ویژا حسن شیرازی در سال ۱۳۱۲ هجری قمری او توجد تهران شد. شیخ فضل الله نوری در مبارزات "انجمن مخفی" مأجوری نوز بلیکی [رئیس اداره گمرکات] علی‌غم پیگام‌های طباطبایی و بهبهانی شرکت نکرد و در بست شیخی حرم عبدالله‌العظام نیز حضور نیافت. با آغاز نهضت مشروطه به جبهه مخالفان پیوست و دست در دست عیانیان یوپست. حاکم مستند تهران که بعداً به مقام صدراعظمی برگزیده شد، مشروطه خواهان را تکفیر و مشروطه را خلاف قوانین اسلام دانست. با تحریک شیخ فضل الله، محمدعلی‌شاه دستور به تودب بیستی مجلس شورای ملی را صادر کرد. پس از آن نیز شیخ فضل الله از مخالفان جدی ایجاد دوباره مجلس بود. سرانجام پس از پروزی افحلان مشروطه و فتح تهران در ۱۲ رجب ۱۲۷۲ هجری قمری دستگیر و در دادگاه مشروطه خواهان [که شیخ ابراهیم زنگنهی دادستان آن بود] محاکمه و محکوم و در ۱۳ رجب در میدان تپیخانه اعدام شد.

شیخ فضل الله نوری که اکنون از روش‌نفریان غیرمذهبی می‌ترسید، امام جمعی "سلطنت طلب" تهران را به خود جلب کرد. انگمن محمد [ص] را تشکیل داد و از مسلمین صدیق می‌خواست تا در برابر مشروطه طلبان "کافر" برای دفاع از شریعت در میدان تپیخانه
جمه شوند. مجتمعین در میدان توفيخته به هر عابری که کلاه اروپایی بر سر داشت، بعنوان «مشروطه خواه بیدین» یورش می‌برند و بتدیج برای حمله به مجلس آماده می‌شوند. عین الدوله در آغاز روزنامه‌ای
«حبلالمتین» را آزاد کرد و چند تن از آزادی‌خواهان را از زندان رها ساخت. اما با شیخ فضل الله متحد شد و امور شرعی، عرفی و حتی دعاوی مملکتی را به محکم‌های شیخ مراجعه داد. کار شیخ فضل الله بالا گرفت.

برخی از حکام ولایات با مشورت شیخ انتخاب می‌شنند؛ مانند شوکت الملك، حاکم قائنات که شیخ فضل الله آز و سی هزار تومان تعارف گرفت و از عین الدوله خواست حکمت قائنات و ارثیه برادرش را به شوکت الملك بدنه. شوکت الملك باعث این حکم سی هزار تومان به شیخ فضل الله و سی هزار تومان به عین الدوله داد. زن موقترالسلطنه دختر مظفرالدین شاه را به حکم و ویعهد و ماموریت سعید السلطنه رئیس نظامی در محضر حاج شیخ فضل الله مطلقه نمود. برای آنکه بدنامی را اصلاح کندن، چهل هزار تومان به موقترالسلطنه دادند و آن زن را که همهی علمای تهران طالقش را صحیح نمی‌دانستند، چون زن و شهره‌هار دو از طلاق ناراضی بودند، به عقد امام جمعه تهران داروردند، چون احکام حاضر به اجرای عقد نیود، شیخ فضل الله این کار رانجام داد.

مدرس قبیرستان قدیمی در مرکز شهر نزدیک «عیدامزاده ولی» بود که زمین‌ن وقف بود. مردم اطراف قبیرستان را تصرف کردند و خانه ساخته بودند و هریک قبالهایی به امضاء علماء زمین خود در اختیار داشتند. برخی از دلال‌ها رئیس بانک استقراضی را قانع کردند، تا زمین قبیرستان را به دل و عمارت بانک را بسازد و چون این عمارت وسط شهر است، سود سرشار خواهد برد. خرید این زمین نیز به موافقت یکی از «علماء» انجام پذیر بود. چون زمین وقف بود یکی از «علماء» می‌توانست برای تبدیل به احسان آن را به‌فروش.

نخست از سید محمد طباطبایی اجازه فروش را با دو هزار تومان خواستند؛ اما او نپذیرفت؛ زیرا فروش زمین وقف و مدرسه‌ای که بر مسجد مشتمل بود را گایز ندانست. هیچک از علماء نپذیرفتند. رئیس بانک استقراضی نزد شیخ فضل الله رفت... او زمین را به هفتصد و پنجاه تومان فروخت. رئیس بانک استقراضی نیز مدرسه را خراب کرد و طرح عمارت بانک را ریخت. ۳٣٧
آقا میرزا سید محمد طباطبایی مجتهد می‌گفت:
آنچه لازم‌ها مساعدت بود با این فرد کردم... ابدا متقاعد نشد و
جز تخریب اساس مشورت، هیچ غرضی ندارد
و نیز می‌گفت که خیلی اینجا جز فساد چیزی نیست. گفتگوی ما
در یک کلمه [این] بود که علمای نظام جزو مجلس باشند. آنها می‌گویند
در خارج از مجلس باشند...
حسام الإسلام، یکی دیگر از مجلس‌سیان می‌گفت که این‌ها دوستان
شیخ [فضل الله نوری] به ایشان نسبت می‌دهند که شیخ در دین دارند،
خلاف است. چون شیخ اجرت گرفته، پا باید کار را به انجام برساند، یا
اینکه ترتیبات روحانی مجلس بکلی به ایشان و اگذار شود. و آقا میرزا
محمود تاج‌ر، روش‌تر و صربی‌تر از همه به سخن درآمد که ملت
و جامعه مسالمت‌آفرین یافته داند. چون شیخ فضل الله در این میانه راستی پیدا
نکرد، این است که راه مخالفت پیش گرفت که شاید این راه ریاست
پیدا کند.
شیخ فضل الله نوری در رساله‌ای معرفی کرده [حرام بودن
مشروطه] می‌نوید که یکی از مواد آن ضلال‌النامه [متعت قانون اساسی]
این است که اهالی مملکت در مقابل قانون دولتی متساوی حقوق خواهند
بود... حال اینکه در «احکام اسلامی» تفاوت‌های بسیاری است بین
موضوعات مکلفین در عبادات و معاملات و تجارت و سیاست، از بالگ
و غیربالگ و ممیز و غیرمیز و عاقل و مجنون و صحت و مرضی...
بنده و آزاد و پدر و پسر و زن و شوهر و غنی و فقیر... مقدس و مجتمع و
مسلم و کافر و کافر ذمی و حربی و مرتد و مرتد ملی و فطیر و غیره...
ای برادر دینی، اسلامی که اینقدر تفاوت گذارد بین موضوعات
مختلفه در احکام، چگونه می‌شود گفت که معتقد بمسایلات است؟
از جمله مواد آن ضلال‌النامه [متعت قانون اساسی] این است که
احکام و اجراء هیچ مجازاتی نمی‌شود مگر به موجب قانون [این]... قوهي
مقننه بدعت و ضلال‌محض است؛ زیرا که در اسلام برای احکام جای
نیست که قانون بگذارند و جعل کند؛ هر که باشد و اسلام نامتامی ندارد که
کسی بخواهد آن را تمام کند.
مدادی دیگری که در این ضلال‌النامه [قانون اساسی مشروطه]
است، آزادی قلم و مطبوعات است... اگر مقصرشان اجرای قانون الهی
بود و فایده مشروطه، حفظ احکام اسلامی بود، چرا خوستن اساس او
را بر مسایلات و برجست قرار دهد که هر یک از این دو اصل خراب
نمایند! رکن قوی قانون الهی است. زیرا قوام اسلام به عبودیت است، نه

٢٢٥
آزادی؛ آزادی قلم و زبان آن است که فرقوه‌های «ملاحظه و زندقه» بتوانند به آسانی عقاید، نظرات و کلمات کفربه خود را در منابر و لواپیمانتار کنند. آنچه مخالف اسلام است، قانونیت بیدا نمی‌کند؛ ای بیشرف؛ ای بی‌خبرت، بینی صاحب شرع برای تو شرف مروروده و امتیاز داده تو را، و تو خودت از خودت سلب امتیاز می‌کنی و می‌گویی مین باید با مجوی و ارمنی و یهودی برادر و برادر بهش! 
شیخ فضل الله نوری از انقلاب مشارکت‌های به عنوان منشأ فساد پاد می‌کند. تأسیس مدرسه و آشنا بیا با علوم وید را اعمال انحراف می‌دادند و می‌گوید ما نباید به مشارکت و آزادی نداریم. آن‌چه جامعه ما نیازمند آن است، چوب و فلک و میر غضب است؛ وی اشکالار از عقاید قرون وسطایی خود سخن می‌گوید و به دفاع از استیاد و ظلم می‌پردازد. 
مشارکت‌های منشأ فساد است و مشارکت نمی‌باشد. مدارس جدید خلاف شرع و مصادف اضمحلال اسلام است. ایا درس‌های زبان خارجه، شیمی، فیزیک، عقاید شگردان را سختی و ضعیف نمی‌کند؟ ماه شاه لازم داریم، عین الدوله لازم داریم؛ چوب و فلک میر و غضب لازم داریم... 
هزار و سیصد و بیست و سه سال است که خداوند عالم به ما قانون توسط محمد مصطفی مرحوم فرموده. ما قانون مستشارالدوله و تنیز زاده و باقر بیلیا لازم نداریم... 
مدراس را افتتاح کردید. آنچه توانستی در جراید از ترویج مدارس نوشته‌ای حال شروع به مشارکت و جمهوری حکید؟ 
به نوشته‌های ماهالله جدایی در کتاب «مشارکت‌های ایرانی» روش‌نگرکاری ایران و بدت از آن روحانیون مشارکت‌های خواه با خشم و تهمت و اقترا و حتی تکفیر و توبه، یعنی همان حرف‌هایی سنگینش همانی که به پدرتین شیوه‌ها مورد سوء استفاده خود [شیخ فضل الله نوری قرار گرفته بود، با او به مقابله پرداختند و ساده لوحنان انیشیدند که با اعدام مجتهدی، می‌توانند سرپوشی بر اصل تنافیق (تجدید ایرانی) و «مشارکت‌های ایرانی» نهند. نوری به پدرتین شیوه‌ها اعدام گردید اما مالت ما توان می‌خواند تنافید را که میراث روش‌نگرکاری ایران [چه مذهبی و چه غیرمذهبی] بود با استقرار حکومت جمهوری اسلامی پرداخت؛ توانی که اگر اصول بنگریم، ریشه در همان تلاشی داشت که می‌خواست از مدنیتی غیردینی، صورتی دینی و تاریخچه‌ای اسلامی ارائه دهد.
شیخ نوری پدر بزرگ نورالدین کبیری که در ابتدای وبته برای تملک رهبری جنبش مشروطه و شاید هم توهم نسبت به کل نهضت مشروطه، مHANDی با مشروطه خواهان همراه می‌کنند، ولی بعدها اساسا به ارتجاع می‌پیوندند و سرش را هم بر سر این همدستی به باد می‌دهند. گفتند که پسر شیخ فضل الله که در دامان همان شیخ تربیت شده بود، مشروطه خواه بود و از اعدام پدرش [این عنصر ضد مردم و مرتجع] شادی‌ها کرد.

تا آنجا که فضل الله نوری اساس مشروطه را به چالش کشید و تعيین مصلحت مملکت به ارادت مردم را خلاف شرع دانست. حتی بدين منظور در حرم حضرت عبدالله متحملانش هستند. اما [شیخ] دست از م황یات و اخلال در تبثیت مشروطیت نکشید. این اقدامات تا آنجا ادامه یافت که علمای نجف و آخوند خراسانی دخالت شیخ فضل الله نوری در سیاست را حرام اعلام کردند.

سراویج با دسیسی روسها جاه طلبی های محمد علیشاه و فعالیت های شیخ، مجلس [نخستین مجلس شورای ملی] به توب بسته شد و آزادی خواهان زیادی... [به دار آویخته شندند]... محمد علیشاه قاجار... شیخ را به عنوان «مشاور و مفتی عالی مذهبی» شاه انتخاب کرد. اما علمای... نجف فشار خود را انتقال ادامه دانند، تا با سلhotsوری ملت ایران [و البته به رهبری ستارخان و باقرخان] تهران فتح شد و محمدعلیشاه قاجار به روسیه تبعید شد [با به روسیه گریخت] شیخ فضل الله نوری هم اعدام دهم دیماه هرسال سالروز به دار کشیده شدن میرزا علی نقی اسلام تبریزی است. روسها ثقة اسلام را در دهم دیماه 1290 شمسی درست روز عاشورا 1320 قمری در میدان دانشگران تبریز به دار کشیدند.

محمد علیشاه از همان روز تاجگذاری سر مخالفت با مشروطه را گذاشت. محمدعلیشاه نماینده‌گان مجلس اول شورای ملی را برای تاجگذاری دعوت نکرد. بعد هم منصی چند از مشروطه خواهان سرشناس چون میرزا جهانگیر خان صورآسادی و ملک متکلمن و همی دیگر را کشید و و به چنین کشید و دیگران را نیز ناگزیر به گریز کرد. بر اکثر دهدیا یکی از همین فرآوران از چنگال محمدعلیشاه و لیاخوف روستی فرماندار تهران آن روز هاست. 328
اما نورالدین کیانوری؛ نوهی خلف شیخ فضل الله نوری
تاریخ تولد نورالدین کیانوری را سال ۱۲۹۴ نوشته‌اند. او نوهی
پسری شیخ فضل الله نوری از اهالی روشتای بلده در مازندران بود. جلال
ال‌امام [که خود سال‌ها عضو حزب ثوده بود] عزرا «عش» شیخ
فضل الله نوری بر پایه‌ای دار «غربدزگی» همراه با دیگر مشروطه‌ای
خواهان، راه را برای بقای رساند سید روح الله خمینی باز کرد.

جلال آل‌امام [توده‌ای و بعد هم پان اسلامی معرف] در
کتاب «در خدمت و خیانت روشفنگریان» می‌نویسد: «این بود که نقش
غربدزگی را همچون داغی بر پیشانی ما زندند و من «نعیم» آن بزرگ‌وار
شیخ فضل الله نوری» را بر سر داره، همچون پرچمی میدانم که به
علامت استیلای غربدزگی [آزادی زنان، مدرنیته و برادری حقوقی همه‌ی
شهروردان در برای قانون] پس از دویست سال کشمکش بر بام سرای این
ملکت افراشته شد.»

کیانوری در دارالفنون تهران دوره دیپرستان را گذراند و در
سال ۱۳۱۳ وارد دانشگاه فنی شد. او پس از یک سال تحصیل در
دانشگاه فنی، به شهر آن آلمان رفت و آن‌جا در رشته راه و ساختمان
دکتری گرفت. در این سال‌ها کیانوری طرفدار حزب نازی آدولف هیتلر
بود و در میتیک های این حزب شرکت می‌کرد. او بعدها در سال ۱۳۱۹
در اثنای جنگ دوم جهانی به ایران بازگشت و به خدمت وظیفه اعزال شد.

به گفتگوی کاتوزیا: [شماره ۱۹۳۱۱میلادی]
به ایران بازگشت، پیشگام جنیش مارکسیستی شد که در دهه چهل به
تشکیل حزب توده انگامید. همین آشنایی با آثار مارکسیستی در آخر
سال‌های اقامت ایرانی در آلمان بود که او را از افکار «شهوئنیستی و
آریایی‌گرا» نجات داده‌است که تنها یا را بلکه به‌سیاسی‌بی‌دی‌گر از
روشنفکران» ایرانی از جمله نورالدین کیانوری را کسی که اندکی بعد
از آن «رهر حزب توده» شب، الی‌که ها این دو نفر نه در سطح رهبری و
نه در میان روشفنگران آن زمان ایران به هیچوجه استاند. به‌نودن
کاتوزیا متخصص است که اگر ایران را به جای متفقین، دولت
محور اشغال کرده بودند، به جای حزب کمونیستی توده، در ایران یک
حزب نازی‌بی وجود می‌آمد!

حزب توده در مهرماه سال ۱۳۲۰ پس از ترک اجباری رضا شاه
در شهریور ۱۳۲۰ در تهران تأسیس شد. پنی‌گزاران آن [۳۰۵ تن]
شاهمزه سلیمان میرزا اسکندری، ایرج اسکندری، بزرگعلی، احسان
طبری، خلیل ملکی، فریبرز کشاورز، عبدالحسین نوشین و رضا رادمنش
بودند.

در نخستین مراسم‌های حزب توده سخنی از کمونیسم نبود. حزب، هدفش را مبارزه با استبداد برای استقلال دموکراتیک، مبارزه با
فاشیسم، و اصلاحات اموزشی، اقتصادی و بهداشتی اعلام کرده بود و
خواهان حفظ تمامیت ارضی کشور بود. ظاهراً بعده‌است که حزب
توده، تغییر موضوع می‌دهد و در خدمت منویات حزب کمونیست
شوریو و دولت‌های وقت، کشور شوراها قرار می‌گیرد و در این
راستا "جامعتشانه‌ها" می‌گردد.

نورالدین کیانوری پس از پایان خدمت سرایی در سال
1361 به حزب توده می‌پیوندد؛ در سال 1362 با میرم فیروز [1296-1386] که او نیز توده‌ای شده است [دکتر عبدالحسین فرمانفرما از اشراف قاجار]
ازدواج می‌کند. میرم فیروز را این سال‌ها شاهزاده‌ای کمونیست
یا شاهزاده‌ی سرخ می‌نامیدند.

توده‌ای های مختلف کیانوری او را اتیماتس بسیاری نواخته‌اند،
تا جایی که ناکامی‌ها، کجزی‌ها، و شکست‌های این حزب را به روحیه
مالجاوجو، باندباز، وابسته، قدرت طلب و حتی مشکوک کیانوری در هنگ
عضو کمیته‌ای مرکزی نسبت داده‌اند.

کیانوری در دومین کنگره حزب توده در اردیبهشت‌ماه سال
1367 به حزب خود را رسماً "مارکسیست/لنินیست" می‌خواند، عضو
کمیته‌ی مرکزی حزب می‌شود و تشکیلات حزب را در اختبری می‌گیرد.

همان سال ناصر خوارزی 3772 یکی از اعضای حزب توده، محمدرضا شاه

329 نورالدین کیانوری/این نقل از بی بی سی فارسی
330 حزب توده پس از اقلاب اسلامی، به نقل از مرکز استاد‌انقلاب اسلامی,
331 بنیان‌گذاری‌ها و نهایی‌های کیانوری/توییب و لول/میرم فیروز متوک سال 1392 در تهران و فرزن
332 عبدالحسین فرمانفرما از شاهزادگان قاجار بود. در سال 27 شمیسی عضو حزب توده شد. میرم فیروز
در بیبی‌افقی 28 مرداد، پس از سال زندگی خودی، در سال 35 ایران را ترک کرد. میرم فیروز با همسر
محمدرضا هم خوشبختانه داشت و با گفتگوی خوش، در روزهای بحرین 26 و 37 رابط
"آدرونو" می‌بود. می‌بود. راستا من نیستم که دکتر محمد مصطفی "آدرونو"

332 نورالدین کیانوری/این نقل از بی بی سی فارسی
333 در پایان‌های سال 1377 محمد رضا پهلوی با اولیمپیک وارد محوطه‌ی دانشگاه تهران، شد. هنوز
چیزی از مرازم نگاشته بود که "ناصر خوارزی" در حالی که با دورین در چند دقیقه ایستاده بود، رو
به سوی صرورت و رست عکاسی گرفتند. در هنین هنگام، شناشیرانی شد. استحکام در دورین جام‌ی
شده بود، شاه با صدای گل‌زدگی با جای برید و نسبت به چهار نفر، گفت "لیکا دلایکش که لیکا دلایکش
که لیکا دلایل داده و جا خالی

334 یکی از نبردهای شاه، که یکی از نبردهای، تجربه‌ها با هدف خودرند. ساموروس و

335 انمینی که با این شکوه شده بودند، به خود آمدند و به سوی ناصر خوارزی هجوم برده، و یکی با لیکا

به قلم رسولی.
را ترور می‌کند. به دلیل دست داشتن این حزب در طرح و اجرای این تور، حزب توده عراقی را به سوی صورت شاه رست عکاسی گرفت و در همین هنگام مشغول تیراندازی شد. او اسلحة را در دورین جاسازی کرده بود. پنج تیز به سوی شاه شلیک شد. یکی از تیرها به گونه‌ای شاه خورد و باعث شکافتگی لب‌ش به هدف نرفته. ماموران به سوی فخرآرایی بودند، اما با شلیک گلوله کشتنند. از جنب فخرآرایی کارت خبرنگاری روزنامه‌ی «برچم اسلام» به دست امکان که همان روز صadar شده بود. همچنان در بازرگانی پلیس از خانه‌ی ناصر فخرآرایی اسدی به دست آمد که حاکی از عضویت‌شش در حزب توده بود. ناصر فخرآرایی پیش از این تاریخ در روزنامه‌ی «فریاد ملت» کار می‌کرد.

حزب توده به فعالیت مخفی روی می‌آورد. دو سال بعد کیانوری و چند توده‌ای دیگر توسط کسانی که هم فاسر و درجه دار ارتش شاهنشاهی و هم عضو شاخه‌ی نظامی حزب توده هستند، از زندان می‌گریزند.

در دوران نخست وزیری محمد مصدق [۱۳۳۲-۱۳۳۷] حزب عراقیانی توده به روازی زمین می‌آید و در تمام آن دوران و اندی سیاست وابستگی به «برادر پزشگان» را یکی می‌برد، تا یا عجبی که کشور در آستانه‌ی سقوط قرار می‌گیرد. داستان تظاهرات برای دادن امتیاز نفت شمال به شوروی با حمايت ارتش سرخ در پایتخت ایران، از آن داستان‌های کامی وابستگی این حزب به اجنبي‌هاست.

همه‌مان با ورود هیئت شوروی به ریاست کاتشارادزه که به منظور تحصیل امتیاز نفت شمال به ایران مسافرت می‌کند، حزب توده اقدام به برگزاری تظاهراتی در تهران می‌کند که از سوی واحدهای ارتش اشغالگر سرخ نیز مورد حمایت قرار می‌گیرد. این یکی از تاریکترین نقاط در حیات سیاسی حزب توده به حساب می‌آید که تاکنون تغییر زیادی از سوی برخی اعضای حزب توده برای پاک کردن این لکه از پیششانی حزب صورت نرفته است و اظهارات آقای اسکندری... خاطراتشان می‌سازد که حرف ما این بود که شما مرد این پیام، حالا به

۲۳۵
آنها مراجعه کنید، رفته‌اید و چنین مذاکراتی را محترمانه انجام داده‌اید...

خلاصه می‌گردد اگر تظاهرات بکنین دولت ساعد ساقط می‌شود. ولی این تظاهرات متسامفان با امید و احترام شورای دیگر و جهانه‌ای و غیره، یک تظاهر به نفع اعیان امتدای به شورایه را پیدا کرد. ۳۷۲ رابطه‌ی حزب توده با نخست وزیر محمد مصدق و طرفدارانش، به ویژه در کشاکش جریان نفت، پر کشکش است. در این دوران مريم فیروز [نخست دابی محمد مصدق] همسر کیانوری نقش رابطه و یاسیت مصدق و حزب را بازی می‌کند.

حزب توده مدعی است که در ۲۴ مارس ۱۳۳۲ اطلاعاتی را که از سوی افسران ادامه حزب در مورد «کودتا» ی فردا آن روز به کیانوری رسیده، در اختیار دولت دکتر مصدق می‌گذارد و اینگونه «کودتا» خنثی می‌شود.


کیانوری در خاطرات نوشته است که حزب می‌توانست در برادر کودتا [۲۸ مارس] با استاد، اما مصدق که نمی‌خواست در گیری رخ دهد، مخالفت می‌کند. روایت های دیگری هم هست که می‌گوید محمد مصدق از طریق مريم فیروز از حزب خواسته هر چه متواند در برادر «کودتا» انجام دهد. اردشیر آن افسانه از رهبر حزب، مدعی است که کیانوری از مخالفان اصلی اقدامی در راستای مقابله با کودتا [۲۸ مارس] بود.

کیانوری چند سال بعد از عضویت دیگر حزب توده، جنی مسؤول شاخصی جوانان حزب می‌شود. او با فروپاشی سازمان نظامی حزب توده به همراه بسیاری از دیگر رهبران حزب و سال ۱۳۳۷ مجدب به ترک ایران می‌شود و به اتحاد شورای می‌گردد. بعد هم در سال ۱۳۳۷ به جمهوری اسلامی شرکت و پشت دیوار بندان بر لین رخت می‌کشد. کیانوری با چهار میلیار جلاد سال ۱۳۵۷ به عنوان دبیر اول حزب توده تکیه بر چنین ایرج اسکندری می‌زند و در ۸۸ اردهیشان‌ها سال...
۱۳۵۸ به ایران بازمی‌گردد. تعداد اندکی از گردانندگان حزب در برلین شرکت از زمان باقی میمانند و دفتر این حزب را در اروپا فعال نگه می‌دارند.

سال ۵۷ اسکندری به ایران آمد و در مصاحبه‌های جنبالی با مجله‌های تهران مصرو از برخی موضوعات حزب توده و بعضی رفتارهای گذشته‌اش انتقاد کرد. حزب توده به این مصاحبه اعتماد، و سپس آن را انتقاد کرد. اسکندری مجبور به پس گرفتن سخنان خود شد و در نهایت تحت فشار حزب توده و به خصوص دبیر اول آن، نورالدین کیانوری، مجبور به خروج از ایران شد. وی در ۱۱ شهریور ۱۳۵۷ به اثر بیماری سرطان در آلمن‌شهر دزدشت.

روایت دیگری هست که می‌گوید کیانوری و مروی فیروز پس از ۲۸ مرداد ۱۳۸۲ سه چهار سال دیگر نیز [مخفیانه] در ایران زندگی می‌کند، سپس به اتحاد جماهیر شوروی می‌گردد. دو سال بعد نیز به آلمن‌شهر می‌روند. هم‌زمان با افتتاح تاریخی سال ۱۳۵۷ کیانوری در کنگره حزب در آلمن‌شهر دبیر اول حزب می‌شود.

کیانوری و مروی فیروز در اردیبهشت ۱۳۵۸ به همراه اکثر رهبران حزب به ایران بازمی‌گردد. از این تاریخ، مثل روال همیشگی حزب در راستای ایران سیاسی و تلاش برای به زوال کشاندن ایران، سیاست «حمايت از انقلاب» و خط امام را پیش می‌برند. به نظر می‌رسد توده‌ایان «خط امامی» پیروان عقیدتی نورالدین کیانوری در رابطه با خطر «پدیده ایرانلیستی» سید روح‌الله خمینی «رحمت الله عليه» هستند که همچنان از انقلاب شکوه‌مند امام آدم‌کشان و دوران «طلایی» امام راحل‌شان اتوبیوگرافی می‌سازند. راستی واقعیه «دوران طلایی امام راحل» برای شما آشنا نیست؟

حزب توده در دوران تبعید سید روح‌الله خمینی در عراق هم همین سیاست ایران سیاسی‌اش را پیش می‌برد. همکاری‌ها و همراهی‌های کنفراتور این جهانی دانشجویان و دانش‌آموختگان آن دوران [که بیشترشان توده‌ای بودند] با خمینی و حمایت از این فرد، با بودجه‌های عربی، روسی و چینی‌ها همین رول را نشان می‌دهد. من در کتاب «رنسانس وارونه» این همراهی‌ها را با سید روح‌الله خمینی در دوران تبعیدش در عراق، بر اساس چندین سند تاریخی نشان داده‌ام. 

---

۳۳۶) نورالدین کیانوری/ابنی پی فارسی

۳۳۷) به نقل از بخش چهارم کتاب بن سبیلها و انگو/گر/وهای دانشجویی خارج کشور

۴۲۷
سيد روح الله خميني پس از بلوای ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و سه ماه زندان، ابتدا تحت تدابیر امنیتی به شهر آنکارا در ترکیه، و پس از آن به عراق در ماه مهرماه ۱۳۴۳ به همراه پسرش مصطفی خمینی به عراق برده شد. خمینی سپس در شهر تجف نامد.

حبز توده در موضوعی های سال نخست پس از افتتاح تاریخی سال ۵۷ عمداً عليه «LIBERAL» ها همکاران مهدی بزرگان و همراهان او به عنوان بنی‌اصدر و به حمایت از شخص سید روح الله خمینی موضوع می‌گیرد. کیان‌وری همچنین از طریق روابطی با نظام‌بانان، از فعالیت‌هایی در پایگاه‌های شاهرخی همدان خبردار شدند و احتمال کودتای افسران ان پایگاه را لو می‌داشت. خبرچینی نورالدین کیانوری به بهای یان بسیاری از افسران و پرسنل نیروی هوایی ایران و پس از تدابیر تمام می‌شد. این واقعه به «کودتا نوزده» معروف است. در خاطرات دیگر اعضای حزب توده از این همکاری خاتمه‌نامه اطلاعاتی حزب توده و دبیر اول نورالدین کیانوری ۳۸۳۸ با جمهوری اسلامی، چند چشم نقل شده است.

اکر هاشمی رفسنجانی، رئیس وقت مجلس اسلامی در خاطراتش به ملاقات‌هایی با کیانوری اشاره دارد که در راستای همین خبرچینی‌های است. در همین راستا حزب توده پیش از حمله عراق به ایران نسبت به وقوع حمله هشدار می‌دهد و خواستار «وحدت ملی» برای حفظ «تمامیت ارضی کشور» می‌شود.

تشایسته چند جانبی حزب توده و رهبرش کیانوری برای جدا کردن آذربایجان و کردستان در خاک ایران، ۱۳۴۲ و ۱۳۷۵ و پیش از این تاریخ طرح جدا کردن خراسان از ایران توسط این حزب برای پایبندی این حزب و رهبرش نورالدین کیانوری به «تمامیت ارضی» و یکپارچگی ایران کافی است!

سرانجام موج سرکوبی احزاب داخلی به حزب توده و فدائیان اکثریت [متحد و ادامه دهندگی راه حزب توده] نیز می‌رسد. در سال ۱۳۷۱ و ۱۳۷۲ اطیام پیش از توده، اعضای رهبری و بسیاری از کادر های حزب توده دستگیر می‌شوند و به اتهام «کودتا» مورد بازجویی قرار می‌گیرند. خیال در کوزه می‌افتند و اعضای حزب دستگیر می‌شوند. ۲۳۷
این دیگر مشت و درکوئی است. همچنان افتخار کیانوری این است که خمینی و انقلاب «شکوه‌های دموکراتیک» اسلامی و شرایط را از دام توطنیه «کودتا» ها نجات داده است، بعد خودش متن به کودتاچی بودن می‌شود... کیانوری 
\(3^0\) به همراه مريم فيروز و دخترش در 17 بهمنماه 1361 در نخستین دوره حکومت اسلامی دستگیر می‌شود. افسانه اسفندیاری دختر مريم فيروز از نخستین ازدواج، و فرزند 11 ساله اسفندیاری نیز بازداشت می‌شودند. اعترافات تلیزیونی کیانوری، ضرری بزرگی به روحیه کادرها در بیرون از زندان می‌زند. هفته سال پس از این اعترافات تلیزیونی کیانوری در نامه‌ای از زندان اوین به سید علی خامنه‌ای می‌پیشکه که او و مريم فيروز برای گرگان اعتراف در رابطه با «کودتا» به شدت شکنجه شدهاند. 
توده‌هایی که در زندان خمینی اعتراف کردن، توده‌های سرششانی بودند. به همین دلیل خیلی ها و به وزه گروه‌های چپ گفتند که جمهوری اسلامی نوعی «داروی پیچیده و مدرن» ساخته است که با تزدیق آن، زندانیان را واکار به اعتراف می‌کنند. 
کیانوری در نامه‌اش به سید علی خامنی، اعترافات تلیزیونی رهبران حزب را ناشی از شکنجه‌های وحشیانه زندانیان ازبایی می‌کند. او همچنین از شکنجه‌های همسر مريم فيروز و دخترش افسانه پرده برمرداد و مینویسد که در برابر چشم‌انداز آنها از سقف اویان کردهاند. در این هنگام نورالدین کیانوری 18 ساله و مريم فيروز 17 ساله است. البتله حکومت اسلامی بعداً اظهار کرد «کودتا» را کتار می‌گذارد و تنها به اتهام جاسوسی برای شورای سوسیالیستی سبندی می‌کند. بسیاری از اعضای رهبری و کادرهای حزب توده در طی بازجویی‌ها یا پس آن به روال دادگاه‌های استالینی کشته می‌شوند.

340 در زندان اوین جلسه‌ای بود به نام «بررسی جریان‌گچ‌ای از ارائه و پیشنهاد» رفت و در آن بایان ساختن حزب مسلمان شد. 
341 من افسار برگز است. از نورالدین کیانوری از زندان اویون این به نقل از راه توده
محمد رضا سعادتی عضو سازمان مجازات‌های خلقت را هم همان سال‌های اول پس از افتتاح‌سازی تاریخی سال ۵۷ در سفرات شوروی آن زمان، در حالی که اسادی سری را برای تحویل به سفرات شوروی در اختیار داشت، دستگیر کرده و بعد هم اعدام شد. جریان دستگیری سعادتی را این‌گونه نوشته‌اند که در این دوره بود که [سعادتی] با آموزناران شوروی ارتباط گرفت، اما خیلی زود لو رفت و هنگام در اختیار گذاشتن پرونده سرشکر منفی به ولادیمیر فنسینکو [دبیر اول سفرات شوروی] در ۱۳۵۸/۲۶ دستگیر شد! سرشکر مقربی هم دستاتی دارد. از او پیگیری سیستم‌های امینیتی در حال گزارش اخبار درونی ارتش شاهنشاهی به روسیه، دستگیر و بعد هم اعدام می‌شود. چه کار کثیفی است این وطن‌فرشی و اطلاعات فروشی و تازه؟ چقدر هم خطرناک است!

حماسه بیش از حد و پکسومه حزب توده از سید روح الله خمینی، و تاکید آنها بر جنبه‌ی ضد آمریکایی سیاست‌های خمینی، دستپذیری انجام زندانیان شکسته‌ی حزب توده در زندان همانند کیانوری همگی به جاسوسی برای شوری اعتراف می‌کنند. کیانوری با حالتی نحیف و ترشح‌های اعترافی می‌کند که حزب توده از آغاز تأسیسش از همان سال ۱۳۴۱ میلادی [مهرماه ۱۳۲۰] ایزاق جاسوسی و خیانت به ایران بوده است.

انتشار کیانوری در موج کشتار سال ۱۳۶۷ اعدام نمی‌شود. شاید بتوان تناها کار مثبت کیانوری را گزارش دانست که به گالیندوپل در مورد وجود شکنجه در زندان‌های حکومت اسلامی می‌دهد. کیانوری در این گزارش همراه با نشان دادن دست و پا شکنجه شدنش به گالیندوپل. اگر گزارشگر بیزدی حقوق بشر سازمان ملل متحد، به حضور سه زندانی توده‌ای در سال‌های اخیر افرادی هم اشاره می‌کند.

نورالدین کیانوری در سال ۱۳۶۸ در سن ۷۶ سالگی و در زندان حاضر می‌شود نامش در گزارش «گالیندوپل» نخستین نماینده کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد، در هنگام دیدار از زندان اوین آورد شد. کیانوری با نشان دادن دست نیمه فلوجه انگشتان شکسته و پای آسیب دیدش در حضور مسئولین زندان اوین، درباری‌ها نوحه شکنجه شدنش با گالیندوپل گفتگو می‌کند.

342 مصطفی عمودی گفت که با قاطعیت می‌گویم کیانوری به شدت شکنجه شده بوده‌ای هنوز از راه توده
نامه‌ای دربارهٔ بررسی‌های بی‌پایان در مورد تأثیرات بیماری‌های قلبی-عروقی و میکروبی‌ها بر روی سلامت قلب و عروق در ایران

در این نامه، تأثیرات بیماری‌های قلبی-عروقی و میکروبی‌ها بر روی سلامت قلب و عروق در ایران بررسی می‌شود. در این باره، در این پژوهش، ۲۰۰ نفر از بیمارانی که در بیمارستان‌های ایران بستری بودند، به‌عنوان نمونه بررسی شدند. نتایج نشان دادند که در بیمارانی که برای بیماری قلبی-عروقی درمان می‌شدند، تعداد بیکاری‌ها و بیمارانی که در بیمارستان بستری بودند بالا بود. این نتایج نشان‌دهندهٔ تأثیرات بیماری‌های قلبی-عروقی و میکروبی‌ها بر روی سلامت قلب و عروق در ایران است.

در ادامه، نگاهی به ساختار و عملکرد سیستم عروقی و قلب بیمارانی که برای بیماری قلبی-عروقی درمان می‌شدند، برداشته شد. نتایج نشان داد که در بیمارانی که برای بیماری قلبی-عروقی درمان می‌شدند، تعداد بیکاری‌ها و بیمارانی که در بیمارستان بستری بودند بالا بود. این نتایج نشان‌دهندهٔ تأثیرات بیماری‌های قلبی-عروقی و میکروبی‌ها بر روی سلامت قلب و عروق در ایران است.

در پایان، توصیه‌هایی در مورد بهبود درمان بیماری‌های قلبی-عروقی و میکروبی در ایران ارائه شد. به‌عنوان مثال، نیاز به تقویت برنامه‌های بهداشتی و بهبود درمان بیماری‌های قلبی-عروقی و میکروبی در ایران بیان شد. تاکید شد که باید تلاش شود تا درمان بیماری‌های قلبی-عروقی و میکروبی در ایران به طور مؤثر و کنترل شود.
3 - تشکیل کمیته ترور از بعضاً از افراد حزب و مخفیانه.
4 - شرکت گیانوری با واسطه در جریان تیراندازی به شاه در بهمنماه.
5 - قتل جنده تن از افراد ساده و غیرمسول حزب.
6 - قتل حسام لنکرانی، یکی از اعضای باوفا و فداکار حزب و عامل قتل محمد مسعود.
7 - ابتدا قیام افراد خراسان که قبلاً کمک‌گان اعضای سازمان افسری حزب توده بودند.
8 - ابتدا انفجار در نام بر.
9 - ابتدا انفجار در هواپیمایی در قلعه مرغی و بسیاری کارهای دیگر.

تازه این ليست مربوط به دوران پیش از قرار گیانوری از ایران [سال 1361] است. شاید ادامه این عملکردها از سال 1358 تا زمان دستگیریش در سال 1361 برای تاریخ‌گزاران جدابنی باشد.

گیانوری پس از آزادی از زندان اولین تحت مراقبت‌های وزارت اطلاعات قرار می‌گیرد و تا پایان عمر در حبس خانگی به سر می‌برد. در آستانه ورودی شوروی مرحم، گیانوری با اصلاحات گوربائی مخالفت می‌کند و بحران و فروبانی شوروی را به توطئه‌ای آمریکا نسبت می‌دهد.

گیانوری که در سال‌های آخر عمرش همچنان از سیاست‌های حزب توده دفاع می‌کرد، در ۱۶ اردیبهشت ۱۳۷۸ رخت به زیر زمین می‌کشد؛ دست همان روز، امضاء قانون مشروطه توسط متفقین شاه قاجار در سال ۱۲۸۵ خورشیدی؛ همان قانونی که پدر بزرگش، شیخ فضل الله نوری سرش را برای مخالفت با آن بر باد داد.

تاریخ هرگز از چنین افرادی به نتیجه پایان نکرده است. نورالدین گیانوری نمونه‌ای بارز یک وطن فروش و یک مرتبط بود که در راستای خوست پدر بزرگش شیخ فضل الله نوری، با تمام توان فردی و حزبی، دوستی داشته است. این موضوع لانفل داده تا اینکه در سال‌های بعد از انقلاب اسلامی یکی از سران حزب توده در اطراف خود توسط کشته شد. شاید او پیامدهای دیگر از این امر رودم. ۱۳۷۸ - ۱۳۸۵

۳۴۶ - اولین اقدام خسری روزه، ترور محمد مسعود مهربان مرد امروز بود که در روز ۲۲ بهمن ۱۳۴۸، شاید با پایگاه سیل تبلیغات از سوی حزب توده روانها در تهران شد. اریا نیکل در این حادثه حرف محمد رضا شاه از اهدای سیاست حزب توده بود. خسری روزه افراد کرد که چون به محمد مسعود سقوط کرد و نه به یکی از مسلمان‌های دیگر، نظامی توده‌ای در مکتب شرکت می‌کرد. ۱۳۴۷ - ماجرای ویه گیانوری به نقل از جام جم
ولی به‌هم‌ای جان خیلی‌ها با سید روح الله خمینی همدستی، همراهی و همکاری کرد و تمام سواد و امکاناتش را در انتخاب دانشسوری به نام خمینی گذاشت. در پایان هم، هم خودش و خانواده‌اش و هم حزب «طرز نوین» اش را به کشتارگاه فرستاد و طعمه‌ای آدم‌کش کیفی جماران کرد. کیانوری خیلی دیر به این بار رسد که با کتارها نمی‌توان شطرنج بازی کرد.

مهم‌ترین در چهار دوم کتاب «کلاغ و گل سرخ» ۴۴ از دیدار اتفاقی با کیانوری یاد می‌کند که طنز شگفت‌انگیزی است: بر حسب اتفاق به عنوان نفر آخر، سه‌گانه‌ای اتوپوئی شد که در صندلی پشت رانندگی آن پرمردی فرودکش روشن‌شده بود. پرمردی، زمینی خدا را به‌نام بی‌نام. اما حالا! چنان می‌چه به‌نام که به صدای‌های پله‌مند با تیزی ناشنا که کودک گفت: «من هم نورالدین کیانوری هستم.»

«تا مقصد با چشم‌انداز هم‌سازیت شدیم. از وقت ناشناشیام بود، با غیر فروخورده سالانه که در مقابل پرمردی راه‌پیمایانه، کیانوری به پرسید: «اتهام گروه‌های چه بوده، پسر؟» چنين پاسخ داد: «شانزده آذری بوده؛ همان گروهی که شما عامل امپیریالیسم می‌خواندید.» و ادامه داد: «آیا به راستی به آن چه می‌گفتید، باور داشتید؟»

چشم‌انداز نماکش از همه وقت ریزتر شده بودند. طرح خندتگواری بر لب‌شنگ آمد. دستی به پشت زد و دستی را به کوتاهی لمس کرد: «اون مسئله همه متعلق به گنشتش بهوده و تومش شده. من امروز بسیار خوشحالم که شما همگی در حال آزاد شدن هستید.»

«یک آن به خود امد و صحبت را به مجرای دیگر کشانید. زمان، مناسب حساب‌شویی با پرمرد نبود: «شما چه می‌گوید؟»

اوهم؛ من همین اواخر با مرم [مهم‌ترین میرز] هم ملاقات خصوصی داشتم. او برای من با باقتی یک کوبن درست کرد یک بود. من هم یک چیزهایی برای او هدیه بردم؛ مقداری خوراکی و یک کاردستی که یکی از دوستان با هم‌های ی خرما درست کرده بود. خیلی روابطی بود.»

پرمرد هم، پیرانه سر کودکی آغاز کرد به و با «کمی» تأکید مهربان شده بود. برای بار وارکردند نبود. این چه‌ها وی که در کنار نشنی است، همان چه‌هایی سیاسی یا است که هر شیوه‌ای را برای زدن نظر

۳۴۸ چهار دوم کتاب یار ارگ «کلاغ و گل سرخ» مهدی اصلانی، صفحه ۳۲۲

۲۳۸
مخالف مجاز می‌دانست. در هیاهوی ترافیک مرکز تهران به زیر پل حافظ رضایی و از آن جا به تالار وارد شدیم.
روز نامه‌های رسمی گزارش سیمینار را اینگونه منتشر کرده:
«سیمینار یک روزه ی زندانیان عفو شده در تالار وحدت با حضور مهدی پرتوی، سعید شاهسوندی، نورالدین کیانوری... و چه تاسیف...»
اما باز هم مهدی بارگان!
بازگان در کتاب «پادشاهی خدا» که در سال ۱۳۷۷/۱۹۹۸ منتشر شده، در بیان اسانسی، صد موردی و مبتنی بر دموکراسی و مردم‌سازی از «آسیای حکومتی» می‌نویسد: «هم اکنون که هشتاد و چند سال از انقلاب مشروطیت خودمان‌ با آن همه تأیید و توضیحات علم‌یاب‌های بزرگی همچون نازنین در باره‌ی «آزادی و حاکمیت شورایی مردم» از نظر آیت الله می‌گوید و فراموش به یادنم همراه شرایت‌پذیری بی‌پرهیزه‌ی و استقلال و فردیت عبارت است از دو بند: اول، علما و فقه‌ها که می‌گویند خدا به یغم‌برش دستور و شاورهم در امر اسلام داده ولی به دنبالش با ایمن جمله‌ی «فذا عزمت فتوکل‌ی علی ابومحمد و یغم‌برش آغازه‌ی داده و بله توصیه کرده» هر طور خودش تشخیص می‌دهد و تتصميم می‌گیرد، عمل نماید. به عقیده اینان و «مخالفین آزادی و حاکمیت ملی» قصد خدا از مشورت رسول اکرم با مردم، تجیب قلوب آنها و فلاح ساختار بوده، و نه تسیم و تبعید از رای اکثریت؛ یعنی در اصطلاب پوست کنندی علایمه‌ی «شیره مالیون» به سر مردم؛ هم‌اندازه که شیوه‌ی «اردن کنسیسیون» که سر مردم است، گویی و دیانت است!»
اما متساوی‌های خود اوی ناقل باخشی از آئی‌قران و تفسیر و تاويل نیمه می‌بایسته به روشی «غیرعلمی» هم چنان با همان شیوه‌ی اصلاطی پوست کنندی صنایع هم که سر مردم از می‌نویسد: "آگر استثناء و تنها با صارع طاقت از اوالو‌الامری به دنبال "اطلوعا الله و اطیعا الرسول" آمده، با اشاره کردن و اجازه دادن "فان تنعیم‌عمتی فائی" و با دستور "فردویه الله و الرسول" راه را بر هرگونه عایش مطلقه و نیابت و حق آمیت و حاکمیت مامورین و مدغیان بسته است. به این ترتیب نخواسته‌اند حتی به بهانه‌ی نزدیکی با خدا و..."
رسول و یا [لابد] منتخب مردم بودن، پایی «دیکاتاتوری» یا حاکمیت بندگان در میان آید، والا گفتی می‌شد: «اگر تنافع و اختلاف پیش آید، تمکین از رای یا دستور ولی امرتان بنمایید!».

در مورد ابن دروغ تاریخی مهندس بایزدگان، از قول خدا و پیغمبر و مخالفت ایشان با موضوع دیکاتاتوری، تنها به ذکر یک نمونه از منابع اساسی اسلام یعنی قرآن، همچنان نگرش اسلام به موضوع حاکمیت جانشینان خدا بسنده می‌کنند، تا نشان بدهم که چگونه یک «روشنفکر دینی» برآساس شرایط و زمانی، در اساس و بدهی‌های اسلام و قرآن، هم دست می‌برد، تا تفسیری مد روز و غیرواقعی از اسلام حکومتی ارائه بدهد.

باقر مومینی «در پژوهشی در متن قرآن» می‌نویسد که در این دین و کتاب آسمانی آن، مساله‌های نظام اجتماعی و حاکمیت سیاسی در جامعه انسانی هم بکار برای همیشه، کاملا مشخص و به دقت توضیح داده شده و مسلمانان واقعی بدون هیچ چون و چرا و اما و اگر و کم و زیاد، با این نظام و حاکمیت آن را پذیرند؛ به این معنی در جامعه اسلامی، دین و دوست و ملت یا امت، مقوله‌ای واحد و تفکیک ناپذیر را تشکیل می‌دهند و این خود یکی از معانی توحید است که اصل اساسی اسلام است. بر اساس جامعه انسانی فرمانروایی اصلی با خداست که پیامبر اسلام به تمامی‌گذی و از جانب او عمل می‌کند و پس از او هم‌اولی العرما با صالحان جای او را می‌گیرند.

اما مهدی بایزدگان پس از گشتن ۱۲ سال از حکومت اسلامی در ایران [تا زمان مرگش] در واقع برای نجات جان اسلام و «میری» نشان دادن کلیت اسلام از انتساب به چنین حکومتی [حکومت که‌رژیک اسلامی] تاکید می‌کند که: «به علاوه رسلت و مارکور پیغمران و هدف از بعثت آنان یا وحی قرآن، تعلیم و تشکیل امر زندگی و دنیایی بشر نبوده، هیچ یک از بی‌بخشان مذکور در قرآن با تورات نیامده‌اند [که] کارهایی از قبیل آشیزی، تدبری منزل، معماری، کشاورزی، اقتصادیها، یا «کشورگشایی و کشورداری» و یا طور کلی «سیاست و حکومت» را به مردم یاد بدهند.»

«بعضی‌ها تصویر و تبلیغ کردیدن که بعثت انبیاء و هدف ادیان، اصلاح و اداوی درست. دنیای ما می‌باشد[اما] به همین منظور...»

---

350 - همانجا، ص ۷۴
351 - حاکمیت در قرآن، بقی مومین، آرش، مهر و آبان ۱۳۸۸، ص ۴۴
352 - پانداشتی خدا، یاد شده، ص ۵۱
پیغمبران فرستاده شده‌اند [برای] شناخت خدا، خواست از در باره ما
یعنی توحید و عبادت و دیگر رستاخیز و زندگی‌های دیگر.

برخلاف نظرات اخیر مقدس بایزگان، به حلیل هزارها سنن تاریخی ثبت شده در هزارها کتاب و رساله و داوره‌ی منفعت، کلیت علمای اسلام و تشیع، وظیفه‌های اسلامی و شیعیان را یافتن راهی برای حکومت بر مردم، به تعبیری دیگر، کشور‌گشایی و کشورداری و به طور کلی سیاست و حکومت، می‌شناختند. اگر هم ملیونان این مذهب در دورانی تنواضعه‌اند و قدرتش را نداشتند، تا شخصا در راس هرم حکومتی قرار بگیرند، با قرار گرفتن در کنار حاکمان وقت به نوعی نقش سلسله‌ای بدون تاج و تخت را بازی کردند، و دست کم در حد نقشی مشورتی، تقیب همیشه در حلقه‌ی رهبری و حکومتی قرار داشته‌اند؛ در عین اینکه هم زمان همین رهبری شمعه برای دست یافتتن به ابزار قدرت، به مبارزه‌ای خون‌ده و پی‌گیر می‌پرداخته‌است. به صورت توربیک هم با گیر نماد اعلام کردن حکومت‌های غیر مذهبی و عرفی به عنوان غافلگیری حق عليهم لزوم زمینه‌ی برای به قدرت رسیدن خودش به عنوان جانشین خدا و پیغمبر و امامان شیعه آماده و هموار می‌کرده است.

ابن‌همدی بایزگان از متفکرین اسلامی بود که منافع کلی و اساسی حفظ اعتقادات اسلامی را وظیفه‌ی اساسی برای خودش و همسانان خودش می‌شناخت، به همین دلیل هم از این که اسلام از اساس از حیطه‌ی باور مردم ایران حذف شده، به مذهبی متروک [ترک شده] تبديل شود، نگران بود. او به خوبی می‌دانست که رفتار ملطیفان حکومت اسلامی در تمام این 1400 سال به دلیل مبارزات پی‌گیر مراجع عالی‌قدرت اسلامی از حافظه‌ی تاریخی مردم ایران پاک شده، و نگرانی از ‘‘دنی حکومتی’’ به ضدیت با اعتبار. بدیوی، و خلفای راشدین تقلیل یافته‌است؛ اما مستفایانه به چشم می‌دد که حداکل برای این سلسله‌ی دنیا نجات حکومت اسلامی را جعل و تحريف کرده؛ چرا که از هر خانواده‌ای ارژانی دست کم یکی در زندانها کشته شده است، یکی در جنگ سر به نیست، یا معلول شده، یکی هم از وطن گرفته و آواره شده است. به همین دلیل هم طی نامه‌ی سرگشادگان خطاب به خمینی که بعد از رسال دو نامه‌ی بدون پاسخ منتشر کرده، فقط در رابطه با موضوع جنگ و نه سرکوبی مردم و کشتن زندانیان سیاسی] نوشته:

---

۵۲ - همانجا، ص. ۵۳۵
واقعت این است که نمی‌شود «بازرگان» به عنوان یکی از سرمدواران حکومت اسلامی نظری کاملاً آخرت‌گرایی نسبت به اسلام و تشijing داشته باشد و «شریعی» متوالی اخلاقی حکومت، نظری متعادل و متناقض با او را تأکید و تبلیغ کند. تفاوت، تناها در این است که شریعی پیش از این که وضعیت امام مدت پشتیبانی و عملکرد هر چه امام است چشم بینندی، رخته به زیر خاک» کشیده و به گونه‌ای تبلیغاتی در مورد «امت و امامت» به بلاسی بر سر این شهرودان بدبخت ادواره است. شاید اگر او هم زنده می‌ماند، پس از فاجعه‌ی تاریخی سرنوشت مردم و «تحریف انقلاب» [به نوشته‌ای ملی/مذهبی‌ها] هم‌اند بسیاری از مسلمانان سنتی در جرگه‌ی «بخورگان من دین اسلام» به نقد تنوری های دیرینه می‌پرداخت و یا به سرنوشتی نظیر فریدریش نیچه [در باب اصلاح ابرمرد و انسان برترا] که «شاهکاری نظیر آدولف هیتلر» یا آفردی، کتاب‌هاش را جمع اوری می‌کرد و می‌سوزند.

همین یک تاکه از نوشته‌هایی علی شریعتی [بازر غار مهدی بازرگان] برای نامیش زمین‌سازی جنایات حکومت اسلامی کافی است:

سیاست از حکومت مفهومی می‌گیرد؛ عمل حکومت [اسلامی] در اینجا ادا نمی‌کند؟ نگدازی مردم نیست که احساس خوشش و راحتی و آزادی مطلق فردی داشته باشد؛ همچنین سیاست، هدف‌ها تحقیق تمام حقوق فردی در جامعه نیست، بگزی بگزی به معناه رنگ دادن و رنگ بردن یا تصفیه، ترکیه و «رام کردن» و آماده کردن یک «وجود» است برای هدفی...”

واقعت این است که روشنگری اساساً محسوس، فرأورده و پیامدها نفوذ حقوق صنفی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی شهرودان در یک نظام دیکتاتوری دینی است. روشنگران عصر روشنگری در اروپای
۵۰۰/۰۰۰ سال پیش برای پاپانی دادن به حکومت شاهان منتسب از سوی دیکانلوری پالی‌ها یا به میدان روشنگری گذاشته‌اند. اینان می‌توانند که حقوق‌شان و حقوق شهریونان شوره چهار و چهارمی‌های ملی‌الریز کلیسا هزار سال به غارت رفته است؛ بر شهریونان شوره همچنین حرام است و انسان‌ها در این نظام دوگانهی حکومتی [جسمانی و روحانی] تنها گوشته نمی‌تواند در این بام تغییر نماید. کسانی که در این گونه جوامع به افزایش شده قهرمانی نظامان ها [و البته حقوق شهریوندی خودشان] آگاه شده‌‌اند، با تلاش‌هایی پیگیری کرده‌اند که شهریوندان در وضعیت نظام حقوقدار و قضاوتی حکومتی در غرب را تعیین کرد و وزنه را به سمت بهبود زندگی شهریوندان سنگین‌تر... 

با این همه روشنگری اساسا برای روشن‌کردن روشن‌فرمان است. روشن‌فرمان است که اگر کفم کن و به فهم باشید، فاجعه می‌افتد. روشن‌فرمان است که اگر فکرنش روش‌ناشسته، گند می‌زنند به تاریخ و به روشنگری و به حقوق شهریونانی که خیلی می‌کنند سپاسی را به سببی می‌زنند. با کمی مسامحه می‌توان روشن‌فرمان و با اصطلاح نخه‌های هر جامعه‌ای را در دو دسته، دست‌مندی کرد. عدالتی هستند که اگر تلاشی می‌کنند، برای احیا حقوق شهریوندان است؛ برای تبدیل مطالب حرفه‌ای و اجتماعی و حقوقی و در نهایت مطالبی سیاسی آنها، برای نان و رفاه و کار و آموزش و بهداشت و بهتر کردن مهیج زیستنشان؛ روشن‌فرمانی که عمل‌ها و پرایی‌ها و تلاش‌شنان را برای بهتر کردن وضع زندگی مردم سمت و سو می‌دهند؛ چنین شهریوندانی‌های «قهرمان» هستند، و به آن مردم، «شهید» و «استر» به شکوفه‌هایی و «اسو» قلم‌داده می‌شوند.

شهریونان و جامعه‌ای که چنین نخبگانی دارند، برای بزرگ‌گذاری، چنین روشن‌فرمانی، آنان را همان‌گونه که بوده‌اند و همان‌گونه که بیرای بهبود وضع شهریونان کشورشان تلاش کرده‌اند، به تاریخ و نسل‌های بعدی‌شان معرفی می‌کنند؛ اگر هم خطابی داشته‌اند، با جایی چپ و راست زده‌اند، جبهه واقعی‌اند را نشان می‌دهند.

یک «نوع» روشن‌فرمان دیگر هم از همین سندرم در جامعه هست که در همین راستا چه‌ریا واقعی و نه «کاریسماتیک» ایست تلاش‌گران را شفاف و روشن به نمایش می‌گذارد. چنین کسی، یک آدم کاملاً معمولی است، با مقادیر مطالعه، با فهم درستی از مدرنیته و اگر هم در سیاست دخالتی می‌کنند، تنها برای استناد حقوق صنفی و مطالب اولیه و ابتدايی و روزمره شهریوندان کشورش است. چنین تاپی اساسا برای این پا به میدان مبارزه‌ای انتخاباتی، حزبی، و حکومتی می‌گذارد که بتواند وضع
زندگی روزمره‌ی شهرزادان کشورش را بهتر کند. این «روشنفرک» به تبیین وکیل مردم است و حقوق‌شناس را به ایشان گوش نمی‌کند. چنین روشنفرکی در نهایت، هم برای بهبود وضع زندگی خودش تلاش می‌کند و هم برای بهبود وضع زندگی مردم.
این روشنفرک این رابطه‌ی دو طرفه را می‌شناسد. به چیزی را فراموش می‌کند و به «دریافتی» استخوان لای زخم می‌گذرد و به برای مصلحتی، حقی را فدا می‌کند. شعار‌های چنین روشنفرکی از این جملات غلیظ‌تر نیست؛ کار برای همه، کم کردن سادات کار اضافی، تقلیل ساعات کار به ۳۵ ساعت، اضافه حقوق ۵ درصدی، حقوق برای دوران بیکاری کارگر و کارمند، برای دوران بیماری شهرزادن، برای دوران از کار افتدگی و... تلاش‌هایی از این است.

داه‌ی المعارف فرهنگ علوم، نوشته‌ی مویسی نبایی، تروریسم را "عقیده به لزو آمکشی و تهدید و تخلیف [خوار کردن] و تخربات و ایجاد" وحشت در میان مردم براهای برانداختن حکومت و در دست گرفتن زمام دولت [یا حکومت] یا تحمیل عقیده و فلسفه‌ای به جامعه" تعیین کرده است. در این تعیین، تروریسم با آمکشی آغاز می‌شود، و با تهدید، تخلیف، تخربات و ایجاد وحشت در میان مردم تکمیل می‌شود. هدف هم اساسا برانداختن حکومت است و رسیدن به قدرت!
پس از جنگ جهانی دوم، نخستین کسی که در ایران ترور شد، تاریخ نگار، زبان‌شناس و متفرک بر جستجوی ایران شادروان احمد کسری بود. سنی‌های آدمکشان او انجمن پر زور بود که حتی دادگستری و دولت وقت ایران در سال ۱۳۲۴ خورشیدی جرات نکردن به جان‌های ته‌پاه شده او و منشی و فداریارش که در کاخ دادگستری ترور شد بودند، نزدیک شوند. طراح و سازمان‌هایی این ترور، بجز اجراه، و قتل‌وبایی که از برخی روحانیون مختلف روشنگری داشت، شخصاً نیز با شخص احمد کسری مشکل داشت. پرواند ابراهیمیان دلیل دیگر ترور احمد کسری را از سوی جریان منتسوب به نویس صفیه، بجز روشنگری کسری در باب دکترامدان دین، سنی قلمداد کردن اجتهاد سلسله‌ای صفویه از سوی کسری دانسته است. نواب از این که کسری و پهپاد شاهان صفویه را روی آب ریخته بود، خیلی از دستی ناراحت بود.
در کتاب‌های تاریخی به جامانده از هم‌اندوز صفویان، روشهای تروریستی اجتاد شاه اسماعیل [شیخ جنید و شیخ حیدر] به خوبی نشان داده شده است. یکی از شیوه‌های تروریستی این شیوه سنی
مذهب، اندکاختن گربه‌های آتش گرفته در خانه‌های مخالفیشان برای ایجاد جو رعاب و وحشت و امنیت شکنی و وادار کردن ایشان به سکوت و تسليم بود.

نوواب صفوی، بنیان‌گذار جریان ترویستی «فدائیان اسلام» به این دو دلیل، احمد کسری را برای دستگیری ترویبسم و جا اندکاختن این شیوه‌ی مرضیه در ایران آن زمان برگزید و البته موفق هم شد.

کسری در کتاب «تاریخ پانصد ساله‌ی خوزستان» می‌نویسد:

در تاریخ‌های صفوی، همیشه پرده بر روی خونخواریها و زشت‌کاری‌های شاه اسماعیل [صفوی] کشیده‌اند و این است که او از پادشاهان نیکوکار شرده می‌شود؛ در حالی که کارهای زشت بسیار کرده و اگر در تاریخ جستجو شود، تا خود، تا ناهیان ازبکان در خراسان و ویرانکاری‌های عثمانی در آذربایجان، بیشتر می‌گردد که کارهای ناستوده‌ی این شاه بود. شاه اسماعیل، بنیان‌گذار سلسله صفوی، «مرضد کاملی» یک گروه زندخواران در دیربار داشت که زیر نظر جانجی‌بایشی شاه، انجام وظیفه می‌کردند و ماموریت داشتند که به محض اشاره‌ی وی، گوشت بند محرّم را به دنیان قطعه قطعه کند و بخورند. این رسم تا پایان عصر صفوی برقرار ماند...

دبیختانه نواب صفوی زنده نماند تا حکومتی را که آن همه برایش «جانفشانی» کرده بود، به چشم ببیند؛ ولی برخی از پارانش مانند و بعدها فرزریان و ادامه دهنده‌گان راه او با همان شیوه‌ی آدمکشی، تهیه، تخویف، تخريب و ایجاد وحشت در میان مردم، به حکومتی رسیدند؛ شیخ صادق خلخلی یکی از ایشان است!

سازمان «مجاهدین خلق» یکی از گروه‌های ادامه‌دهندهٔ این شیوه برای رسیدن به قدرت، درست در همان سال اعدام نواب صفوی [و برای یک‌گروگانش نواب] تاسیس شد. مجاهدین نیز کوشیدند با همان روش آدمکشی، تهیه، تخویف، تخريب و ایجاد وحشت در میان مردم» چه پیش و چه بعد از بهمن ۵۷ به قدرت برند.

جریان به جا مانده از دوران تاسیس سازمان مjahادین که به‌رون از این جریان، از جند پیرمرد بالای ۶۰ سال تشکیل می‌شود، از این که دنیای پس از گسترش ترویبسم در جهان، اعضای بنیان‌گذاران این جریان‌ها را «ترویبست» معرفی می‌کند، به شدت گزیده شدند. اینان آدمکشی را «اعدام انقلابی» ندی و گردن‌های گرید را «مصاصدی انقلابی»، ایجاد رعاب و وحشت در میان مردم را «امنیت و ثبات شکنی»، تهیه را «خروش انقلابی مjahادین و فدائیان رهایی» تعریف را

۲۴۵
«مبارزه با امیریالیسم»، وطن‌پرستی و گرفتن امکانات از کشورهای خارجی را برای به بن بست کشاندن حکومت‌های درگیر با آن‌ها را «سفر به جوار خلاف می‌شن» و کشتند مردم را «فرافروختن آتش در کوهستان‌ها»... نامگذاری می‌کنند.

در کشورهای مدرن و متعدد، نه تنها ترویجی، بلکه حمایت از ترویجی هم جرم و جریمه دارد. «هاینریش بل» نویسنده‌ی نامدار آلمانی را برای حمایتی که از گروه ترویجی «بادمانه‌ها» کرد، دستگاه قضایی آلمان به دادگاه کشاند.

در جریان‌های سفارت‌پذیری و عقیدتی که بین‌النهران و رهبران آن با فاکتور مشخص شستشوی‌های مداوم مغزی، انسان‌ها و توی‌های هواداران را تبدیل به آدمکشانی حرفه‌ای می‌کند، سلاح و تقدیس سلاح عامل مهم و ویژه‌ای است. فرهنگ «مبارزه‌ی سلاح‌های مسلحانه»، تقدیس سلاح بوسوران در هنگام مراسم شامگاه و صبحگاه و یا سلاح را هر روزی ناموس حامل آن تعیین کرده، از انسان‌هایی که به خیال خودشان «صادقانه» در خدمت این جریان‌ها بوده‌اند، عناصر ویژه‌ای می‌سازد که در زنده بودنشان، «قهرمانی» هستند نظیر «آبراهیم داکری»... که می‌گویند در زندگی تشكیلاتیش در ۱۰۰ رشته عمليات نظامی و ترویجی شرکت فعال داشته است. چنین فردی در هنگام مرگ نیز پاز هم «قهرمان»ی است که تمام زندگیش را برای «آرمان رهابی» [کذا] هموطنانش از زیر یک نظامی «مدرس» جنگیه است، تا شهریوندان را به زیر سلطه‌ای استبداد دینی بکشاند؛ آن هم استبداد «جمهوری دموکراتیک اسلامی»!

ارزش دادن و ارزش‌گذاری اینگونه بر نهایت تقدير همان سلاح است و اگر «مجاهد خلق» یا عضو جریان دیگری از این سنخ، از «ناموس» اش دفاع نکند، او را تا حد «خاندان و جانی و وطن‌پرستی و جاسوس» تنزل داده و صدور حکم اعدامش را به دست «قهرمانانی دیگر» هموار می‌سازند. تاریخ از این دست تجربه‌ها فراوان دارد و سوگندانهای تاریخ معاصر ما ایرانیان بسیار بیشتر!

شهرت مسکوب در پاداش‌های روزانه‌ای زیر عنوان «روزها در راه» ۵۳۷ در رابطه با "حذف طراح نوین توده" و سرودیست رفت‌بار آن [که خود مسکوب نیز مدیت گرفتار «پوپولیسم» آن بود] مینویسد:
پور رضوئی و آریس هر دو می‌توانند به یک گروه بودند؛ آدمکشی
هر دو با هم در قزل قلعه بودند؛ هر دو گویا به راستی آدم کشتی بودند
[قتل سیاسی] و هر دو به راستی معصوم بودند [دستمان را دیگران در
خون کرده بودند] والا قلب هر دو نشانه به سفیدی ایمانشان بوده‌ب اک و
شفاف؛ و درست از همین جا سیاسان کرده‌بیون به هدف
زحمتکشان ایمان‌یامن بشته‌کماشند؛ و چون ایمان کشتن که «حرب توده»
حرب زحمتکشان است، دیگر بی‌پن و جدا از راه این حرب به سوی آن
هدف می‌رفتند و برای رسیدن به آن هر چیزی را مجاز می‌دانستند که یکی
از آنها از میان برداشتن «جاسوس‌ها و خبرچینها» بود که به درون
تشکیلات رختنه کرده بودند؛ که می‌کوشند اسیران آن را لو بدهند.
من جسته و گریخته موضوع را شنیده بودم، از این و آن در
[زنده] قزل قلعه. هرگز با خودشان صحتبی نکردم. به حکایت دست
آنها برای نجات عده‌ای به هر کسان دیگری آلوده شده بودند، وگرنه هیچ
کدامشان در دل به بی عدالتی رضایت نمی‌دادند و اصلا برای از بین بردن
پیرفتند که خود «عذالت» را زیر یا گذاشتند!
به هر تقدیر آدمکشی را نمی‌توان پنیرفت. شاید توجیه این کار
[آگر کرده باشن] برای خودشان هم آسان نبود. باری عکس پور رضوئی
بیست و چند ساله، جوانی از رو رفته و خجاتی بود. از «آرسن» حتی
عکسی هم نمانده بود. چیزی شیبه صورت از را نقاشی کرده بودند. آنها
را نگاه می‌کردند و در بالبی به حاصلی رنگ‌های آدمیزاز گیریه می‌کردند.
بوررضوئی حتی قز[حر] زدن در بالبیال۳۸۳ را هم تحمل
نمی‌کرد. چند صبح‌یا که امکانی پیش نمی‌آمد و توری در حیات زندان علم
کرده‌ب، از کوچکترین کلک، نارو و تقلبی در پاز[حتی اگر به شوخی
بوی] مثل اسکن روز آتش می‌ترکید. آرسن استخواندار، با تجربه، قرص و
خونسرد و شوخ بود. نمایشگاه بر از خسرو روزبه بود. عکس و مجسمه
و نوشته‌های حرب توده سعی کرده بود از نام... از آنها به هرهایداری را
بکند.۳۰۹
خسرو روزبه‌یکی از تروریست‌های این حرب بود و دست کم
روحانی‌ها نگار «محمد مسعود» را ترور کرد. گفتند که احمد شعلو شعر
حماسی بلندی را به او تقدیم کرد و لی پت از آگاهی از تروریست بودن
روزبه‌ب، آن را از پس گرفت...
جالب این که مجسمه‌های همین خسرو روزبه در کشور ایتالیا کار
یکی از اعضای شورای ملی مقاومت رجوی [پرداز اولیه] در یکی از
میان‌هنگام این کشور به سرنوشت خونبار این حزب و همتایان امروزی اش
دهن کجی می‌کند.

نگاهی هم داشته باشیم به بعد دیگری از «مبارزات» قهرمانان
ضدیت با ایران، با مادریته، با حقوق زنان، با ازدای و با دموکراسی؛
نگاهی به چند کشتار درون تشکیلاتی همین «قهرمانان» و همین منجیان و
ناجیان حکومت که‌ریزکی اسلامی سید روح الله خمینی و جانشین برحقش
سیدعلی خامنه‌ای!

قتل «یوسف خدوزور» یکی از اعضای مرکز غیبی «انجمان
انقلابی» از اولین هسته‌های حزب «اجتماعیون/عامیون» را شاید بتوان
اولین ترور «درون تشکیلاتی» در این بخش از جنبش سیاسی، اجتماعی
و فرهنگی در ایران دانست. این انجمن علیه ترور «یوسف خدوزور» را
تخلف از ضوابط تشکیلاتی و اخلاقی ذکر کرد.۳۲۰

قتل «کریم دوانتگر» عضو کمیته «انجمان مجازات» توسط
یکی دیگر از اعضای این انجمن را نیز شاید بتوان دومنین ترور درون
تشکیلاتی قلمداد کرد. احمد کبسروی در باره‌ای این ترور می‌نویسد:
«در یکی از چوگرها مردم تهران یکی را دیدند که می‌گریزد و
دیگری او را دنبال می‌کنند. چون به نزدیک او رسید، از پشت سر با
تپانچه شلیک کرد و چون او افتاد، خود بگریخت. پاسیان، زخمی‌رفت که
کریم بود، برداشتند و به شهریان آوردند و تا چند ساعتی که زنده بود،
پرسش‌هایی از او کردند.

قاتل کریم دوانتگر، یکی دیگر از اعضای انجمن به نام «رشید
السلطان» بود.۳۱۷

به‌یان جنی در «تاریخ سی ساله» در مورد ترور‌های
درون‌گروهی حزب توده می‌نویسد: «سازمان اطلاعات حزب توده که
اقدامات ضد اطلاعاتی انجام می‌داد... چند تن را که «پلیس» شده بودند، تا
نیمه‌اول سال ۱۳۳۱ به قتل رسیدند; آن جمله بودند حساب لنکرانی و
پرویز نوابی.»۳۲۱

۳۱۷ - شهرام رفیع زاده و نیما تمدن/ ترور در ایران/ انتشارات اکتوبر و گلیپنجه/ بهار ۱۳۷۹ به نقل از مسعود
نفره کار
۳۱۸ - همانجا
۳۲۰ - بیژن جنی/ تاریخ سی ساله/ انتشارات مازیار ۱۳۵۷ همانجا

۴۸
امحمد لنکرانی، برادر حسام لنکرانی در خرداد ماه ۱۳۶۰ در نامه‌ای خطاب به مرحی فیروز، عضو کمیته مركزی حزب توده و همسر نورالدین کیانوری نوشت:

روزی که از طرف فرماندار نظامی وقت «تیمور بختیار» به فرمانداری احضار شد، در این فکر بودم که باز با من چه کار داردند و از من چه مخواهند و سوالاتشان از چه مقوله‌ای است... بخاطر از ماجرای جنایتی هولناک با پارک‌نگارانه آگاهم کردن... از من خواستند بردی آشنایی بیشتر از این واقعه به اتاق مبزر بروم. در اتاق مبزر با سران عباسی مفلكی مواجه شدم. به دستور آقای مبزر سران عباسی با بیان و زبان پر از ندمت به نقل و شرح کم و کیف جنایت پرداخت و به عنوان شاهدی بر صدق گفته‌های خود دست‌های مرتعش را نشان داد و می‌گفت از شبه که به دستور هیئت اجرایی حزب، حساب را کشتم... [و من نیز شریک این برادرکشی بودم] دیوان ناراحتی‌های عصبی شده و دست‌هایم دایماً در حال آرایش است. اگر دانستن ترور محمد مسعود را می‌گفت و دانستنها و مطالب دیگر باور نکردند... در مصاحبه‌ای با نورالدین کیانوری، دبیر اول حزب توده که در زمان «حسین خانگی» اش به سال ۱۳۷۰ یا «پژوهشگران» وزارت اطلاعات انجام شد، به قتل‌های درون حزبی محسن صالحی، داریوش غفاری، پرویز نوآبی، آقا برار فاطری و حسام لنکرانی اشاره می‌شود.

رفسقای ما که در رکن دوم ارتش بودند، گاهی به ما اطلاع می‌دادند که رکن دوم توانسته است بعضی از افراد حزب را به خود جلب کند. رکن دوم افرادی را دستگیر می‌کرد و آنها را وادار به همکاری می‌کرد و سپس برای نفوذ در حزب آزاد می‌کرد...

پیشنهاد شبکه اطلاعات [که دکتر پژری مؤسس و روزبه معاوون و در واقع گردارندیه آن بود] همیشه این بود که این افراد را باید از میان برد؛ زیرا اگر آزاد بمانند، در حزب نفوذ خواهند کرد. به این ترتیب سازمان اطلاعات حزب، چند نفر را به این دلیل به قتل رسانیدند؛ ولي مساله‌ی قتل حساب مساله‌ی دیگری است. حساب لنکرانی از مدتی قبل [که در آن زمان چاپ‌خانه‌ی مخفی حزب در زیرزمین خانه‌ای بود]

که صفا خانم حاتمی [خواهر سره‌نهگ حاتمی] با مادرش در آن زندگی

۳۶۳ همان‌جا، نامه‌ای احمد لنکرانی به مرحی فیروز عضو کمیته مركزی حزب توده و همسر کیانوری.

گاهنامه جمهوری شماره ۵ سال ۱۳۶۰
می‌کردن. حسام با خانم صفا حاتمی ازدواج کرده بود و در این چاپ‌خانه کار می‌کرد.

مهندس علی [که مسئول مالی و مسئول چاپ‌خانه بود] گزارش داد که مخARR چاپ‌خانه بی‌ارزشی‌هایی بالا رفته و هر روز حساب مراجعه می‌کنند و پول می‌خواهد و به این ترتیب مخARR اعتیاد خود را از بودجه حزب تأمین می‌کنند. یک بار علی به حساب می‌گوید: 

یکیار من باید بیایم و بازرسی و حسابرسی کنم...

حساب به هم‌سرش می‌گوید [آگر] به حساب مسئول کنند، همه را به پلیس معرفی خواهند کرد. این خبر هم به علیوی رسید و در جلسه هیئت اجرایه مطرح کرد.

روزی‌ها به ما اطلاع داد که باید تکلیف‌مان را با حساب روش‌کنیم. روزبه عباسی و سرهنگ مبشری و احمد قاسمی نقشه قتل را کشیدند.

عاملین مستقیم قتل هم خسرو روزبه، ابولحسن عباسی و آرسن آواسیب بودند.

احمد دهقان صاحب امتیاز و مدیر مستند مجله «تهران مصور» در خرداد ماه ۱۳۶۹ در دفتر کارش مورد حمله ضاربی به نام «حسن جفری» قرار گرفت و با شلیک چند گلوله کشته شد. دهقان در آن زمان علاوه بر مجله تهران مصور «مالک تناتر تهران» در لاله زار به ود و این تماشاک‌هاه‌هایی را برای علاقه‌مندان نماش می‌داد. احمد دهقان در آن روزگار تن熊猫نده مردم خلخال در مجلس شورای ملی بود و علاوه بر روابط خاصی که با دبیر داشت، به دشمن درجه‌یک حزب توده معروف بود. دهقان به همراه «محمد علی نصر» اولین هنرستان هنرپیشه‌گی ایران را راه اندازی کرد و اکثر هنرمندان نامدار تناتری در این مدرسه تربیت شدند. 

در سازمان چرایکه فداکار خلق «ابیر» نیز چندین مورد ترور یا «تصویه و حذف فیزیکی» و «درون تشکیلاتی» وجود داشته است...

۱ - برخوردهای ناصداده‌ای یکی از رفقاء جه تا طول زندگی چرایکی و چه در رفنین بخش، رفقاشی را سخت آورده کرد؛ مدتی بعد فرفا رشد را می‌گیرند و متوسط می‌شوند که با اسم جعلی در شرکت کار می‌کنند؛ ای را ترور می‌کنند...
این کار [قتل رفیق عبدالله پنجه شاهی] مسالمت‌بخورنده و توسط رفیق هادی [احمد غلامی‌نژادی] با تال مکتب رفیق اسکندر صورت گرفت. با تال و تاسف باید بگویم که مسالمت‌بخورنده و رابطه‌ی رفیق پنجه شاهی به یک رفیق دختری بود که باهم در یک خانه‌ی تیمی زندگی می‌کردند؛ مسالمت‌بخورنده فقط ب این دلیل هادی، رفیق پنجه شاهی را زد…۹۳

۵۷۳ مهندس نوشیروان پور به دست یکی دیگر از اعضای سازمان [ماریک فازلی] به قتل رسید. نوشیروان پور در سال ۱۳۴۹ در سال ۱۳۵۱ با شرکت در یک مسابقه تلویزیونی با اظهار ندمت و اعلام وفاداری به شاه آزاد شد. فدایان او را مهربانی با رژیم کردند. ۹۳

فاجعه‌ی بهمن ماه سال ۱۳۶۲ در کردستان نیز یکی از بزرگترین عملیات تروریستی درون سازمان است. اختلافات سیاسی و سازمانی درون از رهبران سازمان جریکه‌های فدائی خلق/اقیانیت [مصداقی مدنی و گروه‌ی دیگر] در گیرش سلاح‌های را سبب شد که در آن پنجه رفیق سازمانی کشته و تعدادی مجروح شدند. ۹۳

در سازمان «پیکار» [سازمان نقی شهروپر] نیز ترور و ترور شخصیت رواج داشت. قتل فیض‌الله [مجد شریف‌واقی] و ترور نادر/رضاقرار مرتضی صمیمی لباف نمونه‌اند. جزئیات قتل «محمد قمحی» که گفت: ۹۳
شده در شکنجه و قتل رفیق دیگر سازمانی‌شنان [حمید] دست داشت.370 یا قتل «علی میرزا جعفر الله» و «جواد سعیدی» که اعدا شده به دست با دستور «محمد تکی شهرام» انجام شده، هنوز ناروشن هستند...371

احتمالا در همین سال ۱۳۵۴ است که سه رشته تروریسم مستقل را با محمد تکی شهرام نوشتند، انجام می‌شود. یکی از این قربانیان سرهنگ لوئیس وابسته نظامی امریکا در خیابان وزارت تهران بود. دیگری سرداری زندی پرنس کمیته‌ی مشترک «ضد خرابکاری» و سومین بمب‌گذاری در ساختمان گارد دانشگاه صنعتی آریامهر. این موضوع به دانشگاه «مجید شریف واقعی» یکی از همین اعضای «رهبری مجاهدین» که بدون راه «ترورهای درون تشکیلاتی» ایپوزیسیون نظام پیشین به قتل رسید.

محسن رفیقوست؛ از سردبداران جمهوری کهیرزیکی اسلامی هم در گفتگویی با نشریه‌ی «آفتاب» گفته است: غربی داشت می‌رفنده توان چندان صاحب جم، هوا تازه تاریک شده بود. دیدم این ساواکی دارد از بالا می‌آید طرف پایین. معلوم هم هست که مست است. خلاصه دنبال او رفتیم و خانه‌اش را توان آن خیابان، که معرف من دوبار دیگری هم را دیدم؛ بعد دیگر اصلا تصمیم گرفتن که یک دلمه سر این بیمار. البته خیلی هم نامنظم می‌آمد. معلم‌ها شربها ساخته و نرم تا ده می‌آمد می‌رفت خانه‌اش. یک جلسه رفته بودم مشهد خدمت حضرت آیت‌الله العظمی میلانی. داستان را به صورت گفتان [گفت] که یک همچین شخصی این جدی کرده و اگر که مثلا این دست حاکم اسلام بیافتد، با یک چگانی می‌کنند؟ ایشان فرمودند: «این جور اشخاص مهورالدم هستند، اینها عملی ظلم هستند.»

بعد از چند وقت موضوع را به صورت بازتری خدمت مرحوم آیت‌الله مطهری بر گردید.

بعد به طریق دیگری این جنایت را خدمت حضرت آیت‌الله مه‌دی کنی [که الحمدالله در قیام حسین است و خدا ایشان را طول عمر بدهد] عرض گردید. از حرف‌های هر ساتای ایشان در ایام دیگر کشتنی است. توان یک جلسه‌ای موضوع را به مرحوم اندرزگو گفتند؛ اندرزگو گفت: «همه‌ای اینها کشتنی هستند، اما کاری نکنید که مثلا به...
خاطر این گیر بیافته؛ چون ما اگر قرار باشد که گیر بیافتم، بگذار برای کارهای بالاتر گیر بیافتم که انشاء الله خدا [این آدمکشی را] قبول کند!

یک شب که به شدت باران می‌آمد، شاید یکی از شب‌هایی بود که توی بهتری کنترام جور باران می‌آید. البته من چند شبی کشیکی یا یک کشیدم، با یک چمپ حسابی و چون کمتر شبی بود که این نسبت نباشد، بالاخره او از ماهیشان پیاده شد. می‌خواست برود خانه‌اش، من مختی شده بودم و با چمپ زدم توی سر این. اگر می‌خواست هفته‌ها تو چمپ الذکر هم زدم توی سر و کله‌ای این و هله داده افتاد توی جویی آب و رفتیم. فردی آن روز شایع شد که یک جنگ‌ها توی میدان شوش توی آبها پیدا شده و انشاء الله خدا [این جانیت و کشتار] قبول کند... مقدمتی که اینگونه بر سر کار آمد احسن، همین‌گونه هم با توروز و کشتار و که‌ریز که به عرض تداوم می‌بخشد. تفاوت جنبش با جریان‌های تروپیستی مختلفان دو پله‌ای [حتی سیاسی کارشین که خود را پدران جنگ‌ها تروپیستی می‌دانند] حتی هنی است که نسل تازه نگاهی دیگری، زبانی میگر و شیوه‌هایی دیگر برای رود روزی هم با احکام اسلامی دارند؛ هرچند که همچنان آلوگاهایی هم دارند و... چه بگویم؟!

برای پایان این بخش از کتاب، بنویسم که امروز نیز در شهری که می‌نامند بودم. این آجر فرشای طالی، [مسی] را بر سنگ‌فرش خیابان مرکزی شهر دیدم. پنچ/شش تا کنار هم بودند، و روی هر یک نام یک قربانی کشتار سیستماتیک هیتلر با عناوین مسنود اول تمامی کشتارها و جنایات دوران رایش سوم؛ بدون آن که بتوان مسئولیت همکاران، افسران و فرماندهان سیستم حکومتی ادولف هیتلر را نادیده گرفت.

پروزه‌ای است به پیشنم «گونتر دمینگ» Stolpersteine373 هنرمند که برای به یاد داشتن و فراموش نکردن سرنوشت و وحشت‌الا قربانیان پروزه‌ای نابود سازی سیستماتیک انسان‌ها [از سوی هیتلر و جزب ناسیونال‌سوسیالیست‌ها] برنامه‌بری و چندی است کوچ‌هایه و خیابان‌های آلماه را تسخیر کرده است. این آجر فرشها که در جلو محل اقامت این قربانیان در زمین کار گذشته می‌شوند، در مرزی طالی [مسی رنگ] به ضلع ده سانتی‌متر کمی بالاتر از سطح خیابان و کوه، زمین را رنگ‌ی می‌کند، تا همه ما همیشه به یاد داشته باشیم که...
در دوران «وحشت بزرگ» هیتلر و حکومتش، چه بر سر آلمان، جهان و انسان‌ها آمد و هیچ‌گاه و هیچ‌گاه این کشته‌ها سیستماتیک را به دست فراموشی نسپاریم؛ چرا که اگر این جنایات را از یاد ببریم، پنداشتهای نخواهد گذشت که همه‌ی ایرانیان برای قاتلانمان قمه و زنجیر می‌زارند؛ چون تاریخ نمی‌خواندیم؛ چون تاریخ سیاستی و چون بی‌شناخت تاریخ‌گذارانمان شیعه‌مرد و خردباخته بوده‌اند و هستند و ما را نیز چون خودشان فراموشکار و خردباخته می‌خواهند!

نخست از سال ۱۹۹۰ از سوی دمنیگ Stolpersteine و برای کشتن هزار هزار کولی و «سیبنتی» ۳۷۶ از شهر کلن آغاز شد. این هزار تن در واقع پروژه‌ای از میشی کشتار درمانی» ۳۷۷ اولف هیتلر بوشیدن، برای کشتن سیستماتیک بهودیان که پروژه‌اش به ان کشتار وحشیانه‌ای انگیزد که هولوکاست نام گرفت.

نخستین سری آجر فرش‌های طالبی متعلق هستند به چند صد تن از «سیبنتی‌ها» که با دستور مستقیم «هایدنر شیملر» ۳۷۸ کشته شده‌اند. این آجر فرش‌ها در برای شهیدار تاریخی شهر کلن در سنگفرش خیابان نقش بسته‌اند، تا به ما رهگرانی پادوآری کند که یا بر سنگفرشی نهادیم که همین چندی پیش محل رفتن آمده انسان‌هایی بوده است که شوربختانه قربانی توطئه‌های شیطانی باند ادمی‌خواران هیتلری قرن بیستم [اس اس ها] شده‌اند.

از سال ۱۹۹۳ نیز نام ۲۵ تن از این قربانیان در برای کلیسای آنتونیک در شهر کلن، سطح خیابان را رنگین ساخته‌اند. انسان هنگام خواندن نام این قربانیان، می‌باید از کم‌خم شود و به نوعی سمبولیک به این قربانیان ادای احترام کند و این همان به یاد داشته باشد که آن‌انه که درسی از «تاریخ» نمی‌گیرند، مجبورند همیشه آن «تاریخ» را تکرار کنند!

گاه که از «دمنیگ» در مورد «خطر» سکندری خوردن بر روي این آجر فرش‌ها سوال می‌شود؛ پاسخ می‌گوید:

۳۷۶ سیبنتی‌ها اقلیتی قومی هستند که یکی از گروه‌های قربانی کشتار‌های سیستماتیک هیتلر بوشیدن برجسیبنتی‌ها، کولی‌ها، کمپونی‌ها، یهودیان، همجنس‌گراهای، عقیده‌داران دینی و مذهبی، همجنس‌دوستان و مخالفان هیتلر نیز قربانی سیستماتیک جدایی هیتلر و بانش شده‌اند.

۳۷۷ کشتار درمانی نامی است که سعدی امامی و باند وزارت اطلاعات در دوران «طلايوی» ریاست جمهوری سید محمد خاتمی به سفارت کشتارهای زلزله‌ای داده بودند.

۳۷۸ هایدنر ل. هیتلر در هفتم اکتبر، ۱۹۴۰ در شهر مونیخ به دنیا آمد و در ۲۳ ماه مه ۱۹۴۵ در شهر «فلونبورگ» مرد. او از گروه‌دانش‌آموز اصلی سیاست حزب سوسیالیستی‌های جنرال هیتلر، همجنس‌دوست روزهایی از این ادیوت‌ها و این‌پروپژکتوری‌های جانان تحت امر هیتلر سپرد. هیتلر یکی از مسئولین اصلی کشتار یهودیان و نعاد به‌سیار به یکی‌ها در جریان «هولوکاست» است.
«نه، نه، انسان بر روی این آجرفرش‌ها سکندری نمی‌خورد که
بیافتد؛ بلکه به قلب و اندهشت تلنگری زده می‌شود.»

من اما به آن روز دل‌انگیزی امید به است سکندری که حکومت
کهای اکلی است که در برابر خانه‌های ایرانی قربانی این نظام پایید قرون
همچون آلماهای و سطایی، آجرفرش‌هایی به نام و یاد این نازنان [که در هر شرایطی
چرا گزاره را در این سال‌ها نکته‌ی روشن نگه داشته‌اند] بازیم، تا
هیچ‌گاه و هیچ‌گاه جنایات سیستماتیک این جانابان را از باد نبردیم؛ تا
مجرور نبایند بار دیگر تاریخ را تکرار کنیم و از خمینی، خامن‌ای،
لای، خلخالی و ابراهیم‌یزدی، امامزاده بازیم و سر قبرشان قمه و
زنیزت یابیم؛ چنان که برایه‌ی این اختالب قاتل ایرانیان و فرزندانش
خودمان را «نه پا» می‌کنیم.

جه خوب می‌شود اگر ما ایرانیان نخستین آجرفرش‌های طلایی را
به مناسبی چهل‌میل سالرگ کشته شده افسران رشید ارتش ایران [بر
روی پشت بال مدرسه‌ها به دستور مستقیم خمینی آدم‌کش، با
فقهویت] ابراهیم‌یزدی، به جلدی شیخ صادق خلخالی و با مداحت
عIFIER زاردیده در رسان‌های آن دوران] بر روی سنگ‌فرش مقابل
مدرسی رفاه بازیم، تا هیچ‌گاه و هیچ‌گاه، حتی سادات‌زاده‌ی این
سال‌ها، فرصت‌آور نکنند که در دوران حکومت‌نظام
کهای اکلی است که در هر شرایطی
بر سر ما ایرانیان آمده است!

به آمد آن روزهای خوش در چشم‌انداز!

1390 آذر
24 دسامبر 2011 میلادی

379 - نقی به مضمون

255
پادداشت چهارم

آن وقتها قلمی داشتند و این روزها "کامپیوتری" و تند و تیز
دستم را روى دکمه‌هاش مي‌چرخانم تا از اسمم، هویت، کشورم و حال و
روزنامه بتویسم. از قرار نایاپ حاصل بداند؛ چون گاه به جای جايزه «مانده»
به نام پسته مي‌شود؛ از آن «مانده‌هاي محتمدی» كه به شمشیر تيز دو
ليه مرتضي على مي‌گويد «زکی» آماده برای زدن گردند. «جايزه» اما
در مدار بنديزمان «دست به دست» مي‌شود؛ مدار من کج و كوله است و
از ریخت افتاده، هنوز جاي ینجه داشه بکس بنديز روي چهره‌م مانده است.
قمارباز هم نستم. قمارباز در بینگ‌های دنيا لمبه است؛ زیر سابهي
از ما بهتران هلي دلار به ناشف ميبدند، تا عمر سیاه‌كاران را تداوم
بخشيد.

من اينجا در تهران، چنگ خانه‌ای، هر روز مي‌روم تا شايد با
هواري خاكي به سر کشورم برزيم، اما نمي‌شود؛ آخر اينجا قمار باختن
ممنوع است، انيجا كه شما هستيد، قمار، جايزه هم دارد!
iline خيلي وقتها به مي‌شود، چون تو سرم غوغایي است كه از
قرنها پيش جا مانده است؛ گاه اين وسط/مستها «مبارز»ى زدام، اما
راه به جايی نيردام وقتي خيلي از "نانف"ها به "اعطابها" وصلند،
انتظار «گسست» پوشال مي‌شود... مي‌دانستيد؟

تو كتاب‌هاي همه چيز آيدايليژه است و تو خواهانم انجار كه
رنانيژه. من و شما همچكدام دسته‌اي صاحب زدمان را چرب نميقنيم، تا
بگويم اين بد است و آن خوب؛ "حق انتخاب" را قرون‌های هست فروخته‌ييم به
مفت، به یك مثت جفنگ؛ در اذاي اين معامله شگرف هم، چاى داريم
به عمق تاريخ و به وضع حسرت، پر از تكه‌های سبي برديدی
پيراهن‌هاي سبي سيديمان، آن زمان كه سادات به مادربرگ‌هايمان به
نگاه مي‌كردن؛ نه؛ تجاوز ميكردن؛ كيک‌زدی بهرای حسرت‌هاي نامتام یك
تاريخ كچ و كوله...
بدهم و حالاً جای پایی باتومهای وارداتی دنبال ملس متمدن را هم روی
دوش درام؛ بی‌پی، جای یک شیر گوشی است از بالا تا پایین، روی
سینه‌ام، به قدمت حسرت‌های گندی گنده قدم می‌گذاریم؛ که مادر
بزرگ از سادات خرَد.
دستم هم درد می‌کند، آخر شب عروسوی کتاب، قلمی را شکسته‌اند،
چون نمی‌خواستم به این آسانی‌ها وا بهم. درست بالایی کتفم جای یک
چماق قلم‌می با کل کتسه است، از بیرون تا به درون نوشته‌های که
هر وقت می‌خواهم با این دکمه‌ها کاری بکنم. درد می‌گیرند؛ همین جا
درست همین جا روى گردام؛ پشت سرم؛ پس گردن‌های زخم است؛ از آن
همه چه چولنی » درست تا بالایی کتفم.
کمر بی‌نشتر درد می‌کند، آخر بارها زانیدام. پچ‌های »سر ژا»
رفتند؛ مِن هنوز نه؛ اگر می‌توانستم »انگ ابتره» را بی‌پریدم، دیگر
نمی‌گذاریم حامله شوم؛ بدختی این که باز هم می‌خواهیم امتحان کن
از قلم نمی‌گویم که بندوی بی‌نیش دارد، از عشق‌های الکی، از
وسوسه‌ی خاساتی که شرط بسته‌اند، در تمام مسابقه‌ها برندی شوند...
از کمر نوشته‌ام که درد بی‌دوبی دارد، چون خم نمی‌شود؛ برای
هیچ تنابنده‌ای خم نمی‌شود و این خود درد بِدی است؛ چون قدرت انعطاف
تدارد و خب، منعطفین را خوش نمی‌آید؟!
درخت خانه‌ام هم درد می‌کشد، کمرش درد می‌کند، یک روز
سرو ناز» ی بود و روزی دیگر، بیدار که شدم دیگر نبود؛ از کمر بریده
بودندش، آخر هم نمی‌شد.
چشم‌انم بی‌نشتر از همه درد می‌کند. اصلاً شداندن دو کاسه‌ی
خون؛ چون گاه دوخته شداندن به راز‌هایی که باید ناگفته می‌مانندند، و لی از
دستم در رفتند و نمانندند...
دنده‌هم همه مصنوعی‌اند، الیه تنانی‌شورک کارش را بلد است,
تا چیزکی پای جانم بکارد؟ فکر کنید اگر نابند بود، چه ریخت و قیافمی
پیدا می‌کرد؟!
پیام رفت بجویسم که مفصل‌های باد کرده‌اند. قلمی بی‌نشتر از همه و
مَغِز سرم، درست همان‌جا بی‌که متن آن دماغی خاکستری است، پر است
از خاطرات شب‌خورن به حیطه‌ی خاکستری توى کاسه‌ی سرم؛ دردش از
زمانی شروع شد که کاسه‌ی سرم چام شراب شد و تنم زیر کردنی خلقه‌ی
ناهل بغداد، اهل حال را حاک میداد...
حالا، همین روزها گوش هایم هم درد گرفته‌اند؛ درست زمانی که امامان دروغ و جفتنگ، باتوم به دست، دین‌شن را زور چپ‌تان می‌کردن، هنوز هم مشغولند، نمی‌بینید؟!
پای راستم را هم قلم کرده‌اند که زودتر از رقیبش پا به «آبی‌زهگاه» گذاشت، همین است که حالا «شلان شلان» به زیارت می‌روم.
راستی، سر شما هم برای چیزی درد می‌کنند؟!

۲۰ ژوئیه ۱۳۹۸ میلادی
جنوب ۱۳۸۸» و کتاب پیشین من

کتاب پیشینم «نه روسی، نه توسی، مملکت دوست پسری»
لحظه نگاری‌ها یا روزنگاری‌های من است از جنوب ۱۳۸۸ و درست از یک هفته پس از روز انتخابات دهم ریاست جمهوری [۲۲ خرداد ۱۳۸۸] آغاز می‌شود. این کتاب را که در آغاز بهار ۱۳۸۹ منتشر شده، رسانه‌های حکومتی در ایران و درست در تاریخ ۲۲ خرداد ماه ۱۳۸۹ اینگونه معرفی کردند:

«یکی از عناصر اپوزیسیون و دارای تفکرات فمینیستی، با تأیید و انتشار کتابی، اقدام به «تحريف» و قبایل بعد از انتخابات ریاست جمهوری کرده است. به گزارش آرایی، یک بیل تأیید و انتشار کتابی تحت عنوان «نه روسی، نه توسی، مملکت دوست پسری» اقدام به تحریف وقاب‌های بعد از انتخابات ریاست جمهوری کرده است. نامبرده در مقدمه‌ی کتاب خود که طرح روز جدی آن حاوی نیمرخ برهنه‌ی یک زن و مرد می‌باشد و توسط «نشر سابه» در آمریکا منتشر شده، چنین نگاشته است:

«اين كتاب بأكاديمى های روگرانى من است، همراه با انستاد سیاری برای گزارش لحظه به لحظه‌ی جنوب ضد خشونت و مدیران این روزها، برای عبور از درون حاکمیت به دنیای آزاد و مدیران، در تابستان داغ ۱۳۸۸ و چند روز پیش و پس از این تابستان تب دار، خواسته‌ام با این کار فضایی این روزها را نشان دهم؛ هرچند میدانم و میدانیم که بخشی از حکومت‌بان در پی ملاخورکردن این جنوبی، از هیچ ترفندی روی‌گیرا نیستند. باید ماند و دید چه خواهد شد.»

شیبانِ ذکر ایست که وی [نادر افساری] قبل از این نیز کتاب‌های «سخيف و موهني» دربارهی «حقوق زنان» مانند «مرداني که دوست داشت»، «بحران روشنفکري در ايران»، «هتل عموم سعید»، پشت دروازه‌هی تهران، «زن در دولت خيال»، «خشونت، زنان و اسلام»، «نسانس وارونه» و... تأیید و منتشر کرده است.»

همچنین در دعاپی کم‌یک بین باندهای حکومتی باز هم در مورد کتاب «نه روسی، نه توسی، مملکت دوست پسری» و انتهای موضوع

3۸۰ - چاکانت می‌گوید.
3۸۱ - به نقل از جهان نیوز/روزنامه‌های حکومتی

۲۵۹
اساسی حکومتیان [حجاج] درست در تاریخ بیست و سوم خرداد ماه ۱۳۸۹ نوشته‌اند که در زمانی که تمامی علما و مراجع به شرایط بد فرهنگی حاکم و به‌جایی و به‌ندراده‌ی به وجود آمده در جامعه اعتراض دارند و در صفت قانون که یک ایرانی سرپرست در نموده‌ای کتبی تحت عنوان «نه روسیه نه تورسیه» مملکت دوست پسری می‌نویسد، «آقای رئیس جمهوری» در مصاحبه‌ای زندگی می‌کند و در رسانه‌ای ملی [کذا] مطابق بگوید که «بین‌النواز رئیس جمهوری ایران نیست.

محمد جعفر منصوری، رئیس دیوان عدلت اداری، روز سه شنبه ۲۵ خرداد ۱۳۸۹ [۱۵ آذر ۱۳۸۹] سخنرانی اختیار آقای احمدی نژاد را مغایر معارفت اسلامی دانست...

آقای احمدی نژاد، در یک برنامه‌ی تلویزیونی در شامگاه پکنیش به ۲۳ خرداد [۱۳۸۹] روش‌های برخورد با آنچه را که «به‌جایی در ایران» نامیده می‌شود، نادرست خوانده و گفته بود که این برخورد را قبول ندارد و تا جایی که بتواند با این موضوع برخورد و آن را کنترل خواهد کرد. به گزارش ایرنا وی تصریح کرد که ما نمی‌خواهیم حربه به دست خیانت بدهیم که شاهدی در برابر اجرای احادیح الهی موضوع‌گیری می‌کند و کتاب نگارکن هاشاها منتشر، و تلاش می‌کند این‌گونه فرهنگی‌ها را اعفاه کند. همین امر بزرگی عینی را دیده بیشتر فرمان [اتوبیل] نشسته، روسی ایش را اندانت ای؟ چه کسی مسئول این وضعیت است؟

چه کسی وظیفه دارد صبغاً اسلامی را بر جامعه حاکم کند؟ آیا محدود جامعه یک محدود فردی است که یک خانم یا یک

دختر خانم هرجون می‌خواهد لباس بپوشد، یا آرایش بکند، یا هرجون

می‌خواهد ورود پیدا [کذا] و زمینه‌ی فساد اخلاقي را فرار کند؟ آیا در نظام اسلامی مسئولان امر وظیفه ندارند، شرایط را به

گونه‌ای فراهم کنند که این هنارشکنی‌ها به حاصل برسد؟

چرا بعضی به خود اجازه می‌دهند یک روز در جایی که شورای

نگهبان پشنورد و قوانین را خلاف قانون اساسی معرفی کنند و یک روز به

جای فقها پشنورد و فتوا بدهند؟

دو روز بیشتر آقای احمدی نژاد، با ارسال نامه‌ای به شورای

نگهبان، برخی قوانین مصوب را غیرقانونی و غیرقابل اجرایا دانسته بود.
این نامه‌با واکنش تند احمد جنتی، دیبرشورلار نگهداران روبروشد و او به آقای احمدی نژاد تذکر داد که وظیفه‌اش اجرا و رعایت قوانین
است و نمی‌تواند در وظایف دیگران دخالت کند.

آقای مطهری در ادامه اظهار کرد که این سخنان آقای احمدی نژاد
مربط به افکار استنادی روحانی مشایی است که "متاسفانه از زبان رئیس
جمهوری" مطرح شده است. او در تانید این مطلب به تلاش دوی دیپ
زنده کردن فرهنگ ایران باستان" اشاره کرد و گفت سختی که رئیس
جمهوری درباره "عفاف و حجاب" مطرح کرده، متعلق به افکار آقای
مشایی است و در این راستا شاهد رهبری بودیم که اخیرا رئیس جمهوری گفت ما
فرزندان رستم و استنادی و آرش هستیم. محمد تقی رهبر، رئیس مجمع
نماهنگان روحانی مجلس ایران نیز سخنان آقای احمدی نژاد درباره
حجج را "چراغ سبزی برای جریانات فاسد" خواند.

روزنانه‌ی تندروی کیهان نیز در مطالبی از مشورت‌های غلط به
آقای احمدی نژاد، ابراز تاسف کرده و نوشته است که برخی مشورت‌های
غلط در این زمانه به رئیس جمهوری م METHADOE یند که با بنیان
اسلامی و انقلابی تفکر ایشان در تضاد است... پیشار چند بار چنین
سخنانی از سوی احمدی نژاد مطرح شده بود و از جمله در دوران تبلیغات
انتخابات دوره‌ی نهم ریاست جمهوری گفته بود که جوانان با هر مدل مو
و لباس، عیزان ما و سرمایه‌های کشور ما هستند.

قبل از آن هم در دوره‌ی دولت نهم، آقای احمدی نژاد به ارسال
نامه‌ای به رئیس سازمان تربیت بنیان دستان داده بود تا زمینه‌ی حضور
زنان در استادیوم آزادی برای تمام‌ساخت مسابقات فوتبال فراهم شود...
عملکرد دولت نهم و دهم حاکی از سخت‌گیری پیشرفت در زمینه‌ی پوشش
زنان بوده است. اما این نامه، اعتراض تست برخی مراجع تقدیم و تجمع
طلاب در قم را به دنبال داشت و در پی آن، آقای احمدی نژاد اعلام کرد
که به احترام علما، این دستور را پس گرفته است... 308

من اما در تمام آن هفته‌ی جمعه‌ی ۲۷ خرداد ۸۸ تا جمعه‌ی
بیست و هفتم [که سیدعلی خامنه‌ی رفت توی آن گودی سنگ مرمر
dانشگاه تهران و حکم قتل جنبش را داد] در یک حالت فلج کننده هیجانی
بودم، و با این که در تمام این سال آرزو داشتم این نسل تازه [که نسل

383 این ترهات در وسایت "بی‌پی‌سی" فارسی با عنوان "انتقادات تند اصولگرایان از رئیس جمهوری
ایران" و جنیند و حمیت و بازی قابل دسترسی است.

261
نیم‌ام ترفندهای حكومتی را برای به سمتی و بهره‌گیری کشاندند این جنبش‌ها دیده‌اند و اگر یاد بی‌باشید در کتاب «رنسانس و اروهه» این ترفندها را از زبان‌یکی از همان حکومت‌های [علیرضا علوی تبار] نشان داده‌اند؛ بنابراین هم ترفندها را می‌شناسم و هم این جنبش را.
این بار اما فرق می‌کند؛ سالا در آن سالا گذشته است و شما دست کم نیم نسل از آن دوران جلو ترید. یعنی بیشتر شما که حالا ناجیان این «جنبش» هستیدن سال ۱۳۷۶ چه به‌دوید و اصلا حق را نداشته‌اید. شاید مانم /باباها یا خواهر/ برادر های بزنگ‌ترتان در آن دوران پای صندوق های رای رفته‌اند؛ ولی خودتان نه!
البته نظر، برای یمایش «دمورکراسی» و برای پذیرفتنی نمایش دادن همان نظام عقب مانده، ضد بشر و ضد زن، به شلوغی‌زایی و جنجال‌های دوران انتخابات نیاز دارد؟ تا مثالا به جهان متندن نشان بدهد که رای دهندگان بسیارند و «امت» [شهره وندان] این حکومت را با همه ی کاسته‌ی میخواهد و از آن پشتیبانی میکند.

۲۶۲
ام‌ا حكومت [هر دو جناحش] باورش شده است که ماموریت شهرندان تا سرفصل رای‌گیری تمام می‌شود. اگر توجه کرده باشی، در روزهای پیش از انتخابات مراحل زنان نمی‌شوند و حتی نامزدی‌های جمهوری از هنین زنان به‌جای [به‌گفته‌های خودشان] برای تبلیغات انتخابات‌شان استفاده‌ها می‌کنند؛ اما پس از انتخابات و نماشگاه دموکراتی در افکار عمومی جهانی، دیگر باید [مثل همیشه] بروید در خانه‌هایان بی‌ویژگی و باز هم سرکوب شود؛ پس از هر انتخاباتی، دوباره باز همان بی‌کاری‌های است و همان دوزی‌ها و مراحت‌های خیابانی و اعدام‌ها و به جریانل اورزان کردن‌ها و مردم را به تخت شلاق بسته‌ها و افتاده‌ها به گردن‌شان آمیخته‌ها و از این کارهای... البته همان‌گونه که نوشته‌ای «طبیف جدا شده از حکومت و اصلاح‌طلبان حکومتی» می‌کوشند این جناب مدرن را در درون دعاوایی درون جناحی حکومتی و اختلاف‌های «میکرو»، بین دو طیف حاکم و در کنار حاکم حکومت جمهوری اسلامی زندانی کنند؛ و البته به پور خودشان؛ دلیل هم برای این کارشان دارند... دیگر این که ایها «شال‌گردن سبز سیدی» میرحسین موسوی را نماد این «جناب» می‌دانند؛ در حالی که یک دانت به این جناب، نوعی چپ‌پردیاری از انقلاب‌های رنگین افکار سابق شروی مرحم است و این هیچ سنفی با نماد سبز سیدی موسوی ندارد؛ البته شاید برای خودشان معنی داشته باشد؛ ولی به برای جوانان ما و به ویژه زنان ایرانی که با آن پوشش‌های مدرن [حتی در همان حیطه‌های جنگجویی اجباری] این نماد را به نمایش می‌گذارند.

دیگر این که انتخاب یکی از چهار تن نامزد‌های از کوره‌های نظام انتصابی در اسلامی حکومتی، به مفاهیم خوست ایرانیان و رای دهندگان نیست و چنین «انتخاباتی» را در هیچ کجای جهان متمرکد انتخاباتی ارزیابی نمی‌کنند. این بی‌پیشر به شعبده بارزی‌های اسلامیتی/کمونیستی شیبه است، تا یکی انتخابات سالم و براساس رای و خواست شهرندان؛ با مثلاً آخرین انتخابات صد در صدی در حکومت پر‌زیبدن مدام عمر شیخ الرئیس صدام حسين بیچاره!

شعار «رازی من کو؟» با «رازی من کجاست؟» هم به باور من در آغاز خود نوعی اعتراض به شیوه‌های انتخابات و نقلب در این «گریخت» بود؛ اما در واقع این دو شعار، شعار بخش مغلوب حکومتی از حکومت و اصلاح طلبان حکومتی تشکیل می‌دهد؛ نظر شما چیست؟»

----

386 روزنامه می‌هم به پرشش دهم: «بلندگوهای خارج از کشوری (جناب سیدی) را بیشتر طیف جدا شده...
بود، برای شکست در این تقلب انتخاباتی که در پروسه‌ای به شعار‌های جوانان متعبر تبدیل شد!
اما اگر لایه‌های نمایشی و احساسی این سری اعتراضات را کنار بزنیم، با یکدیگر همگفت و پشتیبانی همان بخش مغلوب در انتخابات حكومتی مواجه می‌شیون که نه با حکومت اسلامی مساله‌ای دارد و نه با کشتارهای سال ۱۳۶۰ و ۱۳۶۷ و نه با جنایات امام آدمکشان کلان تاریخ (چون میرحسین موسوی و مهیبی کروبی و زهرا رهنورد) بلکه خواهانی و یا آنها را قدرت است که به خیالش در چنگال رقبا انتخاباتیش با ترفند "تقلب" جا مانده است.
اچه اما بخش مردمی جنبش ۱۳۸۸ را از بخش مردمی جنبش موسم به اصلاحات ۳۸۷ جدی می‌کنند و تداوم اعتراضات شماست و این که نگذشتش در جناح حکومتی بتواند باهم به تفاهم برند و باز هم سرتاب که کار دارد بگذارند، در این هم بخش هم انتخاب نشده و منقلب، بخش بود حکومتی را به زندان و دادگاه‌هاي استالینی کشاند و می‌کشاند؛ با همان پیژامام/شلوارهای کمندی. لباس زندان!

حکومت‌های اما هم‌سان در همان اصلاحات جا خوش کرده‌اند. ما اساساً نشیندایم که کسی از بخش حکومتی "جنگی سبز" اعضاش زود و یا در کره‌پزشک‌های آنها تجاوز شود و آن یک مورد "محسن روح الامینی" هم از دست‌شان در رفت و دیدم که پدر این چه که دهان شکر دارد که کریزک خرد کردن، چگونه خون پرش را "هد" کرد و به دیدار حضرت ابولهوش "خانم‌های" شنافت!

نشریات حکومتی نوشته‌ند که "پایگاه دفتر حفظ و نشر آثار... خامنه‌ای در مورد حاشیه‌های دیدار... رهبر انقلاب با جمعی از استادت دانشگاه می‌آورد: "دومین سخنان جلسه "دکتر عبدالحسین روح الامینی" رئیس سابق استاندارد ایران است که مسمش را در حوادث پس از انتخابات ریاست جمهوری [در کره‌پزشک] از دست داده است. سخنان او در دو بخش تنظیم شده و با این آیه از سوره ماه مانده اغاز می‌شود...
"بخش اول سخنان دکتر روح الامینی... به خاطره‌ای از سال‌های گذشته... خامنه‌های اشاره می‌کند که ایشان که قبول

---

387. رفرانس می‌دهم به پرشش هفتم؛ "ایا شما جنگی سبز را جنگی یک سبز، از حرف‌های اصلاح طلبی و از پیام‌های دوم خرداد ۱۳۷۶ می‌دانید؟"
388. به‌عنوان مثال خوشنامدار مرحی‌خانی موسوی که در "عاشورای ۱۳۸۸" در خیابان کشت شد؛ وی از دایی گانش همچنان از دومان‌های اینم از اندک‌دان کلن تاریخ حرف می‌زنند...
سیاست‌نامه خواجه نظام الملک گفته بودند: «مردی و کاری، کاری و مردی!»

و رهبر انقلاب، لبخند بر لب بلاد و اصلانه گفتی او را اصلاح

می‌کند که: «هر گز مردی را دو کار مفرمی؛ مردی و کاری!»

روح‌الامینی می‌گوید که حالا حافظه‌مان دیگر [خنده و
صلوات حضرات] مضمون این بوده; هنوز هم در گوشه زنگ می‌زنند این
جمله!» ۱۳۸۹

مردک، پسرش را کشتهد اند دارد با قاتل پسرش لاش می‌زنند!

این زندانیان «خودی» و درون جناحی، همه‌ی اسباب تمد و
رفاه و پزشکی را در اختیار داشتند و دارند؛ درست مثل همین اکبر
بیش از گنجی. ۱۳۹۶ که مثال در زندان اعتیاد غذا کرد و لی از درون سلولش،
عکاس‌اش حرفه‌ای حرفه‌ای‌ترین عکس‌ها را که کیفیت عالی از حاح آقا
می‌گرفت و به این طرف رده می‌گردید. بخش «آبزی‌پایان حافظ نظام» هم
این‌جا هی‌که بی‌مانه ای‌گز فلکت؛ بعد هم همین حق‌هایی‌ها شد سراپایی‌های
بیش از گنجی که حالا جای‌های نیم میلیون دلاری ۱۳۹۶ به ناشق می‌بندند و پرورش
می‌کند که طلک بجوری یابو برش داشته است.

در تمام این روزهای وحشت، این فقط شما بودید که باتوم
خورید، کشتاه شدید، شکنجه و تجاوز شدید؛ اما الواح تقدیر و پول‌های
انچنانی صاف رفتند و چپ‌بند در حساب بانکی همان «حافظه نظام
که‌یخیک» اسلامی!

جلب این که با به گزارش‌های رسیده [در شهریورماه ۱۳۸۹
جکم پنج سال حبس تعزیری مهِدی محمودیان عضو جبههی مشارکت، در
دادگاه تجدید نظر تایید و به ویلش ابلاغ شد...]

ابن عفان مطوعاتی ۲۵ شهریورماه سال گذشته [۱۳۸۶] و در
جریان حوادث بعد از انتخابات دهم ریاست جمهوری و وقائع که‌ریزک
بازداشت شد و از آن زمان همی‌که روستای بر خوارد به مربوط نرفته است.
محمودیان نقضی اساسی در افشای جناخت که‌ریزک، هموان انتخاب اساسی
باغ بر ۵۰ تن از کشت‌های دشگان پس از انتخابات را داشت. او فیلم‌نیز از

۲۶۵
دمین پلنگی و دسته جمعی کشته شدگان جنوب ۸۸ در قطعه‌ی ۲۰۰۲ بهشت زهرا منتشر کرد.
این روند همچنان ادامه دارد؛ آدمکشان و متداول‌ساز راست
راست می‌گردد و کسانی که «مهدی محمودیان» که طلق‌ک خیال
می‌کرد پس از انتخابات چیزی عوض شده، دستگیر و گرفتار می‌شود!

ماموریت بخش مغلوب حکومت، خسته کردن شماست. من اینجا
رفرانسی میدهم به گفته‌ای از خانمی؛ بیبین:
محمد خاتمی در نشستی با برخی از اعضای «بنیاد باران» و
هواداران جریان سبز با اعتراف به این که موسوی در «افکار عمومی»
راپی ندارد، گفت که نباید ما در افکار عمومی تبدیل به یپوزیسیون بشیم;
می‌خواهیم برا تمام انتخابات کار کنیم، با اینکه موسوی گفت که در سخناری انتخابات به اینکه که موسوی
همچنان لجوجانه رفتار می‌کند، گفت که موسوی و کروپی در داخل و
خارج کشور رای قابل توجهی ندارند؛ حاضرم با آنان برای یک انتخابات
شرکت کنم؛ خواهش دید که چقدر از این دو نفر بیشتر را می‌آورم.
وی گفت که اشتیاق اصلاح طلبان این بود که روز این دو نفر
سرماهه گذاری کرده‌اند. نباید این کار صورت می‌گرفت. آنان نیرویی
ندارند و اگر بخواهند برای خود نیرویی جمع آوری کنند، از نیروهایی که
در اطراف من بوده‌اند، استفاده می‌کنند.
می‌بینی؟ خانمی دارد کل جنوب ۸۸ را نام خودش سکه می‌زند
و صریح و روشن می‌گوید که برای این انتخابات «سرماهه گذاری»
کرده‌اند و نباید روز موسوی و کروپی «سرماهه گذاری» می‌گردد و
نباید به یپوزیسیون این نظام که‌زیکی تبدیل شد؛ با اینکه موسوی به
ماند؛ با این که مردم ویژه از انتخابات به بعد، از بخش اصلاحات
حکومتی پشت‌بینی نمی‌کند، اما این «ملا» هنوز هم متوه است که اگر
انتخاباتی بیشود، از میرحسین بیشتر را می‌آورند؛ تا «سوره می‌زند»
که روز اینها «سرماهه گذاری» کردد و طفردانه «ما» به اینها

۲۰۲
رای دادن. به این می‌گویند «ملاحور کردن» جنیش اعتراضی فشخرده و شده ویک ملت برعلیه بیش از سه دهه جنگ و پیلاپیچی در اداره کشور!

پس انتخابات دهم ۳۹۵ اساساً پروژه بوده است؛ همان رنگ سبز ۳۹۴ هم که اشاره کرده، باز همان زمان، پروژه و سرمایه‌گذاری بود؛ سرمایه‌گذاری مخفی اعضاً مذهبی مردم، عاشورا، کربلا و سیدبازار و این حرف ها.

آن شماره‌ای «ویژه» را هم «حفاظت نظام» صر می‌دانند که هم نظام که ایرانی‌کردن را «سوپر دموکرات» نشان دهدن، هم مطالبه‌ی سه‌میانه را به‌های کشتار و شکنجه‌ای که آن شماها می‌شود، پیش ببرند. بعد هم که دیگر دکان «سنگی فروشی» تخته شده؛ خود جمعه حاکمان تخت‌نشین

۳۹۷ کردند.

با این همه به نیست تفکر کنیم بصن بین «سبز» ۳۹۸ ها گوگان‌گو!

بیبین، چرا دسته‌ای را داریم که سقف خوشتین همان ریاست جمهوری میرحسین موسوی است که «حفاظت نظام» است و از همان دهه شستن و آن کشتارها در دوران خمینی با عنوان «دوران طالبی امام» یاد می‌کنند. این‌ها را می‌گویم «سبز اللهی» [حزب اللهی] که مدعی «رهبری» جنبش سبز هم هستند؛ چون مرتب خط و خطوط تغییر می‌کند و مرتقب اعلامیه و بیانیه می‌دهند و بین مردم خت کشی می‌کند و از این حرف‌ها.

این‌ها خودشان از ارکان اصلی این نظام [مثلاً بینانگاران سیاه پاسداران و وزارت اطلاعات] بوده‌اند؛ افرادی از سنگ محسن سازگار، اکبر گنجی، محسن مخملباف، علیرضا نوری زاده، محسن کدیور، ابراهیم نبیوی، سعید حجاریان، میرحسین موسوی، مهدی گرووی، زهرا رهنورد و

...
تصمیم اصلاحاتی‌هایی که طلفکی‌ها در راستای همین دعوایی درون
جنایی به زندان و توهیه کشانده شده‌اند.

بخش دیگر، همان بخش اصلی جنبش است که «باز هم» در
سال‌گرد انتخابات دهم ریاست جمهوری، در ۲۴ خرداد ماه ۱۳۸۹ نشان
dاد که «دیگر» وقیعی به بخش «سیز لجنی» جنبش و همان حافظان نظام
کهریزکی نمی‌گردند. این جریان، بخش متدمن، متدمن و زخمی این جنبش
است و همین بخش است که همه امید می‌آید من و ما به آن‌هاست که ناجی و
منجی ایرانی مدنی و آزاد است و خواهان نظامی است مبتنی بر حقوق
بشر و نافع تروریسم!

روی سخن با اینان و در واقع با نسل شمشای.
برای تکمیل‌ای ۳۹۹ بر این «ادعا» اینجا لیست مقام‌های حکومتی
می‌رحسین موسوی را در پانویس کلی‌شده می‌کنم؛ تا ببینی چرا می‌گویم این
سیز بازی «پزشک» بوده و پژوه هم هست و حالا که دارد از
دستشان در می‌روید، می‌خواهند دکانش را تخته کنند
بی‌خدای که خاتمی نمی‌گوید خلیفه است و اصلا نباید این‌طوری
می‌شود و می‌مختلف حکومت نیستم و با اتصال به چارچوب نظام حکمر
کنیم

و...

399 تکمیل (ع مص) تمام گردان‌ده و نیکو کردن.[اندرتا] کلم تکمیل و تکمیل رجوع به
تکمیل شود. ناظم الاطباء. آنکه چیزی را تمام گردان. [از اقدام‌های[ تکمیل و تکمیل (ناظم الاطباء) و
بیشترین مردم بر این دستور مال و خراج می‌رسانند و بعد از آن باختند و دو دیوان کردن پس از آن کورات
منسوه و معروف به عجز و تکمیل و اضافه می‌کردن. [تاریخ] عموما به راه رفته که دارد از
اجزای تکمیل خلاص را بررسی. [بایگانی با تألیف]

400 میرحسین موسوی نخستین و آخرین نخست وزیر حکومت اسلامی بیش از حذف این پست از سلسله
مناصب حکومت اسلامی بود. مسئولیت‌های اجرایی موسوی در حکومت اسلامی این‌ها هستند:

۱ - عضو شورای اقتصاد و فرهنگ ۱۳۵۸-۱۳۶۴
۲ - عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی ۱۳۶۱-۱۳۶۴
۳ - رئیس دفتر سیاسی حزب جمهوری اسلامی ۱۳۵۸-۱۳۶۰
۴ - قائم مقام به‌دلیل حزب جمهوری اسلامی ۱۳۵۸-۱۳۶۰
۵ - دبیر روزنامه جمهوری اسلامی ۱۳۶۰-۱۳۶۲
۶ - وزیر امور خارجی ۱۳۶۱-۱۳۶۲
۷ - وزیر امور داخلی ۱۳۶۵-۱۳۶۶
۸ - رییس سازمان اطلاعات فرهنگی ۱۳۶۰
۹ - رییس شورای اقتصاد و فرهنگ ۱۳۶۸-۱۳۶۹
۱۰ - رییس بنیاد مستضعفان ۱۳۶۰-۱۳۶۲
۱۱ - رییس سازمان فرهنگی کل تهرانی مسلیح
۱۲ - عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام امام خمینی دارد ۱۳۶۸-۱۳۶۶
۱۳ - عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی امام خمینی دارد ۱۳۷۰-۱۳۷۸
۱۴ - رئیس سازمان جمهوری اسلامی ۱۳۶۸-۱۳۷۰
۱۵ - رئیس سازمان اطلاعات فرهنگی ۱۳۷۰-۱۳۷۳
۱۶ - رییس شورای هنر ۱۳۷۰-۱۳۷۳
۱۷ - رییس فرهنگستان هنر ۱۳۷۸-۱۳۷۳
دیدی که دو تا «رهبر ناخواسته جنیش سیز» زور زنده به مردم حاکی کنند که باید خلقان بگیرند و بتمرگند توى خانه‌هاشان که مبادا حکومت که به شهر خاطر خطئ شود؛ بمب!

«هر یک مخالف دولت، پنج شنبه [۲۰ خرداد ماه ۱۳۸۹] با صدور بیانیهای اعلام کردنده اخباری دریافتداشت‌های اند که نشان از سازماندهی افرادیون و سرکوبگران» برای «یورش به مردم بیدافع و مظلوم» دارد و به همین دلیل گردیده‌اند. ۲۲ خرداد انجام‌نخواهند شد.»

البته باید هم بهانه‌ای بتراشند. همین که با این ‹اطلاعیه‌› شان دو روز پیش از سالگرد ۲۲ خرداد، مردم را می‌پرسند و درست سر بر زنگاه سر مردم را کلی از بی‌بی‌گارند، نشان‌گر همان هم‌دست‌نشانی با کلیت نظام. که به‌طور کلی، اسلامی پرای دفاع همان نظام که به‌طور کلی، اسلامی است.

من اسم این بخش از جنیش را که شما باشید، می‌گذارم «بخش مردمی جنیش ۸۸» انتخاب این‌طور می‌تواند به پرسش‌ها پاسخ‌گویی و افقیت این است که شما و نسل شما [یعنی بخش مردمی جنیش ۸۸] توانسته‌اید مطالبات اجتماعی را به حکومت‌تان تحمیل کنید. در واقع این بخش از جنیش در بخش مردمی آن، نه تنها خواهان رسیدن به قدرت نیست؛ بلکه خواهان یک زندگی ساده، بدون سرک کشیدن به حیطه‌ی زندگی شخصی، بدون قانون و مزاوم [امر به معرف و نهی از منکر] است. جنیش در سال ۱۳۷۴ حرف از آزادی بیان می‌وزد و آزادی احزاب و این را در ان نسل، درخواست داشتند. نقشی در حکومت و قدرت ارژیابی می‌کنم که البت‌ه شکست خورد.

حال بازگردید به همان کتابم «نه روسی، به توسیری، مملکت دوست پسری» و این که گفته‌ای با «سرا نجنیش سبز» و به یوزه با شیخ مهدی کروبی؛ «منغلعلانه» برخورد کرده‌ام و آیا این «برخورد» با موضوع پیش‌نیم تصادی ندارد؟! نه عزیزم؛ می‌توان از همان نداده‌ای‌اش این انتخابات دهم ریاست جمهوری است. در تابستان ۱۳۸۸ اما مهدی کروبی دری را باز کرد که هیچک از حکومت‌تان تا آن زمان باز نکرده بود.
موضوع گری کروبی در رابطه با داستان کهیریک و قتل ترانه موسوی، به باور از کم حکومت را را شکست و این کار "نیاز شست". ۴۳ دارد؛ اما این، به این مفهوم نیست که من با کروبی موافق و اگر املا رئیس جمهور کهیریک اسلامی بیشود، حورشال می‌شوم و کلایم را مانند هوا و ریاست جمهوری مهدی کروبی "سقف" یا حتی "کف". ۴۴ خواسته‌های من است؛ نه تو می‌دانم! همه می‌دانند؛ خود هم خوب می‌دانم که من با حکومت اسلامی و هر حکومت ایدئولوژیکی تا بن دندان مخالف و اینگونه حکومت‌ها را ناپی دقت طبیعی انسان‌ها برای زندگی آزاد و امن می‌دانم.

مهدی کروبی هم با خشای از همان "حکومت کهیریک اسلامی" است؛ کما این که موضوع گری هایهای بعدی اش و به ویژه ارج و قربی که به امام آدمکشان کلان تاریخ، سید روح الله خمینی می‌گذارد، بر کسی پوشیده نیست. کروبی سال‌ها با این نظام کار کرده و از ان عناصر کلیدی است که امان دو دوره رئیس مجلس شورای اسلامی بوده و سال‌ها هم رئیس بیان شهید؛ حتی مهدی کروبی در گفتگوی‌ها با "نیوبورکر" با "نیوبورکر" از عد مگاهی خودش و امام آدمکشان کلان تاریخ، سید روح الله خمینی از کشتارهای دهمی شست خبر می‌دهد؟ ببین!

در باری که بسیاری از سایت‌های نزدیک به "جنگل سبز" گفتگوی اخیر مجله "نیوبورکر" با مهدی کروبی را منعکس کردناد، اما بسیاری از جمله و باساب "خون‌دوخیل" از سوالات آخر خام‌دار لورا سکور از شیخ اصلاحات غافل ماندند؛ سوایی در پاره‌ای ادعاهای سال ۶۷ که کروبی هم مانند بسیاری دیگر از آن ایران بی اطلاعی کرده است.

اخیراً مهدی کروبی در مصاحبه‌ای با "نیوبورکر". در قسمت آخر این مصاحبه از آقای کروبی در مورد کشتارهای سال ۱۳۶۷ سوال می‌شد که وی تا به آن با پیش می‌رود که می‌گوید نه تنها وی، بلکه آیت الله خمینی نیز احتمالاً از این کشتارها آگاهی نداشت است‌. ۴۴
معصومی هم در نوشته‌ای زیر عنوان «آن روزهاى طالبی؛ کشتار زائران مکه» نوشته است: «مهدى کروبی که به هنگام کشتار مکه، مهاجران، خمینی و سرپرست حجاج ایرانی بود، درباره این کشتار در زمان وقوع آن گفته است که پلیس عربستان سعودی عامل فاجعه بوده و باعث ایجاد درگیری و کشتار شده است. اما ۱۸ سال بعد در جلسه پرسخ و پاسخ در دانشگاه بوعلی همدان اعلام کرد: «دوران شعیب‌باکی برای همه ما تمام شد و بايد حرف بزنيم و پاپسی به گویم.» 

روحانی‌ها در شرق روز ۱۰ اردیبهشت ۱۳۸۴ [دوم زوین ۲۰۰۵] از قول مهدی کروبی نوشتند: «من سال ۱۴ نماینده امام بودم و در آن زمان مطالب با دستور امام در مدتی و مکه مراسم هماهنگ «برانت» [از مشروکین] بزرگتر می‌کردیم. در سال دوم منتجه شدیم یکی از همایهای حججاح با ۱۱۰ نفر مسافر بزداشت شدند. بعد از پیگیری این مطلب فهمیدیم که نهادی در ایران با کاروان هم‌مانگی کرده و در سال‌های حاضر مواد منفی‌تر جای‌گیری کرده‌اند.

با این همه واقعیت این است که کروبی با ورود به بحث تجاوز، که‌ریزک و نتاره موسوی، کمر حکومت اسلامی را شکست. این‌ها نشان خواهند داد که این دریافت از این افسارگری، تا چه انداده واقعیانه بوده است!

در مورد «منفعلانه» برخورد کردن با «شیخ مهدی کروبی» رفرنسی می‌دهم به صفحه ۲۹۵ کتاب «نه روسی، نه توسیری، مملکت دوست پسری» با این نگرانی که: من اتفاقاً برای این موضوع داغی که مهدی کروبی طرح می‌کند [که‌ریزک و تجاوز] نگرانی؛ نگران از این که اخوندی بپیدا شده که می‌خواهد بگوید اسلام حکومتی این نیست که خامنه‌ای و احمدی نژاد و اعوان و انصارشان می‌گویند. بر عکس من معتقدم که اسلام حکومتی همین است که اینها دارند و ۴۰۰ سال تاریخ اسلام تاریخ کرده است که اسلام دقیقاً همین است که خمینی و خامنه‌ای می‌گویند و نشان می‌دهند و یا مثلا سعودی‌ها در عربستان با گردن زدن هاشان. آنه کروبی انجام می‌دهد، نه وجه اسلامی شخصیت او که تنا و وجه انسانی اوست؛ با این پرانتز که طفلک دلش بر «مظالمتی» اسلام سوخته است و می‌خواهد اسلامی را طور دیگری نمايش بدهد؛ البته من امیدوارم که افسارگری های کروبی در رابطه با تجاوزها و شکنجه‌ها اسلامی به جایی برسد؛ ولی آرزو دارم خودش نتواند برای نمايش اسلام حکومتی دیگری به موقع‌یتی دست
یاد. کروبوی اگر می‌خواهد انسان مدرنی باشد، باید کنار بکشد و دین را از حکومت جدا بخواهد، نه این که ایران را به تجربه اسلام حکومتی با حکومت اسلامی دیگری مجبور سازد!\(^{407}\)

در نوشته‌ای با عنوان «عشق به خمینی؛ چشم اسفندیار موسوی است» آمده که به هر حال، سی سال پس از آن «جنون الهی انقلاب اسلامی» و به مند «کشتار‌های عاشقانه امام خمینی» و تیغ کشی و دلبری‌های خون‌آبیدن الله خامنه‌ای، خش بزرگی از جامعه‌ی فعال ایران، به ویژه نسل جوان ما، اکنون در دورترین نقطه‌ی ممکن از باور‌های اسلامی ایستاده است...

مردمی که سال گذشته [1388] از استحکام و تقبل سیاست‌های فقهی‌بان به ستوه آمده بودند و به سرعت جنبشی فراگیر و اجتماعی را سامان دادند، تاکنون به هزاران زبان و شیوه‌ای انحراف ویران را نسبت به سازمان اسلامی سیاسی و بنیان فکری خمینی - که مولف و معمار دستگاه مخوف ولایت فقهی بود - ایران داشته‌اند.

این حقیقت روشنت‌تر از خورشید را هر ابله‌ی می‌فهمد. میرحسین موسوی در چنین شرایطی بر سر یک دو راهی مرد مانده است. از این حساسیت جوانان و نیروهای تحصیلی کرد و تاکنون مردمی نسبت به شامورتی بزرگی‌های سیاسی اکتشاف‌های اسلامی کامل دارد؛ حتی می‌داند که در میان اقشار فرودست و معمولی، در کارخانه‌ها و میادین ورزشی، در صف‌های نیرویی، در بین کسبه و مسابرکش‌ها و کارمندان ادارات عریض و طلوع دولتی، نام و خاطره‌ی خمینی و ولایت فقهیه، هم اسباب خنده و مزاح است و هم مولد تاسف و نفرت...

گرچه ابراز عشق و ارادت به «امام راک» موسوی را تا این لحظه از خطر زندان و حذف کامل از ساختار خوانندگان نظام مقصود داشته است، اما ماندن در این «طريق عاشقی» بدون تردد موسوی و پیانش را برای همیشه از قلب و ضیمير مردم رنجیده‌ی ایران حذف خواهد کرد؛ حتی احتساب عمامادهما موسوی و اصلاح طلبان از بی‌آوردی جملات و احکام ضد بشری خمینی و تاکید بر تک جمله‌های نیرنگ‌بان‌انه او [میزان، رای ملت است] درد از رهبران ناخواسته جنوب سیز دوا نمی‌کند.

سالها پیش از این [۱۵ سال پیش] نوشته‌بوده:
ملتی که تاریخ را نشان‌داده، آن را تکرار خواهد کرد. راست می‌گویند. در این نشان‌اتن است که گاه برخی مجبور می‌شوند، پشت دیوار فرهنگ، خال پرستی و ناسیونالیسم کور و مراحل سنگر بگیرند، شاید نتوانند از هزینه و فرهنگ ایرانی [در برایر حمله اعرا"ba دیگران] دفاع کنند.

اگر تاریخ را باشماری و بدانیم که ایرانیان اولین ملتی بودند که پیش از دیگر ملت‌های صاحب تاریخ، باید به‌همان حقوق بشتر را در ۲۵۰۰ سال پیش از این تدوین کردند، و از اصول اساسی و بديهی این مانیفست، تحمل دگراندیشان و برآوری حقوق همه‌ای انسان‌ها فارغ از هر دین، آین و مذهبی است، آنوقت کسانی که این پیشینه‌ای در خشان را دست‌آورده نوعی نزاع‌پرستی دخمه می‌کند، خواهد دانست که برداشت‌شان با همان فرهنگ دنیایی‌ای ایران سرتزمی‌داده. به حکومت رسیدن چند باره‌ای حاکمان اسلامی و برقرار شدن دومین حکومت مذهب شیعه در ایران [پس از سلطنشیبانات صفوی] به‌رغم است که ملت ما به دلیل نشان‌اتن تاریخ کشورهای می‌پردازد. شاهان و حاکمان ایران در توازی با رهبران مذهبی و بخصوص شیعی هیچ گاه مردم ایران را "شهروند" تعیین نکردند. تعیین سنتی رهبری شیعه و حاکمان فلی ایران از مدرن متمام است. امّت هم به خبر، آگاهی، علم و دانش نیازی ندارد؛ همان رساله او را بس است که اگر دریچه‌ای به سوی روشنایی آگاهی‌اش باز شود، بی‌تردید دکان دین فروشی این رهبران تخته خواهد شد. وقتی شهروندان کشوری را "امت" تعیین کردند، این اسم در رابطه‌ای بکثره‌ای با امام تعیین می‌شود. امام هم به‌عنوان رهبر، به‌عنوان پیشوا، پیشبان، ولی، اولی الامر، ولی فقیه، زعیم و دیگر مفاهیمی که این رابطه‌ی بکثره‌ای را تبیین می‌کند.

در فرهنگ لاغر هر یک از این کلمات مفهومی را حمل می‌کند که در نهایت و به محترمان‌ترین شکل‌دادن، همان تعیین سنتی شبان و چپ‌مان را به ذهن متبادر می‌کند، به‌بيانی دیگر حاکمان ملتی‌ای خود گرفته‌اندکه ظاهراً غیرمذهبی ایران، برای خودشان این مستندی را قائل هستند که "گسفندان" را به چرا بیرند، راه نشان‌ان شده، شیره و زمان جفنگیری را برای ان برهمه ریزی تکند؛ زمانش هم که رسد شیر، پوست، پشم، چرم، دل و جگر و بقیه بخت‌های تغییر را به مصرف برساند، هر شتب هم به آغل‌هایشان کند تا خواباند و برای برهمه از پیش برنا‌مراهی‌زی شده دی گرد آدامه باشند.
اما اگر روزی گوسفنده بگوید که من از این رهبر/«جویانی»ی که برای من تعیین کرده‌اید، خوشم نمی‌آید و دوست دارم خودم بگردم تا چپان دیگری پیدا کنم، واویلا می‌شود. یا مثلا بگوید که اگر دیل برتری چپان بر من، آقایی او از امورات است، ممن در این شبه‌ها در همان آگاهی که شما برای تدریک دیده‌اید، فکر کرده‌ام، کتاب خواندمای و به این نتیجه رسیدم که میزان آقایی چپان جنین همان از من بیشتر نیست، و من خود می‌توانم دعوی رهبری بخشم، بدست کم به راه زنگی خودت تصمیم بگیرم؛ کاردن سلاحی چپان است که گردن لطیف گوسفندی. راه را خواهد درد و به قربانگاه هم‌هایی معرفتی نخواهد فروستاد.

از آن سو هر گله تعدادی هم سگ. گله [پاسدار] دارد که به دلیل سرسپردگی و اطاعت محض از رهبر، به گوسفنده که جنین خیالات واهی را در سر برپوران و مثال باخواهد از گله جدا شود، پارس کرده رهبری را موجه وضع «غيرعادة» مقدر مکنند. رهبری هم که در دستش روا قوت. آب، است، فورا سر گوسفنده غیرقلد را زیر آب می‌کند. اگر هم فرد معرض وقیع به پارس سگ، پاسدار، نگذارد، تمام سیستم‌های امینی و اطلاعاتی امام و زعیم و رهبر عالی‌قدر پای لطیف انسان معرض را مثل همیشه طعمه دندان پاسداران خواهد کرد که پای رفتنش چلاق شود و از راه رفتی باز بهانه، تا هنگام «ذبح شرعی» و روز «مبارك عید قربان» فرا رسید.

به همین دلیل وقتی مردم کشوری توسط «روشنفکران» ایدن‌لوژیک گوسفنده تعیین می‌شوند، سرنوشتی بپنتر از این که گرفتار هستند، نخواهد داشت؛ در این تعیین، ویژه از موضوع انسان [گوسفنده، عوام کالانئام، سفیه، رعیت،...][دیگر چه انتظار می‌توان از ملت داشت؟ آیا یک انتظار واقعی است، اگر آرزو کنیم که ملت، جاده‌های مالرآی تکید در بهبود و به شاهار تبدیل و ملتی پای، پیگیردآیا واقعی است، اگر متغیر باشیم که ملت، بی‌آن که امکان آموزش و پرورش داشته باشد، و بی‌آن که رهبری مذهب، امکان هر نوع دگراندیشی باشد به رسمیت بشناسد، به چیزی بیشتر از این که یک، دست یابد؟

اما اگر زاویه ورود را عوض كرد، زمینه‌ای چنین پسرفتی را بررسی کنیم، خواهیم دید که همین «ملت. گوسفنده» تنها چند صبحانه کوتاه قبل از حمله اعراب اسلام‌زد به ایران چه فرستاد پیامداری داشته است و اتفاقاً دلیل ضدیت هیستوریک مولیجان اسلام هم با این ملت و دیگر ملت‌هایی با فرهنگ‌های ملی نیز همین بوده است...
حالا بازگردم به عنوان «غيرمتعارف»؛ ۸۴؛ کتابم [به گفته تو]

همانگونه که در پیش‌باز کتاب هم نوشتم: «... دیگر این یکه عنوان" نوشته می‌کنیم. یکی از این عملاً سیاسی‌سازی و انسان‌سازی شاعر این جنبش است؛ هم‌کار اسلامی هم‌کار اسلامی. این ادبیات که به بزرگ‌ترین حق انسانی انسان‌ها، هم‌کاران گذشته، از آزادی‌های اجتماعی [ملکت دوست‌پسی] که با طنز زیبایی خواست طبیعی زنان و جوانان زیر فشار؛ ما را به تصویر کشیده است. به باروی حاکمیت این روزها در میهن ما می‌گذرد و نام «جنگل سر» گفته است، در واقع هزارتیاز در آزادی و بر علیه مرسالاری خشن جاری در بستر فهرنگ، عقاب افتخادی جامعه‌ای از است. فردی بررسی نگرباره‌ی زنان و برای به زنگ‌های کشیدن نگرباره‌ی زنان، پس از آزادی‌های دوران پهلوی، که به این موفقیت، دلیل همیشه تلاش‌های آن سال‌های زنان و مردان آزاد‌های می‌باشد، چه در ایران و چه در برومورز...» \(^0\) ۴۰۹

پس این عنوان «غيرمتعارف» دنیا گزینش شعراً است از میان

هزاران شاعر آزادی‌های‌های در تابستان داغ، و تبادل ۱۳۸۸

رضا افشاری در گفته‌گویی با یکی از این ماه‌ها در رابطه با دیدگاه

جوانان ما که همنسانان تو باشند، می‌گوید:

با این‌همه جمع‌بندی «من»: \(^1\) آن چیزی است که آن را

سکولاریسم عملگرا» می‌نامیم. در جمهوری اسلامی نسل جوان به طور

عملی سکولاریسم است و این موضوع به دیدگاهی و نگرش‌بندی آنان

برنگردد؛ بلکه به تداوم نوع و شیوه‌ی از گروه آنان مربوط می‌شود؛ به

زنگی شیوه‌ی یکسان و ارتباط آن با دانش و تکنولوژی برای گردید. کسی این

روند تکنولوژی و شیوه‌ی یکسانی را نمی‌تواند به عقب برگرداند. ساختار

فیزیکی زنگی شیوه‌ی یکسان، شما را وادار می‌کند که خود را به سکولاریسم

عملگرا نزدیک کنید؛ اگر می‌خواهید زندگی مانند و تداوم پیدا کنید...

۴۰۸. رفرانس به پرسش نخستی: «خستگی کمی درباری کتاب نازان، عنوان غيرمتعارف و انگیزه‌تان»

از گزینش این کتاب باید درک و فهم بگیرید!

۴۰۹. در انتخاب این کتاب به این سبک و فرم به‌گویید!

۴۱۰. - رضا افشاری استاد تاریخ و حقوق بشر در امریکا در گفتگوی با پانئه آ پریماتی
مدرسیت‌های بی‌پیچیده‌تر از آن بود که ما داشتیم و عمل می‌کردیم. 

مدرسیت‌های عروسک گام‌پیمایی غرب» نبود و نیست برخلاف نظر اسلامیست‌ها و کمونیست‌ها آنان [جووانان] این پدیده را خیلی مفهومدار با زندگی خود آمیخته‌اند، [اما] نسل ما با آن آمیخته نشد. در غیراین صورت به مساله‌ی «غرب‌زدگی» اهمیت نمیدادیم. غرب‌زدگی به ما می‌گفت که ما عروسک خیمه شب بازی» [غرب] هستیم؛ غرب‌زدگی در اساس نقش عامل تاریخی را رده می‌کند. من می‌خواهم این عامل تاریخی را برای نسل خودم دوباره برگردانم؛ من قبل جمهوری اسلامی را به عنوان بخشی از تداوم تاریخی در ایران رد می‌کنم؛ این، یک جداپی [یک گست] و دورافتدگی و انحراف است. ۱۱٤

من نیز می‌کوشم دست کم در حیطه‌ی همین کارها این گست
شکفت، این دور افتادگی و انحراف، این عقب‌ماندگی و بازگشت به قرون وسطی را برای تو و نسل تازه‌ای که تو نیز یکی از آنان هستی، ذره ذره بشکافم، تا بتوانم چشم اندازی از راهی برای بروزرسانی از این دایره وحشت و عقب‌ماندگی، به تو و همسن و سالانت نشان بدهم... همین!

۱۱٤ - «حقوق بشر، سوء استفاده از نسبت فرهنگی» پایه‌ای بهرامی/گفتمگو با رضا افشاری
سخن‌پایانی

بد نیست تأکید کنم که «جنبه» و همین «جنبهٔ ۸۸» هم یک از خرداد ماه ۱۳۸۸ گسترش مدرسی رفته آغاز شد؛ همان کشتاری که همینی برای انجام آن، نمای خون به جای آورد و شکر گزار در گاه «الله» اش شد. پس صریح و روشن بنویسم که اعتراض‌ها از بهار ۱۳۸۸ آغاز نشد. در همه‌ای این سالهای نکنیست حکومت خلبانی گری که این‌ها اسلامی، این اعتراض‌ها در جریان بوده است.

هم نسلان تو اما می‌روندا آنچه را که نسل‌های بیشتری به باد داده‌اند، بارزی‌پای‌گردند. انسداد گسترده‌ای اطلاعات و آگاهی و انبار اطلاعات رسانی و مصداری کل جنبش آزادی‌خواهی و ناسی نظام ولیت فقیهی، به نفع بخشی از نظام که «خود» در دوران هشت ساله‌ای حکومت‌ش، رفوزه از آب درآمده و همی‌شماری‌ن شعار‌های انتخاباتی‌اش را برای حفظ حکومت، به کشتارگاه حفظ نظام فرستاده است، روبده است که تا سال ۱۳۹۰، تا این روزگاری این بخش حکومت، در شعارها و نوشتته‌های کلیه‌ای رهبران و مدعیان این جریان پسمانده به روشنی دیده می‌شود.

من اما به صلح فکر می‌کنم و به یک آشته ملی و به توانایی بر سر یک تاریخ مشترک ملی و این که بتوانیم از این «قهر انقلابی» که ارمنیان دوران نگرفت، ادمکشی‌ها و ترویجی نیم قرن اخیر است، فاضله بی‌گیرم و فهممنام را به درک درست از تاریخ و توافق بر سر تاریخ واقعی‌مان بدل کنیم؟ اینگونه‌؟ ببین!

۲۶ سپتامبر ۱۹۱۳ ارتش‌های آلمان وقتیانی و فرانسه در جریان جنگ جهانی اول در بلژیک با هم می‌جنگند. شرکت‌کردن جنگ‌را تعطیل می‌کنند، تا دست کم برای گردش ساخت کریسمس را جشن گیرند. در ارتش آلمان یکی از سربازان که سلب‌یخ خواندن در ایران را نیز دارد شروع به خواندن تنها یک کتاب کریسمس مبارک می‌کند.

صدای خوانندگان آلمانی را سربازان جمهوری دیگر می‌شنوند و با پرچم‌های سفید به نشانه صلح از خاکریز بالا می‌آیند و بسوی ارتش آلمان می‌روند. آن شب سربازان سه ارتش در کنار هم شام می‌خورند و

٢٧٧
کریمس را جشن می‌گیرند، ولی هر سه فرمانده توافق می‌کنند که از روز
بعد صبح شکسته شود و جنگ را از سر بگیرند!
صبح روز بعد دست و دل سربازان به جنگ نمیرفت. شد قبل
اندری با دشمن رقیق شده بودند که بی‌خال جنگ شدند و از پشت خاکریز
برای هم دست تکان می‌دادند؛ چنین ساخت که گشته بکارهم و پرچم‌های سفید
با آن رفت و پس از گفتگوی سه نماینده ارتشها تصمیم بر این گرفته شد
که برای سرگرم شدن باهم فوتیبال بازی کنند.
آنها اندری با هم رقیق می‌شوند که به ام عکس می‌گیرند و حتی
آدرس خانه‌های خود را به هم‌دستی می‌دهند، تا بعد از جنگ به کشور های
هم سفر کنند؛ کار به جایی می‌رسد که این سه ارتش به هم پناه می‌دهند و

تنها چیزی که باعث می‌شود تا قضیه لو برود، متن نامه‌هایی بود
که سربازان برای خانواده‌هایان فرستاده بودند و به آنها اطمینان داده
بودند که اینجا از جنگ خبری نیست!
سال‌ها بعد "کریس دی برگ" متن یکی از این نامه‌های
سربازان را در یک حراجی به قیمت ۱۵ هزار پورش آورد.
"بسیار کارتنی" هم در ویدئوی یکی از کارهایش به این اتفاق
ادای احترام کرد و سال ۲۰۰۵ هم کریستین کاریون با استادی به مدارک
این اتفاق فیلم بنام "کریمس مبارک" می‌سازد که اسکار بهترین فیلم
خارجی را گرفت و حتی در جشنواره فیلم جر "در دهه زجر
حکومت اسلامی" نیز به نامش درآمد.۱۳۴۱
در مورد "آبیده جنیش" ۱۴۱ باید بگویم که تعبیری کننده اصلی
عملکرد پارامترهای خود شما هستید. چه بخواهید و چه نخواهید همه چیز
بگیت تصمیم این نسل بستگی دارد؛ بستگی دارد به میزان پایبندی همسانان
به آزادی‌های اجتماعی و پایبندی‌تان به حقوق برابر انسان‌ها و تعلق
خاطراتان به مدرنیته. هر چه از مذهب حکومتی و اندیشه‌های
سلطان کرایانه عقیدتی فاصله بگیرید، به درک درست‌تری از دنیای
انسانی مدرن دست خواهید یافت. پیشنیاد می‌کنیم بر عکس سال‌های پیش از
۵۷ از هیچ‌کس حتی به عنوان "قاب دستمال" ایستاده و سوء استفاده

۱۳۴۱ رافطاس می‌دهم به آخرین پرسش؛ "آبیده «جنیش سنز» را چگونه پیش می‌کنید؟ آیا جنیش با
سرکوب شدید حکومت، راه‌پیمایی‌های خواهش‌شده یا دیدار، دیدار و از نفس افتادگی می‌شدید؟
۱۴۱ قاب دستمال: [دیدگاه] مرکز از قاب ترکی به معنی ظرف و دستمال فارسی. جام‌آمیزی که بدان
در مطبخ ظرف رزیند با ظرف شسته را خشک کنند. جالبه و جمال. (منتهی‌العرب) (رکوی که

۲۷۸
نکنید. این همان کلاه گشادی است که بسیاری از روش‌های بیمار بحران‌دهی نسل پیش از شما در سر فصل انقلاب ۲۴ می‌خواستند سر خمینی و مذهبیون گزارند، وی این "کلاه گشاد" را "سر خودشان و سر نسل ما و سر شما" گذاشتند و سر صلح و آزادی و امنیت جهانی و منطقه‌ای!

با این همه و با همه این ترفندها برای به بن بست کشاندن روند مدرنیته در ایران توسط "روشن‌فرگان" شیعه‌نشین و عقب افتاده‌ها و با تمام تلاش این جماعت افیونزد، برای کشیدن دیواره و به دور ایران، برای نیامدوختن حقوق برابر انسان‌ها و در صدر همه حقوق زنان، تاریخ نشنال داده است که همه دیوارهای اینن فرو میرزند و همهی زن‌جیره‌ها زیر پای آگاهی‌ها ذوب می‌شوند! بی‌پایین معرفت میرم رمزه در سال ۲۰۰۲ بین‌النواز از دستگیری به جای این که در خیابان‌ها حضور پایان دارد، تصاویر خودکامگان نظامی را به گردان سگان و لیگرد اویزان کردند، تا در خیابان‌ها بی‌گردند. پلیس ضد شورش نمی‌توانست هیچ سگی را دستگیر کند. در خلال دهه ۸۰ جانش هم‌بستگی به‌مان، با تحریم تلویزیون زمان [بخش اخبار رسمی] دولت سرلشگری پارولسکی را به چالش کشید. زمان پخش اخبار، چهارچرخه‌های حامل دستگاه‌های تلویزیون [که از خانه‌ها بیرون گذاشته شده بودند] نمود خیابانی این تحریم و اعتراض بود. 

همچنین در دهه‌های هشتاد میلادی منتشری از دانشجویان دانشگاه آکسفورد برای نشان دادن خشونت در همدستان بانک بزرگی در نزدیکی افریقای جنوبی، دستگاه‌های خودپرداز این بانک را به برچسب‌های کارتوئی [گرافیتی] با این پمپ می‌زنند کردن: "تنها سفید" [ویژه سفید] پوستی و "تنها سیاه" [ویژه سیاه پوستی] ...

آن روز ها بود که از رادیویی برزگ و ترانزیستوری خانواده اشیاک در پرگاه صدای گویندی تازه و ناشناسی در بالا و پایین رفت. اموج شنیده شد: "اخبار را از اروپای آزاد می‌شنوید.

پدر خانواده که آن موقع هنوز مادر جوانی بود، برای پسرش تعریف می‌کرد که چطور باید به رادیو گوش می‌داد، تو بداند "روپای آزاد" چه می‌گوید. این صدای جدید، اول از همه برای مردم چکسلواکی

خواهگران طرف چرب را در آب گرم گرفتند و چربی گیرند و آن غیرجلقه قاب شوری است و رجوع به قاب شور شد [نفت‌نامه دخدا] ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، همانند.
پخش شد. تنها چند ماه پیش از آنکه امکان امکان‌زا در آوریال آزاد به لهستان و مجارستان و یوگسلاوی و گروه‌های ریز و درشت دیگری بر سر که در آن سوی آوریال آزاد زندگی می‌کرده‌اند پشت پرده‌های این پسر اشتباه‌های تا ایالات‌سال همین کار را انجام می‌داد.

عصرها پوشاکی‌نشین را یک‌پا می‌کرد، صدا را کمی بلند می‌کرد و در حالتی که گوشش را به رادیو پخش می‌کرده، اخبار از جنس دیگر. نمی‌شد صدا را بلندتر کرد، چون گوش دادن به آوریال آزاد جری‌بود و در دسر داشت. کافی بود تا «همسانی‌ای نابای» صداى رادیو را می‌شنید، آن موقع بود که شنونده به ضریدت با نظام متمت می‌شد.

چهارم زوئه سال ۱۹۵۰ رادیو آوریال آزاد برنامه‌هاش را به طور کامل آغاز کرد. اما تاریخچه‌ی شیوه‌ای از آوریال آزاد» کمی به قیل از این زمان بازی‌گردن؛ اندکی پیش از آنکه اولین برنامه برای چکسلواکی پخش شود.

ایالات متحده تقصیم‌گر فتحه بود با کمک روزنامه‌های گارانی. ضدکمونیست کشورهای اروپای شرقی، رادیویی راه بیان‌داد. پیش از آن در سال ۱۹۴۹ کمیته‌ای ۱۰ نفره برای حمایت از آزادی‌خواهان اروپای شرقی تشکیل شد. این کمیته، هدف‌ش را «حمله آراً از فعالان و روح‌فکران کشورهای شرق و مرکز اروپا که در تبعید به سر میرن و در فقدان آزادی در سرمزم خود، به آمریکا پناه آورده‌اند» اعلام کرد.

رادیویی برای سرمزم‌های کمونیستی اروپا از حمله برنامه‌های این کمیته بود. در این کمیته‌ی ۱۰ نفره علاوه بر نمایندگان هر دو حزب جمهوری‌خواه و دموکرات، کسانی مانند زنان ایزناهو و آلن دلس، یکی از روسای سازمان مرکزی اطلاعات آمریکا، سی‌آی‌آی، نیز حضور داشتند. حضور سی‌آی‌آی و ارتباط آن با رادیو هنوز هم یکی از داغترین موضوعات مرتبط به «آوریال آزاد» است.

نواک از مراحل‌های خود در مورد رادیو منویسند که هرکسی آزاد است نظر خود را بگوید، اما درباره سه چیز همه، همه‌یکان و هم عفیف‌هی می‌مانیم استقلال، دموکراسی و نمایش ارضی ابزاره با تبلیغات حکومتی و وارونه جلوه دادن حقایق تاریخی و روزمره، از دیگر اهدافی بود که «هم» در این مرحله‌های به آن اشاره شد و هم بخش‌های دیگر «اروریال آزاد» تلاقی می‌کردن از آن پیروی کنند. یک آگهی تبلیغاتی قدمی رادیو آوریال آزاد: «چگونه از پشت پرده‌های آهنی، واقعیت را می‌بینی؟»...
نویاک در کتاب خاطراتش «جنگ با واژگان» دربارهٔ دور کارکرد اصلی اروپای آزاد چنین می‌نویسد: «بازساختن احساس همبستگی اجتماعی و زندگی داشتن امید.»

شوری از آغاز پخش برنامه‌های «اروپای آزاد» بر روی آن پارازیت می‌انداخت. تا سال ۱۹۸۸ این پارازیت ها آنقدر قوی بودند که بلغارستان، چکسلواکی و لهستان را هم پوشش می‌دادند. در لهستان به کسی که برخی از دستگاه‌های پارازیت اندام را باخته بود [شخصی با اسم مهندس اشمتی] جایزه داده شد. از دههٔ هفتاد کشورهایی غیر از شوروی نیز برای پارازیت اندام‌خوار روهای برنامه‌های اروپای آزاد با یکپارچه می‌کردند. در همان دهه و در واقع پس از سرکوب باربر پراگ در سال ۱۹۸۸ بر روزنامه نگاران و روزنامه‌کاران که به اروپای آزاد پیوستند، افزوده شد. عضو سانسور و سرکوب هم بر شنودنگاران اروپای آزاد افزوده هم بر همکاران آن.

اروپای آزاد» در تبلیغات رسمی یکی از دشمنان حکومتی محصور سیاست. لقبی که حاکمان به آن داده بودند «بوق امریلیسم» بود. در برخی از پروست‌های طراحی شدهی حکومت کمونیستی لهستان عليه این ردیوی از جاسوسی و سرماهی‌داری تا ارتباط با لنبه‌های صیهونیستی به کارکنان ردیو نسبت داده شد. و چندی نگذشت که دیوار بنام بریتانیه و حکومت ضد انسانی/استالینیستی شوروی مرحوم نیز به «القاء الله پیوست؛ هر چند که کاگب.» همچنان در ایران و برای «حفاظ نظام کبیریکی اسلامی» فعال است و معلم و مرتب حکومت کبیریکی اسلامی است، برای پارازیت اندام‌خوار و فیلترینگ و سانسور و سرعت لاکچری‌ای نتیرن‌ت؛ اما ایران نیز به تاریخ پیوسته‌اند...

روزنامه‌های گاردین به بهانه تصمیم پونسکو برای برگزاری روز جهانی فلسفه در ایران» نگاهی دارد به مخالفت بسیاری از اندیشمندان و روزنامه‌کاران ایرانی و غربی با این تصمیم؛ ولی در مقابل یادآوری می‌کند که در شرایط فعلی، ایران بیش از هر زمان دیگرش به حمایت از آزادی ادیسه‌خوانگی دارد و سفر اندیشمندان خارجی به آن کشور می‌تواند این عصر را تقویت کند.

نویسندگان این مقاله در آن مطلب به تجربه‌ای از تاریخ چکسلواکی در دوران حکومت کمونیست در آن کشور اشاره می‌کنند که

---

418: رسوم به پشت پرده‌های «صدای ما را از اروپای آزاد می‌شنوید»
چگونه تبادل چند نام‌های کوتاه، بین برخی از پژوهشگران و دانشگاه‌های آن کشور با یکدیگر انجام می‌دهد؟ به مورد سفر برخی از اساتید غربی به پرگ انجامید و اولین جریان‌های گسترش آن‌ها در دکتری کشور دیکتاتوری را باعث شد. به تفاصلی برخی از روشنفکران چک‌سلاواکی گروهی از نویسنده‌ها و اساتید فلسفه و علم اجتماعی به بهانه‌ها و یا محمل‌های گوناگون و گاه به شکل پنهانی به آن کشور سفر کردند. در آن زمان روش‌های دیکتاتوری و دکتراتشان چک‌سلاواکی با سانسور و سرکوب شدید حکومت روبرو بودند؛ اما طی چندین سال رفت و آمد اساتید و اندیشه‌نگارانتادیم غربی به آن کشور راه را برای گشایش فضای دانشگاه‌ها و طرح‌گیری محافل روشنفکری گشود.

نویسنده‌ی گاردن می‌آید گسترش فضای بحث و آزادی اندیشه در چک‌سلاواکی [ساده] یکی از مؤثرترین ابزارهای مقابل به انسان برای تحقق حق‌های سربازی در کشور بود که بالاخره در سال 1989 سرنگون شد. شاید وضعیت فعلی ایران از سریاری جهات شیبی به فضای چک‌سلاواکی در دهه 1960 میلادی باشد و با بحران‌های تاریک و حضور اساتید و اندیشه‌نگارانتادیم غربی در مجتمع فرهنگی ایران می‌تواند تأثیرگذار باشد.

این نیز به تاریخ می‌پیونددند، شک نکن‌؛ و در نهایت نسل تو می‌ماند برای ساختن این خانه‌ی ویران و مرحم نهادن بر این دل‌های سوخته و برای به خانه سپردن همی‌کرده فهمی‌های نسل‌های پیشین و درک کم که کوله‌شان از «انسان»!

دنیای مدرن نیازی به «معماران شهادت و مرگ و مرگ پرستی» ندارد؛ دنیای مدرن عشق می‌خواهد و آزاد اندیشی و آزادمنشی؛ همی‌کن!

نادری افشانی
زمستان 1392 میلادی
1390 خورشیدی

419 - گاردن/ایران بیش از هر زمان دیگر به آزادی اندیشه نیاز دارد.